سیمای ایران

تألیف:

ایرج افشار (سیستانی)

بسم الله الرحمن الرحیم

ایران شناسی
۲۶

سیمای ایران

اوضاع جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، اقتصادی

تالیف: ایرج افشار «سیستانی»

انتشارات آقابیگ

نام کتاب : سیمای ایران
مؤلف : ایرج افشار (سیستانی)
ناشر : انتشارات آقا بیگ
چاپ اول : زمستان ۱۳۷۲
تیراژ : ۳۰۰۰
حروفچینی : کوهی (۳۵۰۴۳۹)
لیتوگرافی : لادن (۳۹۳۷۰۸)
چاپ
صحافی : آیند سازان (۸۵۷۲۷۳)

مرکز پخش: نشر علوم دانشگاهی،خیابان انقلاب، اول خیابان دانشگاه، کتابفروشی سعید
تلفن : ۶۴۶۰۷۹

تقدیم به:

مردم رشید و آزادهٔ ایران زمین

Geography

فهرست عناوین

«به نام خدا»

پیشگفتار

ایران در جنوب غربی آسیا و در غرب فلات ایران قرار دارد. از سده‌ها پیش مهد تمدن اصیل بوده است که آثار با عظمت و مظاهر با فر و شکوه آن تا امروز دیده می‌شود و مورد تحسین جهانیان است.

در این مدت مردم ایران تحولات بسیار دیده‌اند، زمانی بر دیگر اقوام و ممالک استیلا یافته و گاهی خود در معرض هجوم و تجاوز اقوام دیگر واقع شده‌اند.

ایرانیان در طی این دگرگونیهای اجتماعی، با خونسردی و متانت از راه صلح و آشتی و گاه جنگ و پیکار به مشکلات فایق آمده، مظاهر عظیم به وجود آورده و حیثیت ملی و استقلال خویش را حفظ کردند.

ایرانیان همواره به فضایل پسندیده و خصایل نیکوی اخلاقی شهرت داشته‌اند و سربلندند، و همین ویژگیهای ذاتی توانست این سرزمین را از آسیب توفانهای حوادث چون حملات، قتل و غارت و هجومهای وحشیانه محفوظ نگاه دارد و سهمی بزرگ را در تاریخ جهانی کسب کند.

با این حال حوادث مزبور اندک اندک شکوه، آبادانی، نعمت و برکت را از بیشتر نقاط سرزمین ما ناپدید ساخت و عدم شایستگی و لیاقت زمامداران کوته‌فکر نیز به عقب‌افتادگی ایران کمک کرد.

بناهای تاریخی و آثار زیبای گذشته از میان می‌رفت و ذخایر گرانبها از گوشه و کنار کشور به دست دلالان و سودجویان به موزه‌های خارجی انتقال می‌یافت تا اینکه دوران اخیر تا حدودی به این نابسامانیها خاتمه داد، و ایران حیات تازه‌ای را آغاز کرد.

اکنون زمان خرابی سپری شده و دوران سازندگی با سرعتی قابل تقدیر آغاز گردیده است و جامعهٔ ایران در راه رشد و توسعهٔ اقتصادی گام برمی‌دارد و در تغییر و تحول است.

از آنجاکه برای افراد هر جامعه، اطلاع از اوضاع کشورش لازم و واجب است و آشنایی با اوضاع تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی جامعه، مستلزم شناخت علمی آن جامعه است، لذا به طور اجمال اقدام به شناساندن این سرزمین شد که نتیجهٔ آن دفتر حاضر است.

کتاب سیمای ایران، بیست و ششمین اثر مؤلف در زمینهٔ ایران شناسی است که حاصل سالها بررسی، مطالعه و مشاهدات عینی نگارنده می‌باشد و برای آشنایی بیشتر ایرانیان و فارسی زبانان با شهرها و نقاط تاریخی و سیاحتی تهیه شده است. امید است این تحقیق تا حدودی گویای وضع این سرزمین و معرف شاخصهای اجتماعی، سیاسی، تاریخی، جغرافیایی و طبیعی آن و مردم دلاورش بوده، و مورد توجه علاقه‌مندان بویژه مسافران و سیاحانی که به ایران سفر می‌کنند قرار گیرد.

انتظار دارد که صاحب‌نظران با ارائه هرگونه نظر اصلاحی که ممکن است در تکمیل چاپهای بعدی این کتاب مؤثر باشد با مؤلف به نشانی: تهران- صندوق پستی ۱۵۷۴۵/۳۵۹ مکاتبه فرمایند تا با استفاده از آن، بتوان اثری کاملتر و جامعتر تهیه و عرضه کرد.

در پایان از مدیر محترم انتشارات آقابیگ به خاطر چاپ و نشر این کتاب سپاسگزارم.

از زحمات مدیر و کارکنان زحمت‌کش حروفچینی کوهی، لیتوگرافی لادن، چاپ حیدری و صحافی آینده‌سازان صمیمانه متشکرم.

ایرج افشار (سیستانی)

تهران - مرداد ماه ۱۳۷۱ ه.ش.

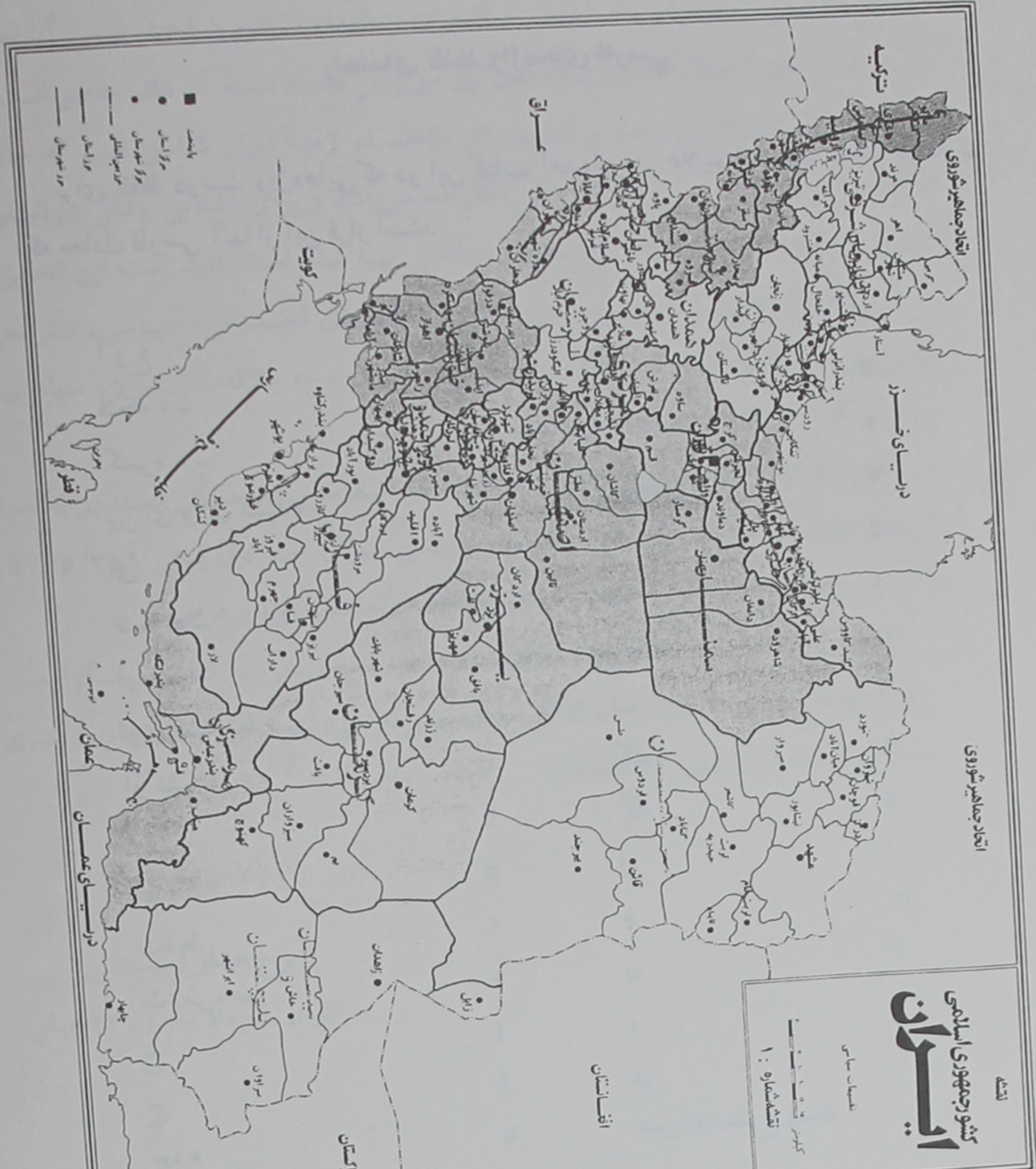
راهنمای تلفظ واژه‌های فارسی

برای تلفظ درست واژه‌هایی که در این کتاب آمده‌اند، از علایم فونتیک کمک گرفته‌ایم که معادل فارسی آنها از این قرار است:

آ و ع	ā	خ	x
فتحه = ــَ	a	د	d
کسره = ــِ	e	ر	r
بین ای و ای کشیده	ē	ذ،ز،ض،ظ	z
ای	i	ژ	ž
ضمه = ــُ	o	ش	š
او	u	غ،ق	q
اوی کشیده	ū	ف	f
اُو کشیده	o	ک	k
ب	b	گ	g
پ	p	ل	l
ت، ط	t	م	m
ث، س، ص	s	ن	n
ج	j	و	v
چ	č	ی	y
ح، ه	h	همزه وسط، ع وسط	,

حروف مشدّد، در تلفظ واژه‌های این کتاب دوبار تکرار شده‌اند مانند:

ذرّه Zarra　سکّو Sakku　صحّت Sehhat　برّه barra



نقشهٔ ایران از گیتاشناسی

بخش اوّل

کلیات

فصل اوّل

مقدمه‌ای بر شناخت ایران

۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

ایران با وسعتی حدود/۱/۶۳۳/۱۸۹ کیلومتر مربع[۱] قسمت وسیعی از فلات[۲] ایـران را شامل می‌شود و درنیمهٔ جنوبی منطقهٔ معتدلهٔ شمالی در قارهٔ آسیا و در منطقهٔ خاورمیانه بین ۲۵ درجه و ۳ دقیقه تا ۳۹ درجه و ۴۷ دقیقه عرض شمالی از خط استوا و ۴۴ درجه و ۵ دقیقه تا ۶۳ درجه و ۱۸ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف النهار گرینویچ قرار دارد.[۳]

شرقی ترین نقطهٔ آن، کوهک در مرز پاکستان و غربی ترین نقطهٔ آن، بازرگان در مرز ترکیه است. اختلاف ساعت شرقی ترین با غربی ترین نقطهٔ آن، قریب یک ساعت و ۱۸ دقیقه است.[۴]

فاصلهٔ جنوبی ترین نقاط ایران تا خط استوا برابر با فاصلهٔ میامی تا همـان خـط است، و شمالی ترین نقاط آن در روی مداری که تقریباً از شهر واشنگتن می‌گذرد، قرار گرفته است. تهران پایتخت ایران و توکیو پـایتخت ژاپـن، و تولسـادراوکلاهومـا تـقریباً دریک مـدار (۴۴/۳۵) عرض شمالی واقع اند.[۵]

ایران ازشمال به جمهوریهای ترکمنستان، آذربایجان، ارمنستان ودریای مازندران، از جنوب به خلیج فارس و دریای مکران (دریای عمان)، از مشرق به افغانستان و پاکستان و از مغرب به ترکیه و عراق محدود است.

ایران در مقایسه با کشورهای پهناوری چون، ایالات متحدهٔ آمریکا، برزیل، استرالیـا،

هندوستان و... سرزمینی کوچک، ولی دربرابر کشورهای اروپای غربی و شرقی و کنارهٔ شرقی مدیترانه و... کشور وسیعی است.

ایران مانند پلی میان آسیای مرکزی و غربی، و نیز برآمدگی است که دشتهای آسیای مرکزی را به فلات آسیای صغیر و اروپا پیوند می‌دهد.

رشته کوههای بلند و ممتدی در حاشیهٔ آن چاله‌های کم ارتفاع داخلی را در بر گرفته‌اند. میانگین ارتفاع ایران بیش از ۱۲۰۰ متر است. پست‌ترین نقطهٔ داخلی حدود ۱۸۷ متر در بیابان لوت و بلندترین قلهٔ آن دماوند با ارتفاع ۵۶۷۱ متر[۶] در رشتهٔ البرز واقع است.[۷]

طول کرانه‌های ایران در دریای مازندران و خلیج فارس و دریای مکران (دریای عمان) بر اساس نقشه‌های ۱:۲۵۰/۰۰۰ به شرح زیر است:

۱-۱- طول کرانه‌های ایران در دریای خزر، از رود آستارا تا خلیج حسینقلی ۶۵۷ کیلومتر

۲-۱- طول کرانه‌های ایران در دریای مکران، از خلیج گواتر تا بندرعباس ۷۸۴ کیلومتر

۳-۱- طول کرانه‌های ایران در خلیج فارس از بندرعباس تا دهانهٔ اروندرود ۱۲۵۹ کیلومتر[۸]

۲- مرزهای کنونی ایران

۱-۲- مرزهای شمال

۱-۱-۲- مرز ایران و جمهوریهای آذربایجان و ارمنستان

مرز ایران در این قسمت چنین است:

خشکی	۱۷۵ کیلومتر
رود ارس	۴۷۵ «
بالهارود	۱۲۲ «
رود آستارا	۳۵ «
جمع	۸۰۷ کیلو متر

۲-۱-۲- مرز ایران و جمهوری ترکمنستان

اینِ مرز در قسمت خراسان به شرح زیر است:

رود اترک	۱۹۵ کیلومتر
رود سومبار	۴۶ «
رود تجن	۱۶۷ «
خشکی	۷۹۸ «
جمع	۱۲۰۶ کیلومتر

ضمناً ایران باکشورهای همسایهٔ شمالی خود دارای ۶۵۷کیلومتر مرز آبی است.

۲-۲- مرزهای شرق

۱-۲-۲- مرز ایران و افغانستان

مرز ایران و افغانستان از این قرار است:

هری رود	۱۵۷ کیلومتر
هیرمند و سیخ سر	۵۵ «
دریاچهٔ هامون	۲۴ «
خشکی	۷۰۹ «
جمع	۹۴۵ کیلومتر

۲-۲-۲- مرز ایران و پاکستان

مرز ایران باکشور پاکستان به شرح زیر است:

رود تلخاب	۹۳ کیلومتر
رود نهنگ	۱۵۳ «
رود مشکل	۱۱ «
خشکی	۷۲۱ «
جمع	۹۷۸ کیلومتر

۳ـ۲ـ مرزهای غرب

۱-۳-۲- مرز ایران و عراق

مرز ایران و عراق در غرب کشور به قرار زیر است:

اروند رود	۸۴	کیلومتر
نهر خیّن	۹	«
رود دویرج	۲/۵	«
رود میمه	۲/۵	«
رود کنجان چم	۲۰/۵	«
رود تلخاب	۴	«
رودکنگاکوش	۷/۵	«
رود کنه کبود	۲۴/۵	«
رود الوند	۵/۵	«
رود قوره‌تو	۳۴	«
رود سیروان	۴۲	«
رود قزلجه‌سو	۱/۵	«
رود کلاس	۴۵	«
رود ژاژاوه	۴/۵	«
هورالعظیم	۶۴	«
خشکی	۱۲۵۸	«
جمع	۱۶۰۹	کیلومتر

۲-۳-۲- مرز ایران و ترکیه

این مرز به قرار زیر است:

رود نازلو	۱۰	کیلومتر
رود قره‌سو	۲۴	«
خشکی	۴۵۲	«
جمع	۴۸۶	کیلومتر[۹]

یادداشتهای فصل اول

۱ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.

۲ـ نجد یا فلات ایران، سرزمینی کوهستانی و بلند در جنوب غربی قارهٔ آسیا می‌باشد که به دنبال چین‌خوردگیهای جوان دوران سوم شکل گرفته است. این سرزمین فلات ارمنستان را در غرب به فلاتهای پامیر و تبت در شرق متصل می‌سازد. حاشیهٔ خارجی فلات ایران را دریاها و چاله‌های پست و همجواری مانند دریای مازندران و بیابان ترکستان در شمال، خلیج فارس و دریای مکران (دریای عمان) در جنوب، جلگهٔ دجله و فرات در غرب و جلگهٔ پنجاب و سند در شرق، دربرگرفته و بدین ترتیب استقلال جغرافیایی آن متمایز شده است. بیشتر از ۹۰ درصد مساحت ایران در فلات واقع شده و تنها حاشیهٔ باریکی در ساحل دریای مازندران و سواحل خلیج فارس و دریای مکران و جلگهٔ خوزستان، در خارج فلات واقع شده‌اند.

۳ـ مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ کل کشور، ص ۱.

۴ـ بیات، دکتر عزیزاله. کلیات جغرافیایی طبیعی و تاریخی ایران، ص ۱۲.

۵ـ کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ایرانشهر، جلد اول، ص ۳.

۶ـ مهندس عباس جعفری،: بلندی کوه دماوند را ۵۶۲۸ متر ذکر کرده است. (شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۳۲).

۷ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد اول، ص ۱.

۸ـ جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۳.

۹ـ همان کتاب، ص ۳-۱.

فصل دوم

ناهمواریها، آبها، آب و هوا، پوشش گیاهی و زندگی جانوری

۱ـ ناهمواریها

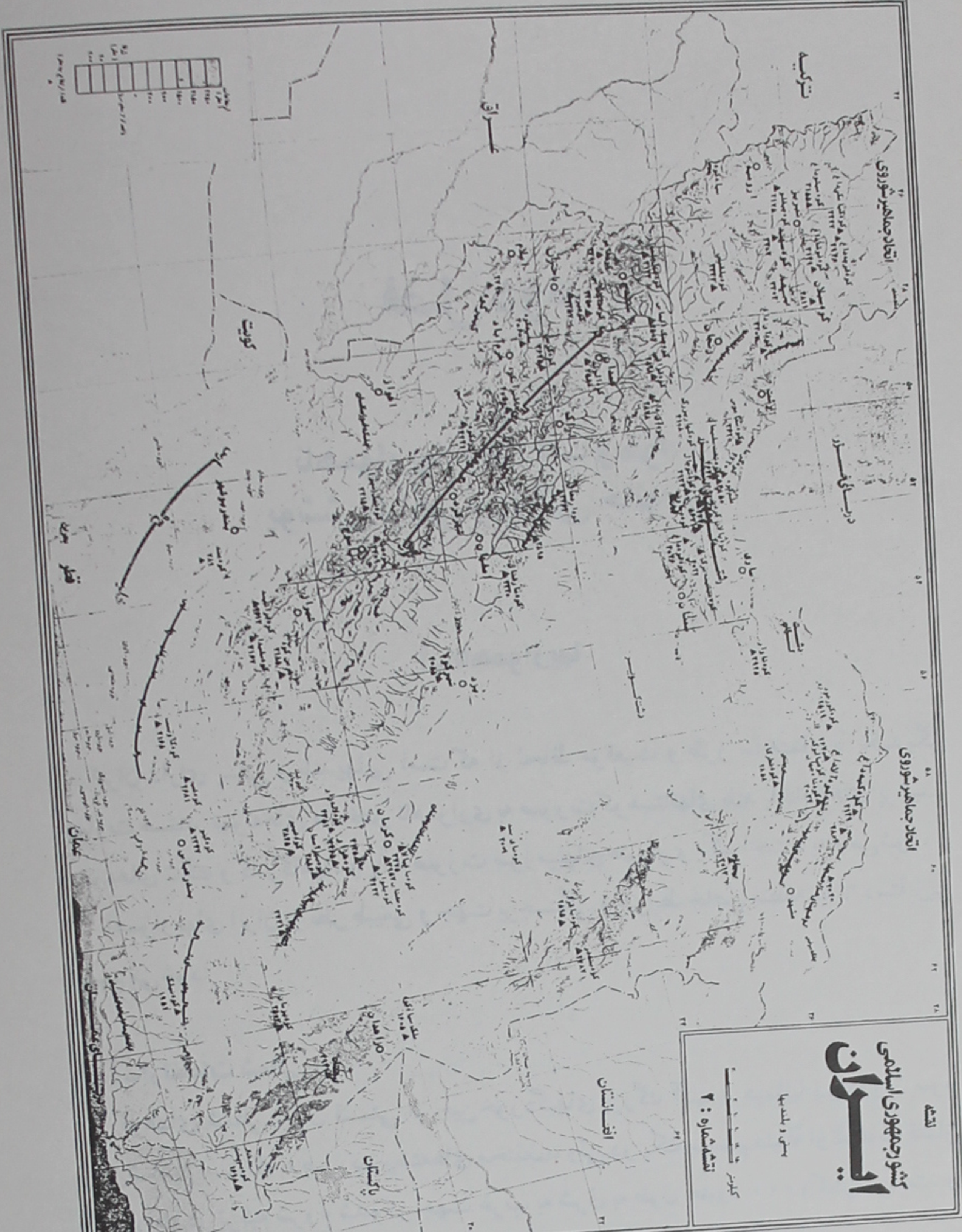
ایران دارای پستی و بلندیهایی است که از لحاظ موقعیت و طرز ساختمان با یکدیگر متفاوت هستند. نمونه‌های مشخص ناهمواری به صورت کوهستانهای بلند با دامنه‌های پرشیب و دره‌های تنگ و گذرگاهها، و یا به صورت سرزمینهای هموار و یکنواخت دیده می‌شود.

ناهمواریهای ایران از نظر طبیعی و جهت برجستگی و شرایط خاص منطقه، به ۶ دستهٔ زیر تقسیم می‌شود:

۱ـ۱ـ ارتفاعات شمالی

کوههای شمالی ایران قسمتی از چین‌خوردگیهای بزرگ آلپ و هیمالیا در دوران سوم زمین‌شناسی است که به صورت رشته‌های مختلف، ولی در یک سیستم دنبالهٔ ارتفاعات قفقاز از آرارات در ترکیه شروع شده در جهت غرب به شرق به طول حدود ۱۰۰۰ کیلومتر ممتد و به هندوکش در افغانستان منتهی می‌شود.

این رشتهٔ عظیم مشتمل بر کوههای آذربایجان در شمال غربی و ماسیف البرز در مرکز و



نقشهٔ پستی و بلندیهای ایران

کوههای خراسان در شرق است.[۱]

۱-۱-۱-کوههای آذربایجان

درآذربایجان‌کوههای قوسی شکل ارسباران به موازات رود ارس کشیده‌شده‌است. قلهٔ آن «نشان‌کوه» ۳۷۰۰ مترارتفاع داردکه ازآرارات شروع شده وبه‌ارتفاعات تالش‌ختم می‌شود.

در شمال شرقی تبریز سبلان با ارتفاع ۴۸۱۱ متر و در جنوب آن کوه سهند به بلندی ۳۷۱۰ متر قرار گرفته‌اند که از کوههای آتشفشانی خاموش با چشمه‌های آب معدنی فراوان می‌باشند.

۲-۱-۱-کوههای البرز

این کوهها از ارتفاعات طالقان شروع شده و به درهٔ رود هراز ختم می‌شود، کوههای البرز همانند سدی میان دریای مازندران و نجد ایران قرار گرفته و شامل کوههای: تالش، گیلان، لاهیجان، دیلمان، سوادکوه، فیروزکوه، شاه کوه و رشتهٔ اصلی البرز است. قلهٔ دماوند به بلندی ۵۶۷۱ متر بلندترین قلهٔ ایران در این بخش قرار دارد.

۳-۱-۱-کوههای خراسان

این کوهها بین درهٔ گرگان و تجن کشیده شده و مهمترین برجستگیهای آن عبارتند از: کپت داغ، هزار مسجد و سیاه کوه در شمال و بینالود و شاه جهان در جنوب.[۲]

۲-۱-ارتفاعات غربی و جنوبی

این سلسله جبال که کوههای زاگرس و متفرعات آن را تشکیل می‌دهد، ازکردستان جنوبی تا شمال تنگهٔ هرمز گسترده شده است. زاگرس به وسیلهٔ جلگه‌های وسیع و دشتهای پهناوری چون جلگهٔ کرمانشاه در غرب و جلگهٔ شیراز در جنوب از هم جدا شده و به قسمتهای شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می‌شود.[۳]

۳-۱-ارتفاعات شرقی

این کوهها از سه واحد کوهستانی: جام مرکب از ارتفاعات باخرز، کوه سرخ، کوه‌سیاه،



کوه دماوند

کوه هشتادان در جنوب خراسان است که عموماً جهت شرقی ـ غربی دارند. دو دیگر کوههای قاین در جنوب جام شامل ارتفاعات: کوه کلات، کوه سلیمان، کوه آهنگران و شاه کوه است. این دسته کوهها در جهت شمال غربی ـ جنوبی شرقی امتداد داشته و در جنوب شرقی به دشت لوت ختم می‌شوند.

سه دیگر سلسله جبال مکران در سیستان و بلوچستان است که از حوالی زابل در سیستان شروع گردیده و تا ناحیه چهل پشت آخرین نقطهٔ سرحدی ایران در بلوچستان امتداد می‌یابد. ارتفاعات مهم آن کوه پلنگان، کوه ملک سیاه، کوه سرخ و کوه آتشفشان تفتان به ارتفاع ۴۰۵۰ متر است.

۴ـ۱ـ ارتفاعات مرکزی

این کوهها از تعدادی ارتفاعات غیر منقطع رشته مانند در جهت شمال غربی به جنوب شرقی از حوالی کاشان تا ارتفاعات مرکزی بلوچستان ادامه دارد. رشته‌های اصلی کوههای مرکزی را می‌توان به دو رشته کوههای قهرود و بنان تقسیم کرد که به دنبال هم قرار دارند.

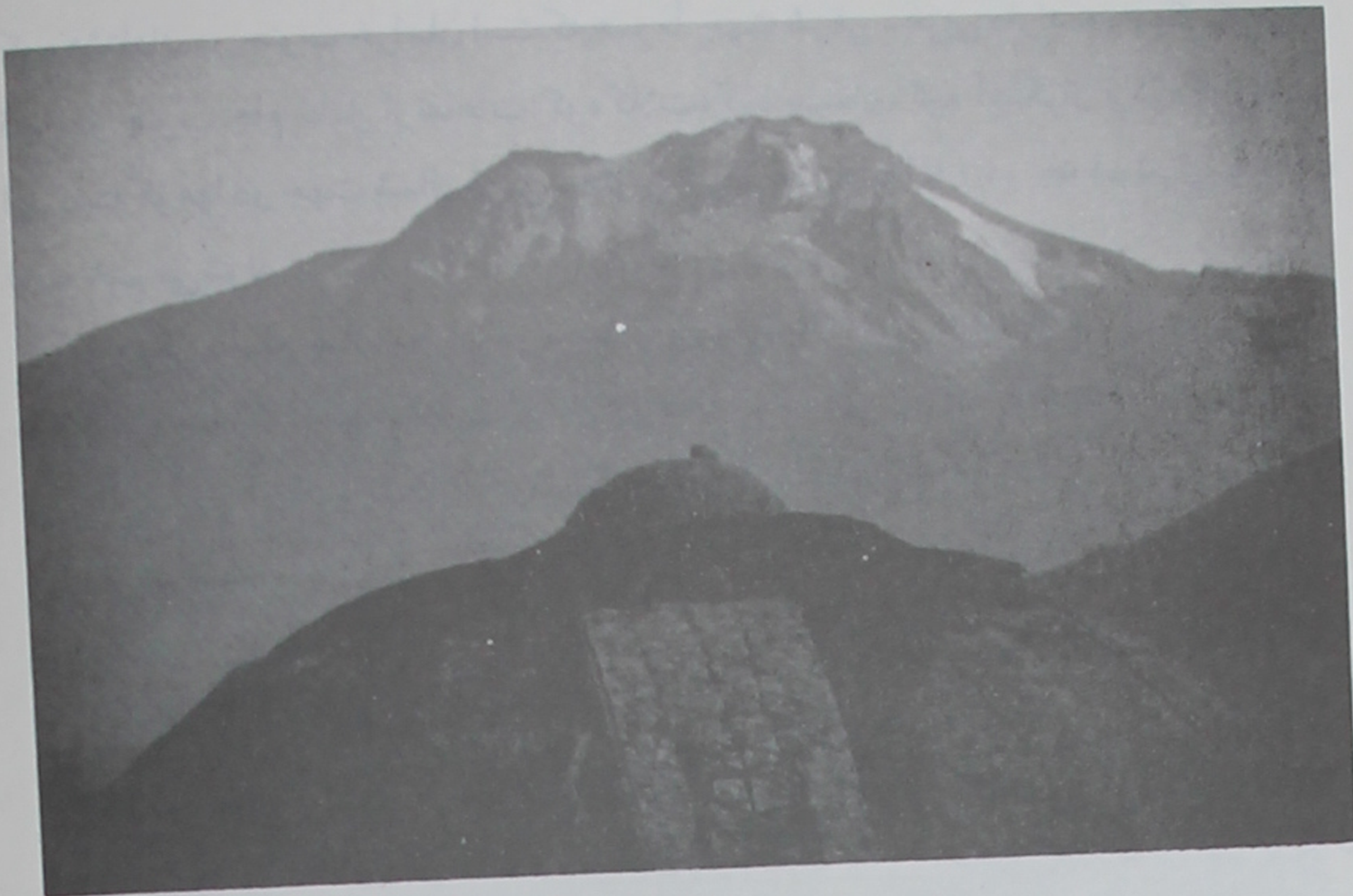
رشته کوههای قهرود از حوالی کاشان و جنوب تهران تا کرمان کشیده شده و رشته کوههای بنان از جنوب کرمان تا نواحی مکران و بلوچستان در همان جهت امتداد می‌یابد. در محل اتصال این دو رشته کوه که عرض کوهها زیادتر می‌شود، درهٔ کرمان قرار دارد.

مهمترین کوههای رشتهٔ مرکزی قافلان کوه و کرکس در جنوب کاشان، کوههای نایین و شیرکوه در جنوب غربی یزد، کوههای بارز و شهسواران در کرمان و بزمان در مرکز بلوچستان هستند.

۵ـ۱ـ جلگه‌های ساحلی

۱ـ۵ـ۱ـ جلگه‌های ساحلی دریای مازندران

حاشیهٔ باریک جنوبی دریای مازندران که بعد از دریا شروع می‌شود و امتداد آن تا دامنه‌های شمالی البرز می‌رسد، جلگه‌های ساحلی دریای مازندران را تشکیل می‌دهد. طول جلگه‌های ساحلی دریای مازندران حدود ۵۰۰ کیلومتر و عرض آنها در طول خود از آستارا تا رود گرگان متغیر بوده و غالباً کمتر از ۲۰ کیلومتر است.



کوه سبلان در آذربایجان شرقی (عکس از کسرائیان)



کبیر کوه در استان ایلام

۲-۵-۱- جلگه‌های ساحلی خلیج‌فارس و دریای مکران

جلگه‌های ساحلی جنوب ایران به طول تقریبی ۱۴۸۰ کیلومتر در مجاورت دریاهای مکران و خلیج فارس قرار دارند و رود میناب این منطقه را به دو قسمت: جلگهٔ ساحلی خلیج‌فارس (از مصب اروند رود تا میناب) و جلگهٔ ساحلی مکران (از میناب تا مرز پاکستان) تقسیم می‌کند.

۱-۶- چاله‌های داخلی

۱-۶-۱- کویر لوت

بیابان لوت در جنوب شرقی کشور واقع شده و حدود ۸۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. چون شیب زمین از اطراف به سوی مرکز لوت است، لوت به شکل یک چالهٔ نامتقارن درآمده است.

بیابان لوت از لحاظ شکل ناهمواری و پراکندگی عوارض جغرافیایی به قسمتهای لوت شمالی، لوت جنوبی و لوت مرکزی تقسیم می‌شود. لوت مرکزی وسیعترین و پست‌ترین قسمت بیابان لوت است.

بیابان لوت از لحاظ آب و پوشش گیاهی، بسیار فقیر است و فقط یک رود دایمی وجود دارد (رود شور بیرجند) که در تمام طول سال آب دارد. بقیهٔ رودها موقتی است.

۲-۶-۱- کویر نمک

کویر نمک فضای وسیع تر و بستر پر شده یک چالهٔ زمین‌شناسی است که در جنوب رشته جبال البرز بین خراسان، سیستان، قم، کاشان و یزد قرار گرفته است. طول آن از شرق به غرب ۶۰۰ کیلومتر و عرضش از شمال به جنوب از ۱۰۰ تا ۳۰۰ کیلومتر است.[۴]

۲- آبهای ایران

۱-۲- رودها

رودهای ایران از جهت جریان آبها به سه حوضهٔ زیر تقسیم می‌شوند:



کوه تفتان، بلوچستان

۱ـ۱ـ۲ـ حوضهٔ آبریز دریای مازندران

رودهایی که در خاک ایران جریان داشته و به دریای مازندران می‌ریزند عبارت‌اند از:

۱ـ۱ـ۱ـ۲ـ رود ارس

از کوههای هزار برکه در جنوب ارزروم ترکیه سرچشمه گرفته، پس از عبور از جمهوریهای ترکیه، ارمنستان و آذربایجان، وارد ایران شده و در جهت غربی شرقی، به سوی دریای مازندران جریان می‌یابد. طول آن از سرچشمه تا محلی که به دریا می‌ریزد ۱۰۷۲ کیلومتر و طول ساحل ایرانی آن حدود ۹۵۰ کیلومتر است.

۲ـ۱ـ۱ـ۲ـ سفیدرود

این رود از ارتفاعات چهل چشمه در کردستان سرچشمه گرفته و در منجیل، رشته البرز را قطع می‌کند و تا منجیل به طول ۵۰۰ کیلومتر به نام قزل اوزن نامیده می‌شود. در منجیل پس از تلاقی با شاه رود، به نام سفیدرود از درهٔ طولانی و باریکی عبور کرده پس از مشروب ساختن جلگهٔ گیلان به دریای مازندران می‌ریزد.

۳ـ۱ـ۱ـ۲ـ رود چالوس

این رود از بهم پیوستن شاخه‌های اصلی و چند شاخهٔ فرعی از آبهای دامنهٔ شمالی کوههای کندوان تشکیل می‌شود و مسافتی حدود ۸۰ کیلومتر را طی کرده در کنار چالوس به دریا می‌ریزد.

۴ـ۱ـ۱ـ۲ـ رود سه‌هزار

رود سه هزار از ارتفاعات سلیم‌بار و کندوان سرچشمه گرفته و پس از عبور از مسیر کوهستانی ضمن مشروب ساختن جلگه‌های تنکابن به دریای مازندران وارد می‌شود.

۵ـ۱ـ۱ـ۲ـ رود بابل

این رود از ارتفاعات سوادکوه و فیروزکوه در مازندران سرچشمه می‌گیرد و پس از طی ۷۸ کیلومتر در بندر بابلسر به دریا می‌ریزد.

۶-۱-۱-۲- رود تالار

رود تالار آبهای ارتفاعات سوادکوه و شهمیرزاد را جمع‌آوری کرده پس از عبور از دره‌های سوادکوه در شیرگاه وارد جلگه شده شالیزارهای قائم‌شهر (شاهی) را مشروب و با شیب ملایم به دریا می‌ریزد.

۷-۱-۱-۲- رود تجن

این رود به طول ۱۲۰ کیلومتر و با پهنای متفاوت از ارتفاعات هزار جریب سرچشمه می‌گیرد. پس از عبور از شرق ساری در بندر فرح‌آباد به دریا می‌ریزد.

۸-۱-۱-۲- رود گرگان

رود گرگان به طول حدود ۳۰۰ کیلومتر از کوههای آلاداغ (حوالی بجنورد) سرچشمه می‌گیرد و در جهت شرق و غرب جریان می‌یابد و در دشت گرگان از صحرای ترکمن و شمال گرگان گذشته از طریق دو شاخه به خلیج گرگان و دریای مازندران وارد می‌شود.

۹-۱-۱-۲- رود اترک

رود اترک به طول ۵۰۰ کیلومتر از بزرگترین رودهای ایران است که از دامنه‌های غربی کوه هزار مسجد در حوالی قوچان سرچشمه می‌گیرد. این رود پس از طی ۳۵۰ کیلومتر به چات، نقطهٔ مرزی می‌رسد. در چات رود «سومبار» که از جمهوری ترکمنستان جریان می‌یابد به آن ملحق شده سپس در دشتهای ساحلی پیش می‌رود و در خلیج حسینقلی به دریا می‌ریزد.

۱۰-۱-۱-۲- رود قره‌سو

رود قره‌سو یا سیاه آب از کوههای شرق گرگان سرچشمه گرفته بین گرگان و البرز جاری است. طول آن ۸۰ کیلومتر و پهنایش ۱۵ تا ۳۰ متر و ژرفای آن ۴ تا ۵ متر است.

این رود پس از الحاق به رود استرآباد و عبور از رامیان و کردکوی، در فاصلهٔ بین بندرگز و بندر ترکمن (بندرشاه) به خلیج گرگان در دریای مازندران می‌ریزد.

۲-۱-۱-۱۱- رود نکا

این رود از شاه کوه در گرگان سرچشمه می‌گیرد، به طول حدود ۱۰۰ کیلومتر در جهت شرق به غرب جریان می‌یابد. پس از پیوستن به چند شعبه از جمله شوراب، از غرب نکا گذشته در حوالی نوذرآباد به خلیج گرگان در دریای مازندران می‌ریزد.

علاوه بر رودهای مذکور در فوق، رودهای: بالهارود، آستارارود، تالش‌رود، شلمان‌رود، سیاه کل رود، کیارود، صفارود، نشتارود، سرداب رود، خیررود، کلارود، گرماب رود و... در حوضهٔ آبریز دریای مازندران جریان داشته و به دریا می‌ریزند.[۵]

۲-۱-۲- حوضهٔ آبریز خلیج فارس و دریای مکران (دریای عمان)

مهمترین رودهای این حوضه عبارت‌اند از:

۲-۱-۲-۱- اروند رود

اروند رود به طول حدود ۱۰۰ کیلومتر از بهم پیوستن رودهای دجله و فرات در نزدیک شهر قرنه یا جنات عدن، در خاک عراق تشکیل می‌شود. این رود به سوی خلیج فارس جریان دارد و در خاک ایران از کنار خرمشهر گذشته در مصب خود در غرب جزیرهٔ آبادان به خلیج فارس می‌ریزد.[۶]

پهنای اروندرود بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر و ژرفای آن ۹ تا ۱۵ متر است. طول آن از قرنه تا دهانهٔ فاو ۱۶۷ کیلومتر می‌باشد. و جریانش از شمال غربی به جنوب شرقی است. ساحل راست آن خاک عراق و کرانهٔ چپ آن از دعیچی به پائین خاک ایران است.[۷]

۲-۱-۲-۲- رود گاماسیاب

این رود از حوالی کوه الوند همدان سرچشمه می‌گیرد. پس از دریافت شعبه‌هایی از ملایر، تویسرکان و نهاوند از بستر باریک کوهستانی گذشته به کرمانشاه می‌رسد در کرمانشاه رود قره‌سو به آن ملحق شده و پس از دریافت شعباتی چون رود ماهی دشت، هلیلان و کرند وارد لرستان می‌شود. از لرستان به سوی خوزستان پیش می‌رود و در غرب خوزستان به سوی دجله جریان می‌یابد، ولی قبل از اینکه به دجله برسد در باتلاقهای شرقی دجله محو می‌شود.[۸]

این رود در حوضهٔ علیا «گاماسیاب» (گاماساب)، در مسیر وسطی «سیمره» و در قسمت سفلی «کرخه» نامیده می‌شود.[۹]

۳-۲-۱-۲- رود کارون

رود کارون به طول ۸۹۰ کیلومتر بزرگترین رود ایران است و از شاخه‌های کوهرنگ از رشته‌های زردکوه از سلسله کوههای بلند چهارمحال و بختیاری، سرچشمه می‌گیرد.[۱۰]

پهنای کارون در محلی که رود دز به آن می‌پیوندد ۲۵۰ تا ۳۰۰ متر، در جنوب اهواز حدود ۴۰۰ متر و در حوالی خرمشهر به ۳۵۰ تا ۹۰۰ متر است.

۴-۲-۱-۲- رود جراحی

رود جراحی از ارتفاعات شرق خوزستان سرچشمه می‌گیرد و از دو شعبه به نام زلال و مارون تشکیل یافته در محلی به نام کلات شیخ به هم متصل شده و رود جراحی نامیده می‌شود.

این رود در باتلاق دورق، دوشاخه می‌شود، یک شاخهٔ آن به نام شادگان به کارون می‌ریزد و شاخهٔ دیگر که همان جراحی است به خور موسی می‌ریزد، علاوه بر رودهای مذکور در بالا، رودهای هندیجان، دالکی، مند، شور و میناب، مهران و نابند نیز در حوضهٔ آبریز خلیج فارس قرار دارند.

۳-۱-۲- حوضه‌های آبریز داخلی

این حوضه‌ها عبارت‌اند از: حوضهٔ آبریز غربی، حوضهٔ آبریز مرکزی، حوضهٔ آبریز شرقی.

۱-۳-۱-۲- حوضهٔ آبری غربی (دریاچهٔ اورمیه)

دریاچهٔ اورمیه بزرگترین آبگیر دائمی آسیای غربی می‌باشد که در شمال غرب فلات ایران قرار دارد. از شمال به جنوب کشیده شده و آذربایجان را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم کرده است. مهمترین رودهایی که در حوضهٔ دریاچه جریان داشته و به آن می‌ریزند عبارت‌اند از:



رودخانهٔ کارون، اهواز



رودخانهٔ سیمره و بقایای پل گاومیشان در استان ایلام

۱) تلخ رود: تلخ رود یا آجی‌چای در شمال تبریز از کوههای ساوالان و سهند سرچشمه گرفته نزدیک گوگان به دریاچه می‌ریزد.

۲) مردی رود: این رود از سهند سرچشمه می‌گیرد و از جانب شرق، شهرستان مراغه را مشروب ساخته سپس به دریاچه می‌ریزد.

۳) صوفی چای: صوفی‌چای از دامنه‌های جنوب غربی سهند سرچشمه گرفته، شهرهای مراغه و بناب را مشروب می‌کند و سپس وارد دریاچه می‌شود.

۴) رود آذرشهر: این رود از سهند سرچشمه می‌گیرد و از جنوب آذرشهر گذشته، گوگان را مشروب می‌سازد و وارد دریاچه می‌شود.

۵) زرینه رود: زرینه رود یا جغاتو از کوههای چهل چشمهٔ کردستان سرچشمه یافته از جنوب شاهین دژ و میاندوآب می‌گذرد و به دریاچه می‌ریزد. طول آن ۲۴۰ کیلومتر و هنگام رسیدن به دریاچه دلتایی تشکیل می‌دهد که پهنایش بیش از ۱۰ کیلومتر است.

۶) سیمینه رود: این رود از کوههای سقز و بانه سرچشمه گرفته، پس از عبور از ساوجبلاغ مکری به دریاچه می‌ریزد.[۱۲]

۴-۱-۲- حوضهٔ آبریز مرکزی

در فاصلهٔ کوههای بینالود و آلاداغ در خراسان، دامنهٔ جنوبی البرز در شمال، پیشکوههای داخلی زاگرس در غرب و جنوب و دامنه‌های غربی کوههای کرمان و طبس، حوضه‌های آبریز پهناور مرکزی ایران را تشکیل می‌دهند که مساحت آن بیش از ۴۵۵۰۰۰ کیلومتر مربع است این حوضه‌ها عبارت‌اند از:

۱-۴-۱-۲- حوضهٔ آبریز دریاچهٔ قم (دریاچهٔ نمک)

این دریاچه به مساحت تقریبی ۲۴۰۰ کیلومتر مربع در جنوب تهران واقع است. طول آن ۸۰ و پهنایش ۳۰ کیلومتر است. رودهایی که به این دریاچه می‌ریزند عموماً از جهت شمال و غرب‌اند که آبهای دامنه‌های جنوبی البرز را جمع کرده و با حفر دره‌های وسیع در جلگهٔ تهران در جنوب این جلگه به هم نزدیک شده و در مجاورت هم وارد دریاچه می‌شوند.

این رودها عبارت‌اند از: رود شور، رود کرج، جاجرود، حبله رود و قره‌سو.

رود کرج: این رود پرآب ترین رود دامنهٔ جنوبی البرز می‌باشد که از کوههای کلون بستک البرز سرچشمه می‌گیرد و جهت آن از شمال به جنوب است.[۱۳] در ناحیهٔ کوهستانی رود دایمی و دردشت پایکوه فصلی می‌باشد و در مجاور مسیله از ویژگی رودهای فصلی برخوردار است. طول آن ۲۲۰ کیلومتر و بدهٔ متوسط آن ۱۷ متر مکعب در ثانیه است.

۲-۴-۱-۲- حوضهٔ آبریز باتلاق گاوخونی

باتلاق گاوخونی در جنوب شرقی اصفهان قرار دارد و یکی از حوضه‌های طولانی و ممتد میان دامنه‌های شرقی زاگرس و کوههای مرکزی ایران است. این باتلاق به وسیلهٔ نیزارها احاطه شده و دریاچه‌ای از آب شور است. وسعت آن در مواقع پرآبی به ۳۰ کیلومتر مربع می‌رسد. مهمترین رودی که به این باتلاق می‌ریزد زاینده رود است.

زاینده‌رود: از پرآب ترین و بزرگترین رودهای فلات مرکزی ایران است که از دامنهٔ کوههای بختیاری (زردکوه) سرچشمه می‌گیرد و در آن قسمت به نام چشمه جانان معروف است. جریان آن از غرب به شرق بوده در طول مسیر خود شعباتی از جمله فرسنگ‌رود، تیران رود و رود کرمان را دریافت می‌کند. پس از طی ۱۴۰ کیلومتر از اصفهان عبور کرده وارد باتلاق گاوخونی می‌شود.

طول زاینده‌رود حدود ۳۵۰ کیلومتر، و وسعت حوضهٔ آن بالغ بر ۲۰۰۰۰ کیلومتر مربع است.

۲-۴-۱-۳- حوضهٔ آبریز بختگان (نی‌ریز)

دریاچهٔ نی‌ریز در شمال استهبان در ۵۰ کیلومتری شرق شیراز میان دو رشته کوه موازی در ارتفاع ۱۵۵۰ متر قرار دارد. عمق آن کم و آبش توسط رود کر تأمین می‌شود. آب آن شور و سواحل آن باتلاقی است. این دریاچه به وسیلهٔ دو تنگه با دریاچهٔ «طشت نرگس» ارتباط دارد. شاخه‌های متعددی از کوهستانهای پیرامون خود دریافت می‌دارد که مهمترین آنها رود کر است.

رود کر: این رود از ارتفاعات سیربانو و خسروشیرین در شمال فارس سرچشمه گرفته و ضمن دریافت شعباتی چون پلوار به سوی جنوب جریان می‌یابد. رود کر در مسیر خود حومهٔ

شیراز و سپس جلگهٔ نی‌ریز را مشروب ساخته از سوی شمال غربی به دریاچهٔ بختگان می‌ریزد.

علاوه بر رود مزبور، دریاچهٔ بختگان دریاچه‌های مهارلو و پریشان نیز وجود دارند. دریاچهٔ مهارلو در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی شیراز واقع شده و آب آن شوراست. دریاچهٔ پریشان با وسعت کم در جلگهٔ کازرون واقع شده و آب آن شیرین و محل پرورش و صید ماهی است. این دریاچه قسمت اعظم آب خود را از چشمه‌های فامور و پل آبگینه دریافت می‌کند.[۱۴]

۵-۱-۲ حوضه‌های آبریز شرقی

در شرق ایران در حد فاصل بین فلات ایران و افغانستان، منطقهٔ پستی قرار دارد که از شمال به جنوب از مجموعه‌ای عوارض طبیعی مرکب از دره‌ها، دشتها و گودالها و باتلاقها به وجود آمده و حوضه‌های آبریز شرقی را تشکیل می‌دهند. بزرگترین حوضه‌های آبریز این منطقه عبارت‌اند از:

۱-۵-۱-۲- حوضهٔ آبریز هامون

دریاچهٔ هامون پست‌ترین عارضهٔ این منطقه است که ارتفاع آن از سطح دریا حدود ۵۰۰ متر می‌باشد. این دریاچه شامل هامونهای هیرمند، صابری و پوزک است. دریاچهٔ هامون و باتلاقهای آن قسمت اعظم آبهای افغانستان را به سوی آبگیر خود جذب می‌کند و کف آن پوشیده از رسوبات رودخانه‌ای و دریاچه‌ای عهد سوم و چهارم زمین‌شناسی است. سطح کل سه دریاچه در مواقع پرآبی ۴۰۰۰ کیلومتر مربع است. به این ترتیب هنگام پرآبی، بزرگترین دریاچهٔ آب شیرین فلات ایران را به وجود می‌آورد.[۱۵]

هیرمند تنها رود مهمی است که در خاک ایران به دریاچه می‌ریزد.

هیرمند: هیرمند از رودهای فلات ایران و پرآب آسیا می‌باشد که سالانه بلیونها متر مکعب آب در آن جریان دارد. طول آن حدود ۱۱۰۰ کیلومتر است. میزان متوسط آبگذر سالانهٔ آن در محل تلاقی رود هیرمند و ارغنداب، برابر ۱۱/۶۰۰ میلیون متر مکعب برآورد گردیده است.



دریاچهٔ هامون و توتن‌ران سیستانی

سرچشمهٔ اصلی تأمین آب رودهای منطقه از طریق رود هیرمند می‌باشد. حوضهٔ آبریز هیرمند حدود ۳۷۰۰۰۰ کیلومتر مربع است. شاخهٔ اصلی این رود از درهٔ بامیان در ۴۰ کیلومتری غرب کابل و ارتفاعات بابایغما واقع در ۶۰ کیلومتری غرب کابل در افغانستان سرچشمه می‌گیرد.[۱۶]

هریرود: که در سرحد ایران، تجن نامیده می‌شود نیز در حوضهٔ آبریز شرقی قرار دارد. این رود پس از خروج از افغانستان درهٔ خود را رو به شمال حفر کرده و قسمتی از بستر آن مرز ایران و افغانستان را تشکیل داده است.

۲-۵-۱-۲- حوضهٔ آبریز جازموریان

فرورفتگی جازموریان در بلوچستان در میان کوههای نسبتاً مرتفع کرمان واقع شده و به وسیلهٔ یک رشته کوه در شرق بندرعباس از کرانهٔ جنوبی دریای مکران جدا می‌شود. آبهای دامنهٔ کوههای پیرامون آن در فصل بهار جریان یافته و وارد آن می‌شوند که عبارت‌اند از:

هلیل‌رود، رود بمپور. هلیل‌رود از ارتفاعات سردویه در جنوب کوههای لاله‌زار کرمان سرچشمه گرفته، از صحرای ریگ ماسه گذشته وارد جازموریان می‌شود. رود بمپور در شرق، آبهای قسمت شرقی بلوچستان ایران را جمع‌آوری کرده پس از مشروب ساختن ایرانشهر وارد جازموریان می‌شود.[۱۶]

۲-۲- دریاها

۱-۲-۲- دریای مازندران

دریای مازندران در آسیای غربی و شمال مرکزی ایران میان جمهوریهای: آذربایجان، ترکمنستان، فدراتیو روسیه و قزاقستان و ایران واقع است. طول دریا از شمال به جنوب حدود ۱۲۶۰ کیلومتر و عرض آن در پهن‌ترین قسمتها در شمال ۵۵۴ کیلومتر و باریک‌ترین ناحیهٔ آن بین شبه جزیرهٔ آبشوران و دماغهٔ کواوالی ۲۰۲ کیلومتر و عرض متوسط آن حدود ۳۰۰ کیلومتر است.

وسعت دریای مازندران در سال ۱۹۵۱ م./ ۱۳۳۰/ ه. ش./ ۳۹۴۳۰۰ کیلومتر مربع بوده

است. حوضهٔ آبریز دریای مازندران حدود ۳/۶ میلیون کیلومتر مربع است که حدود ۲۵۶۰۰۰ کیلومتر مربع در خاک ایران و بقیه جزء قلمرو اتحاد جماهیر شوروی است.[۱۷]

۲-۲-۲- خلیج فارس

خلیج فارس با مساحتی حدود ۲۴۰/۰۰۰ کیلومتر مربع در جنوب ایران قرار دارد. درازای آن از دهانهٔ اروند رود تا کرانه‌های ابوظبی ۸۳۰ کیلومتر و طول کرانه‌های ایران در خلیج فارس (از بندرعباس تا دهانهٔ اروندرود) ۱۲۵۹ کیلومتر است.

کمترین پهنای آن از دماغهٔ نابند (ایران) تا رأس راکان (شمال شبه جزیرهٔ قطر) ۱۸۵ کیلومتر و بیشترین پهنای آن از بندر جزه (ایران) تا کرانه‌های سیله امارات متحدهٔ عربی، ۳۵۵ کیلومتر است.

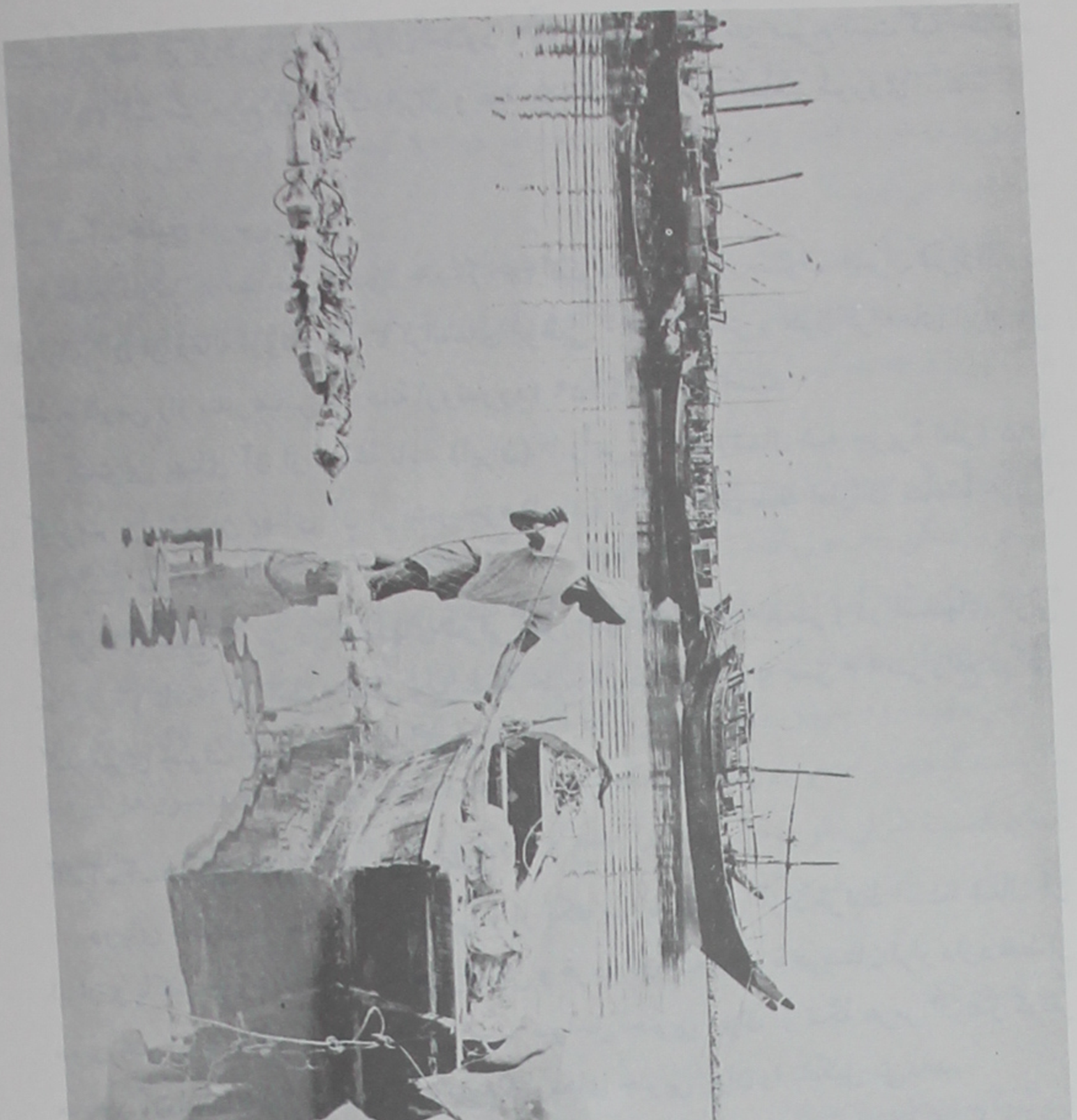
ژرفای خلیج فارس در قسمتهای شرقی بطور متوسط ۵۰ تا ۸۰ متر و در قسمتهای غربی حدود ۱۰ تا ۳۰ متر است. عمیق‌ترین نقطهٔ خلیج فارس گودالی به عمق ۹۳ متر واقع در ۱۵ کیلومتری جنوب جزیرهٔ تنب بزرگ است.[۱۸]

۳-۲-۲- دریای مکران (دریای عمان)

دریای مکران از سه سو به خشکی و از یک سو به دریای آزاد مرتبط است، شمال آن ایران و پاکستان و شرق آن شبه جزیرهٔ دکن و غرب آن شبه جزیرهٔ عربستان قرار دارد فقط از سوی جنوب به اقیانوس هند متصل است. سواحل جنوبی ایران از تنگهٔ هرمز تا بندر گواتر مجاور آن است و این مسافت یک سوم کناره‌های جنوبی ایران را تشکیل می‌دهد.

مدار رأس‌السرطان از شمال آن عبور می‌کند، از این رو این دریا در منطقهٔ گرم کرهٔ زمین واقع است. طول آن از تنگهٔ هرمز تا دکن حدود ۶۱۰ کیلومتر و عرض آن کمتر از عرض آبهای خلیج فارس است. مساحت آن ۹۰۳۰۰۰ کیلومتر مربع و عمق آن از خلیج فارس بیشتر است. عمق این دریا در اطراف چابهار حدود ۳۳۹۸ متر است. هرچه‌به‌سوی‌غرب پیش رویم عمق آن به سرعت کم می‌شود و در نزدیک تنگهٔ هرمز به ۷۳ متر می‌رسد.

آب دریای مکران تا حدی شور است و شوری آن به طور متوسط ۳۷ در هزار می‌باشد. جهت جریانهای سطحی آب در هنگام زمستان به موازات ساحل دریای مکران از شمال



لنگرگاه بندر کنگان در خلیج فارس (عکس از علیرضا پوصباغ)

غربی به جنوب شرقی است، ولی امتداد عمومی جریانها در زمستان از سوی دریای مکران به طرف خلیج فارس است. طوفانها در دریای مکران کمتر و وابسته به طوفانهای گرمسیری دریای عربستان می‌باشد، امواجی که از این طوفانها ظاهر می‌شوند به سرعت پخش می‌گردند و فقط اثر آنها در قسمتهای سطحی آبها است.

مد درخلیج فارس ودریای مکران نامنظم است آب این مدهاازدریای عربستان می‌آید و در کرانه‌های آنهادیده‌می‌شود. اختلاف جزر و مد در قسمت شرقی دریای عمان حدود ۲ متر و هر چه به سوی تنگهٔ هرمز پیش رویم این اختلاف بیشتر می‌شود و تا تنگهٔ هرمز به ۳/۵ متر می‌رسد.[۱۹]

۳-۲- آبهای زیرزمینی

۱-۳-۲- چشمه‌ها

خروج طبیعی آب زیرزمینی، چشمه ایجاد می‌کند، وضعیت سطح زمین و پستی و بلندیهای آن در تشکیل چشمه‌ها دخالت دارند. در فلات ایران چشمه‌های متعدد بزرگ و کوچک وجود دارد. مساکن اولیهٔ زندگی ایرانیان در فلات در نقاطی بوده که تهیهٔ آب برای ساکنان آنجا مشکل زیادی فراهم نمی‌ساخته است. مثلاً «تپهٔ سیلک» که در نزدیک چشمهٔ فین کاشان قرار دارد، به علت وجود چشمه‌های آب، محل زندگی و تردد ایرانیان بوده است. چشمه‌های محلات، چشمهٔ گیلاس در مشهد، چشمه علی در شهرری و چشمهٔ طاق‌بستان در کرمانشاه نیز نمونه‌های دیگری از چشمه‌های بزرگ و کهنسال فلات ایران می‌باشند.

چشمه‌ها در آبیاری فلات ایران دارای اهمیت فوق‌العاده بوده و اکنون در بعضی نواحی ایران، آب چشمه‌ها برای آبیاری مزارع مورد استفاده است.[۲۰]

طبق آخرین آمار منتشر شده در سال ۱۳۶۹ هـ. ش. از سوی وزارت نیرو، تعداد چشمه‌های موجود در مناطق مطالعه شدهٔ کشور حدود ۲۵۰۸۲ چشمه بوده که ۸۵۳۵ میلیون متر مکعب جمع آبدهی آنها است.[۲۱]

۲-۳-۲- چاهها

الف - چاههای نیمه عمیق: از گذشته‌های بسیار دور در مناطق کم آب، حفر چاههای نیمه

عمیق و معمولی متداول بوده است. با پیشرفت علمی و فنی، حفر چاههای نیمه عمیق با وسایل مکانیزه و استخراج آب از طریق پمپ و تلمبه‌ها رایج گردید، و امروزه در بیشتر نقاط استفاده از چاههای نیمه‌عمیق و عمیق معمول است.

برای بالا آوردن آب از چاههای کم‌عمق در بسیاری از نقاط دورافتادهٔ کشور از چرخ استفاده می‌شود. آبدهی این چاهها کم بوده و دبی متوسط آنها از ۲ لیتر در ثانیه تجاوز نمی‌کند. گرچه هنوز در بسیاری از نقاط ایران بهره گیری از آب گاو چاهها معمول و متداول است، ولی به تدریج رواج آن کاهش می‌یابد و احداث چاههای نیمه‌عمیق و عمیق و استفاده از موتور پمپ جایگزین آن می‌شود.

طبق آخرین آمار منتشر شده در سال ۱۳۶۹ هـ. ش.، تعداد چاههای نیمه عمیق کشور حدود ۱۶۰۸۳۵ چاه بوده که ۱۰۱۱۸ میلیون متر مکعب آبدهی آنها است.[۲۲]

ب - چاههای عمیق: در چاههای نیمه‌عمیق فقط از آبهای سطحی زیرزمینی استفاده می‌شود، در حالی که در بسیاری از نقاط، آبها در سفره‌های عمیق زیرزمین قرار دارند. برای بهره گیری از این آبها با استفاده از ماشینهای حفاری به حفر چاههای عمیق اقدام گردیده است. عمق این چاهها به ۱۰۰ تا ۱۲۰ متر و گاه نیز تا ۴۰۰ متر می‌رسد و از هر چاه عمیق معمولاً ۳۰ لیتر در ثانیه آب جاری می‌شود.[۲۳]

طبق آخرین آمار منتشر شده در سال ۱۳۶۹ هـ. ش. تعداد چاههای عمیق کشور حدود ۶۵۴۴۸ چاه بوده که ۲۲۰۶۸ میلیون متر مکعب آبدهی آنها است.[۲۴]

۳-۳-۲- قناتها

قنات نوعی زهکشی زیرزمینی است که آب جمع آوری شده توسط این زهکش به سطح زمین آورده می‌شود و به مصرف آبیاری و شرب می‌رسد.[۲۵]

حفر قنات بزرگترین و قدیمی‌ترین اقدام ایرانیان در تهیهٔ آب از روزگار باستان بوده است، در نقاطی که هوای گرم و خشک دارند و آبهای سطحی آنها کم است، قنات بهترین وسیله برای به دست آوردن آب است.

قنات که قدیمی‌ترین وسیلهٔ هیدروتکنیک می‌باشد، از کانال و یا مجاری زیرزمینی تشکیل می‌شود که سرچشمهٔ این مجاری زیرزمینی در پایکوهها و مظهر آنها در کشتزارها

است.[۲۶]

وزارت نیرو در سال ۱۳۶۹ هـ. ش. تعداد قنوات ایران را ۲۷۲۱۰ رشته و بده آنها را ۸۲۴۹ میلیون متر مکعب در سال اعلام کرده است.[۲۷]

۳ـ آب و هوا

کشور ایران دارای آب و هوای متنوع و متفاوت است و به طورکلی سه نوع آب و هوا در این سرزمین مشاهده می‌شود: آب و هوای بیابانی و نیمه‌بیابانی، آب و هوای معتدل کوهستانی و آب و هوای معتدل خزری.

۱ـ۳ـ آب و هوای بیابانی و نیمه‌بیابانی

بیش از دو سوم وسعت کشور دارای آب و هوای بیابانی و نیمه‌بیابانی است. تمام سرزمینهای داخلی و کناره‌ای جنوب و قسمت وسیعی از سرزمینهای شرقی ایران دارای این نوع اقلیم هستند.

از ویژگیهای کلی این نوع آب و هوا یکی طولانی بودن مدت گرما و دیگری کمی باران است. بارش سالانه از ۳۰ تا ۲۵۰ میلی‌متر تجاوز نمی‌کند که بیشترین آن در کوهپایه‌های البرز و جنوب غربی زاگرس و کمترین آن در شرق در مرز ایران و پاکستان می‌بارد.

در بیابانها و چاله‌های پست داخلی آب و هوای خشک بیابانی حکمفرماست. از مشخصات آب و هوای این ناحیه تسلط توده‌های هوای سرد و گرم در زمستان و تابستان و اختلاف شدید درجهٔ حرارت تابستان و زمستان و همچنین اختلاف درجهٔ حرارت شب و روز در تابستان است.

آب و هوا در دشتها و کویرهای ایران سخت و شدید است، خشکی هوا به خشونت آن می‌افزاید و در دشت لوت رطوبت نسبی را به حداقل می‌رساند. از سوی دیگر به علت باز بودن فضا، این نواحی همیشه در معرض وزش آزاد باد است و بادها عموماً از جنوب غربی، جنوب، جنوب شرقی و شمال شرقی می‌وزند. بادهای جنوبی و جنوب غربی گرم وخشک

هستند و در تابستان با خود خاک و ماسه همراه دارند. بادهای شمال شرقی به ویژه باد ۱۲۰ روزهٔ سیستان که خشک است، با خود ماسه‌های نرم حمل می‌کنند.

بادهای موسمی اقیانوس هند که در تابستان به سوی ایران می‌وزند قسمتی از نواحی جنوب شرقی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این بادها چون حامل رطوبت می‌باشند موجب ریزش بارش تابستانی در ناحیهٔ بیابانی جنوب شرقی ایران می‌شوند. وجود نم در هوای نواحی کناره‌ای جنوب، از شدت دمای هوا در روز و سقوط آن در شب جلوگیری می‌کند.

در مناطق ساحلی جنوب بارندگی کم است. در فصل زمستان حداکثر به حدود ۱۰۰ میلی‌متر می‌رسد. خوزستان با حداکثر بارندگی متوسط سالانه ۲۸۰ میلی‌متر، از سایر مناطق کناره‌ای متمایزتر است.

هرچه از دشتها و چاله‌های داخلی به سوی کوهپایه‌ها پیش رویم در آب و هوای گرم و خشک بیابانی داخلی تغییراتی پدید می‌آید. دامنه‌ها و پیشکوههای ارتفاعات شمالی و غربی و جنوبی که به داخل فلات ختم می‌شوند، به علت داشتن ارتفاع بیشتر، نسبت به چاله‌های مرکزی یا محلی، از نم بادهای مرطوب که از فراز آنها می‌گذرد تا حدی استفاده کرده و اقلیم تقریباً معتدلی نسبت به چاله‌های اصلی به وجود می‌آورند.

علت این تفاوت، افزایش نسبی باران در نواحی کوهپایه‌ای و جریان هوای حامل رطوبت غرب است که از اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه به سوی ایران می‌آید و در نواحی کوهستانی غرب ایران سبب بارش زیادتری می‌شود، ولی هرچه به داخل کشور پیش می‌رود به علت بالا بودن دمای هوا در دشت کویر، دشت لوت و نواحی شرقی ایران از مقدار آن کاسته می‌شود، به طوری که در سیستان میزان بارندگی سالانه به ۷۰ میلی‌متر و در میرجاوه به ۳۰ میلی‌متر در سال کاهش می‌یابد.

۲-۳- آب و هوای کوهستانی

آب وهوای کوهستانی با ارتفاع زمین و امتداد کوهها ارتباط دارد، به بیان دیگر هرچه ارتفاع افزایش یابد از درجهٔ حرارت کاسته می‌شود. ارتفاعات ایران از نظر میزان درجهٔ حرارت هوا به چهار دستهٔ زیر تقسیم می‌شود:

۱ـ۲ـ۳ـ نواحی پست

این اراضی را جلگه‌های پست داخلی و کرانه‌های دریای مازندران، خلیج‌فارس، دریای مکران و دشتهای مرکزی تشکیل می‌دهند. آب و هوای این دسته از اراضی ایران جز سواحل دریای مازندران، تابستانهای گرم و طولانی و زمستانهای ملایم می‌باشد. آبادان با ارتفاع ۲ متر، انزلی ۲۴ متر، اهواز ۱۲ متر، دزفول ۱۴۰ متر، سرخس ۲۷۵ متر و سیستان با ارتفاع حدود ۴۷۵ متر جزء این دسته قرار دارند.

۲ـ۲ـ۳ـ نواحی واقع بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر

این اراضی بین دستهٔ اول و فلات ایران قرار گرفته‌اند و دارای هوای گرم و خشک تابستان و هوای ملایم زمستان می‌باشند. ورامین با ارتفاع ۹۱۵ متر، گرمسار ۸۵۰ متر، قم ۹۳۹ متر، کاشان ۹۵۰ متر، ایرانشهر ۵۷۰ متر و کازرون ۸۶۰ متر در این دسته قرار دارند.

۳ـ۲ـ۳ـ نواحی واقع بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ متر

این اراضی تقریباً تمام قسمت آباد فلات ایران را دربرگرفته و دارای تابستانهای نسبتاً ملایم و زمستانهای سرداند. نقاط کم ارتفاع جزء نواحی گرمسیر و نقاط مرتفع جز مناطق سردسیر است. تهران با ارتفاع ۱۱۱۰ متر، کرج ۱۳۶۰ متر، قزوین ۱۲۹۰ متر، زنجان ۱۶۵۰ متر، تبریز ۱۳۶۶ متر، اورمیه ۱۳۴۰ متر، سمنان ۱۱۳۰ متر، بیرجند ۱۴۸۰ متر، همدان ۱۸۵۰ متر، کرمانشاه ۱۴۲۰ متر، اصفهان ۱۵۷۵ متر، شیراز ۱۵۴۰ متر، کرمان ۱۷۵۵ متر و یزد ۱۲۱۵ متر در این دسته قرار دارند.[۲۹]

۴ـ۲ـ۳ـ نواحی کوهستانی، ارتفاع بیش از ۲۰۰۰ متر

سرزمینهایی هستند که در ارتفاع بیش از ۲۰۰۰ متر واقع‌اند. این ارتفاعات شامل جبال البرز و کوههای خراسان در شمال و شمال شرقی، رشته‌های سهند و ساوالان و بزغوش و کوههای اورمیه در شمال غربی، کوههای زاگرس در غرب، کوههای تفتان و بزمان و ارتفاعات کرمان در جنوب شرقی و بالاخره قاینات، فارس و کوههای مرکزی می‌شود. این نواحی به طورکلی از نواحی سردسیر ایران می‌باشند. تابستانهای ملایم و زمستانهای بسیار

سرد و طولانی دارند.

از نظر نزولات جوی میزان بارندگی در نوارها متفاوت است، نقاط بالای ۴۰۰۰ متر ارتفاع را قلل بلند شکیل می‌دهند که عموماً پوشیده از برف و یخ می‌باشند. اراضی بین ۲۰۰۰ تا ۴۰۰۰ متر در پائیز و زمستان و بهار بارندگی دارند. تابستان تقریباً بی‌ابر و هوای آن خشک و سرد است. در نواحی بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ متر دره‌ها و تپه‌ها، زمستان نسبتاً ملایمی دارند. در زیر نوار ۱۰۰۰ متر که عموماً دامنه‌های پست قرار دارند هوا خشک‌تر و گرمتر است، باران زمستانی زیاد، ولی ریزش برف کم است، تابستان خشک و بی‌باران تا جایی که علف‌ها زرد شده و می‌سوزند.[۳۰]

۳-۳- آب و هوای خزری

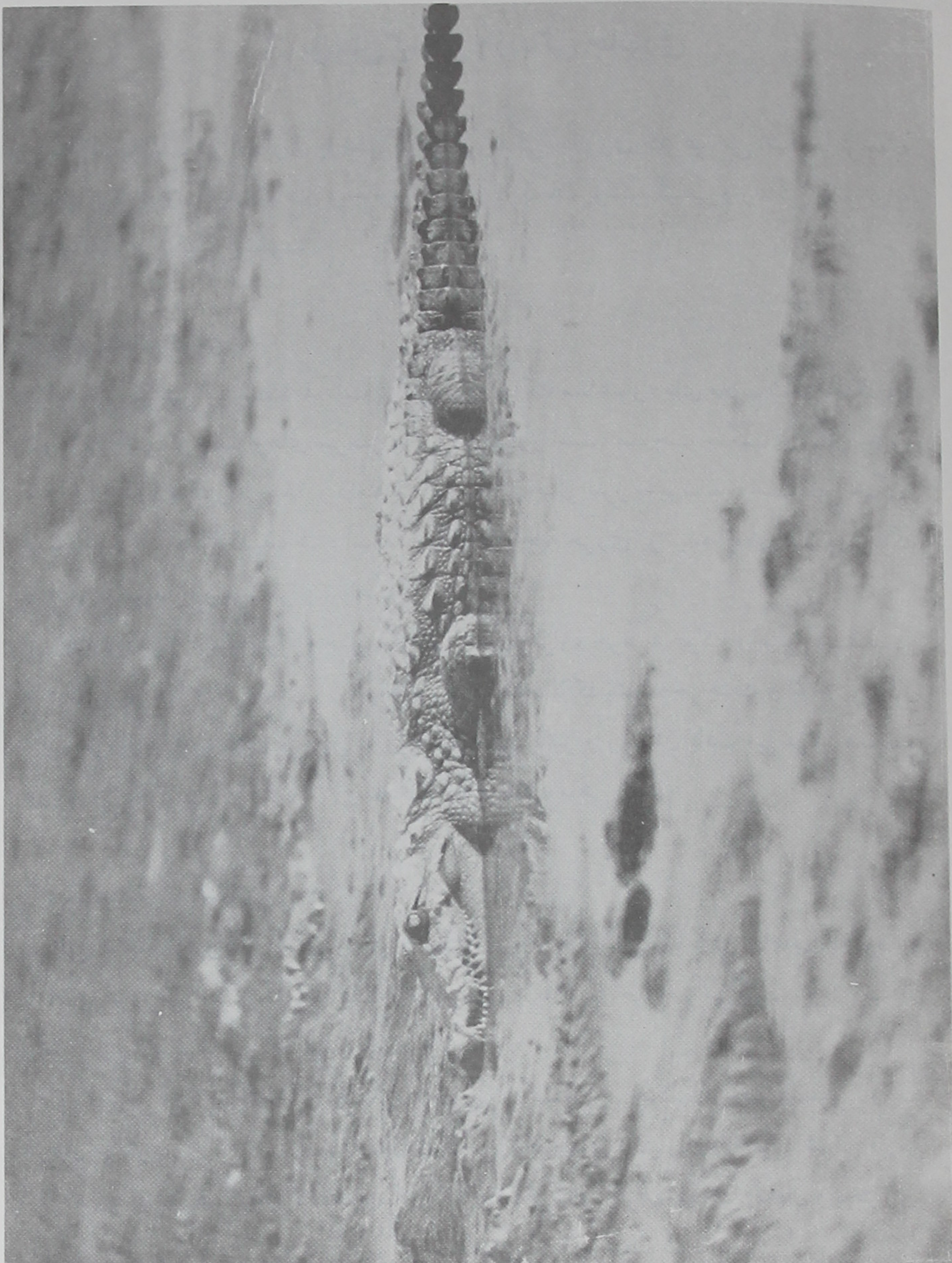
نواحی ساحلی جنوب، دریای مازندران سرزمین کم‌وسعتی میان دریا و رشته کوههای البرز شامل استانهای گیلان و مازندران است. رشته کوههای البرز جلگه‌های پست مازندران و گیلان را از فلات مرکزی جدا ساخته و حد فاصل بین این دو آب و هوا متضاد است.

از ویژگیهای آب و هوایی این منطقه بارانهای متوالی، رطوبت زیاد، هوای گرم و نیز کمی اختلاف درجهٔ حرارت سالانه است.

مقدار ریزش بارش در این ناحیه در طول ساحل از غرب به شرق کاهش می‌یابد، تاجایی که از ۲۰۰۰ میلی‌متر در ساحل غربی به ۶۰۰ میلی‌متر در ساحل شرقی تغییر پیدا می‌کند. پرباران‌ترین ماههای سال پائیز و زمستان است.

گیلان مرطوب‌ترین ناحیهٔ کرانهٔ جنوبی دریای مازندران است. رطوبت کناره‌های جنوب غربی دریای مازندران همواره زیادتر از کناره‌های جنوب شرقی آن است و در مقابل درجهٔ حرارت کناره‌های جنوب غربی کمتر از کناره‌های جنوب شرقی است. کناره‌های شرقی گرم‌تر و خشک‌تر از کناره‌های غربی ساحل دریای مازندران است.

اراضی ساحلی دریای مازندران هیچ‌گاه یخ نمی‌بندد و سرمای سخت به واسطهٔ رطوبت زیاد تعدیل می‌گردد. در بعضی از ایام زمستان درجه حرارت به واسطهٔ وزش هوای گرم جنوب غربی افزایش می‌یابد.[۳۱]



تمسلح یا کروکدیل روخانهٔ سرباز بلوچستان (عکس از برهان ریاضی)

۴- پوشش گیاهی و زندگی جانوری

نقاط مختلف ایران دارای پوشش گیاهی و زندگی جانوری متنوعی می‌باشند. با توجه به آب و هوا، تفاوت میان گیاهان و جانوران، ایران از لحاظ پوشش گیاهی و زندگی جانوری به سه منطقهٔ زیر تقسیم می‌شود:

۱-۴- منطقهٔ خزری

پوشش گیاهی این منطقه به علت بارش زیاد، خاک مساعد و دمای ملایم شامل جنگلهای انبوه، نیمه‌انبوه و چمنزارهای سرسبز دایمی و پهناور است، مساحت جنگلهای شمال حدود ۱/۸۴۰/۰۰۰ هکتار می‌باشد و دامنهٔ شمالی سلسله جبال البرز را پوشانیده است. این جنگلها از بجنورد تا آستارا کشیده شده است. جنگلهای ناحیهٔ خزری پوشیده از درختان پهن برگ نوع بلوط سپیدار، راش، افرا و ... است.

جانوران این منطقه گربهٔ وحشی، گرگ، شغال، گراز، خرس، خوک وحشی هستند. در مردابها و برکه‌ها و باتلاقهای آن انواع قورباغه، مار، لاک‌پشت، خرچنگ و انواع پرندگان مانند مرغابی، غاز، قو، حواصیل به ویژه در فصل پائیز و زمستان یافت می‌شوند. همچنین دریای مازندران و رودهای آن زیستگاه انواع مختلف ماهی است.

۲-۴- منطقهٔ کوهستانی

این منطقه از پوشش گیاهی کامل و ممتدی برخوردار نمی‌باشد، در جاهایی که برف و باران بیشتری می‌بارد و تبخیر به علت پائین بودن دما به کندی صورت می‌گیرد، رویش گیاهان بیشتر است و در آنجا جنگل نیز دیده می‌شود.

بارزترین این جنگلها، جنگلهای غرب ایران است. این جنگلها از جنوب غربی اورمیه شروع می‌شود و از امتداد سلسله جبال زاگرس تا کوههای بختیاری و جنوب شرقی فارس ادامه دارد. بیشتر قسمتهای کردستان، کرمانشاهان، لرستان، کوههای چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و ارتفاعات کازرون فارس از جنگلهای بلوط پوشیده شده است.

مساحت جنگلهای بلوط رویهمرفته ۱۰ میلیون هکتار تخمین زده شده است. تقریباً یک

دهم این جنگلها انبوه و بقیه تُنُک می‌باشند. در این جنگلها درختان میوه مانند گلابی، انجیر، پسته، بادام وحشی و ... وجود دارد.

به طورکلی بیشتر منطقهٔ کوهستانی ایران از استپ پوشیده شده است که در این نوع استپ‌ها درختچه‌ها و درختها نیز دیده می‌شوند و به استپ کوهی معروف‌اند. در قسمتهای نسبتاً پهناوری از منطقهٔ کوهستانی ایران و در فواصل پوشش استپ کوهی، چمنزار یا مرتع وجود دارد.

جانوران منطقهٔ کوهستانی حیواناتی چون خرس، کفتار، خرگوش، بز وحشی، انواع قوچ و میش وحشی، گوزن زرد، گوزن خالدار و پلنگ می‌باشند. پرندگانی از قبیل عقاب، کبک، تیهو، کرکس و... در این منطقه دیده می‌شود.

۳ـ۴ـ منطقهٔ بیابانی و نیمه‌بیابانی

در ناحیهٔ بیابانی ایران به علت باران کم و تبخیر زیاد و وزش باد، پوشش گیاهی ممتدی وجود ندارد. در این ناحیه تنها گیاهانی رشد می‌کنند که در مقابل گرما و خشکی هوا مقاومت داشته باشند. در این ناحیه به ویژه در نواحی شرقی استان فارس، مرکز کویر نمک، کرمان، رفسنجان، حوالی یزد و انارک، نواحی جنوبی خراسان و کوههای شاهسواران و بارز جنگلهای پسته که اغلب آنها را بنه نیز می‌نامند همراه با درختان بادام وحشی دیده می‌شوند. مساحت این جنگلها را ۲/۴۰۰/۰۰۰ هکتار تخمین زده‌اند.

در کرانه‌های دریای مکران (دریای عمان) و خلیج فارس، جنگلهای گرمسیری به صورت پراکنده دیده می‌شوند که درختان آنها عبارت‌اند از گز، کهور، کنار، آکاسیا و درخت حرا که برگ آن مصرف علوفه دارد.

در قسمت نیمه‌بیابانی ایران، به سبب ریزش برف و باران بیشتر نسبت به ناحیهٔ بیابانی و دارا بودن طبقهٔ خاک ضخیم‌تر، شرایط رشد گیاهان بهتر و فاصلهٔ درختان کمتر از ناحیهٔ بیابانی است.

جانورانی که در این ناحیه زندگی می‌کنند عبارت‌اند از: آهو، یوزپلنگ، گورخر، و پرندگانی چون پلیکان، فلامینگو و درنا همچنین در کناره‌های جنوب و در میان آنها لاک‌پشت، ستارهٔ دریایی، میگو، صدف و انواع مختلف ماهیها وجود دارند.[۳۲]

یادداشتهای فصل دوم

۱- بدیعی، دکتر ربیع. جغرافیای مفصل ایران، جلد اول، صص ۴۵-۴۴.
۲- بیات، دکتر عزیزالله. کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، صص ۱۴-۱۳.
۳- دبیران گروههای آموزشی جغرافیا. جغرافیای کامل ایران، جلد اول ص ۱۴.
۴- همان کتاب، صص ۲۴-۱۷.
۵- بدیعی، دکتر ربیع. همان کتاب، صص ۱۵۸-۱۴۸.
۶- افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به خوزستان، ص ۴۸.
۷- امام شوشتری، محمدعلی. تاریخ جغرافیایی خوزستان، ص ۴۱.
۸- بدیعی، دکتر ربیع. همان کتاب، ص ۱۵۹.
۹- دبیران گروههای آموزشی جغرافیا. همان کتاب، ص ۴۳.
۱۰- افشار (سیستانی)، ایرج. کارون بزرگترین، پرآب ترین و تنها رود قابل کشتیرانی ایران، رشد آموزش جغرافیا، سال ۵، شمارهٔ ۱۹، پائیز ۱۳۶۸، ص ۲۴.
۱۱- بدیعی، دکتر ربیع. همان کتاب، ص ۱۶۱.
۱۲- افشار (سیستانی)، ایرج. دریاچهٔ اورمیه بزرگترین آبگیر دائمی آسیای غربی، مجلهٔ بندر و دریا، شمارهٔ ۲۶، ۲۶ فروردین ۱۳۶۹، ص ۳۱-۳۰.
۱۳- مستوفی، دکتر احمد. حوضهٔ مسیله، ص ۲۴.
۱۴- دبیران گروههای آموزشی جغرافیا. همان کتاب، صص ۴۹-۴۸.
۱۵- افشار (سیستانی)، ایرج. سیستان نامه، جلد اول، صص ۸۲-۸۱.
۱۶- دبیران گروههای آموزشی جغرافیا. همان کتاب، ص ۵۰.
۱۷- افشار (سیستانی)، ایرج. دریای مازندران، مقالات ایران شناسی، صص ۱۰۶-۱۰۱.
۱۸- افشار (سیستانی)، ایرج. منابع غیرنفتی خلیج فارس، بندر و دریا، شمارهٔ ۲۴، آذرماه ۱۳۶۸، ص ۳۰.
۱۹- بدیعی، دکتر ربیع. همان کتاب، صص ۱۲۸-۱۲۷.

۲۰ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیا. همان کتاب، صص ۶۲ـ۶۱.
۲۱ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور، ۱۳۶۹، ص ۲۶.
۲۲ـ همان کتاب، ص ۲۶.
۲۳ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیا. همان کتاب، ص ۶۳.
۲۴ـ مرکز آمار ایران. همان کتاب، ص ۲۶.
۲۵ـ بهنیا، دکتر عبدالکریم. قنات‌سازی و قنات‌داری، صص ۱۰ـ۹.
۲۶ـ بدیعی، دکتر ربیع. همان کتاب، صص ۱۸۶ـ۱۸۵.
۲۷ـ مرکز آمار ایران. همان کتاب، ص ۲۶.
۲۸ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیا. همان کتاب، صص ۳۰ـ۲۸.
۲۹ـ جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، صص ۲۷ـ۱۷.
۳۰ـ بدیعی، دکتر ربیع. همان کتاب، صص ۹۴ـ۹۲.
۳۱ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیا. همان کتاب، صص ۳۵ـ۳۴.
۳۲ـ همان کتاب، صص ۶۸ـ۶۴.

فصل سوم

نام و پیشینهٔ تاریخی ایران

۱ـ نام ایران

واژهٔ ایران که در فارسی میانه به صورت اران[۱] بوده، مشتق از صورت قدیمی آریانا یعنی سرزمین آریائیها است.[۲]

واژهٔ آریا در زبانهای اوستایی، فارسی باستان و سنسکریت[۳] به ترتیب به صورتهای اَیریه[۴] و اَریه[۵] و آریه[۶] به کار رفته است.[۷] معنای اصلی این واژه آزاده است و ایرانیان و آریائیان هند که در روزگاران کهن زبانهای آنان به یکدیگر بسیار نزدیک بود، خود را به این نام خوانده‌اند. داریوش بزرگ در نوشته‌های نقش رستم و شوش از خود، چنین یاد می‌کند:

«منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمینهای همه زبان، شاه این بوم بزرگ پهناور، پسر ویشتاسب هخامنشی، پارسی، پسر یک پارسی، آریایی، از چهر آریایی (آریایی نژاد)».[۸]

اریه در نام اریارمنه[۹]، پدر و نیای[۱۰] داریوش بزرگ دیده می‌شود و ایریه در واژهٔ اوستایی اَیریَنَه وئجه[۱۱]: ایرانویج[۱۲] و اَیریوخشوثه[۱۳] و ایره‌یاوه[۱۴]، ایرج (یاری کنندهٔ آریا) بکار رفته است.

این واژه را در زبان ایرلندی که همریشهٔ زبان ماست به صورت aire و airech و به همان معنی آزاده می‌بینیم. جزء نخستین نام کشور **ایرلند** که در خود زبان ایرلندی eire نامیده می‌شود نیز همین واژه است.

اریه، **ایریه** رفته‌رفته به صورت **ایر**[۱۵] درآمد. ایرانیان در نوشته‌های پهلوی ساسانی، خود را به این نام و میهن خود را **ایران**[۱۶] می‌نامیدند.[۱۷]

ایران در زبان پهلوی دو معنی داشت: یکی آریائیان یا ایرانیان و دیگر سرزمین ایران.

ایران از همان واژهٔ اَریه یا اَیریه ساخته شده است و صورت باستانی آن در زبان فارسی باستان **آریا نام**[۱۸] می‌بود که جمع اریه است (در صورتی که مضافٌ‌الیه باشد). پسوند آن هم برای جمع بستن نامها و هم برای ساختن نام جای بکار برده شده است و در پایان نامهای ایرانی بسیاری از کشورها و شهرها و آبادیها دیده می‌شود مانند: توران، یونان، گیلان، آذربایجان، سیستان، اصفهان (سپاهان)، هندوستان، خاوران، گلپایگان، چناران، باجگیران و ....[۱۹]

صورت دیگری از ایران اریان است که در کتاب تاریخ پیامبران و شاهان از حمزهٔ اصفهانی، دانشمند سدهٔ ۴ هـ. ق. آمده است. او یک بار از مملکت اریان یاد می‌کند و یک بار اریان را از هفت قوم بزرگ روی زمین می‌شمرد و سپس می‌گوید اریان و هم فرس و به بیان دیگر اریان و ایشان پارسیان‌اند.[۲۰] از این سخن پیداست که او اریان را در معنی جمع و به جای ایرانیان یا آریائیها بکار برده است.

صورت اریان شهر نیز به جای ایرانشهر در کتاب **التنبیه والاشراف**، تألیف ابوالحسن علی مسعودی، مورخ سدهٔ ۴ هـ. ق. نیز دیده شده است.[۲۱] **ششر** (فارسی شهر) که در واژه پهلوی **ایران ششر** آمده است در آن زبان به معنای کنونی کشور (مملکت) است.

در زبان پهلوی ساسانی به جای شهر (در معنی امروزی آن) **ششرستان** (فارسی شهرستان) بکار برده می‌شد و کیشور (فارسی: کشور) به معنی یک بخش از هفت بخش زمین بود که به عربی اقلیم خوانده شده است. در زبان پهلوی از واژهٔ **ایرانششر**، **کشور ایرانیان**، کشور آریائیان خواسته و دریافته می‌شد.[۲۲]

استعمال رسمی واژهٔ ایران به معنی مملکت ایران احتمالاً از سدهٔ ۱۹ م. است. در مغرب زمین، از سده‌های وسطی ایران را به نامهایی از قبیل پِرس[۲۳] و پرشا[۲۴]، اقتباس شده از لفظ پرسیس[۲۵] که نام یونانی قسمتی از ایران (مطابق فارسی) بود، می‌نامیدند.

در سال ۱۹۳۵ م./۱۳۱۴ هـ. ش. طبق تقاضای دولت ایران، نام رسمی ایران به جای پرس و پرشا و غیره برای کشور ما تثبیت شد، ولی در ۲۵ اکتبر ۱۹۴۹ م./۱۳۲۸ هـ. ش. دولت ایران تقاضا کرد که همان نام سابق بکار رود.[۲۶]

۲ـ پیشینهٔ تاریخی ایران

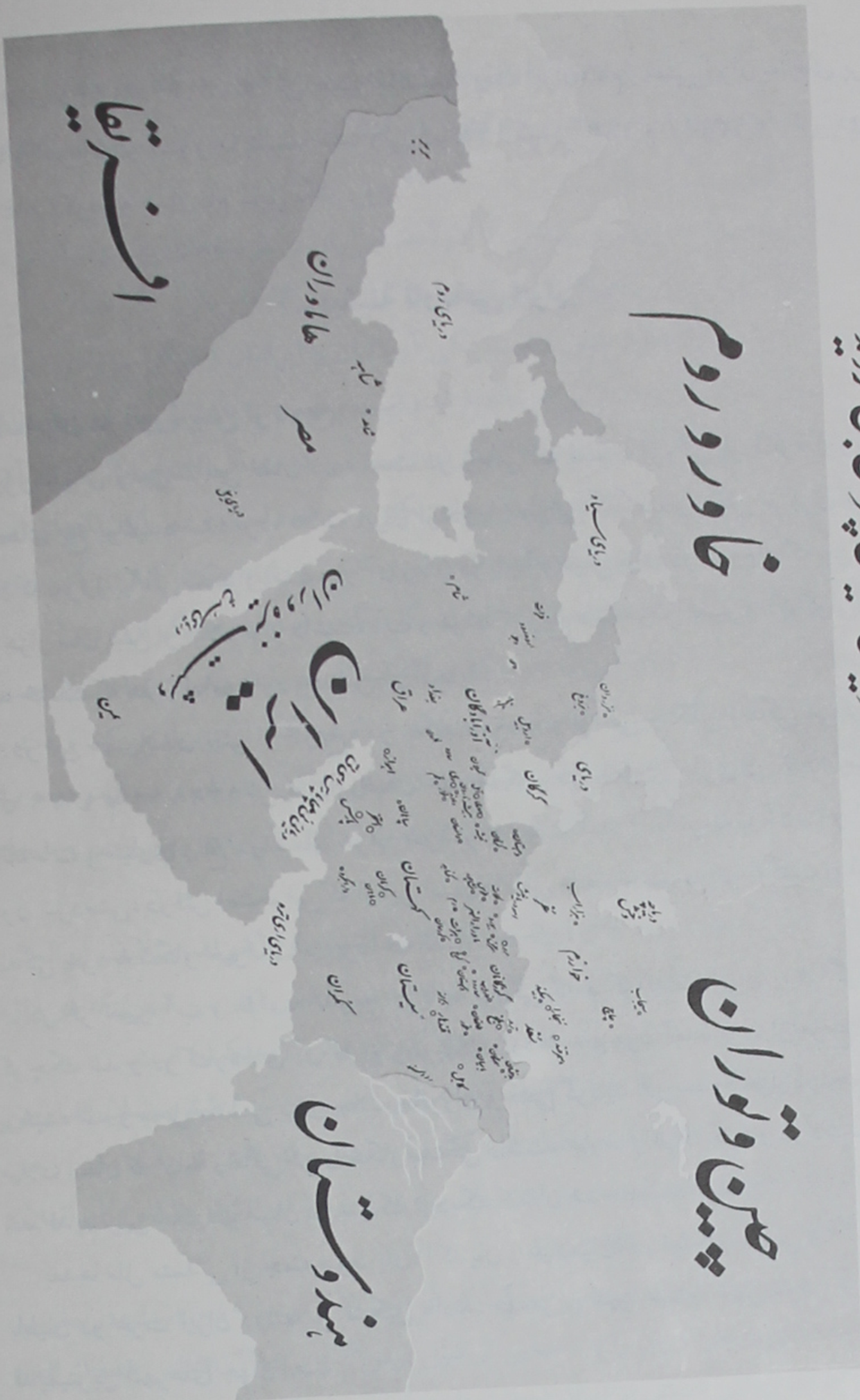
۱ـ۲ـ ایران در دورهٔ پیش از تاریخ

پژوهشهای زمین‌شناسی نشان داده است در زمانی که قسمت بزرگی از قارهٔ اروپا از توده‌های یخ پوشیده شده بود، فلات ایران از دوران بارانی گذشت و بخش مرکزی فلات ایران که امروز بیابانی نمکزار است، در آن زمان دریاچهٔ وسیعی بود، در دوره‌ای که بین ۱۰ تا ۱۵ هزار سال پیش از میلاد قرار داشت، آب و هوا به تدریج دستخوش تغییر و دگرگونی شد و عهد خشک که هنوز ادامه دارد جانشین آن گردید.

در این عهد انسان پیش از تاریخ، در شکاف کوهها و نواحی جنگلی زندگی می‌کرد. در سال ۱۹۴۹ م. (= ۱۳۲۸ ش.) آثار انسان عهد مذکور در حفاری غاری در تنگ پبده در ارتفاعات بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر به دست آمد.[۲۷] با توجه به آلات و ادواتی چون تبردستی، درفش استخوانی که از این انسان‌ها باقی مانده است، می‌توان گفت اینان برای زندگی خود به شکار حیوانات می‌پرداخته‌اند.[۲۸]

در اثر تغییر آب و هوا، به تدریج دریاچهٔ بزرگی که مرکز فلات ایران را فراگرفته بود کوچک شد و در کناره‌های آن که از رسوبهای رودها به وجود آمده بود، از مراتع وسیعی پوشیده شد و محل مناسبی برای جلب جانوران وحشی گردید. در حدود هزارهٔ پنجم قبل از میلاد، انسان که ادامهٔ زندگی‌اش با شکار بستگی داشت، غارها را ترک کرد و در دشت ساکن شد. قدیم‌ترین سکونت انسان در سیلک نزدیک کاشان شناخته شده است.

بعدها ملل متمدنی از جمله سومریان، اکدیان و عیلامیان، در نواحی جنوبی و آشوریان و بابلیان در غرب ایران دولتهایی تشکیل دادند. مهمترین شهر عیلام، شهر شوش بود که از قدیمیترین شهرهای جهان است.[۲۹]



نقشهٔ ایران بزرگ زمان آفریدون

۲-۲- ورود آریاها به ایران

در اواسط هزارهٔ دوم پیش از میلاد و به عقیدهٔ بیشتر دانشمندان از سدهٔ ۱۴ ق.م. سرزمین ایران از چند طرف مورد تجاوز اقوام شمالی قرار گرفت.

ابتدا دسته‌هایی از اقوام «هند و ایرانی» که در مراتع وسیع شمال شرقی فلات ایران به گله‌داری مشغول بودند، داخل فلات شدند. عده‌ای از آنان با گله‌های بز و گوسفند وارد نواحی حاصلخیز کنار دریای مازندران شده در فاصلهٔ قلهٔ البرز و کنار جنگل اقامت گزیدند.

در اوایل هزارهٔ دوم ق.م. **هیتها** از تنگهٔ بسفر گذشته وارد آسیای صغیر شدند و **میتانیها** از راه قفقاز به شبه‌جزیرهٔ آناتولی نفوذ کردند و **کاسیها** نیز از همان راه به سوی ارتفاعات زاگروس سرازیر شدند و در نواحی غربی فلات ایران ساکن شدند.

در نیمهٔ هزارهٔ دوم ق. م. اقوام هند و ایرانی دیگری از سوی شمال شرقی وارد ایران شدند و نام خود را به این سرزمین دادند. به این طریق در اواخر هزارهٔ دوم ق. م. فلات ایران برای قبول شاهنشاهی بزرگی که در هزارهٔ بعد به وجود آمد، مهیا شد. و رفته رفته تمام مراکز پراکندگی که در طول مدت ۳۰۰۰ سال به صورت جدا از هم تشکیل شده بود، تحت نظر یک حکومت مرکزی قرار گرفت.[۳۰]

۳- تاریخ ایران قبل از اسلام

۱-۳- مادها

در سال ۷۰۸ ق. م. یکی از امرای دلیر ماد به نام دیوکو قبایل ماد را با خود متحد نمود و اولین دولت آریایی یعنی ماد را پایه گذاری کرد.

پس از دیوکو به ترتیب فَرَوَرْتی (۶۵۵-۶۳۳ ق.م.)، اووَخشَتره (۶۳۳-۵۸۴ ق.م.) و آژدهاک (۵۸۴-۵۵۰ ق.م) سلطنت کردند.

کوروش دوم، پادشاه هخامنشی بر ضد آستیاگس (آژدهاک) قیام کرد و در سال ۵۵۰ ق.م. اکباتانه را از دَست مادها خارج ساخت و بدین ترتیب حکومت پادشاهان ماد پس از ۱۵۸ سال فرمانروایی به پایان رسید.[۳۱]

۲ـ۳ـ هخامنشیان

در اوایل سدهٔ ۷ ق.م. پارس‌ها یکی از شاخه‌های اصلی قوم آریایی در قسمت غربی کوههای بختیاری واقع در غرب شوشتر و حدود اراضی عیلام، به نام پارسواش مستقر بوده‌اند و هخامنش در این عصر حکومت محلی خود را بنیان نهاده است.

کوروش بزرگ، بنیان گذار شاهنشاهی ایران، هفتمین پادشاه از دودمان هخامنشی پسر کمبوجیهٔ اول است که در پارس سلطنت داشت و تابع دولت ماد بود.[۳۲] در سال ۵۵۰ ق.م. ماد را ضمیمهٔ پارس کرد و در سال ۵۴۷ ق.م. سارد را متصرف شد و کروزوس، پادشاه لیدیه را اسیر کرد. در سال ۵۳۹-۵۳۸ ق.م. بابل را مسخر کرد و اجازه داد که یهودیان به وطن خود فلسطین بازگردند. وی در سال ۵۳۰ ق.م. در جنگ با قبایل شرقی کشته شد.

در سال ۵۲۵ ق.م. کمبوجیهٔ دوم مصر را فتح کرد. داریوش در سال ۵۱۹ ق.م. سرزمین سکاهای مشرق و در سال ۵۱۳ ق.م. سرزمینهای سکاهای اروپایی را مورد حمله قرار داد.

در سال ۳۳۱ ق.م. داریوش سوم در جنگ گاوگاملا (گوگاملا) از اسکندر مقدونی شکست خورد و به باکتریه (باختر) فرار کرد و در سال ۳۳۰ ق.م. به دست بسوس کشته شد و سلسلهٔ هخامنشی پس از ۲۲۰ سال منقرض شد.[۳۳]

۳ـ۳ـ سلوکیان

اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م. درگذشت و قلمرو او بین سردارانش تقسیم گردید. متصرفات آسیایی اسکندر از جمله ایران، نصیب سلوکوس اول شد. سلوکیان از سال ۳۱۲ الی ۶۴ ق.م. در ایران حکومت کردند و سرانجام توسط قوم پارت منقرض شدند.[۳۴]

۴ـ۳ـ اشکانیان

پارتها که از قبایل ایرانی ایالت پارت[۳۵] بودند در سال ۲۵۰ ق.م. به رهبری «ارشک» اول علیه حکّام محلی سلوکی در پارت، قیام کردند و پس از غلبه بر آنها از دولت سلوکی جدا شدند و در آن خطه حکومت جدیدی به شیوهٔ ایرانی پایه گذاری کردند، که به دولت اشکانی موسوم گشت.[۳۶]

قیام قوم پارن[۳۷] یا پارت که عکس‌العمل سیاسی ایرانیان در برابر حکومت ۸۰ سالهٔ

یونانیان بود، در تاریخ باستانی ایران در خور کمال اهمیت است.

در سال ۲۲۴ م. در زمان سلطنت اردوان پنجم (۲۲۴-۲۱۶م.) در اثر وقوع حوادث داخلی، سلسلهٔ اشکانی منقرض شد و سلطنت ایران از پارتیها به پارسیها منتقل شد.[۳۸]

۵-۳- ساسانیان

در اواخر سدهٔ دوم میلادی ساسان از نجبا و بزرگان پارس، در شهر استخر فارس مؤبد معبد ناهید (آناهیتا) بود. وی در اثر حفظ شعائر مذهبی و زهد و تقوی در سلک روحانیت شهرتی بهم رسانید و به مرور صاحب نفوذ و قدرت گردید.[۳۹]

پس از درگذشت ساسان، پسر و جانشین او پاپک باکودتایی قدرت را از دست گوتچیهر امیر برزنگیان گرفت و سلسلهٔ ساسانی را بنیان نهاد. جلوس وی به سال ۲۰۸ م. مبدأ تاریخی جدید به شمار می‌رفت.[۴۰]

پس از پاپک، پسر دومش اردشیر به سلطنت رسید. اردشیر در سال ۲۲۳ م. ایالت کرمان راتصرف کرد. سپس بر ضد اردوان پنجم اشکانی قیام کرد و در سال ۲۲۴ م. در هرمزدگان (=رامهرمز) اردوان شکست خورد و به قتل رسید.

در زمان سلطنت فرخزاد خسرو(۶۳۲ م.)، دولت ساسانی دچار هرج و مرج شد، از این رو بزرگان‌کشوربه شورپرداختند ویزدگرد سوم (۶۵۲-۶۳۲م.) را که از افراد دور خاندان سلطنت بود به پادشاهی برگزیدند. به همین مناسبت سال ۶۳۲ م. مبدأ تاریخ یزدگردی است.[۴۱]

در این زمان مقارن آغاز خلافت ابوبکر صدیق (رضی)، نخستین خلیفهٔ اسلامی در عربستان بود، سپاهیان عرب با اطلاع از وضع آشفتهٔ دربار ساسانی، مرزهای ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند و در دومین سال سلطنت یزدگرد، خالدبن‌ولید سردار معروف عرب از طریق حفیر (نزدیک کویت) به مرزداران ایران غلبه کرد و در امتداد کرانهٔ فرات به سوی شمال پیش راند و موفقیتهایی به دست آورد (جنگ زنجیر ۶۳۴ م./ ۱۳ ه.ق.) در سال ۱۴ ه.ق./۶۳۶-۶۳۵ م. سعدبن ابی وقاص با ۳۰۰۰۰ تن سپاهی به ایران حمله کرد و رستم فرخ‌زاد، فرماندهٔ کل قوای ایران را در قادسیه شکست داد و تیسفون را تسخیر کرد.

اعراب در سال ۱۶ ه. ق./۶۳۷ م. در جنگ جلولا نزدیک سلیمانیه پیروز شدند و به سوی شوشترپیشروی کردند، و پس ازهجده ماه درسال ۱۹ ه.ق./ ۶۴۰ م. هرمزان را شکست دادند.

از آن پس جنگ به مرکز ایران کشیده شد و در سال ۲۱ هـ.ق. نعمان، سردار عرب، نهاوند را فتح کرد. این نبرد منجر به شکست قطعی ایرانیان شد و یزدگرد گریخت.

در سال ۶۴۹ م. اعراب استخر را تسخیر کردند و پس از آن خراسان فتح گردید. یزدگرد در سال ۲۹ هـ.ق/ ۶۴۹ م. از اصفهان به کرمان و از آنجا به سیستان و سپس به خراسان و از خراسان به شمال شرق رفت و در سال ۶۵۱ یا ۶۵۲ م./ ۳۱ هـ.ق. در نزدیک مرو به قتل رسید و سلسلهٔ شاهنشاهی ساسانیان پس از ۴۲۸ سال منقرض گردید.[۴۲]

۴ـ تاریخ ایران بعد از اسلام

۱ـ۴ـ اعراب

فتح ایران برای عربها کار آسانی نبود، زیرا مستلزم جنگهای سخت بود. حتی بعضی شهرها مانند استخر فارس را در ظرف سالهای ۲۹ و ۳۰ هـ.ق. دوبار تسخیر کردند، خصوصاً در سواحل جنوبی دریای مازندران، پیروزی اعراب کمتر از نقاط دیگر بود. در این قسمتها برخی از ولایتها مانند دیلم، طبرستان و جرجان (= گرگان)، در زمان ساسانیان هم نوعی استقلال داشتند و مردمان رشید آن، در این زمان نیز حاضر به از دست دادن آزادی خود در برابر عربها نبودند.

حکومت اعراب در ایالتهای شرقی و شمال شرقی چون زرنج (سیستان)، هرات، خراسان، بلخ و در جنوب شرقی نظیر بلوچستان، کرمان و... پایه و اساسی نداشت.[۴۳]

گرویدن بسیاری از ایرانیان به مذهب شیعهٔ اثنی عشری و طرفداری آنان از اسلام که در قرآن و سنت پیامبر منعکس بود، سبب گشت که ایرانیها در جریانهای اجتماعی ـ سیاسی امپراتوری اسلامی، منشأ اثر و تحرک گردند و با روی کار آمدن عباسیان، در رأس کارهای مهم کشوری قرار گیرند و ذوق، ادب، استعداد و هوش خویش را نشر دهند.[۴۴]

طاهریان اولین دولت مستقل ایرانی را در دورهٔ اسلامی به وجود آوردند و طاهربن حسین، بنیان‌گذار این سلسله، نخستین امیر بزرگ ایرانی بود که امارت استکفای خراسان را در خاندان خویش موروثی کرد.

بنابراین می توان گفت که تاریخ طاهریان سرگذشت آغاز استقلال و رستاخیر ایران است.

به بیان دیگر جلوس طاهرذوالیمینین را به مسند امارت خراسان و اقدام جسارت‌آمیز او را در حذف نام مأمون خلیفه از خطبهٔ جمعه می‌توان سرآغاز استقلال مجدد ایران شمرد، زیرا او راه را برای صفاریان، سامانیان، آل‌زیار و آل بویه هموار ساخت.[۴۵]

۲-۴- ترکان آسیای مرکزی

از سدهٔ ۳ ه.ق. در اثر توسعهٔ قدرت ترکان آسیای مرکزی و پیدایی حکومتهای کوچک محلی در ایران، اقوام ترک و تاتار موفق به تشکیل سلسله‌هایی چون غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان شدند که بی‌تردید دوام دولت آنان مرهون خدمات وزرای ایرانی آنان بود.

خاندانهای محلی و سلسله‌های کوچکی چون ساجیان، آل مسافر، آل محتاج، آل عراق و علویان طبرستان نیز تقریباً از حدود سامانیان، در بعضی بلاد ایران قدرت بهم رسانیده بودند که در کشاکش حوادث، قدرت و استقلال خود را از دست دادند.

هجوم مغول در ایران با کشتار، ویرانی و غارت همراه بود و وحدت ایران را که پس از زوال دوران ملکشاه سلجوقی یک بار دیگر به اهتمام سلطان محمد خوارزمشاه نزدیک به حصول بود از میان برد و به آبادی، تمدن و فرهنگ ایران لطمه زد.

فرزندان هولاکو که به نام ایلخانان در ایران حکومت کردند به سبب تأثیر و نفوذ وزرای مسلمان خود چون خواجه‌نصیرالدین‌طوسی، شمس‌الدین محمد جوینی و خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله همدانی به تدریج به دین مقدس اسلام گرویدند و از تمدن و تربیت اسلامی و ایرانی بهره گرفتند.

مدتها بعد قلمروشان به تصرف امرای مغول و ملوک‌الطوایف درآمد، سلسله‌هایی مانند چوپانیان، آل‌جلایر، آل مظفر، اینجویان، آل کرت و سربداران از اطراف ایران ظهور کردند.

این ملوک‌الطوایفی را ظهور فاتح خونخوار دیگری به نام تیمور لنگ پایان داد، تیمور در طی یورشهای خونین خود،بسیاری از نقاط ایران را دستخوش غارت و کشتار کرد و با خشونت به حکومت ایلخانان خاتمه داد.

۳-۴- صفویه، افشاریه، زندیه

ظهور شاه اسماعیل صفوی و تأسیس دولت مقتدر صفویه (۱۱۴۵-۹۰۷ ه.ق.) به این

آشفتگیها و تجزیه پایان داد و بار دیگر ایران را تحت حکومت واحد و سازمان اقتصادی - سیاسی واحدی درآورد.

هجوم افغانها و جنگ گلون‌آباد در پایان دوران صفوی، یک بار دیگر خاطرهٔ جنگ قادسیه را در فرجام کار ساسانیان تجدید کرد.

ظهور نادرشاه افشار، بنیان‌گذار سلسلهٔ افشاریه (۱۱۹۹-۱۱۴۸ ه.ق.) دست بیگانگان را از کشور کوتاه ساخت، پس از مرگ نادر، کریم‌خان زند پس از یک سلسله کشمکشهای طولانی قدرت را قبضه کرد و سلسلهٔ زندیه (۱۲۰۹ - ۱۱۷۲ ه.ق.) را به وجود آورد.

۴-۴- قاجاریه

پس از مرگ کریم‌خان زند، قبایلی که مدتها با افشاریه و زندیه بر سر تسلط قدرت در کشمکش بودند به تلاش افتادند. از آن میان طایفهٔ قاجار به سرداری آقامحمدخان توانست سلسلهٔ زندیه را منقرض سازد و دولت قاجاریه را بنیان نهد.

دولت قاجاریه (۱۳۴۳-۱۲۰۰ ه.ق.) از بدو تأسیس با انقلاب کبیر فرانسه و همچنین با توسعهٔ شرکت هند شرقی مواجه شد.[۴۶]

در روزگار فتحعلی شاه، جنگهای ایران و روس اتفاق افتاد و سپاه روسیهٔ تزاری به قلمرو ایران تجاوز کردند و چند شهر را در نواحی قفقاز و گرجستان به تصرف درآوردند و در سال ۱۲۱۹ ه.ق. در تفلیس مستقر شدند.

ارتش ایران به علت نداشتن تجهیزات لازم جنگی موفق به استرداد ولایتهای از دست رفته نشد، به طوری که پس از ده سال کشمکش (۱۲۲۸-۱۲۱۸ ه.ق.) سرزمینهای مزبور، همچنان در دست روس‌ها باقی ماند.

زمانی که مبارزات ایران و روسیه در جریان بود، عمال دولت انگلیس به میانجیگری برخاستند و در سال ۱۲۲۸ ه.ق. عهدنامهٔ گلستان[۴۷] بین دولتهای ایران و روسیه منعقد گردید که به موجب آن شهرهای باکو، دربند، شروان، قراباغ، گنجه و شکی از ایران منتزع و در قلمرو دولت روسیه قرار گرفت.

چندی بعد در اثر نقض بعضی از مواد قرارداد گلستان از سوی دولت روسیه، بار دیگر بین ایران و روسیه جنگ آغاز شد. سپاهیان ایران در این جنگ شکست خوردند و روسها از

نخجوان گذشتند و تبریز و خوی را نیز تصرف کردند.

عباس میرزا با پاسکوویچ سردار روسی وارد مذاکره شد و در سال ۱۲۴۳ ه.ق. در روستای ترکمن‌چای قراردادی به همین نام با دولت روسیه منعقد کرد. به موجب این عهدنامه، رود ارس به عنوان سرحد دو کشور شناخته شد و علاوه بر اینکه ولایتهای ماورای ارس در اختیار روسها قرار گرفت، آن دولت در ایران دارای حق کاپیتولاسیون نیز شد.[۴۸]

در روزگار سلطنت ناصرالدین شاه، به موجب معاهدهٔ پاریس، در سال ۱۲۷۳ ه.ق. هرات از قلمرو ایران خارج شد. در سال ۱۲۵۰ ه.ق./۱۸۷۱ م. قسمتی از بلوچستان به دست گلداسمیت، مأمور دولت استعمارگر انگلستان از ایران جدا شد[۴۹] در سال ۱۲۵۱ ه‌ق./۱۸۷۲ م. گلداسمیت با کمال بی‌شرمی طبق مأموریت ننگین خویش رودخانهٔ هیرمند را در منطقهٔ سیستان، مرز ایران وافغانستان قرار داد و بار دیگر قسمتی از خاک ایران (قسمتی از سیستان) را به افغانستان واگذار کرد.[۵۰]

پس از ناصرالدین شاه، پسرش مظفرالدین میرزا (۱۳۲۴-۱۳۱۳ه.ق.) به سلطنت رسید. وی در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ه.ق. فرمان مشروطیت ایران را صادر کرد و در ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۳۲۴ ه.ق. قانون اساسی مشروطیت ایران را که شامل ۵۱ اصل بود تصویب نمود و در نوزدهم همان ماه درگذشت.

پس از مظفرالدین شاه محمدعلی‌شاه (۱۳۲۷-۱۳۲۴ ه.ق.) به سلطنت رسید. وی در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق. با قانون اساسی و مشروطیت به مخالفت برخاست و مجلس شورای ملی را به توپ بست. دیری نگذشت که مردم در تمام ولایات به ویژه آذربایجان بر ضد محمدعلی‌شاه قیام کردند و این روند پس از مبارزات خونین در سال ۱۳۲۷ ه.ق. منجر به استعفای محمدعلی‌شاه از سلطنت و تبعید او از کشور گردید.[۵۱]

پس از محمدعلی‌شاه، پسر ۱۲ ساله‌اش احمدمیرزا به سلطنت رسید. در زمان وی جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴ م.) آغاز شد، و با اینکه دولت ایران در آن جنگ بی‌طرف بود، بیگانگان به خاک ایران تجاوز کردند و در امور داخلی ایران به مداخله پرداختند.

۵-۴- پهلوی

پس از اشغال ایران توسط بیگانگان، رضاخان میرپنج از شمال به سوی تهران حرکت کرد

و در سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش. وارد تهران شد و زمام امور پایتخت را به دست گرفت.

رضاخان میرپنج با عنوان سردارسپه به مقام فرماندهی کل قوای ایران رسید، تا اینکه در جلسهٔ نهم آبان ۱۳۰۴ هـ.ش. مجلس شورای ملی، برطبق مادهٔ واحده‌ای خلع احمدشاه را از سلطنت و انقراض سلسلهٔ قاجار را اعلام داشت و سردار سپه را به ریاست حکومت موقتی انتخاب کرد.

برطبق این مادهٔ واحده، مجلس مؤسسان تشکیل و در پانزدهم آذر ۱۳۰۴ هـ.ش. آغاز به کار کرد. مجلس مزبور در چهارمین جلسهٔ خود در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۰۴ هـ.ش. ضمن تغییر مواد ۳۶، ۳۷ و ۴۰ متمم قانون اساسی، سلطنت را به رضاخان سردارسپه و اعقاب ذکور او تفویض کرد. رضاشاه در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ هـ.ش. رسماً تاجگذاری کرد.[۵۲]

در اواخر سلطنت رضاشاه یعنی در اواسط سال ۱۳۱۸ هـ.ش/۱۹۳۹م. جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز و دولتهای روسیه و انگلستان، با نقض بی‌طرفی ایران، در سوم شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش. مرزهای کشور را از شمال و جنوب مورد تجاوز قرار دادند.[۵۳]

رضاشاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش. از سلطنت استعفا کرد و تهران را برای همیشه ترک گفت واز طریق بندرعباس با کشتی انگلیسی به جزیرهٔ موریس رفت. سپس عازم شهر ژوهانسبورگ در جنوب آفریقا شد و سرانجام در همان شهر در سن ۷۰ سالگی به تاریخ ۴ مرداد ۱۳۲۲ ش. درگذشت.[۵۴]

پس از استعفای رضاشاه پسرش محمدرضا به سلطنت رسید. در اوایل حکومت وی، قوای متفقین قسمتهایی از ایران را اشغال کردند. در این ایام که مقارن با بحران جنگ جهانی دوم بود، روزولت، استالین و چرچیل سران آمریکا، شوروی و انگلستان برای تبادل نظر و تشکیل کنفرانس به تهران آمدند.

پس از خاتمهٔ جنگ جهانی دوم، عوامل مخرب خارجی برای بهم زدن اوضاع داخلی ایران به تکاپو افتادند و امنیت کشور را به خطر انداختند.

پیشه‌وری به اتفاق میرزاعلی شبستری و صادق پادکان در تبریز، فرقه یا حزب دموکرات آذربایجان را پی‌ریزی کرد و بیانیهٔ معروف آنان روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ هـ.ش. منتشر گردید. ساعت ۱۵ روز چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۲۴ هـ.ش. مجلس ملی آذربایجان با شرکت ۸۰ تن در سالن سینما دیانای تبریز به ریاست حاج نظام‌الدولهٔ رفیعی و سپس به ریاست میرزاعلی

شبستری تشکیل گردید.

در این جلسه سید جعفر پیشه‌وری به ریاست دولت داخلی آذربایجان انتخاب شد و بالأخره پس از یک سال، در آذرماه ۱۳۲۵ ه.ش. تسلط فرقهٔ دموکرات بر آذربایجان پایان یافت.[۵۵]

لایحهٔ ننگین کاپیتولاسیون که ظاهراً در سال ۱۳۰۶ ه.ش. توسط رضاشاه لغو گردیده بود، در زمان محمدرضا شاه پهلوی مخفیانه تصویب و اجرا می‌شد، تا اینکه حضرت امام‌خمینی در چهارم آبان ماه ۱۳۴۳ ه.ش. با آگاهی از تصویب مجدد آن توسط مجلس شورای ملی، طی یک پیام و یک سخنرانی که با آیهٔ استرجاع شروع شده بود، شدیداً به تصویب این لایحه اعتراض کرده و ازمردم ایران برای لغو آن، استمداد و از سکوت علما نیز گله کردند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ ه.ش. این قانون به یمن استقرار جمهوری اسلامی ایران لغو و عظمت و استقلال ملی و دینی بازیافته شد.[۵۶]

۶ـ۴ـ جمهوری اسلامی ایران

۱ـ۶ـ۴ـ سیر تاریخی تظاهرات و قیامهای مردم علیه رژیم شاهنشاهی

پس از درگذشت حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، مرجعیت عامهٔ حضرت امام‌خمینی از سوی مردم و روحانیون اعلام گشت. جهاد فرهنگی ومبارزهٔ قاطع امام قوت بیشتری یافت و در سالهای ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ ش. اوج گرفت.

حضرت امام خمینی در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ ش. در مدرسهٔ فیضیه، دربارهٔ ماهیت وابستهٔ رژیم شاهنشاهی، جنایتهای آمریکا، اسرائیل و نیز نقش و رسالت روحانیت سخنانی ایراد فرمودند. پس از این سخنرانی مردم قیام کردند.

رژیم وقت، امام را پیش از اذان صبح ۱۵ خرداد ماه پس از خطابه دستگیر و زندانی کرد. نطق تاریخی و تعیین کنندهٔ امام، مردم را به خیابانها کشاند، اعتراض مردم در تهران و شهرهای دیگر دو روز ادامه یافت و هر لحظه پرشورتر و کوبنده‌تر می‌شد.

تهران که به مرکز تظاهرات ملت تبدیل شده بود به اشغال تانکها درآمد. سرانجام رژیم

پهلوی به زور گلوله و باکشتار عدهٔ زیادی از مردم، ظاهراً قیام را سرکوب کرد، ولی همان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش. نقطهٔ عطف انقلاب اسلامی شد و در این روز نطفهٔ انقلاب بسته شد.[۵۷]

روز ۱۷ فروردین ۱۳۴۳ هـ.ش. امام از زندان آزاد شد، ولی رژیم روز ۱۳ آبان همان سال، امام را به ترکیه و سپس به عراق تبعید کرد.

پس از تبعید امام، گروهها و سازمانهای مخالف رژیم به مبارزهٔ مسلحانه و زیرزمینی روی آوردند. اولین گروه «هیئتهای مؤتلفه» نام داشت که مجمعی از دانشجویان، طلاب و بازاریان مبارز بود که به وسیلهٔ امام خمینی تشکیل یافته بودند.

نخستین اقدام این گروه ترور حسن‌علی منصور، نخست‌وزیر وقت در سال ۱۳۴۳ هـ.ش. بود. از سال ۱۳۴۴ به بعد مبارزات ضد رژیم آغاز شد، این مبارزات در سال ۱۳۵۰ هـ.ش. تکرار گردید.

در سال ۱۳۴۵ ش. جشنهای بیست و پنجمین سال سلطنت شاه برگزار گردید و در سال بعد نیز مراسم تاجگذاری انجام شد.

در سال ۱۳۵۳ هـ.ش. حزب رستاخیز به عنوان تنها حزب قانونی کشور تأسیس شد و مقرر گردید که همهٔ مردم به عضویت آن درآیند وکسانی که عضونشوند باید ایران را ترک کنند.

از سال ۱۳۵۵ هـ.ش. تقویم رسمی ایران از هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی تبدیل شد.

در سال ۱۳۵۵ هـ.ش. با روی کار آمدن جیمی کارتر، رئیس جمهوری آمریکا، سیاست حقوق بشر به عنوان سیاستی برای مقابله با انقلابهای جهان سوم مطرح شد که طی آن به عوامل سرسپرده در سایر کشورها دستور داده شد از خفقان و دیکتاتوری بکاهند. از این رو محمدرضا شاه نیز در ایران به فضای باز سیاسی متوسل شد و به همین منظور جمشید آموزگار، نخست‌وزیر شد.

نخستین جرقهٔ انقلاب پس از چاپ مقاله‌ای در روزنامهٔ اطلاعات مورخ ۱۷ دیماه ۱۳۵۶ هـ.ش. که طی آن به امام خمینی اهانت شده بود زده شد. به دنبال آن اعتراضات مردم در تهران، قم و دیگر شهرهای ایران آغاز گردید.

در ۱۹ دیماه در قم اعتراضات شدت گرفت و مأموران رژیم مجبور به مداخله و تیراندازی گردیدند و عدهٔ زیادی کشته و زخمی شدند. در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ هـ.ش. یعنی در روز چهلم شهدای قم، شهر تبریز قیام کرد و در نتیجه عده‌ای از مردم توسط مأموران به

قتل رسیدند. در روز چهلم شهدای تبریز یعنی در روزهای نهم و دهم فروردین ماه ۱۳۵۷ ه.ش. اعتراضات مردم یزد به اوج خود رسید.

بدین ترتیب سراسر ایران را موج انقلاب فراگرفت تا اولین حکومت نظامی در شهر اصفهان اعلام شد. در پنجم شهریور دولت آموزگار برکنار و شریف‌امامی با عنوان دولت آشتی ملی روی کار آمد.

مهندس جعفر شریف‌امامی برای جلب نظر روحانیان به چند عمل اصلاحی چون تغییر تقویم شاهنشاهی، تعطیل قمارخانه‌ها و... دست زد.

در روز ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ ه.ش. نماز عیدفطر با شکوه خاصی برگزار شد و جمعیت انبوه نمازگزار از قیطریه به سوی مرکز شهر سرازیر شدند. به دنبال آن در تاریخ ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ ه.ش. تظاهرات گسترده‌ای انجام گرفت و در پی آن در تهران حکومت نظامی اعلام شد.

روز جمعه ۱۷ شهریور جمعیت کثیری در میدان ژاله (۱۷ شهریور کنونی) گرد آمدند. ولی نیروهای فرمانداری نظامی در مقابل مردم ظاهر شدند و تعداد زیادی از مردم را به گلوله بستند.

۱۷ شهریور، جمعهٔ سیاه نام گرفت و سقوط شاه را تسریع کرد، انتقاد از دولت به مجلس نیز سرایت کرد و مجلس بطور نمایشی تبدیل به تریبون ابراز مخالفت نمایندگان شد.

با آغاز سال تحصیلی، اعتصابها از مدارس شروع و رفته‌رفته به کارخانجات و ادارات دولتی کشیده شد.

در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ ه.ش. مأموران حکومت نظامی گردهم‌آیی دانشجویان را در دانشگاه تهران به خون کشیدند. در پی آن شریف امامی برکنار و دولت نظامی ارتشبد ازهاری روی کار آمد.

در آذرماه تظاهرات گسترده و چندمیلیونی در تهران برگزار شد و رژیم را ناامیدتر ساخت. روز عاشورا واقعهٔ لویزان که طی آن تعدادی افسر گارد شاهنشاهی به قتل رسیدند اتفاق افتاد.

تظاهرات و اعتصابات همچنان ادامه یافت و سرانجام دولت نظامی برکنار و دولت دکتر شاپور بختیار مشغول به کار شد و شاه کشور را به مقصد مصر ترک کرد.

در ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ هـ.ش. امام خمینی در میان بزرگترین استقبال تاریخ، به ایران مراجعت فرمودند و در همان ماه مهندس مهدی بازرگان را به عنوان **نخست‌وزیر موقت انقلاب اسلامی** برگزیدند.

روز جمعه ۲۰ بهمن پرسنل نظامی پادگان نیروی هوایی، پس از دیدن فیلم ورود امام به تهران در تلویزیون، به ابراز احساسات پرداخته و نیروهای گارد مأمور پادگان به مخالفت آنان برخاسته و درگیری آغاز و اوج گرفت. از نیمهٔ شب همان روز، نبرد سرنوشت‌ساز میان مردم و پرسنل انقلابی ارتش از یک سو و نیروهای گارد شاهنشاهی از سوی دیگر شروع شد.[۵۸]

۲-۶-۴- تغییر نظام مشروطهٔ سلطنتی

سرانجام انقلاب اسلامی ایران در پی مبارزات مستمر و خونبار مردم با تکیه بر سه عامل مکتب اسلام، وحدت یکپارچهٔ مردم و رهبری حضرت امام خمینی که با هدایت پیامبرگونهٔ خود توانستند وحدت امت را در پرتو مکتب احیا شده تحقق بخشند، به پیروزی رسید و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هـ.ش. برحاکمیت نظام شاهنشاهی پایان داد و استبداد داخلی و سلطهٔ خارجی وابسته به آن را در هم شکست.

با این پیروزی زمینهٔ تحقق شعار **استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی** که خواست مردم در تظاهرات خونین سراسر کشور بود، فراهم گردید و رهبری انقلاب فرمان انجام رفراندوم تغییر نظام حکومت مشروطهٔ سلطنتی را به **جمهوری اسلامی** صادر کردند.

ملت به پای صندوقهای رأی رفته و چنان که امام فرموده بود به «جمهوری اسلامی» بدون یک کلمه کم و یک کلمه زیاد، رأی مثبت دادند و در روز ۱۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ هـ.ش. نظام حکومت کشور با عنوان **جمهوری اسلامی** براساس ۹۸/۲٪ کل آراء ملت، رسمیت یافت.[۵۹]

۳-۶-۴- تدوین قانون اساسی

پس از اینکه نظام جمهوری اسلامی به تصویب مردم ایران رسید، به منظور فراهم شدن زمینهٔ عملی حکومت اسلامی، نخست لازم بود که قانون اساسی جمهوری اسلامی تدوین

شود.

در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ هـ.ش. برای گزینش خبرگانی جهت تدوین قانون اساسی، انتخابات عمومی انجام شد و سرانجام مجلس خبرگان تحت عنوان **مجلس بررسی نهایی قانون اساسی** در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ هـ.ش. با عضویت ۷۲ نماینده افتتاح شد.

مجلس خبرگان با کوششهای مستمر و شبانه‌روزی و با حمایت قاطع امام با تشکیل ۶۷ جلسهٔ علنی طی مدت سه ماه به تنظیم و تدوین قانون اساسی توفیق یافت. این قانون پس از بررسی بیش از چهارهزار پیشنهاد و ساعتها بحث و مذاکره تنظیم شد، ابتدا در کمیسیونهای هفتگانه، سپس در کمیسیون مشترک و بعد در شورای هم‌آهنگی و تصویب نهایی در مجلس در تاریخ ۱۲ آذرماه ۱۳۵۸ هـ.ش. با ۹۹/۵٪ کل آراء به تصویب امام رسید و رسمیت یافت وبدین ترتیب خط‌مشی نظام جمهوری اسلامی بر پایهٔ قانون اساسی ملهم از کتاب و سُنّت مشخص گردید.[۶۰]

۴-۶-۴- شورای نگهبان

در کنار مجلس شورای اسلامی، شورایی تحت عنوان **شورای نگهبان** قرار داده شد که مطابق اصل ۹۳، مجلس شورای اسلامی، بدون آن اعتبار ندارد و وظیفهٔ این شورا براساس اصل ۹۱ پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی است. ترکیب این شورا از دو گروه به این شرح است:

۱) فقهای عادل آگاه به مقتضیات زمان به تعداد ۶ نفر به انتخاب رهبر.

۲) حقوق‌دانان مسلمان به تعداد ۶ نفر که با پیشنهاد شورای عالی قضایی و با رأی مجلس انتخاب می‌شوند.[۶۱]

۵-۶-۴- ارتحال حضرت امام خمینی و انتخاب رهبر

در پی خونریزی دستگاه گوارش حضرت امام خمینی، سرانجام نزدیک ساعت ۱۲ نیمه شب شنبه ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ هـ.ش. روح بلند پیشوای مسلمانان به ملکوت اعلا پیوست.[۶۲]

مجلس خبرگان صبح و عصر روز یکشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ هـ.ش. جهت بررسی موضوع رهبری آیندهٔ نظام، مدت هشت ساعت به ریاست آیت‌الله مشکینی جلسه شور و بررسی

داشت و پس از مذاکره و تبادل نظر، حضرت آیت‌الله سیّد علی خامنه‌ای با اکثریت بیش از دو سوم از اعضاء حاضر به رهبری انتخاب شد.[۶۳]

۶-۶-۴- رؤسای جمهور

۱) دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر

دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر از سوی مردم ایران به عنوان اولین رئیس جمهور کشور جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد و در ۳۱ تیر ۱۳۵۹ ﻫ.ش. مراسم ادای سوگند وی در مجلس شورای اسلامی در حضور شهید مظلوم آیت‌الله دکتربهشتی، رئیس دیوانعالی کشور، اعضای شورای نگهبان و نمایندگان ملت انجام گرفت.[۶۴]

در خرداد ۱۳۶۰ ﻫ.ش. پس از عزل آقای بنی‌صدر از سمت جانشینی فرماندهی کل قوا، در مجلس فشار شدیدی وارد آمد که مسأله کفایت سیاسی وی مطرح شود، ۱۲۰ نفر از نمایندگان مجلس خواستار طرح مسأله عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس شدند.

مجلس در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ ﻫ.ش. بحث پیرامون طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر را آغاز کرد. در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ ﻫ.ش. طرح قانونی عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور از تصویب مجلس گذشت و ۱۷۷ نفر به بی‌کفایتی بنی‌صدر برای ریاست جمهوری رأی دادند. رئیس مجلس طی نامه‌ای به امام چنین نوشت:

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

محضر شریف حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی ادام الله ظله

محترماً به عرض می‌رساند رأی مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۱۳۶۰/۳/۳۱ ﻫ.ش. پس از بحث و بررسی با حضور یکصد و نود نفر به شرح زیر:

آراء موافق: یکصد و هفتاد و هفت نفر

رأی مخالف: یک نفر

آراء ممتنع: دوازده نفر

در مورد آقای سید ابوالحسن بنی‌صدر بر این قرار گرفت که آقای ابوالحسن بنی‌صدر، برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد.

به موجب اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مراتب برای اتخاذ تصمیم به خدمت امام عظیم‌الشان گزارش می‌گردد.

رئیس مجلس شورای اسلامی
اکبر هاشمی رفسنجانی

امام در ذیل نامهٔ رئیس مجلس مرقوم فرمودند:

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

پس از رأی اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر اینکه آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری ایران کفایت سیاسی ندارد، ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم. اول تیرماه ۱۳۶۰. روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی.

۲) محمدعلی رجایی

پس از عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری، آقای محمدعلی رجایی از سوی مردم ایران به عنوان دومین رئیس جمهور ایران انتخاب شد و در ۱۲ مرداد ۱۳۶۰ ه.ش. در حضور رئیس دیوانعالی کشور و اعضای شورای نگهبان در مجلس حاضر و پس از ادای سوگند، متن سوگندنامه را امضا کرد.[۶۵]

در ۸ شهریور ۱۳۶۰ ه.ش. محمدعلی رجایی، رئیس جمهور و دکتر محمدجواد باهنر، نخست‌وزیر در اثر انفجار بمب در نخست‌وزیری به شهادت رسیدند و براساس اصل ۱۳۰ قانون اساسی، شورای موقت ریاست جمهوری تشکیل و آقای مهدوی کنی به عنوان

نخست‌وزیر به مجلس معرفی شد. مجلس در ۱۱ شهریور ۱۳۶۰ هـ.ش. با ۱۷۸ رأی موافق به نخست‌وزیری وی رأی تمایل داد.[۶۶]

۳) سیّدعلی خامنه‌ای

پس از شهادت دومین رئیس جمهور اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در شهریور ۱۳۶۰ هـ.ش. به عنوان سومین رئیس جمهوری منتخب مردم انتخاب شدند. آیت‌الله سیّدعلی خامنه‌ای در سال ۱۳۶۴ هـ.ش. برای دومین بار به مدت چهارسال به عنوان رئیس جمهوری اسلامی ایران از سوی مردم انتخاب شدند.[۶۷]

۴) اکبر هاشمی رفسنجانی

پس از انتخاب حضرت آیت‌الله سیّدعلی خامنه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی ایران، حجت‌الاسلام والمسلمین اکبر هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ هـ.ش. کاندیدای ریاست جمهوری شد و از سوی مردم ایران به عنوان چهارمین رئیس جمهور کشور جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد. در ۲۶ مرداد ماه ۱۳۶۸ هـ.ش. مراسم سوگند نامبرده در مجلس شورای اسلامی در حضور رئیس قوهٔ قضایی، اعضای شورای نگهبان و نمایندگان ملت انجام گرفت.

جمهوری اسلامی ایران
مجلس شورای اسلامی
دفتر رئیس

شماره: ۱۲۸۰ / دال. ه
تاریخ: ۶۰/۳/۳۱
پیوست: ـــ

بسمه تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر شریف حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی ادام الله ظله

محترما" بعرض میرساند رای مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۱۳۶۰/۳/۳۱ پس از بحث و بررسی با حضور یکصد و نود نفر بشرح زیر :

آراء موافق : یکصد و هفتاد و هفت نفر

رای مخالف : یک نفر

آراء ممتنع : دوازده نفر

در مورد آقای سید ابوالحسن بنی صدر بر این قرار گرفت که " آقای ابوالحسن بنی صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد "

بموجب اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مراتب برای اتخاذ تصمیم بخدمت امام عظیم الشان گزارش میگردد .

رئیس مجلس شورای اسلامی

اکبر هاشمی رفسنجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از رأی اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر اینکه آقای ابوالحسن بنی صدر برای ریاست جمهوری ایران کفایت سیاسی ندارد ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم. اول شعبان ۱۴۰۱ (۱۳۶۰)

روح الله الموسوی الخمینی

نامهٔ شمارهٔ ۱۲۸۰ / دال. ه مورخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ رئیس مجلس شورای اسلامی.

یادداشتهای فصل سوم

1- erān

۲- مصاحب، غلامحسین. دایرةالمعارف فارسی، جلد اول، ص ۳۲۵.

۳- زبان اوستایی آریائیان هندوستان.

4- airya

5- āriya

6- arya

۷- نیز در زبان سنسکریت اریه ariya به معنی سَروَر ومهتر و آریکه aryaka به معنی مَردِ شایستهٔ بزرگداشت و حرمت است.

۸- اومستد، ا.ت. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۶۷.

9- ariyāramna

۱۰- اریارمنه، پدر آرشام پدر ویشتاسب و ویشتاسب پدر داریوش است.

11- airyana.vaējah

۱۲- بهترین و مقدس‌ترین بخش ایران و جهان در دیدهٔ زرتشتیان.

۱۳- اَیریوخشوثه airyo.xshutha: کوهی که آرش، تیرانداز نامی ایران در زمان منوچهر پیشدادی از بالای آن تیری به سوی مشرق انداخت.

14- airyāva

15- ēr

16- ērān

۱۷- ایرانیان در نوشته‌های پهلوی اشکانی آریان، در ارمنی eran یا ایرانشتر ērān shathr در فارسی ایرانشهر نامیده می‌شدند.

18- ariyānam

۱۹- کیا، دکتر صادق. آریامهر، صص ۳-۱.

۲۰- اصفهانی، حمزه. تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۲.

۲۱- مسعودی، ابوالحسن علی. التنبیه والاشراف، صص ۳۹-۳۸.

۲۲- کیا، دکتر صادق. همان کتاب، صص ۴-۳.

23- pers

24- pēršā

25- persis

۲۶- مصاحب، غلامحسین. همان کتاب، ص ۳۲۵.

۲۷- گیرشمن، پروفسور رومن. ایران از آغاز تا اسلام، صص ۹-۸.

۲۸- همان کتاب، ص ۹.

۲۹- بیات، دکتر عزیزالله. کلیات تاریخ ایران، صص ۴۷-۴۶.

۳۰- نصر، دکتر سیدحسین و ... اطلس تاریخی ایران.

۳۱- بنی‌احمد، احمد. راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران. صص ۱۳-۷.

۳۲- همان کتاب، ص ۱۶.

۳۳- نصر، دکترسید حسین و... همان کتاب.

۳۴- کالج، مالکوم. پارتیان، ص ۱۹ و ۳۴.

۳۵- ایالت پارت یا پرثو، شامل سرزمین وسیع خراسان بود که از زمان کوروش بزرگ (۵۵۰-۵۳۰ ق.م.) در قلمرو شاهنشاهی ایران قرار گرفت.

۳۶- دیاکونف، م.م. اشکانیان، ص ۴۱.

۳۷- پرنی یا پارنها، قبیله‌ای از قبایل دهه یا داهه dāha بودند که در دشتهای میان جیحون و دریای مازندران زندگی بیابانگردی داشتند و اساس دولت پارت را بنیان نهادند.

۳۸- افشار (سیستانی)، ایرج. سیستان نامه، جلد اول، ص ۲۱۴.

۳۹- کریستن سن، پروفسور آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۶.

۴۰- گیرشمن، پروفسور رومن. ص ۲۹۱.

۴۱- نولدکه، تئودور. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۶۴۳.

۴۲- پطروشفسکی، ایلیاپاولویچ. اسلام در ایران، ص ۴۲.

۴۳- هرن، پاول. تاریخ مختصر ایران، صص ۱۱-۱۰.

۴۴- بیات، دکترعزیزالله. همان کتاب، ص ۴۹.

۴۵-زرین کوب، دکتر عبدالحسین. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۹۱.
۴۶-بیات، دکتر عزیزالله. همان کتاب، ص ۵۰.
۴۷-گلستان، نام روستایی در قراباغ است.
۴۸-بنی‌احمد، احمد. همان کتاب، ص ۱۴۵.
۴۹-جهانبانی، تیمسار امان‌الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، ص ۳۶.
۵۰-هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر. امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، ص ۵۱۰.
۵۱-مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه، جلد دوم، ص ۲۶۲۶.
۵۲-مشروطیت و مجلس شورای ملی ایران، ص ۱۰.
۵۳-مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی. نقش ایران در جنگ جهانی دوم، ص ۶۹.
۵۴-همان کتاب، ص ۱۱۴.
۵۵-دهقان، علی. سرزمین زرتشت، ص ۷۲۷.
۵۶-روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۱۳۶۲۱، ۴ خردادماه ۱۳۶۸ هـ.ش. ص ۱۵.
۵۷-تصویر آفتاب. سروش، تهران، خردادماه ۱۳۶۸، ص ۴ نقل به اختصار.
۵۸-گیتاشناسی کشورها، صص ۷۰-۷۱ نقل به اختصار.
۵۹-آشنایی با مجلس شورای اسلامی. روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ص ۷.
۶۰-صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص مقدمه.
۶۱-آشنایی بامجلس شورای اسلامی. روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ص ۱۲.
۶۲-روزنامهٔ رسالت، سال چهارم، فوق‌العاده، یکشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۶۸، ص ۱.
۶۳-روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۸۷۷۲، سه شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۶۸، ص ۲.
۶۴-نگرشی به اولین دورهٔ مجلس شورای اسلامی، ص ۱۱۸.
۶۵-همان کتاب، ۱۳۸ و ۱۴۲-۱۴۱ و ۱۵۳.
۶۶-همان کتاب، ص ۱۶۰ و ۱۶۴.
۶۷-روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۸۷۷۲، ۱۶ خرداد ۱۳۶۸، ص ۲.

فصل چهارم

نژاد، زبان، خط و دین مردم ایران

۱ـ نژاد

ایران به واسطهٔ موقعیت جغرافیایی خود همواره رابط بین شرق و غرب و محل عبور و مرور و سکونتگاه نژادها و ملل مختلف بوده و زبانها و لهجه‌های گوناگونی در این سرزمین تکلم شده و خصوصیات جسمانی متفاوتی در اینجا بهم آمیخته است.

پیش از ورود و استقرار آریایی‌ها در ایران، نژادهای بومی در این کشور می‌زیستند. مدارک باقی مانده از دوران پیش از تاریخ مشخص می‌کنند که علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای، نژادهای دیگری همانند استرالیایی، نگرویی (سیاه) و حامی در ایران سکونت داشتند.

از حدود هزارهٔ پنجم ق.م. اقوام غیرآریایی در ایران می‌زیسته‌اند که بعدها در احوال اجتماعی، فرهنگی و حتی ترکیب نژادی مهاجران آریایی تأثیر داشته‌اند. از جملهٔ این اقوام **عیلامیان** در جنوب غربی ایران، **کاسیان** در زاگرس ـ لرستان، **لولوبی** در زاگرس ـ کرمانشاهان، **کادوسیان** در گیلان کنونی، **تپوریان** در مازندران، و **سیاه‌پوستان** ساحل‌نشین جنوبی را باید نام برد.

انتشار و گسترش آریائیان بر فلات ایران در حدود نیمهٔ هزارهٔ دوم ق.م. شروع شد. آریائیان شاخه‌ای از اقوام سفیدپوست هند و اروپایی هستند که عده‌ای به سرزمین هند و

گروهی به فلات ایران روی آوردند.[۱]

ایرانیان جزو دستهٔ شرقی نژاد هند و اروپایی هستند. این نژاد را از آن جهت چنین نامیده‌اند که امروز از اسپانیا و پرتقال در اروپا تا ایران، افغانستان، پاکستان و هند در آسیا گسترده است.[۲]

مهاجران ایرانی از طایفه‌های: مادی، پارسی، سکایی، پارتی، باختری، و سغدی ترکیب یافته‌اند. ظاهراً هیچ یک از این طوایف قدیم، نژاد خالص ندارند و خصوصیات نژاد شمالی و جنوبی یعنی قامت بلند و موی و چشم روشن را با قد کوتاه و موی و چشم تیره رنگ بهم آمیخته‌اند و از جهت تعدد و تنوع زبانها و لهجه‌ها نیز در قدیم نمی‌توان تردید داشت، و این جمله گواه اختلاط نژادی از بدو تاریخ است.

به هر حال ورود اقوام بیگانه‌ای چون یونانی (شاخه‌ای از نژاد آریا)، سامی (عرب و یهود)، تورانی (ترک، ترکمن، مغول و تیموری) اساس خصوصیات نژادی ایرانی را دگرگون نکرده و بعضی از مشخصات نخستین آن را باقی گذارده است. بنابراین می‌توان گفت که اقوام مذکور نتوانستند نژاد و خصوصاً فرهنگ و زبان ایرانی را دگرگون سازند.[۳]

۲ـ زبان

«زبان ایرانی» اصطلاحاً بر زبان واحد و بر ریشهٔ اصلی و اساسی تمام لهجه‌های گوناگونی اطلاق می‌شود که در ایران از آغاز مهاجرت آریائیان تا امروز معمول بوده است. این زبان شعبه‌ای از زبان هند و ایرانی که آن به نوبهٔ خود یکی از زبانهای هند و اروپایی یعنی زبانهای مجموع اقوام سفیدپوستی است که سکونتگاههای اصلی آنها از هندوستان تا سواحل اقیانوس اطلس در اروپا و همچنین بریتانیا گسترده است.

زبان هند و ایرانی اساس زبانهای نو و کهن هند و ایرانی بوده و مبانی مشترک آن را می‌توان در لهجه‌های قدیم این دو زبان جستجو کرد. این زبان را به سبب اینکه زبان قبایل مشترکی موسوم به اری (آریا) بود، زبان آریایی نیز می‌نامند.

زبان ایرانی از زمان مهاجرت اقوام آریایی و سکایی به نجد ایران، زبان عمومی سکنهٔ این سرزمین گردید. حدود رواج و تکلم این زبان و لهجه‌های آن در سده‌ها و دورانهای مختلف

از شمال: کوههای قفقاز، دریای مازندران و ریگزارهای آسیا، از جنوب: خلیج فارس و دریای مکران (دریای عمان)، از شرق: قسمتی از فلات پامیر و تمام افغانستان کنونی تا حوالی رود سند، و از غرب: بین‌النهرین تا ارمنستان بود.

این زبان به عنوان زبان ادبی و سیاسی، از کنارهٔ بغازهای بسفور و داردانل و کرانه‌های غربی دریای سیاه تا هندوستان در آسیای غربی و تا حدود چین در آسیای مرکزی پیش رفت. لهجه‌های زبان ایرانی هنوز در قسمت بزرگی از اراضی پهناور که نام برده شد باقی است.

زبانهای ایرانی کهن که از راه کتیبه‌های پارسی باستان، متون اوستایی، نامهای مادی قدیم و برخی اکتشافها دربارهٔ ریشهٔ لهجه‌های میانهٔ ایرانی، شناخته می‌شوند، عبارت‌اند از: زبان مادی، زبان اوستایی، زبان پارسی باستان.

زبانها و لهجه‌های ایرانی میانه[5] که از آنها آثار مکتوبی برجای مانده عبارت‌اند از: سکایی (ختنی)، سغدی، خوارزمی، پهلوانی (پهلوی اشکانی)، تخاری، پهلوی ساسانی یا پارسی میانه.[6]

لهجه‌های ایرانی نو، لهجه‌هایی هستند که در سده‌های اخیر در ایران متداول‌اند و تاریخ بعضی از آنها را می‌توان از عهد رواج خط عربی به بعد و مخصوصاً پس از سدهٔ ۳ ﻫ.ق. (سدهٔ ۹ م.) آغاز کرد. از حدود سدهٔ ۴ و ۵ ﻫ.ق. به بعد شماری از واژه‌های ترکی نیز به وسیلهٔ قبایل زردپوست آسیای مرکزی، مغول و تاتار در پاره‌ای از این لهجه‌ها راه یافت. با این حال بعضی از لهجه‌ها که هیچ گاه مکتوب نبوده یا به عللی کمتر در معرض نفوذ زبانهای عربی و ترکی قرار داشته‌اند سالمتر و بهتر مانده‌اند.[7]

لهجه‌هایی که امروز در داخل حدود ایران رواج دارد به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

لهجه‌های شمالی: این لهجه‌ها چون تالشی، گیلکی، دیلمانی، مازندرانی، گرگانی و ... در سواحل جنوبی و جنوب غربی دریای مازندران و دره‌های شمالی سلسله جبال البرز تداول دارد.

لهجه‌های شرقی: در شرق ایران چون خراسان، سیستان و بلوچستان و کرمان لهجه‌های متقارب متعددی متداول است. دنبالهٔ لهجه‌های متداول در خراسان و سیستان به افغانستان کنونی هم کشیده می‌شود و مجموعاً با لهجهٔ ادبی پارسی دری (فارسی) نزدیک و از یک دسته‌اند.

لهجه‌های جنوبی: این لهجه‌ها به چند شعبه تقسیم می‌گردد مانند لهجهٔ بشاگردی، لهجه‌های کناره‌های دریای مکران و خلیج فارس، لهجه‌های لار و فارس، لهجهٔ فارسی که باید آن را فارسی نو نامید.

لهجه‌های مرکزی: این لهجه‌ها در میانهٔ ایران کنونی رواج دارند و عبارت‌اند از: لهجه‌های قم و پیرامون آن، نطنز و توابع آن، کاشان، میمه، راوند، قهرود و روستاهای مجاور آنها، لهجهٔ اصفهانی و لهجه‌های متعدد اطراف آن مانند سویی و کشه‌یی، زفره‌یی، جرقویه‌یی، سدهی، گزی، قمشه‌ای، خرزوقی و غیره، و لهجه‌های دیگری از قبیل جوشقانی، و نیشونی، گلپایگانی، خوانساری، محلاتی، سیوندی، نایینی، انارکی، اردستانی، وفسی، آشتیانی، کهکی، خوری، بیابانکی، جندق، یزدی و لهجه‌های روستاهای مجاور آن، به ویژه آبادیهای زرتشتی نشین و لهجه‌های قهستان.

لهجه‌های غربی: از لهجه‌های غربی مهمتر از همه لهجهٔ کردی است. این لهجه متعلق به قبایل آریایی ایرانی کرد است که بعضی از آنان شهرنشین و زارع و مابقی چادرنشین و گله‌دار هستند.

لهجهٔ کردی از میان لهجه‌های ایرانی به سبب نگاهداری بعضی از عوامل قدیم و نیز به علت داشتن ادبیات مکتوب اهمیت خاصی دارد. با این حال نفوذ زبانهای مجاور در این زبان قابل توجه است، زیرا از زبانهای عربی، ارمنی، ترکی و فارسی لغات بسیار در آن راه یافته است.

لهجه‌های جدید ایرانی از لحاظ تحول و تغییراتی که در آنها راه یافته به دسته‌های مختلف تقسیم می‌شوند. لهجه‌های شرقی فلات ایران مانند بازمانده‌های لهجه‌های سغدی و سکایی (لهجهٔ سیستانی) و لهجهٔ بلوچی در جنوب شرقی ایران و لهجهٔ آسی در قفقاز و لهجه‌های پامیری و هندوکشی نسبت به لهجه‌های دیگر تغییرات و تحولات کمتری یافته‌اند.

در بعضی از لهجه‌های دیگر مخصوصاً لهجه‌های ایران کنونی و قسمت فارسی زبان افغانستان تحول قوی‌تر و شدیدتر است. در این لهجه‌ها تصریفات افعال و مفردات، بسیار ساده‌تر و از صورتهای قدیمی دورترند و از تغییرات اواخر اسامی و ضمایر در حالات مختلف اثری نیست.[۸]

۳ـ خط

ایرانیها پیش از تسلط اعراب بر ایران، در طول تاریخ خود که تحولاتی در خط پیش آمد سه نوع خط متفاوت در ادوار مختلف داشتند. نخست خط میخی دورهٔ هخامنشیان و دیگری خط پهلوی که در زمان اشکانیان و ساسانیان معمول و متداول بود و آثار آن باقی است. بالأخره خط نوع سوم اوستایی است که براساس خط پهلوی تنظیم گردیده و به منظور برآوردن نیاز همهٔ اصوات زبان اوستایی، خط دقیقی می‌باشد و اوستا با این خط نوشته شده است.

خط کوفی رایج در اوایل اسلام که خط تزئینی در ایران بود تا ۵ سده در کتابت قرآن و تزئینات بناها به کار می‌رفت، ولی پس از اینکه عربها بر ایران مسلط شدند، زبان و خط خود را در این سرزمین رواج دادند و خط قدیم ایران به تدریج منسوخ شد و خط جدید فارسی که اقتباس از خط عربی است جایگزین آن شد و ایرانیان الفبای عربی را گرفته به ذوق خود تغییراتی در شیوه‌های تحریر آن دادند.[۹]

با اینکه ایرانیها خط تحریر معمول خود را از خط عربی اقتباس کردند، ولی همواره در وضع آن، تحت تأثیر خطوط پهلوی و اوستایی و به بیان دیگر خط ملی و دینی باستانی خود قرار داشتند، از این رو خطهای دیگری متناوباً در اواسط سدهٔ ۸ هـ.ق. که باید خطوط خاص ایرانی دانست در میان خطوط اسلامی ظاهر شد. این خطها عبارت‌اند از: **تعلیق**، **نستعلیق**، **شکستهٔ نستعلیق** که شکل و ترکیب آنها با سایر خطهای اسلامی متفاوت بوده و ترکیب و گردش حروف در آنها شباهت به خطوط باستانی ایرانی یعنی پهلوی و اوستایی دارد.[۱۰]

۴ـ دین

۱ـ۴ـ زرتشتی

دین ملی مردم ایران در دوران پیش از اسلام، آیینی بود که از آن به **مزدیسنا** تعبیر می‌کنند یعنی پرستش **مزدا** خدای نیکی خردمند. چون پیامبری در ایران ویج ظهور کرده بود که مردم او را **زراتوشترا** می‌گفتند، لذا دین ملی ایرانیان پیش از اسلام از نام وی **زرتشتی** نام

گرفت.[11]

قدیمترین کتاب دینی زرتشتیان مجموعه‌ای از اسناد کتبی زند و اوستا می‌باشد زرتشتیان بر این باورند که اوستا کتابی بوده است که به زرتشت پیامبر الهام شده و به یک زبان محلی معاصر فرس قدیم که در هزارهٔ اول ق.م. در شرق ایران رایج بود به تحریر درآمده است.[12]

۲ـ۴ـ کلیمی یا یهودی

دین حضرت موسی (ع) پیامبر قوم یهود در سدهٔ ۱۴ ق.م. در اورشلیم و دیگر شهرهای فلسطین رواج یافت. عبرانیان هنگام تشکیل دو دولت، یکی را اسرائیل و دیگری را یهود نامیدند.[13]

یهودیان ایران با اینکه کتابها و نوشته‌های دینی و مذهبی خود را به زبان عبری حفظ کرده‌اند، و با لهجهٔ فارسی خاصی تکلم می‌کنند. به موجب قانون اساسی می توانند یک نماینده در مجلس شورای اسلامی داشته باشند.[14]

۳ـ۴ـ مسیحی

با پیامبری حضرت عیسی (ع) دین وی به ایران سرایت کرد. نام مسیحی را ابتدا در شهر آنتیوش بر پیروان عیسی نهادند. در آن زمان عیسویان همه کلیمی بودند و خود را مفسران حقیقی دین یهودی می‌دانستند.[15]

در سال ۳۹۹ م. یزدگرد اول به سلطنت رسید، چون وی با مغان و موبدان دشمن بود، نسبت به مسیحیان رأفت و مهربانی پیش گرفت و در سال ۴۰۹ م. فرمان آزادی دین مسیحی را در ایران صادر کرد. از این رو مسیحیان از نصیبین تا ترکستان در سراسر این مرز و بوم ۶۶ اسقف نشین تأسیس کردند که مهمترین آنها در کردستان، ری، اصفهان، سیستان، نیشابور، اردشیرخوره (فارس)، هرات و مرو بود.

در این مجامع انجیل را به سُریانی که زبان رایج در دو شهر اورفا و اربل بود تعلیم می‌دادند. بعلاوه بسیاری سرودها و نامه‌ها به زبان پهلوی نوشته می‌شد. از آن پس گفتگو و مجادلهٔ مذهبی موبدان زرتشتی و روحانیان یهود و کشیشان مسیحی در شهرهای ایران آغاز شد.[16]

در ایران دو اقلیت مسیحی معروف هستند که از قبل از اسلام در این سرزمین زندگی می‌کنند.

ارامنه: ارمنیان ایران در آذربایجان، اصفهان، تهران، خوزستان و... پراکنده‌اند. ارامنهٔ ایران دو نماینده در مجلس شورای اسلامی دارند که از بین ارمنیان شمال و جنوب انتخاب می‌شوند.

آسوریان: آسوریان یا کلدانیان، بقایای ملت قدیم کلده هستند که از ۲۵۰۰ سال پیش در ایران به سر می‌برند. در دورهٔ اشکانی و ساسانی به دین مسیح گرویدند و به یکی از مذاهب قدیم آن یعنی نسطوری درآمدند.

جمعیت اقلیتهای مذهبی ایران از سال ۱۳۳۵ ش. به نفر به شرح زیر است:

نام	۱۳۳۵[۱۷]	۱۳۴۵[۱۸]	۱۳۵۵[۱۹]	۱۳۶۵[۲۰]
زرتشتی	۱۵۷۲۳	۱۹۸۱۶	۲۱۴۰۰	۹۰۸۹۱
یهودی	۶۵۲۳۲	۶۰۶۸۳	۶۲۲۵۸	۲۶۳۵۴
مسیحی	۱۱۴۵۲۸	۱۴۹۴۲۷	۱۶۸۵۹۳	۹۷۵۵۶

۴-۴- اسلام

از زمان انقراض سلسلهٔ ساسانیان تاکنون که قریب ۱۴ سده است، دین مقدس اسلام آئین اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بوده است. این کلمه به نص صریح قرآن مجید، نام دینی است که شارع آن حضرت محمدبن‌عبدالله (ص) می‌باشد.[۲۱] و در قرآن کریم به معنی مطلق دین خدا است.[۲۲]

چون دین توحید بر قلب محمد (ص) الهام شد، در ۲۷ رجب سال ۶۱۰ م. در شهر مکه قیام و خلق جاهل زمان را به یگانه‌پرستی دعوت فرمود.[۲۳]

طبق اصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند، و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه

خودشان آزادند...[۲۴]

براساس نتایج سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ ش. اکثریت قریب به اتفاق جمعیت کشور یعنی ۹۹/۳۸ درصد را مسلمانان تشکیل می‌داده‌اند. نسبت مسلمانان در نقاط شهری ۹۹/۰۹ درصد و در نقاط روستایی ۹۹/۷۳ درصد بوده است.[۲۵]

یادداشتهای فصل چهارم

۱ـ کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ایرانشهر، جلد اول، ص ۹۲.

۲ـ افشار (سیستانی)، ایرج. سیستان نامه، جلد دوم، ص ۱۱۸۹.

۳ـ کمیسیون ملی یونسکو در ایران. همان کتاب صص ۹۳-۹۲.

۴ـ صفا، دکتر ذبیح‌الله. سیری در تاریخ زبانها و ادب ایرانی، ص ۵-۴.

۵ـ دسته‌هایی از زبانهای ایرانی هستند که در حال تحول از دوره‌های کهن به دوره‌های جدید بوده است.

۶ـ کمیسیون ملی یونسکو در ایران. همان کتاب ص ۶۳۷.

۷ـ همان کتاب، ص ۶۴۱.

۸ـ صفا، دکترذبیح‌الله. همان کتاب، صص ۴۴-۳۹.

۹ـ بدیعی، دکتر ربیع. جغرافیای مفصل ایران، جلد دوم، ص ۲۰۱.

۱۰ـ کمیسیون ملی یونسکو در ایران. همان کتاب، ص ۷۶۶.

۱۱ـ افشار (سیستانی)، ایرج. بزرگان سیستان، ص ۹۶.

۱۲ـ کمیسیون ملی یونسکو در ایران. همان کتاب، ص ۵۷۴.

۱۳ـ افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به ایلام، ص ۱۴۹.

۱۴ـ حکمت، علی‌اصغر، تاریخ ادیان، ص ۲۱۴.

۱۵ـ گر، جوزف. حکمت ادیان، ص ۳۴.

۱۶ـ حکمت، علی‌اصغر. همان کتاب، ص ۲۴۴.

۱۷ـ کمیسیون ملی یونسکو در ایران. همان کتاب، صص ۵۸۲-۵۷۹.

۱۸ـ ملکمیان، لینا. بررسی جمعیت‌شناسی اقلیتهای مذهبی در ایران، ص ۲۰ و ۳۰-۲۹.

۱۹ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صفحهٔ ۳۸.

۲۰ـ مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ص ۸۴.

۲۱-بیات، دکتر عزیزالله. کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، ص ۹۳.
۲۲-سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶۷ به بعد و سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۸ و سورهٔ نساء آیهٔ ۱۳۵.
۲۳-افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۱۴۶.
۲۴-مدنی، دکتر سیدجلال‌الدین. حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، ص ۲۱۵.
۲۵-مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ کل کشور، ص ۵.

فصل پنجم

جمعیت، ایلها و تقسیمات کشوری

۱ـ جمعیت ایران در سرشماری ۱۳۶۵ ه.ش.

۱ـ۱ـ جمعیت و پراکندگی آن

براساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، جمعیت کشور بالغ بر ۴۹/۴۴۵/۰۱۰/ نفر بوده است که از این تعداد، ۵۴/۳ درصد در نقاط شهری و ۴۵/۲ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۲ـ۱ـ ساخت جنسی و سنی

در مهرماه ۱۳۶۵ ش. از ۴۹/۴۴۵/۰۱۰/ نفر جمعیت کشور ۲۵/۲۸۰/۹۶۱ نفر مرد و ۲۴/۱۶۴/۰۴۹ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۵ به دست می‌آید، یعنی در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۵ نفر مرد وجود داشته است.

از جمعیت کشور ۴۵/۵ درصد در گروه سنی کمتر از ۱۵ ساله، ۵۱/۵ درصد در گروه سنی ۶۴-۱۵ ساله و ۳ درصد در گروه سنی ۶۵ ساله و بیشتر قرار داشته‌اند و سن کمتر از ۰/۱ درصد از آنان نیز نامشخص بوده است.[1]

۳ـ۱ـ وضع زناشویی

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. در بین جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر نقاط شهری کشور ۵۶/۱ درصد از مردان و ۶۷/۲ درصد از زنان حداقل یکبار ازدواج کرده بوده‌اند. این نسبت در نقاط روستایی برای مردان ۵۶/۲ درصد و برای زنان ۶۵/۱ درصد بوده است. نسبت افراد هرگز ازدواج نکرده در جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر در نقاط شهری برای مردان ۴۱/۵ و برای زنان ۳۰/۹ درصد و در نقاط روستایی، برای مردان ۴۱/۸ درصد و برای زنان ۳۳/۴ درصد بوده است.

۴ـ۱ـ مهاجرت

در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. ۷۷/۷ درصد از جمعیت ساکن کشور در شهر یا آبادی محل تولد خود اقامت داشته‌اند. از جمعیت ساکن کشور ۷/۸ درصد از روستا به شهر، ۷/۵ درصد از شهر به شهر، ۳/۱ درصد از روستا و ۱/۵ درصد از شهر به روستا مهاجرت کرده‌اند.

از مهاجرانی که طی ۱۰ سال پیش از سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ به هر یک از استانهای کشور وارد یا در داخل استان جابه‌جا شده‌اند، محل اقامت قبلی ۲۹/۸ درصد از آنان شهرستان محل سرشماری، ۲۳/۷ درصد شهرستانهای دیگر استان محل سرشماری، ۳۱/۴ درصد سایر استانهای کشور بوده است.

۵ـ۱ـ میزان آشنایی به زبان فارسی

نتایج سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. نشان می‌دهد که ۸۲/۷ درصد از جمعیت کشور می‌توانسته‌اند به زبان فارسی صحبت کنند. این نسبت در نقاط شهری ۹۰/۹ درصد و در نقاط روستایی ۷۳/۱ درصد بوده است. نسبت افرادی که فارسی نمی‌دانسته‌اند در کشور ۱۴/۳ درصد، در نقاط شهری ۷/۳ درصد و در نقاط روستایی ۲۲/۷ درصد بوده است.[۲]

۶ـ۱ـ تابعیت

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش.، ۹۸/۱ درصد از جمعیت کشور تابعیت ایران را داشته‌اند. این

نسبت در نقاط شهری ۹۸/۲ درصد و در نقاط روستایی ۹۸ درصد بوده است. از جمعیت کشور ۱/۵ درصد تابعیت کشور افغانستان را داشته و ۰/۲ درصد تابع عراق بوده‌اند.

۷ـ۱ـ سواد و آموزش

در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از ۳۸۷۰۸۸۷۹ نفر جمعیت ۶ ساله و بیشتر کشور ۶۱/۸ درصد با سواد بوده‌اند.

در این سرشماری از جمعیت ۲۴-۶ سالهٔ کشور، ۵۲/۵ درصد در حال تحصیل بوده‌اند، این نسبت در نقاط شهری ۵۹/۸ درصد و در نقاط روستایی ۴۴/۷ درصد بوده است. در کل کشور ۸۱/۷ درصد از کودکان، ۷۰/۸ درصد از نوجوانان و ۲۱/۵ درصد از جوانان به تحصیل اشتغال داشته‌اند.

در سال ۱۳۶۵ هـ.ش. در نقاط شهری کشور ۱۶۴۳۷۵ نفر دبیر دورهٔ متوسطه و راهنمایی و ۲۶۳۸۸۵ نفر آموزگار دورهٔ ابتدایی گزارش شده است. این ارقام در نقاط روستایی به ترتیب ۱۶۷۵۹ نفر و ۷۰۹۱۲ نفر بوده است.

۸ـ۱ـ بهداشت و درمان

براساس سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. در نقاط شهری کشور ۱۶۶۰۹ نفر و در نقاط روستایی کشور ۱۱۹۵ نفر پزشک گزارش شده است. به این ترتیب به ازای هر ۲۷۶۳ نفر جمعیت ساکن کشور یک نفر پزشک وجود داشته است. این نسبت در نقاط شهری ۱۶۱۶ و در نقاط روستایی ۱۸۷۰۲ بوده است. در نقاط شهری کشور ۴۵۹۵ دندانپزشک و ۳۳۳۴ داروساز و در نقاط روستایی کشور ۳۱۰ دندانپزشک و ۱۹۸ داروساز گزارش شده است.[۳]

۲ـ جمعیت ایران در آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰ هـ.ش.

۱ـ۲ـ جمعیت و خانوار

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت ایران در این سال به ۵۸/۱۱۰/۲۲۷/ نفر رسیده است. از این جمعیت ۳۳/۱۳۷/۵۶۷/ نفر در مناطق

شهری و ۲۴/۹۷۲/۶۶۰ نفر در مناطق روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.
با توجه به جمعیت کشور در سال ۱۳۶۵ که ۴۹/۴۴۵/۰۱۰ نفر بوده است، طی پنجسال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰، جمعیت کشور سالانه بطور متوسط ۳/۲۸ درصد افزایش یافته است.
براساس یافته‌های مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت کشور، متوسط تعداد افراد در خانوار طی پنجسال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ از ۵/۱۱ به ۵/۲۰ رسیده است. به بیان دیگر هر ۱۰۰ خانوار که در سال ۱۳۶۵ بطور متوسط ۵۱۱ نفر عضو داشت، در سال ۱۳۷۰ رقمی بالغ بر ۵۲۰ نفر را شامل می‌شده است. این ارقام در مناطق شهری ۴۸۶ نفر به ۴۹۰ نفر و در مناطق روستایی از ۵۴۵ نفر به ۵۶۶ نفر رسیده است.

۲ـ۲ـ شهرنشینی

گرایش به شهرنشینی و تمرکز جمعیت در شهرها، همان گونه که در برنامهٔ اول توسعهٔ اجتماعی ـ اقتصادی و فرهنگی نیز دیده شده بود، همچنان ادامه یافت و طی سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰، میزان شهرنشینی از ۵۴/۳ درصد به ۵۷ درصد رسیده است.

۳ـ۲ـ توزیع جمعیت در سرزمین

هرچند حرکت جمعیت به استان تهران و به ویژه حاشیهٔ شهرهای بزرگ این استان، همچنان ادامه دارد، ولی در عین حال توزیع جمعیت در کشور به تدریج به شکل گذشتهٔ خود نزدیک می‌شود و می توان گفت که بازگشت جمعیت به مناطق جنگی یا حداقل بخشی از این مناطق (شهرها) تقریباً شروع شده است.

۴ـ۲ـ سواد

براساس یافته‌های مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت، میزان باسوادی در جمعیت ۶ ساله و بیشتر کشور به ۷۴/۳ درصد رسیده است. به بیان دیگر در بین افراد ۶ ساله و بیشتر کشور، بطور متوسط از هر ۶ نفر ۳ نفر با سواد بوده‌اند. این میزان در مناطق شهری ۸۲/۵ درصد و در مناطق روستایی (شامل جمعیت غیرساکن) ۶۳/۱ درصد به دست آمده است.

۵-۲- اشتغال و بیکاری

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰، از ۵۸/۱ میلیون نفر جمعیت کشور، ۲۵/۲ درصد از نظر اقتصادی فعال بوده‌اند.

(۲۳/۳ درصد شاغل و ۲/۹ درصد بیکار جویای کار). این ارقام نشان می‌دهد که در جامعهٔ ما ۲۲ نفر کار می‌کنند تا زندگی خود و ۷۸ نفر دیگر را تأمین کنند و اگر کلیهٔ جویندگان کار نیز بتوانند کاری دست و پا کنند، این رقم به ۲۵ خواهد رسید.

مقایسهٔ این ارقام با ارقام مشابه در سال ۱۳۶۵، نشان از ثبات نسبی در مورد شاغلان و کاهش مختصری در مورد بیکاران به ویژه در مناطق شهری دارد که میزان بیکاری در آن طی سالهای ۱۳۶۵-۱۳۷۰، از ۴ درصد به ۲/۷ درصد رسیده است.

از جمعیت ده ساله و بیشتر فعال کشور، ۸۸/۶ درصد را شاغلان تشکیل می‌دهند و بقیهٔ سنها ۱۱/۴ درصد کسانی هستند که به جستجوی کار برآمده، ولی در زمان آمارگیری هنوز بیکار بوده‌اند. بنابراین می توان گفت که اقتصاد کشور توانسته است در مقابل ۱۰۰ نفر متقاضی کار، بطور متوسط به ۸۹ نفر پاسخ مثبت دهد.[۴]

۳- ایلها و چادرنشینان

ایل واژه‌ای ترکی یا اویغوری است که معنی آن صلح، انقیاد، قوم، طایفه، ملت، رعیت و مردم می‌باشد. و همچنین به معنی دوست و موافق و رام باشد که نقیض وحشی است. این لغت از عهد مغول در تاریخ ایران به کار رفته و ایلی به معنی انقیاد و متابعت نیز استعمال شده است.[۵]

ایل به زبان سامی به معنی خدا می‌باشد و ایل ریشهٔ سامی واژه الله است که مفهوم **خدا** را می‌رساند.[۶] واژهٔ ایل در زبان اروپایی namade گفته می‌شود که از زبان یونانی گرفته شده و به معنی چرانیدن و کسانی که در جستجوی مرتع می‌باشند آمده است.[۷]

از گذشته‌های دور، مردم بسیاری از مناطق مختلف ایران از راه رمه‌داری زندگی می‌کردند. در برخی از نقاط کشور، زندگی شبانی توأم با کوچ موجب شده بود که جمعیت بیشتری بتوانند خود را با شرایط اقلیمی سازگار کنند، ولی روشن نیست که این شیوهٔ زندگی

جمعیت و خانوار کشور به تفکیک شهری و روستائی

سال ۱۳۷۰

استان	کل: جمعیت	کل: خانوار	نقاط شهری: جمعیت	نقاط شهری: خانوار	نقاط روستایی وغیرساکن: جمعیت	نقاط روستایی وغیرساکن: خانوار
کل کشور	۵۸۱۱۰۲۲۷	۱۱۱۷۰۳۹۳	۳۳۱۳۷۵۶۷	۶۷۶۲۱۱۱	۲۴۹۷۲۶۶۰	۴۴۰۸۲۸۲
تهران	۱۰۳۳۷۸۲۶	۲۲۹۹۰۳۹	۸۹۹۴۱۸۸	۲۰۲۹۹۲۳	۱۳۴۳۱۰۸	۲۶۹۱۱۶
مرکزی	۱۲۱۹۴۹۸	۲۴۸۰۱۳	۶۲۲۷۰۹	۱۳۱۶۳۶	۵۹۵۷۸۹	۱۱۶۳۷۷
گیلان	۲۳۰۲۰۶۲	۴۷۶۷۵۱	۹۲۶۱۵۲	۲۰۶۵۱۰	۱۳۷۵۹۱۰	۲۷۰۲۴۱
مازندران	۳۹۴۲۹۵۲	۷۴۵۰۳۱	۱۶۵۶۲۴۴	۳۳۴۸۳۷	۲۲۸۶۷۰۸	۴۱۰۱۹۴
آذربایجان شرقی	۴۷۲۶۶۸۴	۸۱۵۶۲۴	۲۳۳۸۷۱۶	۴۶۴۳۹۳	۲۳۸۷۹۶۸	۳۵۱۲۳۱
آذربایجان غربی	۲۳۲۹۳۱۵	۴۰۶۱۴۳	۱۱۲۲۱۴۲	۲۱۸۵۰۴	۱۲۰۷۱۷۳	۱۸۷۶۳۹
باختران	۱۶۳۹۳۰۰	۳۰۰۶۴۰	۹۷۸۴۳۳	۱۹۰۲۶۰	۶۶۰۸۶۷	۱۱۰۳۸۰
خوزستان	۳۲۱۹۴۴۶	۵۳۲۰۶۰	۲۰۰۷۰۳۲	۳۴۸۳۶۹	۱۲۱۲۴۱۴	۱۸۳۶۹۱
فارس	۳۷۶۷۹۸۳	۶۷۲۴۴۸	۲۰۱۹۷۷۲	۳۷۴۷۸۷	۱۷۴۸۲۱۱	۲۹۷۶۶۱
کرمان	۱۹۳۴۵۸۸	۳۶۱۶۲۹	۸۹۷۱۴۸	۱۷۳۵۰۰	۱۰۳۷۴۴۰	۱۸۸۱۲۹
خراسان	۶۳۸۷۶۰۹	۱۲۷۴۶۱۸	۳۱۶۰۱۵۴	۶۴۵۵۹۰	۳۲۲۷۴۵۵	۶۲۹۰۲۸
اصفهان	۳۷۷۴۲۰۴	۷۸۷۹۹۸	۲۵۲۴۸۱۲	۵۳۷۶۱۱	۱۲۴۹۳۹۲	۲۵۰۳۸۷
سیستان و بلوچستان	۱۵۰۶۴۹۱	۲۶۶۲۱۱	۶۴۹۰۹۱	۱۱۰۸۵۳	۸۵۷۴۰۰	۱۵۵۳۵۸
کردستان	۱۲۳۰۵۶۰	۲۱۴۶۷۸	۵۸۶۹۷۳	۱۱۰۳۰۵	۶۴۳۵۸۷	۱۰۴۳۷۳
همدان	۱۷۶۳۴۷۵	۳۲۵۳۷۵	۷۷۲۷۶۰	۱۵۳۹۲۹	۹۸۹۷۱۵	۱۷۱۴۴۶
چهارمحال و بختیاری	۷۹۱۸۳۸	۱۳۸۲۲۰	۲۹۷۸۷۲	۵۵۵۵۱	۴۹۳۹۶۶	۸۲۶۶۹
لرستان	۱۵۱۸۲۵۶	۲۶۰۶۴۷	۷۷۶۲۵۰	۱۴۱۳۳۰	۷۴۲۰۰۶	۱۱۹۳۱۷
ایلام	۴۵۲۴۷۷	۷۲۶۸۹	۲۲۲۱۵۳	۳۷۰۰۹	۲۳۰۳۲۴	۳۵۶۸۰
کهگیلویه و بویراحمد	۴۹۸۴۱۲	۷۹۳۰۱	۱۵۱۹۲۷	۲۵۸۰۳	۳۴۶۴۸۵	۵۳۴۹۸
بوشهر	۷۳۸۷۰۱	۱۲۲۰۷۹	۳۸۹۳۳۴	۶۵۵۴۸	۳۴۹۳۶۷	۵۶۵۳۱
زنجان	۱۸۶۷۶۸۶	۳۴۲۹۴۵	۸۴۷۹۳۵	۱۶۲۲۸۱	۱۰۱۹۷۵۱	۱۸۰۶۶۴
سمنان	۴۹۸۷۲۸	۱۰۹۱۳۱	۳۱۸۷۸۳	۷۱۲۱۳	۱۷۹۹۴۵	۳۷۹۱۸
یزد	۷۱۵۸۵۳	۱۵۰۱۲۳	۴۹۱۳۹۶	۱۰۳۱۶۹	۲۲۴۴۵۷	۴۶۹۵۴
هرمزگان	۹۴۶۲۸۳	۱۶۹۰۰۰	۳۸۳۰۶۱	۶۹۲۰۰	۵۶۳۲۲۲	۹۹۸۰۰

جمعیت و خانوار کشور به تفکیک شهری و روستایی

سال ۱۳۷۰

جدا از ماوراءالنهر و آسیای مرکزی، در فلات ایران از چه زمانی اهمیت یافته است.

از کاوشهایی که در چند سال پیش در تپه‌های باستانی توله‌ای در جنوب غربی اندیمشک انجام گرفت، چنین برمی‌آید که احتمالاً زندگی کوچ‌نشینی در این منطقه نزدیک به ۸۰۰۰ سال پیش پدید آمده است.

دربارهٔ ایلهای صحرانشین ایران در زمان هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان اطلاعات درستی در دست نیست، ولی در آن دوران نیز زندگی گله‌داری دارای اهمیت خاصی بوده است.

پایتختهای پادشاهان سلسله‌های مذکور فصلی بوده و به احتمال زیاد هنگام جابه‌جا شدن، گله‌های خود را همراه می‌بردند و در پیرامون پایتخت خیمه و خرگاه برپا می‌کردند و در ارتش خود از سواران چادرنشین نیز داشتند، اما به اندازهٔ سلجوقیان و سلسله‌های ترک زبان بعدی به نیروی صحرانشین و نیمه صحرانشین متکی نبودند.[۸]

در ایران روزگار هخامنشی، تنها قبیلهٔ چادرنشین معتبری که هرودوت به نام آن اشارتی دارد ساگارت ها بودند که در کویر مرکزی و جنوب شرقی ایران ساکن بودند. هرودوت می‌گوید:

«غیر از ایل بزرگ ساگارت، سایر قبایل کوچ‌نشین مانند: ماروها، درویپکها و داینها گروههای کم‌اعتباری هستند که با عنوانهای تحقیرآمیز چون وحشیها و مساکین نامیده می‌شوند و در شکاف صخره‌ها و غارها روزگار می‌گذرانند».

مرکز اصلی این قبایل بیشتر کرانه‌های دریای مازندران بوده است.[۹]

از سدهٔ سوم هجری قمری، نفوذ تدریجی چادرنشینان ترک به سرزمین ایران آغاز شد و در سدهٔ ۶ ه.ق. با بروز فاجعهٔ حملهٔ مغول به اوج خود رسید و تا اواخر سدهٔ ۷ ه.ق. که یورش تیمور لنگ موجب انهدام شبکهٔ آبیاری سیستان را فراهم آورد، ادامه یافت.

شهر باستانی مغان و کشتزارهای سرسبزش به صورت چراگاه زمستانی طوایف ترک درآمد. ورود این اقوام به فلات ایران، ترکیب قومی جمعیت را برهم زد و عمده‌ترین آن، ترک زبان شدن مردم آذربایجان است که نخست با استقرار چادرنشینان ترک در شمال غرب ایران آغاز شد.[۱۰]

در دورهٔ صفویه، با بازگشت ترکمانان شیعه مذهب ساکن آناتولی به ایران، استقرار ترکان

توسعه یافت و شاخه‌ای از طوایف ترک در ارتفاعات زاگرس نفوذ کرده و اتحادیهٔ کوچ‌نشین قشقایی را به وجود آوردند.

نادرشاه افشار که از طایفهٔ قرخلوی افشار بود، چندین گروه از ایلهای ایران را جا به جا کرد تا از خطر عصیان آنان جلوگیری کند.

با انقلاب مشروطیت، دوران نوینی در ایران آغاز گشت که در زندگی کوچ‌نشینان نیز همانند سایر مردم ایران اثر گذاشت. در عرصهٔ نبرد میان مشروطه خواهان و مستبدان، ایلها در هر دو سو دیده می‌شدند. در قانون انتخابات مصوب ۱۲۸۵ ه‍.ش. که در آن انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان به ۶ گروه تقسیم شده بودند، ایلها جز قاجار گروه جداگانه‌ای محسوب نگردیده وجزو سکنهٔ ولایتها به حساب آمدند و در حدود قانون حق رأی داشتند تا اینکه براساس مادهٔ ۶۳ قانون انتخابات مصوب ۱۲۸۸ ه‍.ش. اجازه دادند که ایلهای شاه‌سون، قشقایی، خمسهٔ فارس، ترکمانان و بختیاری هر یک نماینده‌ای به مجلس اعزام کنند.

پس از تعلیق قانون اساسی در سال ۱۲۹۸ ه‍.ش. حکومت وقت قادر به کنترل مناطق کوچ‌نشین نبوده است.

در دوران جنگ جهانی اول ناآرامی، سرکشی و بی‌نظمی در مناطق عشایری حکمفرما بود. پس از خاتمهٔ جنگ و استقرار حکومت رضاشاه، وی فرمان حکومت مرکزی را در تمام کشوربه مورد اجرادرآورد و بیشترایل‌هاو چادرنشینان و طوایف عشایری خلع سلاح شدند.[۱۱]

در زیر به اختصار به ایلها و طایفه‌های مهم اشاره می‌شود:

۱-۳- ایل‌ها و طایفه‌های سیستان، بلوچستان و کرمان

بلوچها و سیستانیها از نواحی پاکستان الی ساحل مکران و تا حوالی شهر کرمان پراکنده‌اند. طایفه‌های عمدهٔ بلوچ عبارت‌اند از: گمشادزایی، شهنوازی، عبدال زایی، شیرخان زایی، پرکی، سیاه خانی، سیاکوهی، سپاهی، رئیسی، عیسی زائی، بارکزایی، بشاگردی، نوشیروانی، نارویی، فنوجی، عبدالهی، سجادی، محمدزایی و ...

مهمترین طایفه‌های سیستان عبارت‌اند از: شهرکی، براهویی، سرابندی، سارانی، سرگلزایی و سرگزی، نارویی، شیبک، بارانی، میر، جهانتیغ، کیخا، فیروزکوهی و ...

ایلهای کرمان در دو ناحیهٔ مهم سیرجان و رودبار به سر می‌برند. در سیرجان ایلهای

بوچاقچی، قرایی، قرایی ترک، لری سهرابی و لری میرزاحسینی، و شول خراسانی افشار، افشار عمویی، خالو، لری اقطاع، قتلو و لک زندگی می‌کنند.

در ناحیهٔ رودبار ایلهای مهینی، ساردوئیه، جبال بارز، منوجانی، لر، نارویی، کندر، نودژ، سابکی.

در پیرامون هرمزگان ایلهای بعباسی، در آگاهی، صولتی، فارغانی، نوشیروانی، ظاهر زاتی و کهورستانی می‌باشند که تخته قاپو شده‌اند.

۲ـ۳ـ ایلهای فارس

مهمترین ایلهای فارس عبارت‌اند از: قشقایی، خمسه، بویراحمدی، طیبی، بهمئی، جانکی، غربال‌بند، میش مست، امیرسالاری، قراگوزلو و ...

۳ـ۳ـ ایلهای لرستان

ایلها و طایفه‌های لرستان عبارت‌اند از: کاکاوند، جاواری، میریک، اتیوند، نورعلی، چگنی، گرکاه، الوار گرمسیری، میربالاگریو، سیمره، بیرانوند، پاپی، حسنوند، یوسفوند، لولی‌وند، عبدالوند، سگوند، فولادوند، عیسی‌وند، حاجی‌وند، زلفی، میرهادی.

۴ـ۳ـ ایلها و طایفه‌های ایلام

عشایر استان ایلام کبیرکوهی، ملکشاهی، یوسف‌وند، کاکاوند، بیرانوند، خزل، شوهان، کلهر و ... هستند..

۵ـ۳ـ ایلهای کهگیلویه و بویراحمد

ایلهای این منطقه عبارت‌اند از: جانکی، بویراحمدی، بابویی (باوی)، آقاجو، طیبی، بهمئی، آقاجری، چرام، دشمن زیاری، نوئی، لیراوی، شیرعالی و...

۶ـ۳ـ ایلهای چهارمحال و بختیاری

منطقهٔ قلمرو بختیاری میان فارس، اصفهان، خوزستان و لرستان قرارگرفته و از بسته‌ترین

قلمروهای ایلاتی در ایران است. بختیاریها از دو ایل عمدهٔ هفت لنگ و چهارلنگ تشکیل شده‌اند.

۷-۳-ایلها و طایفه‌های خوزستان

در اثر آمد و رفتهای مکرر لرها، کردها، عربها و ترکها به دشت خوزستان، ایلهای مخلوطی در این دشت به وجود آمده که به مرور قدرت و استقلالی هم یافته‌اند. طوایف عرب عبارت‌اند از: بنی کعب، عبدالخان، آل کثیر، آل بوروایه، سادات. ایلهای لرکی و جانکی نیز در این سرزمین به سر می‌برند.

۸-۳-ایلهای کرد

ایلهای کرد قلمرو جغرافیایی وسیعی را از جنوب ماکو الی شمال لرستان تا خوزستان در طول تاریخ در اشغال داشته‌اند. ایلات عمدهٔ کرد در آذربایجان غربی از شمال به جنوب عبارت‌اند از: جلالی، میلان، ثلاث، شکاک، بیگ‌زاده، قره‌پاپاخ، منگور و...

در قلمروکردستان یعنی از سقز تا خرم‌آباد، ایل‌های کرد در سمت غرب یعنی غرب سقز، سنندج و کرمانشاه متمرکزند این ایل‌ها عبارت‌اند از: جاف، سنجابی، گوران، باباجانی، فتحعلی بگی، کماسی، منصوری، عثمان‌وند، گورک سقز، فیض‌الله بیگی، کلهر، اردلان، ده بکری سقز، کهنه پوش، کانی سانی، جوجه‌رشی، مرادگورانی، سادات نقشبندی، زند، کشکی، کمانگر، جوانرودی، ولدبیگی، ایناقی، بیگوند، صوفی‌وند، موسیوند، امیروند، احمدوند، گوران قلخانی، قبادی و...

۹-۳-ایلهای آذربایجان شرقی

آذربایجان شرقی قلمرو سه ایل شاهسون، ارسباران و خلخال است که شاهسون از همه مهمتر است.

۱۰-۳-ایلها و عشایر شمال ایران

عشایر شمال شامل مردم کوچ نشین میانکوههای گیلان، مازندران و جنوب البرز یعنی در

اطراف تهران، ساوه، قزوین، گرمسار، سمنان و شاهرود هستند. در شرق خلخال در گیلان، ایلهای شاندرمن و ماسال و در جنوب آنها رودبار از آن جمله‌اند. در شرق رشت ایلهای دیلمان، سادگل، رئیسی و جواهردشت از معروفترین آنها هستند. ایل معروف قاسم‌آبادی ساکن اطراف سنگسر و رامسر از عهد شاه عباس به این سرزمین کوچانده شده‌اند.

ایلهای حدود شاهرود و بجنورد عبارت‌اند از: مارسبان و کردان شادلو و ...

۱۱-۳- ترکمانان

مهمترین مردم کوچ نشین جنوب شرقی دریای مازندران ترکمانان هستند که اصلاً از آسیای مرکزی آمده‌اند. زبان آنان ترکی و چهره آنان مغولی است. در نواحی گرگان و گنبد سه طایفهٔ مهم یموت، تکه و کوکلان بیش از دیگر عشایر وسعت و نفوذ دارند.

۱۲-۳- ایلهای خراسان

مهمترین ایلهای خراسان عبارت‌اند از: ایلهای کرد شمال خراسان، تیموری، طاهری، بلوچ، کندلی، بربری، قرایی، رمضانی، سرمدی، احمدی، حسینی، حیدری، زینلی، علی عوضی و....[۱۲]

۴- تقسیمات کشوری

۱-۴- سابقهٔ تقسیمات کشوری

تقسیمات کشوری ایران از سدهٔ ۵ ق.م. با تأسیس دولت هخامنشی در سراسر فلات ایران آغاز شد. نخستین تقسیمات سیاسی در زمان داریوش اول بود. در آن زمان قلمرو ایران وسیع و شامل تمامی فلات ایران، جلگهٔ بین‌النهرین، آسیای صغیر، قسمت شرقی شبه جزیرهٔ بالکان، سواحل مدیترانهٔ شرقی، ناحیهٔ درهٔ نیل در غرب ایران، قسمت اعظم ترکستان، تمامی درهٔ سند در شمال شرقی و شرق فلات ایران بود. این سرزمینها منطقه‌ای متصل و یک پارچه بود که امروز خاورمیانه، خاور نزدیک و آسیای مرکزی خوانده می‌شود.[۱۳]

ایران در دورهٔ هخامنشی به ۳۰ ایالت تقسیم می‌شد که یک دسته از آنها در ایران و دستهٔ

دیگر خارج از ایران قرار داشته‌اند.

نواحی شرقی کشور اسکندر مقدونی شامل ایران و بخشهایی از آسیای میانه و هندوستان از ۱۴ ساتراپ‌نشین تشکیل می‌شد.

در عهد سلوکیان ۲۵ تا ۲۸ ساتراپ نشین وجود داشت و کشور به ۷۲ قسمت بزرگ و کوچک تقسیم شده بود.

تعداد ایالتهای والی‌نشین دورهٔ اشکانی در زمان مهرداد دوم ۱۴ یا ۱۵ بود، ولی برخی از مورّخان چون آمین مارسلن آن را ۱۸ ایالت ذکر کرده‌اند. ممالک پادشاه نشین این دوره هفت مملکت بوده است.[۱۴]

ایران در دورهٔ ساسانیان به چهاربخش بزرگ تقسیم شده بود و هر بخش یا پادکسیان زیر نظر برادر شاه اداره می‌شد.

در دورهٔ اسلامی به ویژه در زمان امویان سرزمینهای قلمرو اعراب به ۱۰ استان تقسیم شده بود، ولی در عهد مأمون خلیفهٔ عباسی مملکت اسلام به ۲۰ اقلیم (= استان) شرقی و هفت اقلیم غربی تقسیم گردید.

از زمان انقراض سلسلهٔ ساسانی تا تشکیل دولت صفوی، تقسیمات کشور ایران دستخوش تغییر و تحول بود. ایران در دورهٔ مغول به ۲۰ بخش تقسیم شده بود.

ایران در روزگار شاه عباس بزرگ صفوی به پنج ایالت و در زمان شاه سلیمان نیز تقسیمات کشور ایران همانند زمان شاه عباس بود.

حکومتهای بعدی همانند افشاریه، زندیه و حتی قاجاریه بیشتر کار خود را به روال گذشته قرار داده بودند چنانکه در دورهٔ نادرشاه تقریباً همان ترتیب گذشته حفظ شد.

ناصرالدین شاه در اواسط سلطنت خود، کشور را به چهار ایالت و ۲۳ ولایت تقسیم کرد. تا این زمان مقررات مدون و ثابتی برای تقسیمات کشوری وجود نداشت، تا اینکه مظفرالدین شاه در اثر اقدامهای همه جانبهٔ آزادی خواهان در ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ ه.ش. فرمان مشروطیت را صادر کرد.

در اصل سوم متمم قانون اساسی ایران، دربارهٔ تقسیمات کشوری این عبارت آمده است:

«حدود مملکت ایران و ایالات و ولایات و بلوکات آن تغییرناپذیر نیست، مگر به موجب قانون».

در سال ۱۲۸۶ ش. قانون تشکیل ایالات و ولایات از تصویب مجلس گذشت و ایران به چهار ایالت و ۱۲ ولایت تقسیم شد.

این تقسیمات تا آبان ۱۳۱۶ هـ.ش. معتبر بود، ولی در این تاریخ مجلس شورای ملی، تقسیمات جدید کشور را تصویب کرد و دولت اجازه یافت که پس از مطالعات لازم، کشور را بر حسب وسعت و اهمیت به استان، شهرستان و بخش تقسیم کند. از این رو کشور به ۱۰ استان و ۴۹ شهرستان تقسیم شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش. به تدریج تغییراتی در تقسیم‌بندی بالا داده شد. براساس آخرین تغییر یعنی آخرین تقسیم‌بندی در سال ۱۳۳۹ هـ.ش. ایران به ۱۴ استان، ۶ فرمانداریکل، ۱۳۹ فرمانداری و ۴۴۹ بخشداری تقسیم شد.

در آبانماه ۱۳۴۵ هـ.ش. ایران از لحاظ تقسیمات کشوری به ۱۳ استان و ۸ فرمانداریکل تقسیم شده بود که جمعاً ۱۴۶ شهرستان را شامل می‌شد، ولی به موجب یک تقسیمات دیگر ایران شامل ۱۴ استان، ۹ فرمانداریکل، ۱۵۱ فرمانداری و ۴۵۹ بخشداری شد. این تغییرات باز هم ثابت نماند، بلکه بار دیگر تغییر یافت.[۱۵]

۲-۴- تقسیمات کشوری کنونی ایران

در حال حاضر عملاً کشور به ۲۴ استان، ۲۲۷ شهرستان و ۶۰۲ بخشداری تقسیم گردیده است. طرح تقسیمات کنونی کشوری ایران چنین است:[۱۶]

ردیف	استان	مرکز استان	تعداد شهر	تعداد شهرستان	تعدادبخش
	کل کشور		۵۱۳	۲۲۷	۶۰۲
۱	تهران	تهران	۲۳	۹	۲۳
۲	مرکزی	اراک	۱۵	۸	۱۵
۳	گیلان	رشت	۳۱	۱۱	۲۵
۴	مازندران	ساری	۴۷	۱۷	۴۴
۵	آذربایجان شرقی	تبریز	۴۱	۱۶	۴۴
۶	آذربایجان غربی	اورمیه	۲۰	۱۲	۲۶
۷	کرمانشاه	کرمانشاه	۱۶	۹	۲۰
۸	خوزستان	اهواز	۲۸	۱۵	۳۵
۹	فارس	شیراز	۳۶	۱۵	۴۹
۱۰	کرمان	کرمان	۲۳	۱۰	۲۸
۱۱	خراسان	مشهد	۴۷	۲۱	۶۷
۱۲	اصفهان	اصفهان	۴۹	۱۷	۳۲
۱۳	سیستان و بلوچستان	زاهدان	۱۱	۷	۲۶
۱۴	کردستان	سنندج	۱۰	۶	۱۹
۱۵	همدان	همدان	۱۲	۶	۱۶
۱۶	چهارمحال‌وبختیاری	شهرکرد	۱۳	۵	۱۰
۱۷	لرستان	خرم‌آباد	۱۰	۶	۲۰
۱۸	ایلام	ایلام	۱۳	۵	۱۴
۱۹	کهگیلویه و بویراحمد	یاسوج	۵	۳	۱۰
۲۰	بوشهر	بوشهر	۱۱	۷	۱۶
۲۱	زنجان	زنجان	۱۵	۵	۲۰
۲۲	سمنان	سمنان	۱۱	۴	۱۰
۲۳	هرمزگان	بندرعباس	۱۳	۷	۲۰
۲۴	یزد	یزد	۱۳	۶	۱۳

یادداشتهای فصل پنجم

۱ـ مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ کل کشور، ص ۳.

۲ـ همان نشریه، صص ۵-۴.

۳ـ همان نشریه، صص ۱۰-۶.

۴ـ مدیریت آمارهای اجتماعی و نفوس. بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰، گزیده مطالب آماری، شمارهٔ ۳۱، سال هفتم، آذر ۱۳۷۰، مرکز آمار ایران، صص ۹-۴.

۵ـ افشار (سیستانی)، ایرج. مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها و چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اول، ص ۱۱.

۶ـ پطروشفسکی، ایلیاپاویچ. اسلام در ایران، ص ۱۹.

۷ـ افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۱۱.

۸ـ کیهان، دکترمسعود. جغرافیای مفصل ایران، جلد دوم، ص ۵۵.

۹ـ سهامی، سیروس. اوج و فرود زندگی کوچ‌نشینی در ایران، مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، سال ۱۰، شمارهٔ ۲، صص ۲۰۱ - ۲۰۰.

۱۰ـ سهامی، سیروس. بستر جغرافیای ایران، ص ۲۹.

۱۱ـ ایلات و عشایر آگاه، ص ۲۳۳.

۱۲ـ ودیعی، دکتر کاظم. مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران، صص ۴۸-۳۶.

۱۳ـ افشار (سیستانی)، ایرج. سیستان نامه، جلد اول، ص ۷۳۶.

۱۴ـ پیرنیا (مشیرالدوله) حسن. ایران باستان، جلد سوم، صص ۲۶۵۳-۲۶۵۰.

۱۵ـ بدیعی، دکتر ربیع. جغرافیای مفصل ایران، جلد دوم، صص ۲۲۴-۲۲۳.

۱۶ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.

بخش دوّم

سیمای استانهای ایران

فصل اول

آذربایجان شرقی

۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

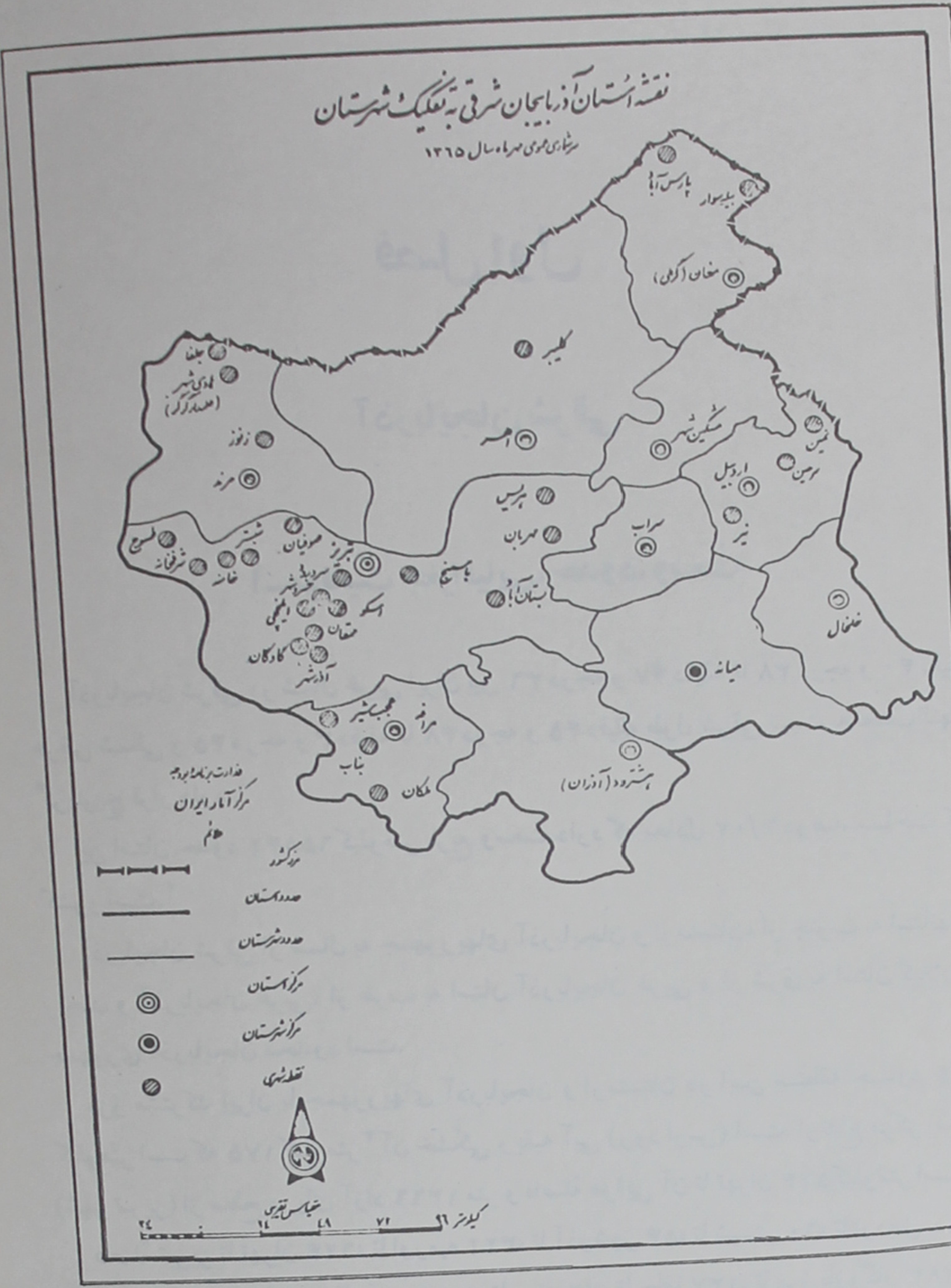
آذربایجان شرقی در شمال غربی ایران بین ۳۶ درجه و ۴۷ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۴۰ دقیقه عرض شمالی و ۴۵ درجه و ۳ دقیقه تا ۴۸ درجه و ۴۵ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان حدود ۶۵۸۴۲ کیلومتر مربع وسعت دارد که معادل ۴/۰۷ درصد مساحت کل کشور است.[۲]

آذربایجان شرقی از شمال به جمهوریهای آذربایجان و ارمنستان، از جنوب به استانهای زنجان و آذربایجان غربی، از غرب به استان آذربایجان غربی و از شرق به استان گیلان و جمهوری آذربایجان محدود است.

مرز مشترک ایران با جمهوریهای آذربایجان و ارمنستان در این منطقه حدود ۵۱۵ کیلومتر است که ۱۷۵ کیلومتر[۳] آن خشکی و بقیه آبی (رود ارس) است. ارتفاع مرکز استان (شهر تبریز) از سطح دریای آزاد ۱۳۶۶ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۵۲۴ کیلومتر است.[۴]

فاصلهٔ تبریز تا تهران ۶۲۴، تا اورمیه ۳۲۲، تا آذرشهر ۵۴، تا شبستر ۶۰، تا اردبیل ۲۱۰، تا اهر ۹۵، تا خلخال ۳۳۹، تا سراب ۱۳۰، تا مرند ۷۲، تا جلفا ۱۳۷، تا مرز بازرگان ۲۸۳، تا مشکین‌شهر ۱۸۶، تا میانه ۱۷۵، تا هشترود ۱۳۴، تا مراغه ۱۳۶ کیلومتر است.



نقشهٔ آذربایجان شرقی

۲ـ وجه تسمیه

نام آذربایجان که به بخشی از سرزمین باستانی ایران اتلاق می‌شود، از حدود ۲۴۰۰ سال پیش، یکی از مشهورترین نامهای جغرافیایی ایران می‌باشد و در هر دوره با حوادث تاریخی مهمی توأم بوده است.[۶]

آذربادگان، آذربایگان و آذربایجان، هر سه شکل در کتابهای فارسی معروف است. فردوسی آذرآبادگان ذکر کرده است:

به یک ماه در آذرآبادگان　　　ببودند شاهان و آزادگان

عرب‌ها آن را آذربیجان می‌خواندند. محمّدبن جریرطبری ضمن شرح فتح آذربیجان به دست اعراب می‌نویسد:

«و چون نعیم بار دوم همدان راگشود و ارواج رود سوی ری رفت، عمر بدو نوشت که سماک بن خرشهٔ انصاری را به کمک بکیربن‌عبدالله به آذربیجان فرستد...».[۷]

در کتابهای ارمنی، آذربایاقان و آذربااداقان هر دو را نوشته‌اند.[۸] آذربایجان به زبان یونانی ماتی‌نی[۹] و نویسندگان یونانی گازا گفته‌اند. در تاریخ سیستان به نام آذربادجان یاد شده، چنان‌که در ذیل عنوان خلافت عمربن خطاب (رضی) آمده است:

«... باز مغیرة بن شعبه را فرستاد تا آذربادجان را بگشاید».[۱۰]

آذربایجان در دوران هخامنشیان به نام ماد نامیده می‌شد و از مهمترین و بزرگترین ایالتهای ایران به شمار می‌رفت. هرودوت می‌گوید:

«یونانیها، کپادوکیا را جزو سوریه می‌شمارند. پیش از ظهور دولت ایران، مردم آنجا تابع حکومت ماد بودند که اکنون به دست کوروش افتاده بود. حد فاصل بین امپراتوریهای ماد و لیدیا، رود هالیس (قزل ایرماق در ترکیه) بود.»[۱۱]

در زمان سلطنت داریوش سوم، والی این ایالت آتوروپات یا آتروپات نامی بود. پس از شکست داریوش از اسکندر مقدونی، آتورپارت از طرفداران اسکندر شد و بر حکومت ماد کوچک باقی ماند. (۳۲۸ ق.م.).[۱۲]

پس از اسکندر مقدونی، آتروپات موفق شد دولت کوچکی در آن سرزمین که بخشی از خاک ماد بود، تشکیل دهد که بعد به نام او آتورپاتکان معروف شد.[۱۳] و پایتخت آن کنزک

در جنوب تبریز کنونی بوده است.[۱۴]

استرابون جغرافی‌نگار یونانی که کتاب خود را در زمان اشکانیان تألیف کرده، می‌گوید:

«چون اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت، سرداری به نام آتورپات در آذربایگان برخاست و نگذاشت آن سرزمین که بخشی از ماد و به نام ماد کوچک معروف بود به دست یونانیان افتد. از آن پس سرزمین مزبور به نام او آتورپاتکان خوانده شد».

آتورپاتکان از سه پارهٔ آتور یا آذر، پات و کان مشتق شده است که معنی آن، سرزمین یا شهر آذرباد می‌باشد.[۱۵]

دولت ماد کوچک سده‌ها برقرار بود و بازماندگان آتورپات بر آن سرزمین فرمانروایی می‌کردند، ولی سپس آتورپاتکان تغییر کرد و آذرپاذکان شد. چون در زبان خود مادها، حرف ذ پس از الف به ی تبدیل می‌شده، از این رو این واژه هم آذرپایگان گردیده است.

گویا در زبان آذری حرف پ پارسی را همانند ب به زبان می‌آورده‌اند یعنی آذرپایگان را هم آذربایگان کرده‌اند و چون در گ و ج نخست در ایران دو لهجه در کار بوده، گاهی آن را آذربایجان هم می‌خوانده‌اند و گاهی نیز ذ آذر را که بی‌جهت ذ بازمانده د بی‌نقطه کرده آذربایگان یا آذربایجان می‌گفته‌اند. کسروی بر این باور بود که آذربایگان از همهٔ نامها درست‌تر است.[۱۶]

۳ـ جمعیت

جمعیت آذربایجان شرقی در آبانماه ۱۳۵۵ هـ.ش. ۳/۱۹۷/۶۸۵/ نفر بوده که ۱/۱۸۸/۲۹۲/ نفر در نقاط شهری و ۲/۰۰۹/۳۹۳/ نفر در نقاط روستایی به سر می‌بردند. در این سرشماری از جمعیت کل آذربایجان شرقی ۱/۶۵۴/۳۶۱/ نفر مرد و ۱/۵۴۳/۳۲۴ نفر زن بوده‌اند.[۱۷]

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. کل کشور، جمعیت آذربایجان شرقی ۴/۱۱۴/۰۸۴ نفر بوده که ۲/۱۰۶/۴۸۴ نفر مرد و ۲/۰۰۷/۶۰۰/ نفر زن بوده‌اند. در این سرشماری از جمعیت کل استان، ۱/۹۹۸/۸۰۹/ نفر ساکن در نقاط شهری و ۲/۱۱۱/۵۷۸/ نفر در نقاط روستایی و ۳۶۹۷ نفر غیر ساکن

بوده‌اند.[۱۸]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۴/۷۲۶/۶۸۴/ نفر رسیده است. از این جمعیت ۲/۳۳۸/۷۱۶/ نفر در نقاط شهری و ۲/۳۸۷/۹۶۸ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

از ۲۲ فروردین ۱۳۷۲ هـ.ش. که استان اردبیل تأسیس شد، جمعیت آذربایجان شرقی کاهش یافته است.

۴ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۴ـ نژاد

آذریها، اصیل‌ترین افراد ایرانی و از نژاد آریایی هستند. این قوم از نژاد قدیم آرین می‌باشند که زبان و خصوصیتهای کلی ایرانیان دورهٔ هخامنشی، اشکانی و ساسانی را حفظ کرده‌اند.

۲ـ۴ـ زبان

مردم آذربایجان در گذشته به زبان آذری که یکی از زبانهای ایرانی بوده سخن می‌گفتند. این زبان مانند زبان کنونی آذربایجان و پیش از آن دارای لهجه‌های مختلف بوده است. زبان کنونی مردم آذربایجان از قالب ترکی و ایرانی[۱۹] تشکیل شده است.

گروهی از مردم آذربایجان به زبانهای هرزنی، کرنیگانی، تاتی تکلم می‌کنند که بعضی از زبان شناسان در اینکه این لهجه‌ها را بتوان از بقایای زبان آذری دانست تردید دارند.[۲۰]

۳ـ۴ـ دین

دینهای رایج در آذربایجان شرقی از آغاز تا امروز عبارت‌اند از: آیینهای اولیهٔ آریایی مانند دیوپرستی و مهرپرستی و دینهای: زرتشتی، کلیمی، مسیحی و اسلام.

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ آذربایجان شرقی، در این سال ۵۰۶۴ نفر زرتشتی، ۶۵ نفر کلیمی و ۱۷۲۶ نفر مسیحی در این استان زندگی می‌کردند.

۵ـ اخلاق و عادتهای مردم

بسیاری از آداب و رسوم ایران کهن از دوره‌های مادی، هخامنشی، اشکانی، ساسانی و... به صورتهای گوناگون در میان مردم آذربایجان شرقی باقی مانده است.

مردم این منطقه در دوستی ثابت قدم، در برابر مشکلات شجاع و مقاوم هستند، از جمله خصلتهای آنان مهمان‌نوازی، سلحشوری، آزادمنشی، راستگویی، مرزداری و تعصب مذهبی است.[۲۱]

در مردم این سامان روح یگانگی و آمیختگی نفوذ کرده و احساسات وطن‌دوستی آنان در ادوار تاریخی ضرب‌المثل بوده است. قیامهای مکرر اهالی تبریز در هنگام جنگهای عثمانی و دولت استبدادی روسیهٔ تزاری، از برجسته‌ترین فداکاریهایی است که در تاریخ ایران زمین جاودان خواهد ماند.[۲۲]

۶ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

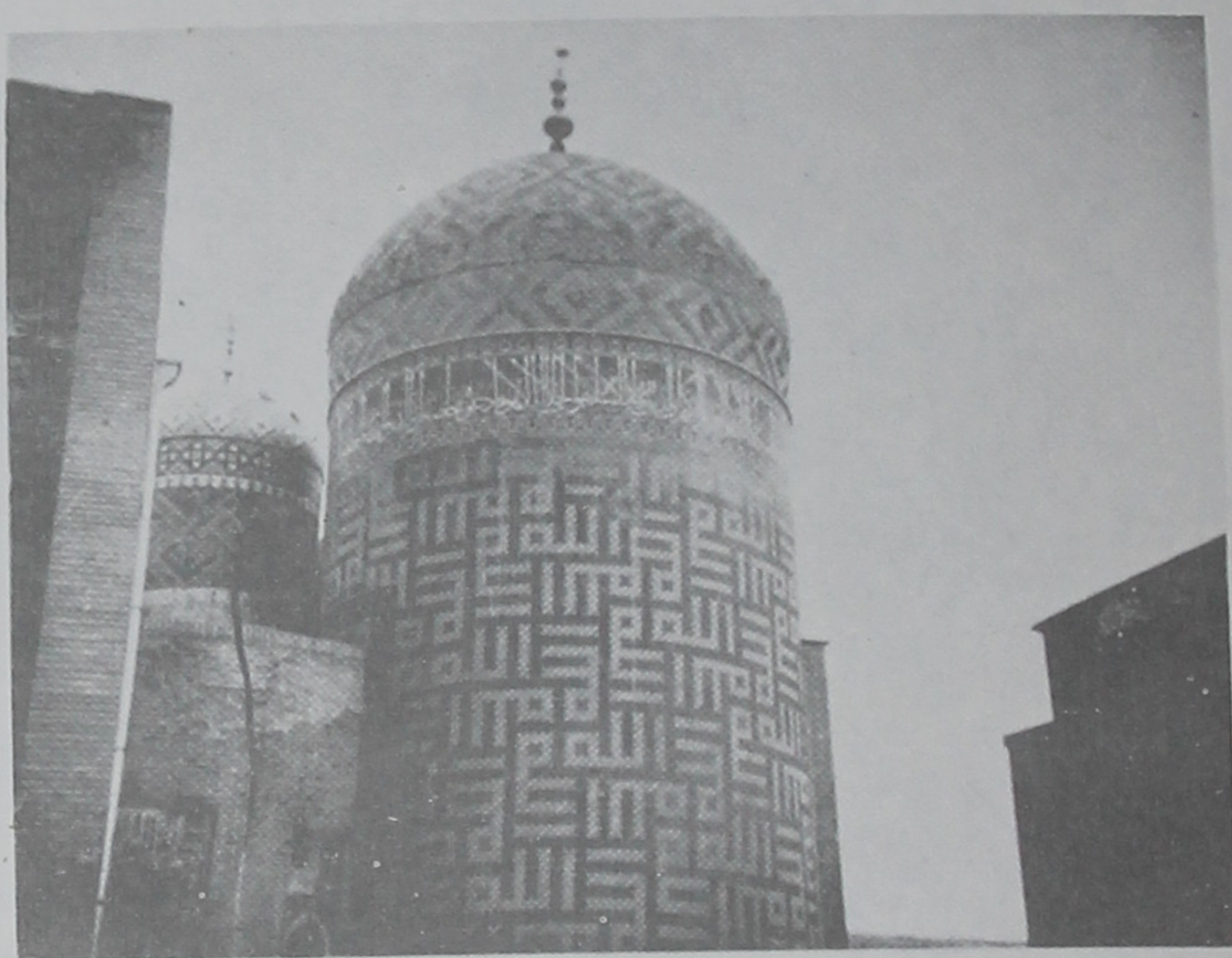
آثار و بناهای تاریخی آذربایجان شرقی، اغلب از دورهٔ مغول و صفویه بوده و دارای شاهکارهای معماری، تزئینات و کاشیکاریهای گرانبهایی است، برخی از آثار تاریخی و نقاط دیدنی این استان عبارت‌اند از:

شهرستان تبریز:

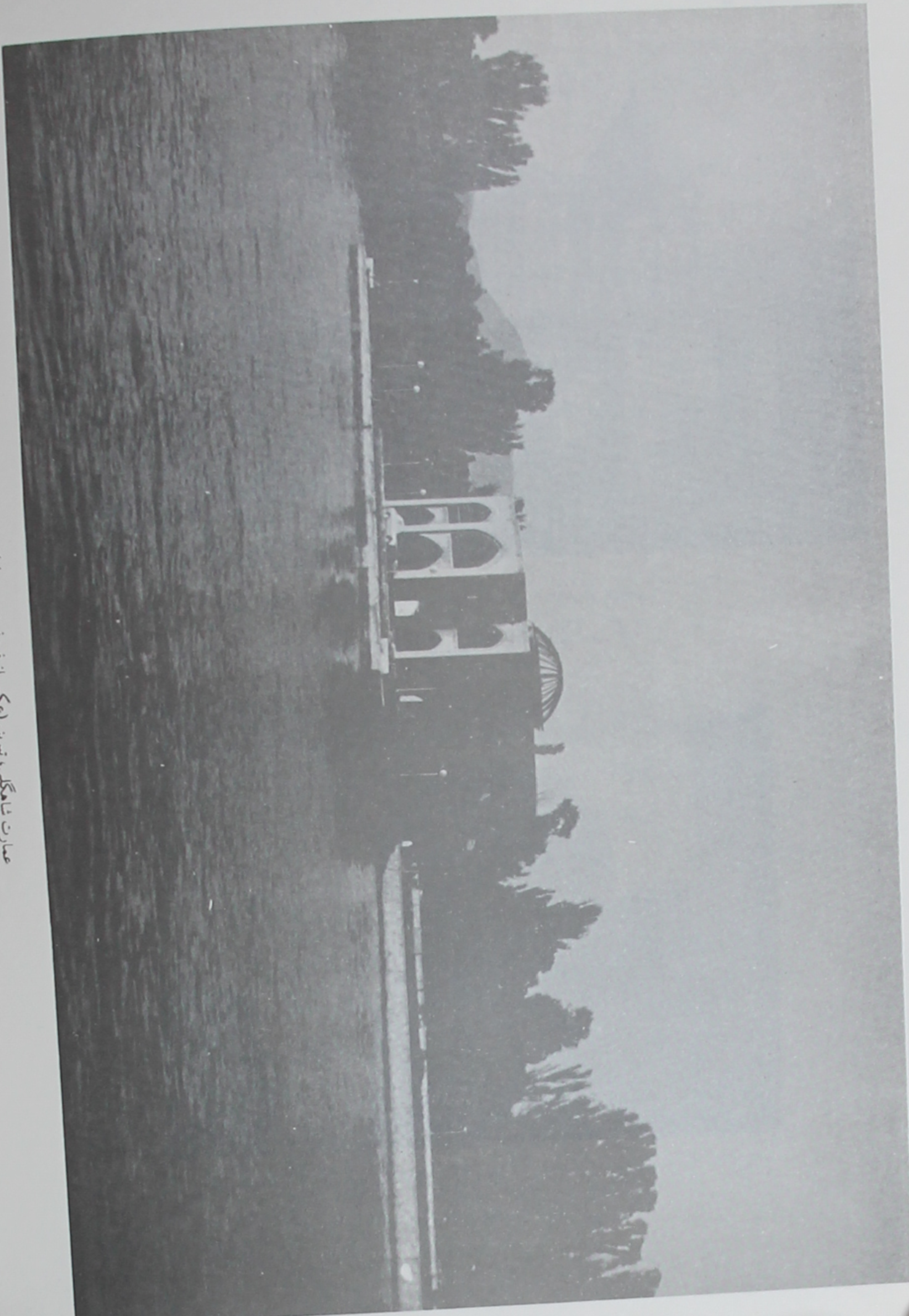
مسجد کبود، مسجد علی شاه، مسجد جامع، مسجد استاد شاگرد، مسجد حسن پادشاه، مسجد دال ذال، مسجد اسماعیل خاله اوغلی، بقعهٔ صاحب‌الامر، بقعهٔ سیدحمزه، قبر خانم امام زاده، قبر حمال، هفت خواهران، بقعهٔ سیدعبدالله، مقبرة‌الشعرا، مقبرهٔ دمشقیه، مقبرهٔ قائم‌مقام فراهانی، مدرسهٔ اکبریه، مدرسهٔ جعفریه، مدرسهٔ صادقیه، مدرسهٔ طالبیه، ربع رشیدی، باغ صاحب آباد، باغ صفا، شاهگلی، شمس‌العماره، کاخ هشت بهشت، کلیسای آدونتیستها، کلیسای ارامنه، کلیسای مریم مقدس، موزهٔ ارامنه، موزهٔ آذربایجان، بازار تبریز.



گنبد الله‌الله و گنبد مقبرهٔ شاه اسماعیل، اردبیل. (عکس از مریخی)



کلیسای سنت استپانوس جلفا



عمارت شاه‌گلی، تبریز. (عکس از فروغ منصوری‌فر)

شهرستان اهر:

بازار اهر، شیخ شهاب‌الدین، مسجد جامع، مسجد شیخ عماد، قلعهٔ سنگی نوذر، رباطهای سنگی شاه عباسی گویجه‌ئیل، کتیبهٔ سنگی سقندل، قلعهٔ جوشین، قلعهٔ جمهور، قلعهٔ پیکان (= پیغام)، بقعهٔ شیخ عبدالله انصاری، پل خداآفرین، عمارت طومانیانس، قلعهٔ اوراسین، بقعهٔ شاه حیدر، قلعهٔ قهقه.

شهرستان میانه:

پل دختر، قلعهٔ دختر، امام زاده اسماعیل.

شهرستان سراب:

امام زاده بزرگ، امام زاده کوچک، مسجد جامع سراب، مسجد حاج عظیم، مقبرهٔ مغولی اسفتستان، چهارطاقی ساسانی آغمیون، کتیبه‌های میخی اورارتویی.

شهرستان مراغه:

رصدخانهٔ مراغه، گنبد سرخ، برج مدور آجری، گنبد کبود، گنبد غفاریه، آرامگاه ملامعصوم، مسجد جامع مهرآباد.

شهرستان مرند:

مسجد جامع مرند، کاروانسرای مرند، کلیسای موجومبار، کلیسای سنت استپانوس جلفا، پل راه‌آهن.

۷ـ تقسیمات کشوری

آذربایجان شرقی در سال ۱۳۷۱ هـ.ش. دارای ۱۶ شهرستان، ۴۴ بخش، ۴۱ شهر، ۱۹۱

دهستان و ۵۱۳۸ آبادی است.

مجلس شورای اسلامی در جلسهٔ ۲۲ فروردین ۱۳۷۲ هـ.ش. خود، لایحهٔ تأسیس استان اردبیل به مرکزیت شهر اردبیل در محدودهٔ شهرستانهای: پارس آباد، بیله سوار، گرمی، اردبیل، مشکین‌شهر و خلخال را تصویب کرد.

با انتزاع اردبیل و شهرستانهای فوق‌الذکر و تشکیل استان جدید به تناسب جمعیت و وضعیت جغرافیایی و وسعت این بخش از استان آذربایجان شرقی، نیروها، امکانات، بودجه و اعتبارات مناسب به استان جدید منتقل گردید.[۲۴]

بنابراین با حذف شهرستانها، بخشها، شهرها، دهستانها و آبادیهای استان جدید اردبیل از استان آذربایجان شرقی، می‌توان گفت که این استان در حال حاضر تقریباً دارای ۱۲ شهرستان، ۳۰ بخش، ۳۱ شهر، ۱۳۲ دهستان است.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

آذربایجان شرقی از مناطقی است که حاصلخیزی اراضی و استعداد و امکانات توسعهٔ کشاورزی و تراکم نسبی جمعیت آن از اغلب استانها بیشتر بوده و روستاها و زمینهای زراعی آن آبادتر از سایر نقاط کشور است. محصولات مهم کشاورزی آذربایجان شرقی به شرح زیر است:

غلات، نباتات علوفه‌ای، نباتات صنعتی (چغندر قند و پنبه)، انار، انجیر، پسته، سبزه و خشکبار، سیب، گلابی، خربزه، هندوانه، گوجه، بادمجان، خیار، پیاز، سیب‌زمینی، حبوبات، دانه‌های روغنی.

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

موقعیت طبیعی این استان از نظر آب و هوا و ناهمواریها و وجود مراتع قشلاقی دشت مغان و کرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه و بعضی از جزایر دریاچه و مراتع ییلاقی دامنهٔ کوههای مرتفع سهند، سبلان، بزقوش و... وضعیت مناسبی را برای دامداری و دامپروری در این منطقه



زنان عشایر شاهسون (عکس از کسرائیان)

به وجود آورده است. به طوری که می‌توان آذربایجان شرقی را از بهترین مناطق ایران از نظر تولید گوشت، پوست و پشم گوسفند به شمار آورد.

بیشتر کشاورزان استان دارای چندگاو و گاومیش می‌باشند. در پیرامون شهرهای: مراغه، اردبیل و تبریز به علت وجود کارخانهٔ شیر پاستوریزه، گاوداریها توسعهٔ بیشتری پیداکرده‌اند.

نگاهداری و پرورش طیور مانند مرغ خانگی، بوقلمون، اردک و غاز در تمام نقاط آذربایجان معمول است. آذربایجان شرقی از نظر پرورش زنبور عسل مناسب است. اطراف دامنه‌های سبلان و تالش نقاط عسل‌خیز آذربایجان شرقی را تشکیل می‌دهند.[۲۵]

۳-۸- صنایع دستی

مردم روستاها و عشایر آذربایجان شرقی از دیرباز با حفظ خصوصیات قومی و سنتی و چادرنشینی خود، در هنگام بیکاری به تولید انواع صنایع دستی اشتغال دارند. این صنایع عبارت‌اند از: قالی و قالیچه، گلیم، جاجیم، سبد، پارچه‌های ابریشمی و زری، حریر، نخی، حوله، فلزکاری.

۹- شهر تبریز

شهر تبریز با وسعتی حدود ۱۲۷/۳ کیلومتر مربع بین ۳۸ درجه و ۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۶ درجه و ۱۷ دقیقه طول شرقی[۲۶] با ارتفاع ۱۳۶۶ متر از سطح دریا، در ۶۱۹ کیلومتری شمال غرب تهران و ۱۵۰ کیلومتری جنوب جلفا قرار گرفته است.[۲۷]

برخی از مورخان، بنای اولیهٔ شهر را به خسروکبیر، پادشاه ارمنستان که معاصر اردوان چهارم، پادشاه اشکانی بوده نسبت داده‌اند.

مورخان ارمنی و شرق شناسان، بر این باورند که تبریز پیش از اسلام، در سده‌های ۳ و ۴م، شهری معروف از شهرهای کهن ماد به نام **تبرمئس** بوده است.

قدیمی‌ترین اشاره به نام تبریز در کتیبهٔ سارگن دوم شاه آشور در سال ۷۱۴ ق.م. است. سارگن در این کتیبه از شهری به نام **اوشکایا** که گویا اسکوی امروزی است و نیز از دژ محکمی به نام تاروئی یاد کرده که به احتمال قوی، همان تبریز است.



قالیچهٔ بافت تبریز (عکس از فروغ منصوری‌فر)

در سال ۲۱ هـ.ق. که عربها بر ایران دست یافتند، تبریز قلعهٔ نظامی کوچکی بود، ولی‌اردبیل اهمیت بیشتری داشت. اولین حکومت مستقر در تبریز خاندان روادی بود که این شهر را پایتخت خود قرار دادند. در سالهای ۲۲۴ و ۴۳۴ هـ.ق. تبریز را زلزله‌های وحشتناکی ویران کرد و از ۴۴۶ هـ.ق. به بعد، سلجوقیان بر تبریز مسلط شدند.

پس از حمله‌های مغول، تبریز به دستور آباقاخان (۶۸۰-۶۶۳ هـ.ق.) پایتخت رسمی ایلخانان شد. در زمان سلطان محمود غازان (۶۹۴ هـ.ق.) تبریز به عظمت و بزرگی و آبادانی رسید. مسجد علی شاه، ربع رشیدی و شنب غازان، در این دوره ساخته شد.

پس از مغولان و ایلخانان، تبریز در دوران جلایریان و ترکمانان و صفویان پایتخت رسمی شد. مسجد کبود از یادگارهای دوران حکومت جهانشاه قرایوسف ترکمان (۸۷۰ هـ.ق.) است.

در دوران صفویان، تبریز بارها به اشغال قوای مهاجم عثمانی درآمد و چندین بار به وسیلهٔ زلزله‌های وحشتناک (۱۰۵۰ و ۱۱۹۳ هـ.ق.) به کلی ویران وتمام آثار تاریخی آن نابود شدند.

در دوران قاجاریه، تبریز مرکز استقرار عباس میرزا، نایب‌السلطنه و ولیعهدنشین شد و تجارت و اقتصاد آن رونق گرفت و شهر رو به آبادانی و پیشرفت نهاد.

در جنگهای ایران و روسیه، تبریز بارها مورد هجوم قوای بیگانه قرار گرفت و اشغال شد. مبارزات مردم دلاور تبریز در برابر عثمانیها و روسها، درخشانترین فصل تاریخ ایران است.

در سال ۱۳۲۴ هـ.ق. تبریز در انقلاب مشروطیت ایران و سرنگونی استبداد، نقش مهمی به عهده داشت و مردم تبریز به پایمردی دلاورانی چون ستارخان، باقرخان، علی مسیو و... با استبداد به ستیز برخاستند و در ۱۲۹۹ هـ.ش. شادروان شیخ محمد خیابانی، علیه استعمار انگلستان در تبریز قیام کرد و قرارداد وثوق‌الدوله وانگلستان را ملغی ساخت. شادروان ثقة‌الاسلام شهید راه استقلال و آزادی این سرزمین به دست سربازان روسی در تبریز به دار آویخته شد.

در سال ۱۳۲۵ هـ.ش. مردم تبریز علیه فرقهٔ دموکرات آذربایجان قیام کردند و استقلال ایران محفوظ ماند. در ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶ هـ.ش. و در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ هـ.ش. مردم مبارز در تحقق انقلاب فداکاری و جانبازی از خود نشان دادند.[۲۸]

یادداشتهای فصل اول

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری ۱۳۶۹ کشور، ص ۵.

۲- همان نشریه، ص ۶.

۳- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱.

۴- همان کتاب، ص ۲۰.

۵- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد اول صص ۱۹۰-۱۸۲، سالنامهٔ شهرداریها، صص ۱۵۶-۱۴۵، اطلس راههای ایران، ص ۵۰ و راهنمای شهرستانهای ایران، صص ۲۰۵ و ۲۱۶.

۶- فقیه، دکتر جمال‌الدین. آذربایجان و نهضت ادبی آن، ص ۱.

۷- طبری، محمدبن جریر. تاریخ طبری، جلد پنجم، ص ۱۹۷۹.

۸- رضا، دکتر عنایت‌الله. آذربایجان و اران، ص ۱۱.

۹- پورمحمد علی شوشتری، پروفسور عباس. ایران نامه یاکارنامهٔ ایرانیان، جلد دوم، ص ۳۶۷.

۱۰- بهار، ملک‌الشعرا. تاریخ سیستان، ص ۷۵.

۱۱- هرودوت. تواریخ، ص ۴۶.

۱۲- طاهری، دکتر ابوالقاسم. جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان، ص ۷۴.

۱۳- بارتولد، واسیلی. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۶۷.

۱۴- پور محمد علی شوشتری، پروفسور عباس. همان کتاب، ص ۳۶۷.

۱۵- دفتر فنی سازمان برنامه و بودجه. عمران منطقهٔ آذربایجان، ص ۲۷.

۱۶- کسروی، احمد، کاروند کسروی، صص ۳۰۴-۳۰۳.

۱۷- مرکز آمار ایران. سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه ۱۳۵۵ کل کشور، ص

۱۸- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ آذربایجان شرقی، ص ۱۵.

۱۹- آذری، فارسی، عربی، مستعمل در فارسی.

۲۰- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، صص ۱۸۰-۱۷۹.

۲۱- افشار (سیستانی)، ایرج. مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اول، ص ۷.

۲۲- احتسابیان، احمد. تاریخ نظامی ایران، ص ۲۹۷.

۲۳- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری ۱۳۶۹ کشور، ص ۶.

۲۴- روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۱۴۷۴۰، ۲۲ فروردین ۱۳۷۲، ص ۱۴.

۲۵- دفتر فنی سازمان برنامه و بودجه. همان کتاب، صص ۲۴۵-۲۴۱.

۲۶- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد پنجم، استان آذربایجان شرقی، ص ۵۳.

۲۷- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۱۸۳.

۲۸- همان کتاب، ص ۱۸۵.

فصل دوم

آذربایجان غربی

۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

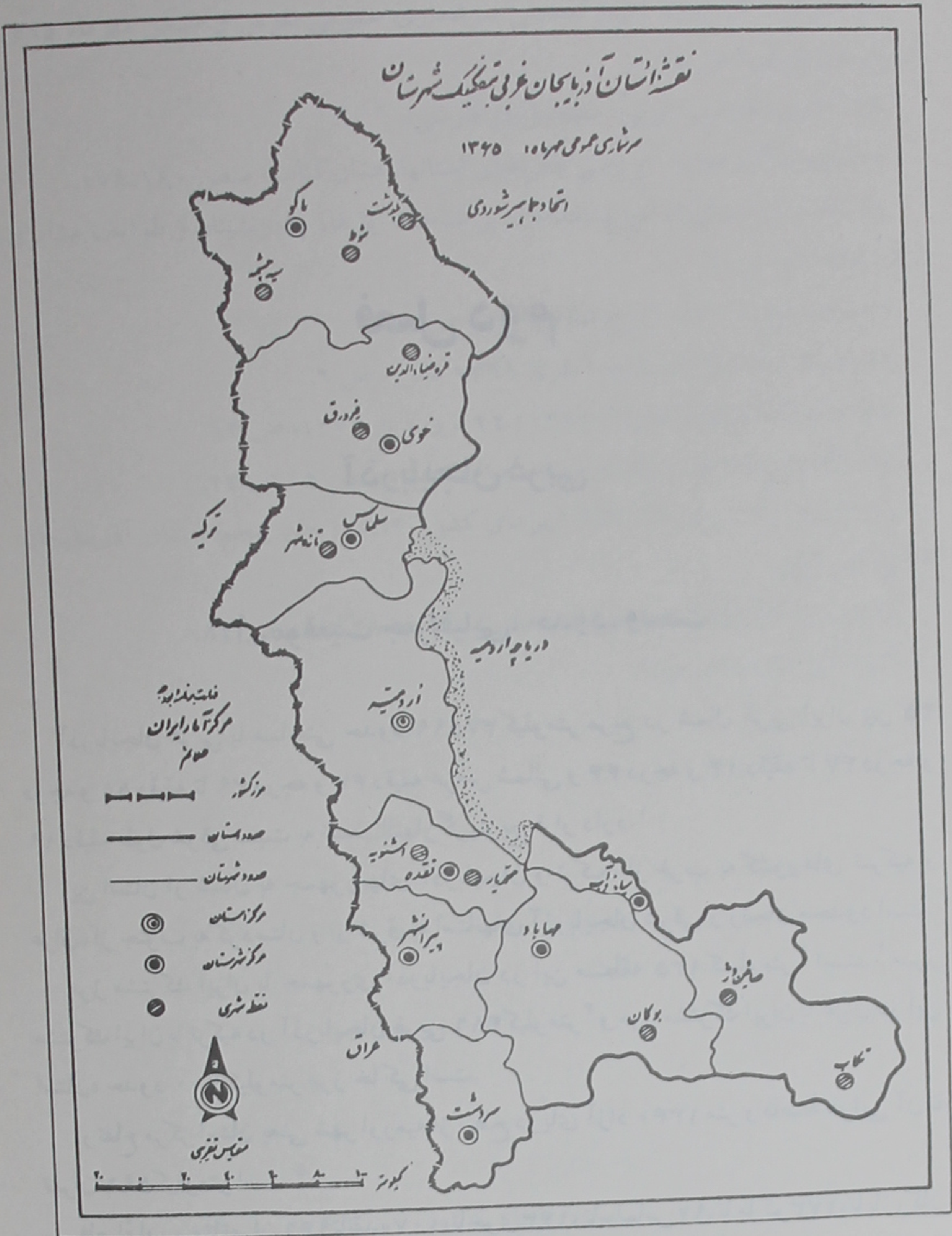
آذربایجان غربی با مساحتی حدود ۳۷۵۹۹ کیلومتر مربع در شمال غربی ایران بین ۳۵ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۹ درجه و ۴۷ دقیقه عرض شمالی و ۴۴ درجه و ۱۴ دقیقه تا ۴۷ درجه و ۱۹ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به جمهوریهای آذربایجان و ترکیه، از غرب به کشورهای ترکیه و عراق، از جنوب به کردستان و از شرق به استانهای آذربایجان شرقی و زنجان محدود است.

مرز مشترک ایران با جمهوری آذربایجان در این منطقه ۱۳۵ کیلومتر[۲] است.[۳] مرز مشترک ایران با ترکیه در آذربایجان غربی ۴۸۶ کیلومتر[۴] و مرز مشترک ایران با عراق در این استان، حدود ۲۰۰ کیلومتر مرز خاکی است.

ارتفاع مرکز استان یعنی شهر اورمیه از سطح دریای آزاد ۱۳۴۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۵۹۶ کیلومتر است.[۵]

فاصلهٔ اورمیه تاتهران ۹۴۶ تانقده ۱۰۷، تاخوی ۱۴۳، تاسلماس ۹۲، تا ماکو ۲۷۳، تا بازرگان ۳۳۷، تامهاباد ۱۴۱، تا میاندوآب ۱۹۱، تادریاچهٔ اورمیه ۱۸، تا اشنویه ۱۴۰، تا بوکان ۲۱۳، تا



نقشهٔ آذربایجان غربی

پلدشت ۲۷۲، تا پیرانشهر ۱۵۰، تا تازه‌شهر ۱۰۴، تا تکاب ۳۱۳، تا سردشت ۲۵۵، تا سیه‌چشمه ۲۹۲، تا شوط ۲۷۷، تا صائین دژ ۲۲۳، تا تبریز ۳۲۲ کیلومتر است.

۲ـ وجه تسمیه

وجه نامگذاری آذربایجان که شامل آذربایجان غربی نیز می‌شود، در فصل مربوط به سیمای آذربایجان شرقی شرح داده شد و در اینجا از بحث مجدد دربارهٔ آن خودداری می‌شود. در زمان حکومت رضاشاه به منظور ایجاد هم‌آهنگی بین مقامهای لشکری و کشوری و همچنین از لحاظ اهمیت سیاسی منطقه، در سال ۱۳۱۱ هـ.ش. واحد یک پارچهٔ آذربایجان به دو واحد سیاسی تقسیم شد. قسمتی که در شرق قرار داشت به نام استان سوم یا آذربایجان شرقی، و قسمتی که در غرب واقع بود به نام استان چهارم یا آذربایجان غربی نامیده شد.[۶]

۳ـ تقسیمات کشوری

آذربایجان غربی در حال حاضر دارای ۱۲ شهرستان شامل ۲۶ بخش، ۲۰ شهر، ۹۹ دهستان،[۷] و ۳۲۰۶ آبادی است.[۸]

۴ـ جمعیت

جمعیت استان آذربایجان غربی که در مساحتی حدود ۳۷۵۹۹ کیلومتر مربع زندگی می‌کنند در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. ۱/۹۷۱/۶۷۷ نفر بوده که از این تعداد ۴۵/۸ درصد در نقاط شهری و ۵۴/۲ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و کمتر از ۰/۱ درصد غیر ساکن بوده‌اند.

در این سرشماری، از ۱/۹۷۱/۶۷۷ نفر جمعیت آذربایجان غربی ۱/۰۰۱/۸۲۵ نفر مرد و ۹۶۹/۸۵۲/ نفر زن بوده‌اند که نسبت جنسی برابر ۱۰۳ بوده است، یعنی در این استان در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن، ۱۰۳ نفر مرد وجود داشته است.[۹]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۲/۳۲۹/۳۱۵ نفر رسیده است. از این جمعیت ۱/۱۲۲/۱۴۲ نفر در نقاط شهری و ۱/۲۰۷/۱۷۳ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته یا غیر ساکن بوده‌اند.[۱۰]

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

چنان که در پیش گفتیم آذربایجانیان از جمله مردم آذربایجان غربی، اصیل‌ترین افراد ایرانی و از نژاد آریایی هستند. این قوم زبان و خصوصیات کلّی ایرانیان دورهٔ هخامنشی، اشکانی و ساسانی را حفظ کرده‌اند.

۲ـ۵ـ زبان

پیش از ورود مادها به این سرزمین، مردمی در آذربایجان غربی زندگی می‌کردند که بومی محل بودند و به زبان خاصی سخن می‌گفتند. چون مهاجرت آریاها آغاز گشت، آنان حکومت آریاها را پذیرفتند و به تدریج آداب و رسوم و زبان آنان را نیز قبول کردند.

زبان پارسی قدیم زبان پارسها و هخامنشیها و زبان پهلوی ویژهٔ اشکانیان و ساسانیان بود، و زبان اوستایی به وسیلهٔ مادها به‌کار می‌رفت که محل استقرار آنان آذربایجان و نواحی دیگر در غرب و شمال غرب ایران کنونی بود.[۱۱]

پس از حملهٔ عربها به آذربایجان و سکونت طوایفی از آنها در این سرزمین، بیش از ۲۰۰ سال رشتهٔ کارها در دست اعراب بود. با این حال آذربایجانیان زبان و نژاد خود را از دست ندادند و کم‌کم عربها با آنان در آمیخته و نابود گردیدند.

از نوشته‌های مورّخان سده‌های اسلامی، چنین استنباط می‌شود که در قدیم زبان یا نیم‌زبانی که در آذربایجان سخن گفته می‌شده، شاخه‌ای از زبان فارسی بوده و آن را **آذری** می‌نامیده‌اند. چنان که نیم‌زبانی که در اران رایج بوده ارانی می‌خواندند. در آن زمانها نشانی از زبان ترکی در آذربایجان و اران وجود نداشته است[۱۲] زبان ترکی با نفوذ تدریجی ترکان در آذربایجان کم‌کم رایج شده است.



عاشق آذربایجانی (عکس از کامران جبرئیلی)

با این حال در سالهای اخیر زبان آذربایجانیان، کم‌کم به فارسی تغییر یافت، روزنامه‌ها و انتشارات همه به فارسی بوده، در مدرسه‌ها و دانشگاهها به فارسی تدریس می‌شود، به طوری که اکنون بیشتر خانواده‌ها و کودکان به فارسی تکلم می‌کنند.[۱۳]

۳-۵- دین

دین، مجموع باورها و عادتهایی است که انسان را با قوهٔ مافوق بشر یا خالق مربوط می‌سازد. دینهای رایج در آذربایجان غربی از روزگاران کهن تا امروز عبارت‌اند از: آیینهای اولیهٔ آریاها (دیوپرستی، مهرپرستی و ...)، زرتشتی، یهودی، مسیحی، اسلام.

به موجب اصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است، و مذهبهای دیگر اسلام چون حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی، دارای احترام کامل می‌باشند.[۱۴]

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه **۱۳۶۵** آذربایجان غربی، دراین سال **۲۲۲۱** نفرزرتشتی، **۹۶** نفرکلیمی **۸۳۵۵** نفرمسیحی دراین استان زندگی می‌کردند.

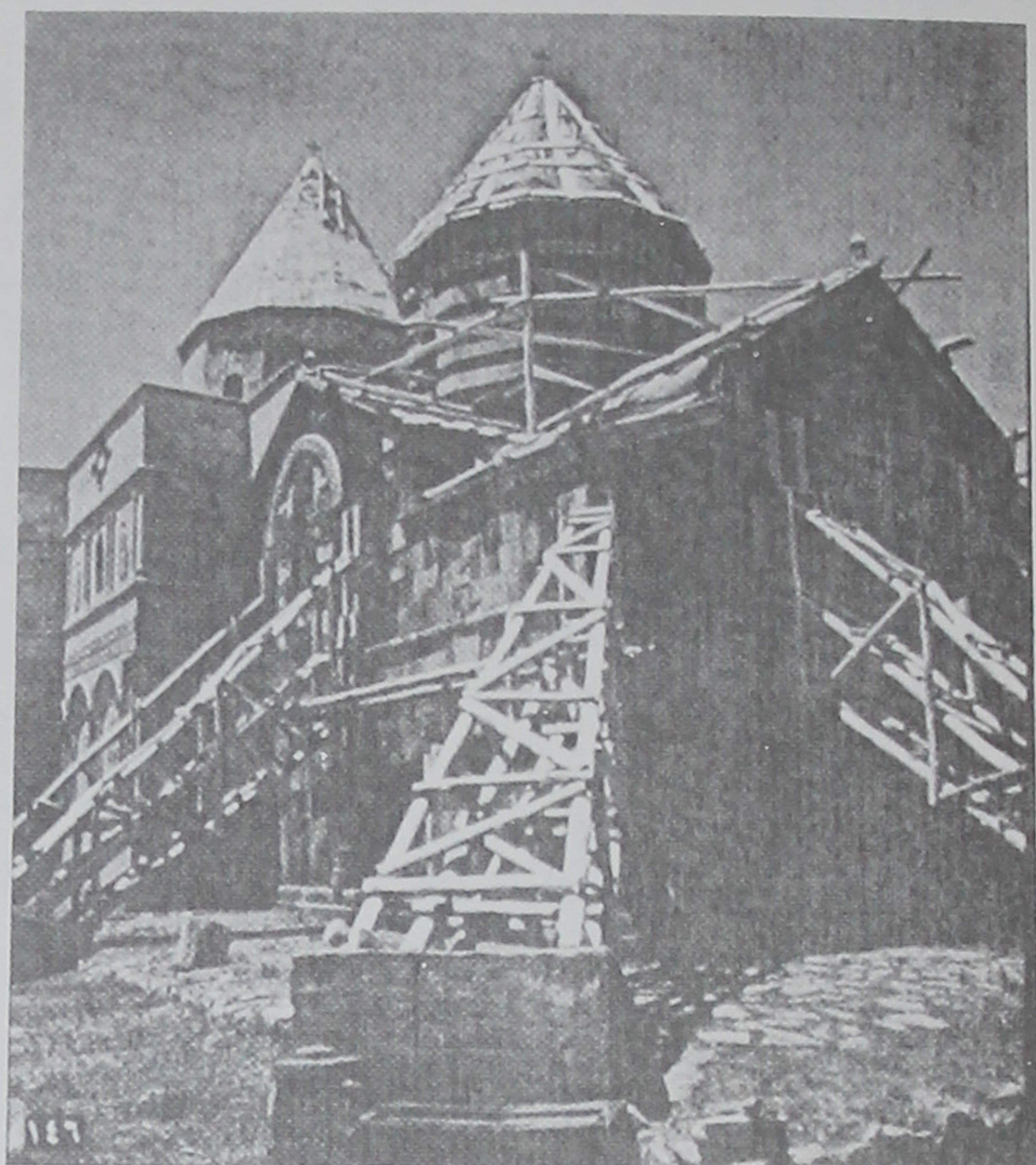
۶- اخلاق و عادتهای مردم

مردم آذربایجان غربی، علی‌رغم هجومهای اقوام مخالف، سنن بومی خود را حفظ کرده‌اند و بسیاری از آداب و رسوم ایران کهن، در میان مردم این سامان به صورتهای گوناگون باقی مانده است.

مردم آذربایجان غربی در دوستی ثابت قدم، در برابر مشکلات شجاع و مقاوم هستند. در تمام دوره‌های تاریخی، احساسات وطن‌دوستی آنان ضرب‌المثل بوده است. قیامهای مداوم مردم این استان در زمان جنگهای ایران و عثمانی و ایران و روسیه، از برجسته‌ترین فداکاریهایی است که در تاریخ ایران جاودان خواهد ماند.

۷- آثار تاریخی و نقاط دیدنی

آذربایجان غربی، دارای آثار باستانی و بناهای تاریخی و نقاط دیدنی بسیاری است که به



کلیسای طاطاوس (قره کلیسا)

مهمترین آنها در زیر اشاره می‌شود:

شهرستان اورمیه:

سنگ کاظم خان، بخشی قلعه، قلعه و شهر بانک، قلعهٔ دم‌دم عمارت چهاربرج، سه گنبد، مسجد جامع اورمیه، مسجد سردار، آثار باستانی کردلر.

شهرستان خوی:

کلیسای سوپ‌سرکیس، مسجدمطلب‌خان، برج شمس تبریز.

شهرستان سلماس:

خان تختی، دخمهٔ سنگی قارنی، دخمهٔ هَدَر.

شهرستان ماکو:

سنگ نبشته‌ی ماکو، کلیسای سن استپانوس، کلیسای سورپ گئورگ، کلیسای جرجیس، قره کلیسا، دخمهٔ سنگی، پل پنج چشمه صفوی.

شهرستان مهاباد:

اندرقاش، دخمهٔ مادی فقرگاه، مدرسهٔ شاه سلیمان صفوی، مسجد جامع مهاباد، دژمادی قلات شاه.

شهرستان میاندوآب:

آثار دوه‌یاتاقی، تخت سلیمان، آتشکدهٔ آذرگشنسب، بقعهٔ ایوب انصاری.

شهرستان نقده:

آثار باستانی حسنلو، ستون کله‌شین، سنگ نبشتهٔ داش تپه.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

آذربایجان غربی از لحاظ موقعیت جغرافیایی و برخی تولیدات کشاورزی و استعداد اراضی، از مناطق مهم کشور محسوب می‌شود، کشت متمرکز در این استان رایج نیست، بلکه به صورت کشت وسیع می‌باشد و میزان کار و حجم سرمایه نسبت به زمینهای تولیدی کم است و کلاً بازدهی محصولات زراعی کم و بیش در حد خودکفایی کشاورزان تولید می‌شود و در



زنان عشایر کرد آذربایجان غربی (عکس از کسرائیان)

صورت مازاد بر مصرف، به دیگر استانها و یا خارج از کشور صادر می‌شوند.[۱۵]

محصولات مهم کشاورزی آذربایجان غربی عبارت‌اند از:

غلات، نباتات صنعتی مانند چغندر قند، پنبه، توتون و تنباکو، نباتات علوفه‌ای، انگور، سیب، گردو، گیلاس، گلابی، آلبالو، گوجه، هلو، به، فندق، انار، سبزیجات، حبوبات، دانه‌های روغنی.

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

وجود سلسله جبال زاگرس در غرب آذربایجان غربی و رطوبت دریاچهٔ اورمیه که در شرق آن واقع شده است، وضع طبیعی خاصی را از جهت رویش گیاهان در این منطقه به وجود آورده است. از این رو می‌توان گفت که آذربایجان غربی از غنی‌ترین مناطق ایران از لحاظ مراتع طبیعی می‌باشد و مستعد برای پرورش دام است.

دامداری در آذربایجان غربی جز چند مورد با روش ییلاق و قشلاق صورت نمی‌گیرد.

نگاهداری گوسفند و بز بیشتر در ارتفاعات انجام می‌گیرد و هرچه به سوی شرق یعنی دریاچهٔ اورمیه نزدیکتر شویم، از تعداد این حیوانات کم شده و بر تعداد گاو و گاومیش افزوده می‌گردد. الاغ، قاطر و اسب نیز جهت سواری و حمل و نقل در نواحی کوهستانی، نگاهداری می‌شود. شتر نیز اغلب در جلگه‌ها دیده می‌شود.

پرورش طیور اهلی مانند مرغ خانگی، غاز، اردک، بوقلمون در این استان معمول بوده است.

آذربایجان غربی با موقعیت طبیعی خود از بهترین مناطق برای نگاهداری زنبور عسل و تولید عسل در ایران است.

۳ـ۸ـ صنایع دستی

در آذربایجان غربی، صنایع دستی و روستایی از گذشته‌های دور متداول بوده است.

صنایع دستی مردم این استان عبارت‌اند از:

۱ـ۳ـ۸ـ شهرستان اورمیه

در پیرامون اورمیه گلیم، جاجیم، پیراهن بافی، کوزه گری، سبدبافی، کیسهٔ حمام، سجاده،

بافت چادرهای کتانی متداول است.

۲ـ۳ـ۸ـ شهرستان خوی

در این شهرستان، تبدیل پشم به نخ و بافت گلیم، شال گردن، پیراهن، جاجیم از صنایع دستی و روستایی محسوب می‌شود.

۳ـ۳ـ۸ـ شهرستان ماکو

در شهرستان ماکو قالی‌بافی، جاجیم، گلیم، پیراهن، دستکش، جوراب، حصیر و سبد از صنایع عمده است. ماکو از نواحی بزرگ قالی‌بافی آذربایجان غربی نیز به شمار می‌رود.

۴ـ۳ـ۸ـ شهرستان مهاباد

در این ناحیه، بافت جورابهای پشمی، فرش، کلاه و دوخت لباس زنانه و مردانه، پشه‌بند دوزی، جاجیم، سجاده و ساخت ظروف چوبی متداول است.

۵ـ۳ـ۸ـ شهرستان میاندوآب

در این شهرستان قالی‌بافی، حصیربافی، کوزه‌گری از صنایع مهم است. بخش تکاب شهرستان میاندوآب، از نواحی عمدهٔ قالی‌بافی آذربایجان غربی بوده و قالیهای آن مشهور است.[۱۶]

۹ـ شهر اورمیه

شهر اورمیه مرکز آذربایجان غربی با وسعتی حدود ۴۲/۷ کیلومترمربع در جلگه‌ای به طول ۷۰ و عرض ۳۰ کیلومتر در کنار دریاچهٔ لاجوردی به همین نام بین ۳۷ درجه و ۳۳ دقیقه و ۱۵ ثانیه عرض شمالی و ۴۵ درجه و ۴ دقیقه و ۴۵ ثانیه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد. ارتفاع این شهر از سطح دریا ۱۳۴۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۵۹۶ کیلومتر است.[۱۷]

در برخی منابع از جمله مسالک و ممالک استخری، نام شهر و دریاچه به صورت اورمیه آمده است. نام شهر در سُریانی و ارمنی متأخر urmiyā و ormi[۱۸] نوشته می‌شود. علاوه بر آن تلفظ کنونی این نام نیز توسط مردم بومی این سامان، بیشتر اورمیه شنیده می‌شود. بنابراین ضبط سنّتی این اسم به صورت اُرمیه، و یا تحریر جدید آن به صورت اورمیه است.[۱۹]

غرب دریاچهٔ ارُمیه قبل از دیگر نقاط ایران، مورد توجه ملل ماقبل تاریخ قرار گرفته و دلیل آن تپه‌های متعدد باستانی در این ناحیه است. تپه‌های گوی تپه واقع در ۶ کیلومتری جنوب شرقی اورمیه با قدیمترین تپه‌های بین‌النهرین، آسیای صغیر و فلات ایران رقابت می‌کند. بعلاوه منسوب داشتن زرتشت به اورمیه و یا اینکه یک یا دو نفر از حواریون زرتشت که در تولد حضرت عیسی (ع) به بیت‌اللهم رفته بودند در اورمیه مدفون‌اند، حاکی از آن است که این ناحیه در گذشته از بزرگترین کانونهای مذهبی و علمی بوده است و سرداران و امپراتوران روم جهت دست یافتن بر آذرخش بزرگ زرتشتیان (آذرگشنسب) و پایتخت تابستانی ساسانیان (گزنا) بارها از آن عبور کرده‌اند.

پس از اسلام نیز اورمیه دومین شهر آذربایجان پس از مراغه به شمار می‌رفت. از سدهٔ ۱۵م، که ترکان عثمانی جایگزین امپراتوری روم شرقی شدند، باز اورمیه به عنوان شهر سرحدی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و دارای برج و باروی مهمی شد. برج سه‌گنبد و مسجد جامع اورمیه، یادگار مجد و عظمت تمدن اسلامی در این شهر به شمار می‌روند.[۲۰]

اورمیه چون در ناحیهٔ سرحدی ایران و ترکیه واقع شده مورد توجه کشورهای بزرگ قرار داشته است، و هیئتهای مختلف مذهبی آمریکایی، آلمانی، روسی و فرانسوی در این شهر مؤسساتی دایر کرده بودند که در پیشرفت فرهنگ و روشنی اندیشهٔ مردم آن ناحیه مفید واقع شده است.[۲۱]

به طور کلی اورمیه از گذشته‌های دور از مراکز آباد و پرجمعیت بوده و فعال‌ترین ناحیهٔ کشاورزی آذربایجان به شمار می‌رود و با اینکه در اثر حوادث تاریخی بارها متروک و ویران شده، ولی در دوره‌های آرامش، خیلی زود به حال اول بازگشته و عظمت خود را تجدید کرده است.

بافت قدیمی اورمیه، جنبهٔ دفاعی و نظامی داشته و اکنون در هم ریخته است و از اطراف در حال توسعه و رشد سریع است. اورمیه پس از وقایع جنگ جهانی اول به تدریج آرامش

خود را به دست آورد و چون تعداد زیادی از اهالی بویژه روستائیان آن کشته شده بودند، جهت تأمین کمبود نیروی انسانی، گروهی از روستائیان دیگر نقاط آذربایجان، در آبادیهای خالی از سکنهٔ اورمیه اسکان داده شدند. سپس در جهت گسترش آن به تخریب حصارها، دروازه‌ها و همچنین پر کردن خندق پیرامون آن و احداث پادگان نظامی و خیابانها اقدام گردید.[۲۲]

یادداشتهای فصل دوم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.

۲- مرزآبی رود ارس.

۳- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایـران، جلد اول، ص ۲۲۶.

۴- رود نازلو ۱۰ کیلومتر، رود قره سو ۲۴ کیلومتر، خشکی ۴۵۲ کیلومتر.

۵- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱۸.

۶- دهقان، علی. سرزمین زرتشت، ص ۲۶۶.

۷- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.

۸- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان آذربایجان، تهران، آذرماه ۱۳۶۷، ص ۱.

۹- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان آذربایجان غربی، صص ۲-۱.

۱۰- مدیریت آمارهای اجتماعی و نفوس مرکز آمار ایـران. بـررسی نـتایج مقدمـاتی آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰، گزیده مطالب آماری، سال ۷، شمارهٔ ۳۱، ص ۱۰.

۱۱- صفری، بابا. اردبیل در گذرگاه تاریخ، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۳، ص ۵۷.

۱۲- کسروی، احمد. کاروند کسروی، ص ۳۲۵.

۱۳- جوادی، پروفسور شفیع. تبریز و پیرامون، بنیاد رضا پهلوی، تبریز، ۱۳۵۰، صص ۹۷-۹۶.

۱۴- مدنی، دکتر سیدجلال‌الدین. حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، ص ۲۱۵.

۱۵- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۲۷۳.

۱۶- دفتر فنی سازمان برنامه و بودجه. عمران منطقهٔ آذربایجان، ص ۵۲۹.

۱۷- جعفری، عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۵ و ۱۸.

۱۸-اور به معنی شهر و میا یعنی آب.

۱۹-سرکاراتی، دکتربهمن. اورمیه یا ارومیه، رشد آموزش جغرافیا، سال ۵، شمارهٔ ۱۸، تهران، تابستان ۱۳۶۸، ص ۵۵.

۲۰-دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۲۵۲.

۲۱-مؤسسه اطلاعات. کتاب پهلوی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۳۱۱.

۲۲-دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۲۵۲.

فصل سوم

استان اصفهان

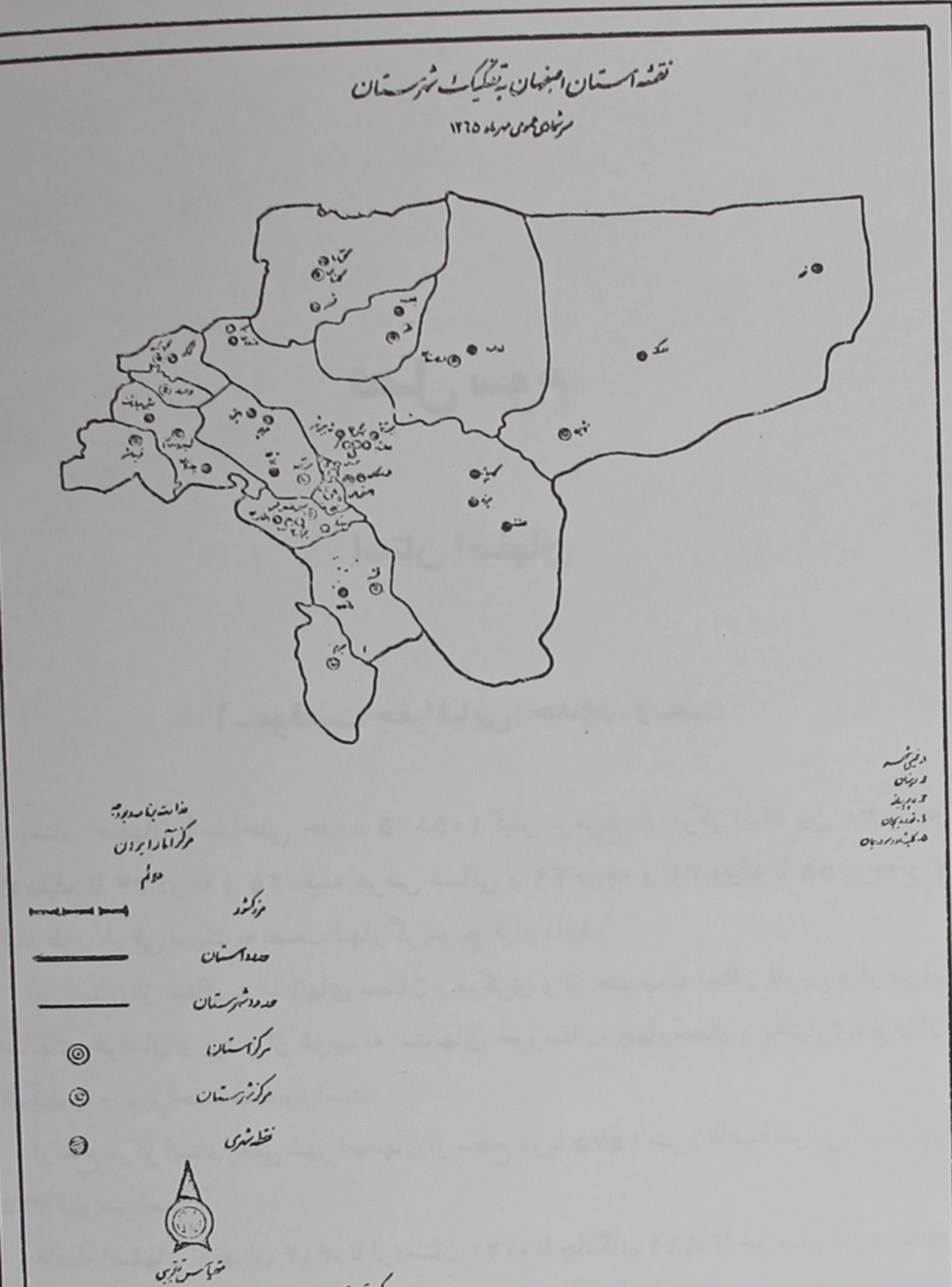
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان اصفهان با مساحتی حدود ۱۰۵۸۰۵ کیلومترمربع در مرکز ایران بین ۳۰ درجه و ۳۵ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۴۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۹ درجه و ۳۱ دقیقه تا ۵۵ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استانهای سمنان و مرکزی و از جنوب به استان فارس و از شرق به استانهای خراسان و یزد و از غرب به استانهای خوزستان، چهارمحال و بختیاری، لرستان و کهگیلویه و بویراحمد محدود است.

ارتفاع مرکز استان یعنی شهر اصفهان از سطح دریا ۱۵۷۵ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۳۳۵ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ اصفهان تا تهران ۴۱۴، تا اردستان ۱۲۰، تا چادگان ۱۱۱، تا خوانسار ۱۵۷، تا خور ۴۱۸، تا خمینی شهر ۹، تا داران ۱۲۸، تا دهاقان ۱۰۵، تا زرین‌شهر ۴۲، تا زواره ۱۳۲، تا سده لنجان ۸۶/۵، تا سمیرم ۱۶۰، تا شاهین شهر ۳۲، تا فریدون‌شهر ۱۵۲، تا فلاورجان ۱۹، تاشهرضا ۸۰، تا قمصر ۲۳۷، تا کاشان ۲۰۷، تاگلپایگان ۱۸۶، تا مبارکه ۶۱، تا نائین ۱۳۹، تا



نقشهٔ استان اصفهان

نجف‌آباد ۲۹، تا نطنز ۱۳۸،[۳] تا یزد ۳۱۶، تا شهرکرد ۱۰۷، تا کرمان ۷۰۳ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

اصفهان در ابتدا انزان بوده و سپس به گابیان یاگی تبدیل شده و از دوران هخامنشی به بعد گی به جی مبدل گشته است.

یاقوت حموی اصفهان را شهر سواران نامیده و حمزهٔ اصفهانی واژهٔ اصفهان یا اسپهان را مشتق از سپاه دانسته است.

با مراجعه به منابع موجود تاریخی، چنین برمی‌آید که کلمهٔ اسپادان بطلمیوس و سپاهان پهلوی و اسبهان عرب و اصفهان امروز، یک لفظ قدیمی است و به احتمال قریب به یقین اساساً کلمهٔ پهلوی است و ریشهٔ قدیمی‌تر از پهلوی آن مشخص نشده است.[۵]

۳ـ تقسیمات کشوری

استان اصفهان دارای ۱۷ شهرستان شامل ۳۲ بخش، ۴۹ شهر، ۱۰۹ دهستان[۶] و ۶۲۰۶ آبادی است.[۷]

۴ـ جمعیت

استان اصفهان در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. ۳/۲۹۴/۹۱۶/ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۶۴/۱ درصد در نقاط شهری و ۳۵/۷ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و ۰/۲ درصد غیرساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۳۱/۱ نفر در هر کیلومتر بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از ۳/۲۹۴/۹۱۶ نفر جمعیت استان ۱/۷۰۴/۸۷۶ نفر مرد و ۱/۵۹۰/۰۴۰/ نفر زن بوده‌اند. که در نتیجه نسبت جنسی برابر ۱۰۷ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن، ۱۰۷ نفر مرد وجود داشته است.[۸]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۳/۷۷۴/۲۰۴ نفر رسیده است. از این جمعیت ۲/۵۲۴/۸۱۲/ نفر در نقاط شهری و ۱/۲۴۹/۳۹۲/ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

اصفهانیان مردمی آریایی نژاد و اصیل هستند. زبان آنان فارسی و با لهجه‌های شیرین: اصفهانی، نائینی، نطنزی، خوانساری و ... تکلم می‌کنند.

اکثریت قریب به اتفاق مردم استان اصفهان پیرو دین مبین اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری هستند. سایر ادیان موجود در این منطقه عبارت‌اند از: زرتشتی، کلیمی، مسیحی.

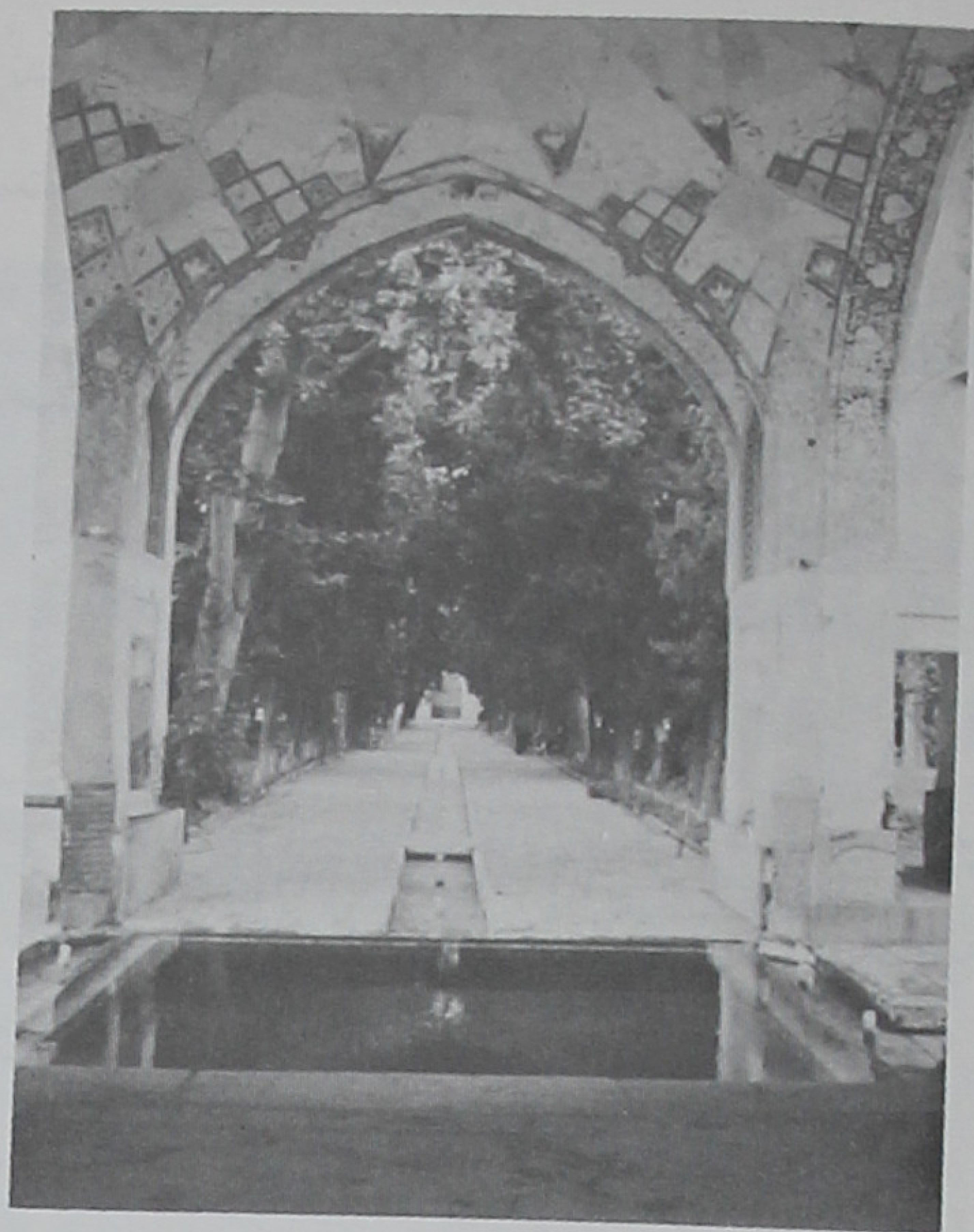
ارامنهٔ شهر اصفهان، ساکن محلهٔ جلفای این شهر می‌باشند. شاه عباس بزرگ صفوی آنان را از جلفای آذربایجان به اصفهان کوچ داد. بیشتر ارامنهٔ این استان در روستاهای فریدن ساکن هستند.

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. استان اصفهان، در این سال ۵۷۹۴ نفر زرتشتی، ۱۴۹۳ نفر کلیمی و ۹۰۰۶ نفر مسیحی در این استان زندگی می‌کردند.

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

اهالی استان اصفهان، مردمی زیباروی، شجاع و نترس هستند. همچشمی و تفاخری که میان آنان در مورد خوراک و میهمان‌نوازی وجود دارد، سبب روایتهای مختلفی شده است. مثلاً اتفاق می‌افتد که یک اصفهانی دوست خود را دعوت می‌کند و می‌گوید: بیا برویم نان و ماستی با هم بخوریم، ولی هنگامیکه او را به خانه می‌برد، با انواع خوراکیهای مطبوع از او پذیرایی می‌کند.

اصفهانیان ذاتاً مردمی مقتصد و مال‌اندیش هستند. از نظر هوش و ذکاوت و فعالیت برای زندگی بین مردم ایران شهره‌اند، و در کارهای دستی و هنری نسبت به مردم دیگر شهرهای



باغ فین کاشان (عکس از فروغ منصوری‌فر)



بافت معماری و لباس سنّتی زن ابیانه (عکس از فروغ منصوری‌فر)

ایران امتیاز خاصی دارند.

اصفهانی دیرآشناست، ولی در دوستی استوار است. بر روی هم مردمی قانع و صبور و سخت‌کوش و میهمان‌نوازاند. سریع‌الانتقال و حاضر جواب و کنجکاواند. درهرخانواده‌ای اعم از ثروتمند و تنگدست، همیشه مقداری خواربار به عنوان ذخیره موجود است.۹

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

استان اصفهان از نظر جلب توریست از غنی‌ترین استانهای کشور است که از دورانهای مختلف تاریخی، آثار زیادی که بیشتر آنها مربوط به دورهٔ سلاجقه و صفویه می‌باشد باقی مانده است. مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی استان اصفهان عبارت‌اند از:

در شهر اصفهان، میدان امام (میدان نقش جهان)، مسجد امام، مسجد شیخ لطف‌الله، عمارت عالی‌قاپو، کاخ چهل‌ستون، مدرسهٔ امام جعفر صادق (چهارباغ)، پل الله وردی خان، پل خواجو، پل شهرستان، منارجنبان، کلیساهایِ بِدِخم (بیت‌اللحم)، وانک و مریم، مرقد مطهر حضرت‌ابراهیم بن موسی‌بن جعفر(ع)، مرقد مطهر حضرت قاسم‌بن موسی‌ابن جعفر(ع) درمورچه خورت، منارسین‌واقع در روستای سین بخش برخوار و مسجد جامع‌گز، مسجد جامع درگلپایگان، مسجد جامع، مقبرهٔ هفده تن، بقعهٔ سیّدالسادات، منارهٔ منسوب به دورهٔ سلجوقی.

در نطنز، مسجد جامع نطنز، بقعهٔ شیخ عبدالصمد نطنزی، آستانهٔ امام‌زاده آقا علی عباس در ۳۵ کیلومتری نطنز، مزار بی‌بی رقیه، امام زاده عبدالله.

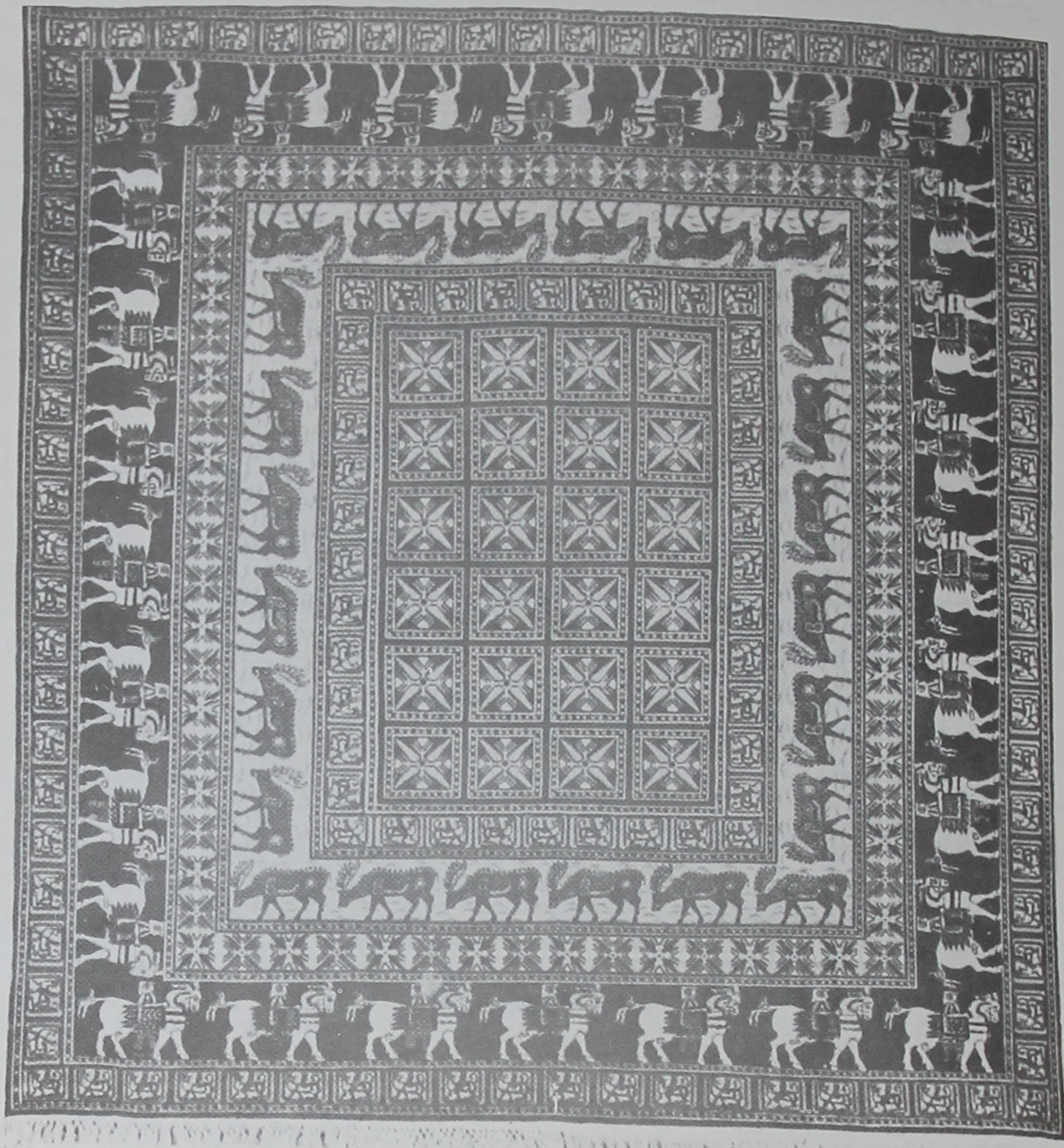
در ابیانه، مسجد دارالمحراب و مسجد آقا.

در کاشان، باغ فین، بند قمصر، خانهٔ بروجردیها، مسجد آقا بزرگ، مدرسهٔ امام خمینی (سلطانی)، بقعهٔ حبیب‌بن موسی و بقعهٔ امام‌زاده سلطانعلی‌بن محمدباقر.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

استان اصفهان از لحاظ کشاورزی به سه ناحیهٔ جلگه‌ای، کوهستانی و کوهپایه‌ای و کویری



قالی بافت کاشان از روی طرح دوران هخامنشی که در پازاریک سیبری یافت شده است.

تقسیم می‌شود.

کشت محصولات دیم استان محدود به گندم است. نواحی دیم کاری نیز محدود به قسمتی از جنوب و شمال غربی استان است.

حدود ۶/۲ درصد اراضی استان اصفهان زیر کشت میوه قرار دارد. درختان این منطقه بیشتر از نوع انار و انگور، خرما (در خور و بیابانک)، سیب، گلابی، گیلاس و... است.

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

در استان اصفهان گاوداری و پرورش گاو، گوسفند داری، پرورش طیور، پرورش زنبور عسل، پروش ماهی و غیره متداول است.

۳ـ۸ـ صنایع دستی

صنایع دستی اصفهان در طول سده‌های متمادی به عنوان نمایندۀ هنر اصیل ایرانی و اسلامی در جهان شناخته شده است و همراه با نام اصفهان، تصویر کاشیهای معرّق، تابلوهای مینیاتور، قالیهای نفیس و نقشهای قلمکار را در ذهن هر شنونده‌ای زنده می‌کند.

صنایع دستی و هنری اصفهان عبارت‌اند از: خاتم سازی، میناکاری، مینیاتور سازی، نقاشی و تذهیب، منبت‌کاری، خراطی، نمدمالی، پوست‌دوزی، عبابافی، قالی بافی، خورجین، گلیم، جاجیم، زیلو، زری‌بافی، مخمل‌بافی، سکمه‌دوزی، ملیله‌سازی، نقره‌سازی، قلمزنی، قلمکاری، ملیله‌دوزی، قلابدوزی، کاشی، سرامیک دستی و... [۱۰]

۹ـ شهر اصفهان

شهر زیبا و تاریخی اصفهان در طول سده‌ها ناظر حوادث و وقایع تاریخی ایران بوده و روزگاری پایتخت ایران به شمار می‌رفته و زمانی نیز پایمال غارتگران افغانی شده است.

اصفهان در روزگاران قدیم، از دو محل متصل به هم به نام جی و یهودیه (اصفهان امروزی) تشکیل می‌شده است. [۱۱]

اصفهان در دورۀ هخامنشیان گی نامیده شده و پاراتیکا که آن را فریدن می‌دانند از



بنای مصلّی و مزار پیر که میان مصلی است، نائین.

نواحی مشهور و آبادان این منطقه بوده است.

اصفهان در دوران اشکانیان، قلمرو یکی از شاهان جزء بود. در دورهٔ ساسانیان محل سکونت اعضای هفت خانوادهٔ بزرگ ایرانی بوده و جزء حکمرانی آنان محسوب می‌شده است.

اصفهان در زمان خلافت عمر رضی‌الله عنه به تصرف اعراب درآمد و تا حدود ۳۰۰ سال حکامی از سوی خلفا در آنجا فرمانروایی می‌کردند. در این مدت، شهر اصفهان به دو محلهٔ مسلمان نشین به نام شهرستانه و یهودیه تقسیم شده بود و میان دو محله دیواری کشیده بودند، ولی رکن‌الدولهٔ دیلمی، هر دو محله را یکی کرد.

اصفهان در دوران آل‌بویه و سلجوقیان، پایتخت بود. پس از سلجوقیان تا دوران صفویه نیز پایتخت ایران بود، ولی در اواخر این دوره دستخوش قتل و غارت و خرابی شد.

اصفهان در زمان مغول و حملهٔ تیمورلنگ، خسارتهای زیاد دید. امیر تیمور گورکانی از هفتاد هزار سَرِ بریدهٔ مردم این شهر، مناره‌ای برپا کرد و به گفتهٔ مؤلف کتاب حبیب‌السیر، در اصفهان جز زنده رود، کسی زنده نماند!

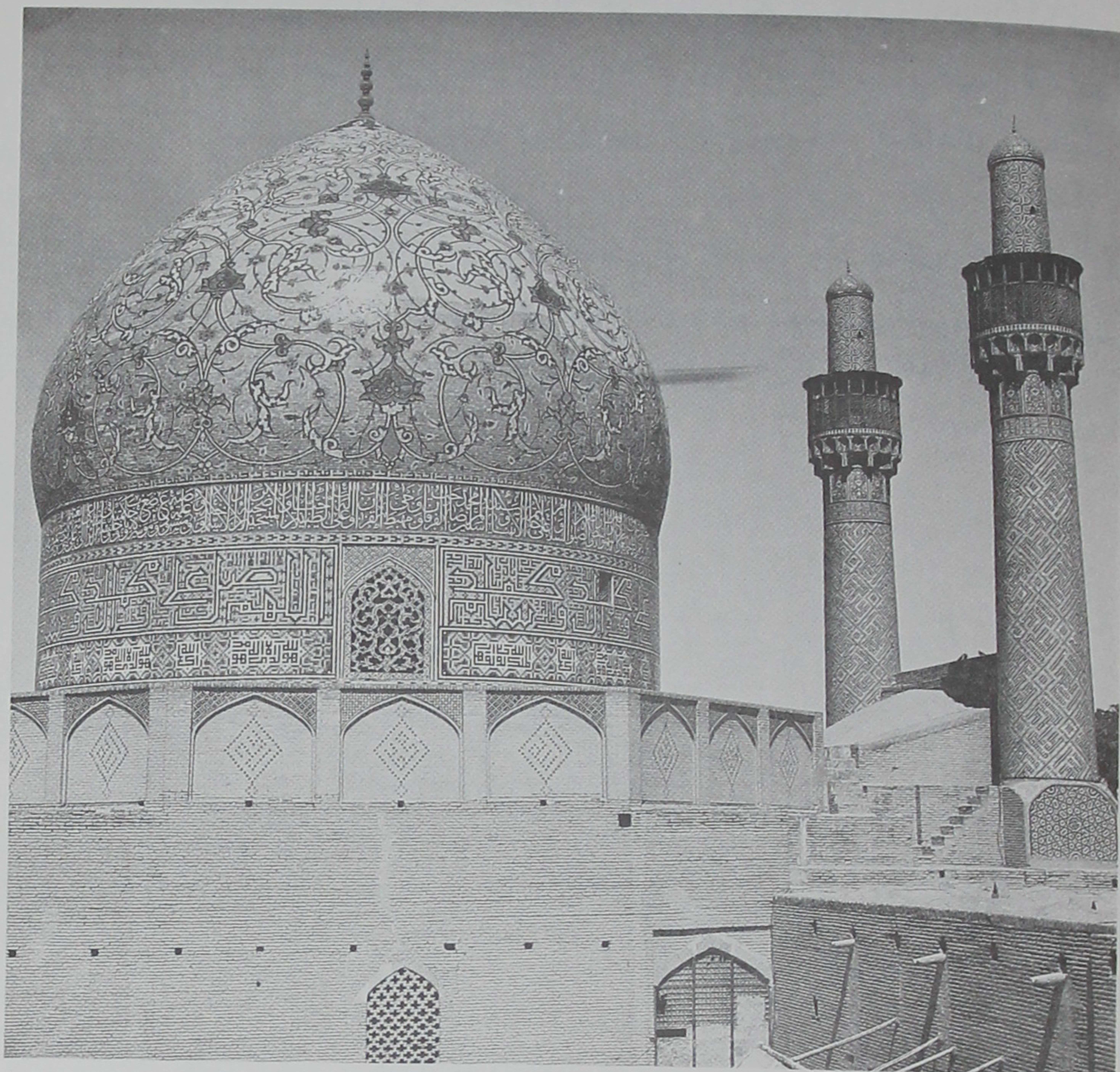
در سال ۱۰۰۰ ه‍.ق. پایتخت صفویه از قزوین به اصفهان منتقل شد. در زمان سلطنت شاه عباس صفوی (۱۰۳۸-۹۹۶ ه‍.ق.)، جمعیت اصفهان به حدود یک میلیون نفر رسیده بود و از آبادترین شهرهای ایران به شمار می‌رفت.

در اواخر دوران صفویه، افغانها این شهر را ویران ساخته و چنان کشتاری کردند که زاینده رود از اجساد کشتگان پر شد. از دورهٔ افشاریه و زندیه در اصفهان آثار مهمی نمانده است، ولی در زمان قاجاریه به همت مردان خیر چند بنای قابل توجه احداث گردید.[۱۲]

مورخان قدیم، بنای اصفهان را به تهمورس دیوبند سومین شاه از سلسلهٔ پیشدادیان نسبت داده‌اند، از جمله صاحب نسب نامه که در ابتدای حکومت سلجوقیان می‌زیسته و رساله‌ای در انساب ملوک پارس نوشته است، در این مورد، می‌گوید:

«تهمورس ابتدا دو بنا و آبادی در این محل نزدیک به یکدیگر طرح کرده و بساخت و نام یکی را سارویه و دیگری را مهرین نهاد و به مرور زمان جمعیت و آبادی آنجا زیاد شده به یکدیگر پیوست و شهری معتبر گردید».

از داستانهای مشهور، ظهور کاوهٔ آهنگر از اهالی فریدن اصفهان و قیام او علیه ضحاک



مدرسهٔ چهارباغ، گنبد و مناره، اصفهان

ستمگر است که به ظلم و بیداد او خاتمه داد و فریدون فرشتهٔ سیرت را به جای او به شاهی نشانده است. پس از این پیروزی فریدون شاه در کفایت کاوه و شجاعت یارانش که از اهالی اصفهان بودند، گفت:

«این شهر اسپاهان است، یعنی این شهر محل و جای سپاه است و اهالی آن همه سپاهی، شجاع، دلیر و جنگی هستند و از آن روز به بعد نام این شهر اسپاهان و اسپهان گفته شد و پس از استیلای عرب و ظهور اسلام، معرّب آن **اصفاهان** و **اصفهان** جایگزین نام اسپاهان گردید».

به طوری که شهرت دارد کاوه در ازای خدمتی که به کشور و شاه خود کرده بود، مادام‌العمر به حکومت اصفهان منصوب شد و به عدل و داد کوشید و در زمان فریدون درگذشت و فرزند او قارن به سپهسالاری و حکومت اصفهان انتخاب شد.[۱۳]

یادداشتهای فصل سوم

۱ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.

۲ـ جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱۸.

۳ـ مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۲، صص ۴۱-۴۰.

۴ـ اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص ۵۰.

۵ـ هنرفر، دکتر لطف‌الله. راهنمای اصفهان، ص ۲۷.

۶ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.

۷ـ مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان اصفهان، ص ۰۱.

۸ـ مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان اصفهان، صص ۲-۱.

۹ـ هنرفر، دکترلطف‌الله. همان کتاب، صص ۵۲-۵۱.

۱۰ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد اول، صص ۳۴۶-۳۴۵.

۱۱ـ مؤسسهٔ اطلاعات. کتاب پهلوی، صص ۳۶۳-۳۶۲.

۱۲ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۳۰۸.

۱۳ـ هنرفر، دکتر لطف‌الله. همان کتاب، صص ۲۶-۲۵.

فصل چهارم

استان ایلام

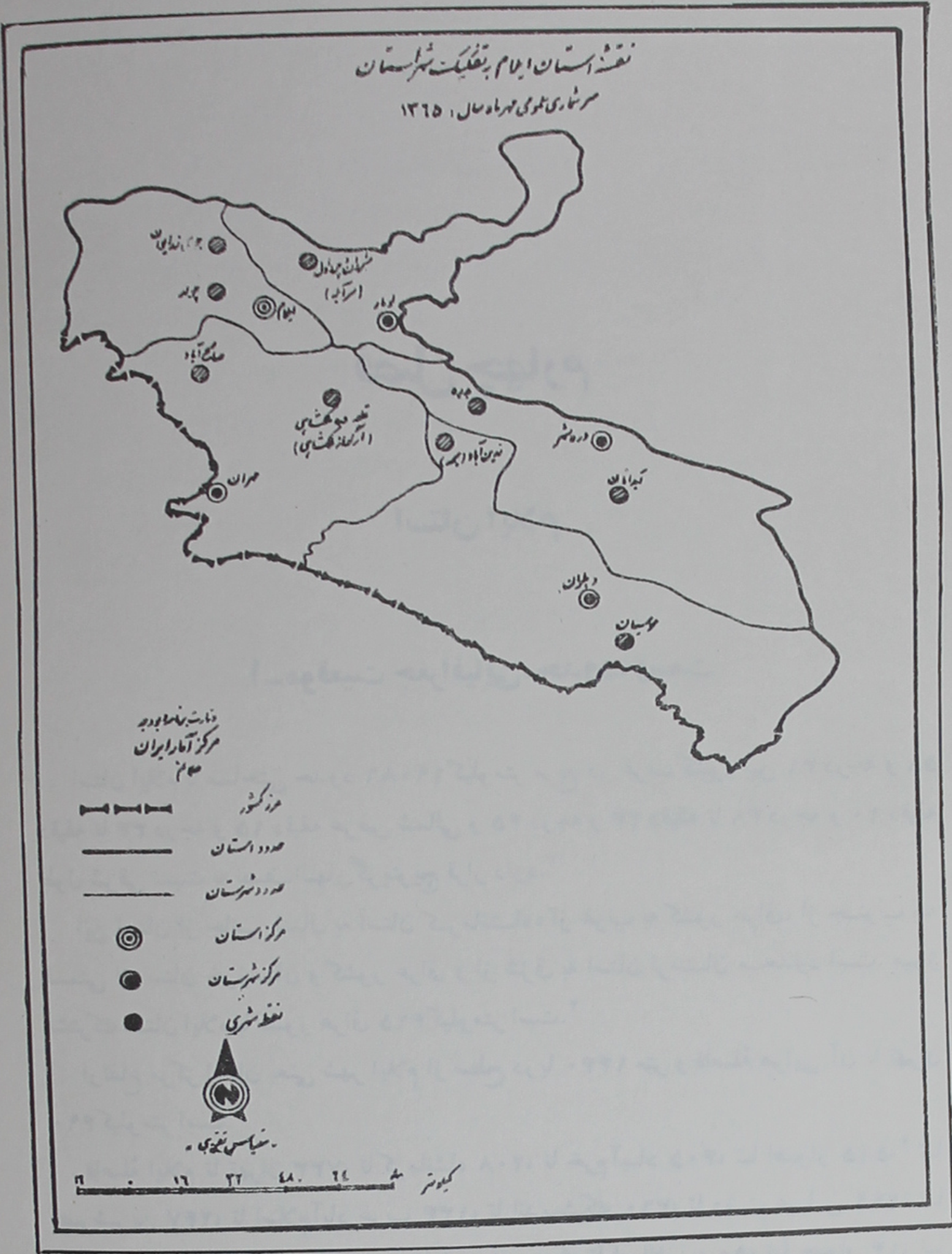
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان ایلام با مساحتی حدود ۱۹۰۸۶ کیلومتر مربع در غرب کشور بین ۳۱ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۵ درجه و ۲۴ دقیقه تا ۴۸ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[1]

این استان از جانب شمال به استان کرمانشاه، از غرب به کشور عراق، از جنوب به قسمتی از استان خوزستان و کشور عراق و از شرق به استان لرستان محدود است. مرز مشترک استان ایلام باکشور عراق ۴۲۵ کیلومتر است.[2]

ارتفاع مرکز استان یعنی شهر ایلام از سطح دریا ۱۴۴۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۴۹۰ کیلومتر است.[3]

فاصلهٔ ایلام تا تهران ۷۳۳، تاکرمانشاه ۲۰۸، تا خرم‌آباد ۴۰۵، تا اهواز ۵۱۵،[4] تا قصرشیرین ۲۴۷، تا اسلام‌آباد غرب ۱۳۴، تا اندیمشک ۳۶۰، تا دشت عباس ۲۹۹، تا جسرنادری ۳۳۹،[5] تا آبدانان ۱۶۴، تا آبهربدره ۹۰، تا ایوانغرب ۵۰، تا چوار ۱۴، تا دره‌شهر ۱۲۸، تا سر آبله ۵۴، تا قلعه دره ملکشاهی ۵۰، تا میمه زرین‌آباد ۹۰ کیلومتر است.[6]



نقشهٔ استان ایلام

۲ـ وجه تسمیه

شهر ایلام در گذشته محل ییلاق والی پشتکوه بوده است. حسینقلی‌خان که ظاهراً قدرتمندترین والی پشتکوه بود، در محل کنونی شهر ایلام، خانه‌های اعیانی، اردوگاه و عمارت پارک (حرمسرا و محل زندگی والی) را بناکرد که عملاً مرکز تابستانی والیان پشتکوه شد.

این محل سالها به نام حسین‌آباد والی معروف بود تا اینکه در خرداد ۱۳۱۵ هـ.ش. یعنی در زمان حکومت رضاشاه، نام آن به ایلام تغییر و به شهرستان تبدیل شد.[۷]

۳ـ تقسیمات کشوری

استان ایلام از ۵ شهرستان تشکیل شده است که مجموعاً ۱۴ بخش شامل ۱۳ شهر، ۳۴ دهستان[۸] و ۹۸۵ آبادی است.[۹]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. استان ایلام ۳۸۲۰۹۱ نفر جمعیت داشته است، که از این تعداد ۴۱ درصد در نقاط شهری و ۵۵/۵ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و بقیه غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۲۰ نفر در هر کیلومتر بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از ۳۸۲۰۹۱ نفر جمعیت استان ایلام، ۱۹۷۹۲۸ نفر مرد و ۱۸۴۱۶۳ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه نسبت جنسی برابر ۱۰۷ به دست می‌آید، به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۷ نفر مرد وجود داشته است.[۱۰]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جمعیت ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به /۴۵۲/۴۷۷ نفر رسیده است. از این جمعیت /۲۲۲/۱۵۳ نفر در نقاط شهری و /۲۳۰/۳۲۴ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیرساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

مردم استان ایلام از نژاد کرد، لر و لک هستند. کردها در سراسر استان به ویژه در شمال، شمال غربی و مرکز استان پراکنده‌اند و لران در جنوب و جنوب غرب استان به سر می‌برند. لک‌ها در نواحی آبدانان، دره‌شهر و هلیلان اسکان دارند.[۱۱]

۲ـ۵ـ زبان

لغات و اصطلاحاتی که در بین مردم این منطقه رایج است، ریشه در زبانهای کهن باستانی ایران از جمله اوستایی و پهلوی دارد. این گویش یکی از افتخارات مردم این استان در حفظ فرهنگ قدیمی خود است.

زبان مردم ایلام به دو گویش لری و لکی تقسیم می‌شود. گویش ساکنان نواحی شمالی و شمال غربی لکی و بقیه لری می‌باشد، لری از جمله زبانهای شناخته شده در گروه زبانهای ایرانی جنوب غربی است.

در استان ایلام، عدهٔ زیادی به زبان کردی سخن می‌گویند مانند طوایف لک که در نواحی شمال استان به سر می‌برند و لهجهٔ کردی دارند، طایفهٔ مکی که بین کرمانشاه و هلیلان زندگی می‌کنند به لهجه‌ای از کردی جنوبی تکلم می‌کنند که شبیه به لهجه کلهر است و در قسمت جنوبی استان، کردان شوهان هستند که به لهجهٔ کردی کرمانجی سخن می‌گویند.[۱۲]

مردم استان ایلام همانند سایر ایرانیان، زبان فارسی را می‌دانند، ولی به لحاظ اینکه از نژادهای لر، کرد و عرب هستند، زبانهای لری، کردی و عربی نیز در بین آنان رایج است که هر یک محدودهٔ خاصی را در بر می‌گیرد.[۱۳]

۳ـ۵ـ دین

اکثر مردم استان ایلام پیرو دین اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری هستند و اقلیت کوچکی از ادیان دیگر چون زرتشتی، کلیمی و مسیحی نیز وجود دارد.

براساس سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. اکثریت قریب به اتفاق جمعیت استان ایلام

(۹۹/۹۳ درصد) را مسلمانان تشکیل داده‌اند. در این سرشماری ۱۷۹ نفر زرتشتی، ۱ نفر کلیمی و ۳ نفر مسیحی در این استان سکونت داشته‌اند.[۱۴]

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

مردم استان ایلام در دوستی ثابت‌قدم و در برابر مشکلات شجاع و مقاوم می‌باشند. آنان سلحشور، آزادمنش و راستگو هستند. ایلامیها دارای ذکاوت و هوش سرشار بوده و در تیراندازی، شکار و پیاده‌روی ماهرند. اکثر مردان و زنان خوش هیکل و دارای قامتی بلند و اندامی متناسب و ورزیده‌اند.[۱۵]

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

سرزمین ایلام از دیرباز مهد تمدن بوده و همواره محل سکونت اقوامی بود که در اطراف و حاشیهٔ رود سیمره گرد آمده و تمدن عالی ایجاد کرده‌اند. درهٔ سیمره نقش بزرگی در شکوفایی تاریخ و تمدن منطقهٔ ایلام داشته است، زیرا مهمترین راه ارتباطی بین تمدن کوهها و تمدن جلگه های جنوب غرب ایران از این سرزمین می‌گذشته است.[۱۶]

استان ایلام از نظر آثار تاریخی و نقاط دیدنی بسیار غنی است و تاکنون در نواحی دره شهر، هلیلان، شیروان، آرمو، ایوان غرب و ... آثار تاریخی از عصر مفرغ، هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان و سده‌های اولیهٔ اسلامی کشف و به ثبت رسیده است.

مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی این استان عبارت‌اند از:

مهرجانقذق یا سیمره:

تپه‌های باستانی، پل ساسانی دره شهر، آتشکدهٔ دره شهر، تنگهٔ شیخ ماخو، دژ شیخ ماخو، آسیاب تنگهٔ شیخ ماخو، آثار تنگهٔ چوبینه، آثار پل چم نَمِشت، قلعه و شهر باستانی ماژین، غار کول‌کنی، پل گاومیشان، بقعهٔ جابر، بقعهٔ مهدی صالح، گنبد باباسیف‌الدین.



پل قدیمی گاومیشان



نمای داخل قلعهٔ والی، ایلام

ماسبذان:

آثار ماسبذان، آثار شیروان، مقبرهٔ مهدی.

موسیان:

تپهٔ باستانی موسیان، تپهٔ مرادآباد، تپهٔ علی‌آباد.

ایلام:

گورهای باستانی چوار، تپه‌های باستانی هلیلان، قلعهٔ اسماعیل خان و قیران، مسجد والی، آثار باستانی گنبد، [۱۷] گردشگاه سرتاف کوه قلعهٔ قیران (دالاهو).

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

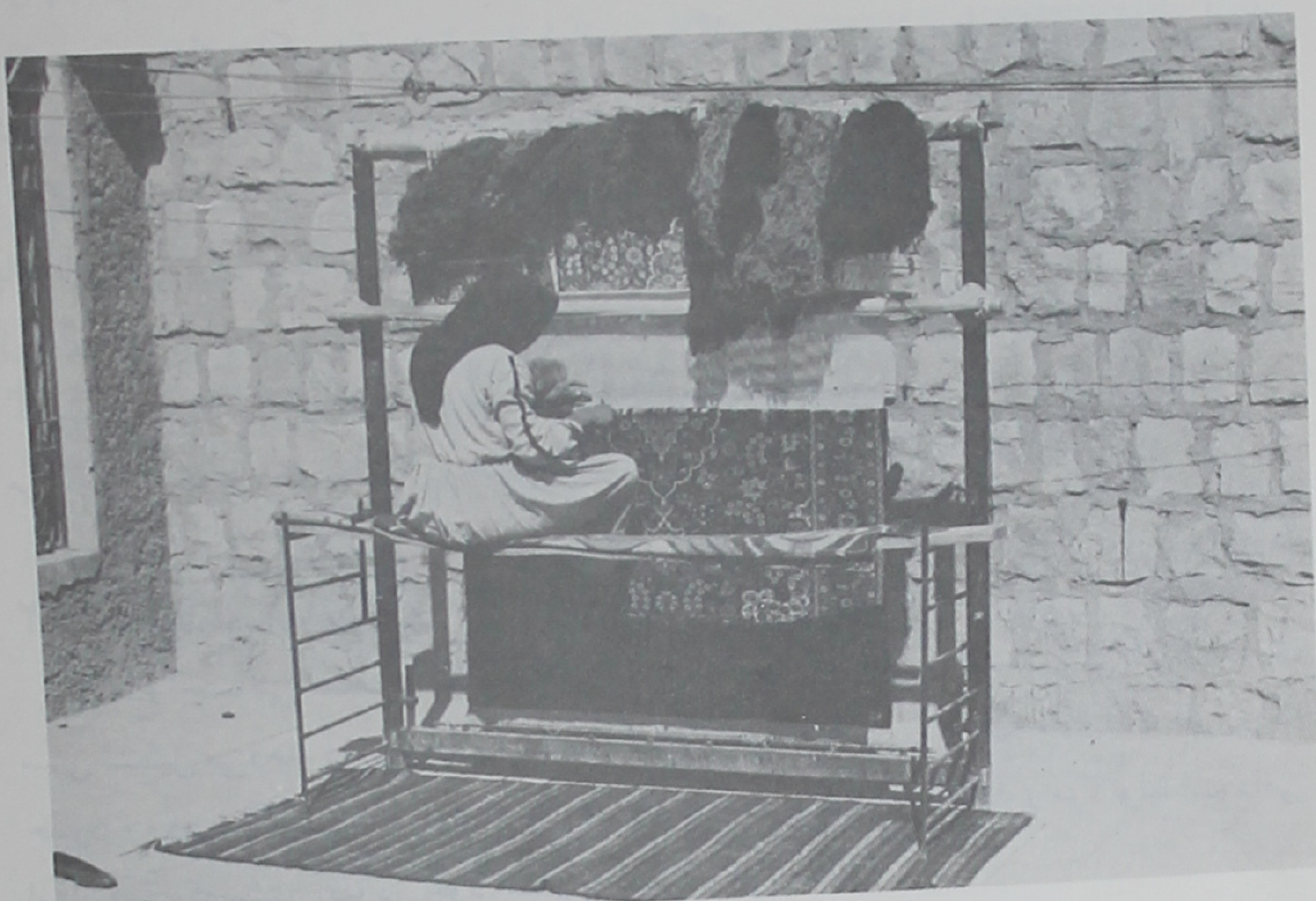
چون حدود سه پنجم وسعت استان ایلام کوهستانی است، زمینهای زراعی شامل زمینهای کوهپایه‌ای، سنگلاخی، دشتهای ناهموار و کم‌وسعت و نیز اراضی کنار رودها و چشمه‌هاست. علاوه بر زمینهای مذکور، قسمتهایی از اراضی جنگلی و مرتعی توسط عشایر و اهالی استان شخم زده شده و به کشت گندم و جو دیم اختصاص یافته است.

شهرستانهای ایلام، شیروان و چرداول، به علت داشتن آب و هوای معتدل، مستعد باغداری هستند و اغلب میوه‌های مناطق سردسیری و معتدل از قبیل سیب، گلابی، هلو، گردو، زردآلو، آلبالو و... در آنها به عمل می‌آید و در شهرستانهای مهران، دهلران و سایر نقاط گرمسیری درختان خرما، انار و مرکبات وجود دارد. شهرستان دره‌شهر نیز برای کشت مرکبات مساعد بوده و بعلاوه درختانی نظیر انار، انجیر، انگور و ... به عمل می‌آید.

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

اوضاع اجتماعی منطقه بر نظام عشایری استوار است که اساس اقتصاد را در آن دامداری سنّتی تشکیل می‌دهد. دامپروری در اقتصاد استان نقش حساسی را بر عهده دارد، به طوری که حدود ۵۵۰۰ تن گوشت، ۴۰۰۰ تن شیر، ۵۵۰ تن پشم و ۱۷۵ تن کرک و مو، تولیدات دامی استان است که بیشتر آنها در خود استان به مصرف می‌رسد. [۱۸]





زن عشایر در حال بافتن قالی

۳-۸- صنایع دستی

مردم استان ایلام به ویژه عشایر در تهیهٔ مواد اولیهٔ صنایع دستی، به فرآورده‌های خود متکی هستند و در بافت صنایع طایفه‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند و این نوع همیاری و تعاون را در دهلران کُلْمَه گویند. صنایع دستی منطقهٔ ایلام خصوصاً نواحی دهلران، آبدانان و دره‌شهر عبارت‌اند از:

تخته: یک قسمت از سیاه چار (= پلاس) که به صورت نوار ۸ تا ۱۳ متر در یک متر به وسیلهٔ زنان بافته می‌شود.

قالی: فرشی که اندازه‌های آن متفاوت است.

جُل: پوشش چهارپایان که بافت آن همانند فرش است.

حورَسبان: خورجینهای بزرگی که گنجایش وسایل و اشیای کوچک خانه را دارد.

هَگبَه: خورجین کوچک.

لی: زیلو.

جل شال: جل‌های رنگین و منقش که برای اسبها می‌بافند.

پالو: پالان.

اوسار: افسار.

جاجم (ماشته): جاجیم.[۱۹]

۹- شهر ایلام

شهر ایلام مرکز استان ایلام با مساحتی حدود ۹/۷ کیلومتر مربع در شمال استان ایلام بین ۳۳ درجه و ۳۷ دقیقه عرض شمالی و ۴۶ درجه و ۲۶ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۲۰]

شهر ایلام و دیگر شهرهای استان به علت عدم رسیدگی کامل در گذشته و بروز مشکلات و مسایل بعدی، رویهمرفته از بسیاری امکانات رفاهی بی‌بهره‌اند. به طوری که امروزه این استان جزء استانهای محروم کشور به حساب می‌آید و لازم است با برنامه‌ریزیهای درستی این کمبودها برطرف گردد.[۲۱]

هوای شهر ایلام سردسیری و سالم می‌باشد و در تابستان معتدل و فرحبخش است. ایلام قبلاً حسین‌آباد پشت کوه نامیده می‌شد، در زمان رضاشاه به ایلام تغییر نام یافت.

یادداشتهای فصل چهارم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.
۲- افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به ایلام، ص ۳۳.
۳- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱۸.
۴- اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰.
۵- افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۱۹۹.
۶- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۸، استان ایلام، ص ۱۵.
۷- طاهری، دکتر نصرت‌الله. جغرافیای تاریخی ایلام و پشتکوه، مجلهٔ زمین و زمان، سال ۱۰، شمارهٔ ۶، فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۱، ص ۱۷.
۸- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.
۹- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان ایلام، ص ۱.
۱۰- مرکز آمار ایران. نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان ایلام، صص ۲-۱.
۱۱- علیرضایی، کرم. مقدمه‌ای بر شناخت عشایر استان ایلام، ضمیمهٔ نامهٔ ۲۹ تیرماه ۱۳۶۹ هـ.ش. به نگارنده.
۱۲- مینورسکی، ولادیمیر. لرستان و لرها، ص ۳۰.
۱۳- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد اول، ص ۳۶۰.
۱۴- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ کل کشور، ص ۸۴.
۱۵- افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۱۵۴.
۱۶- گابریل، آلفونس. تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۸۱.
۱۷- افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، صص ۱۰۳-۸۲.

۱۸- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، صص ۳۷۹-۳۷۵.
۱۹- علیرضایی، کرم. همان مقاله.
۲۰- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۸، استان ایلام، ص ۱۵.
۲۱- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۳۶۱.

فصل پنجم

استان بوشهر

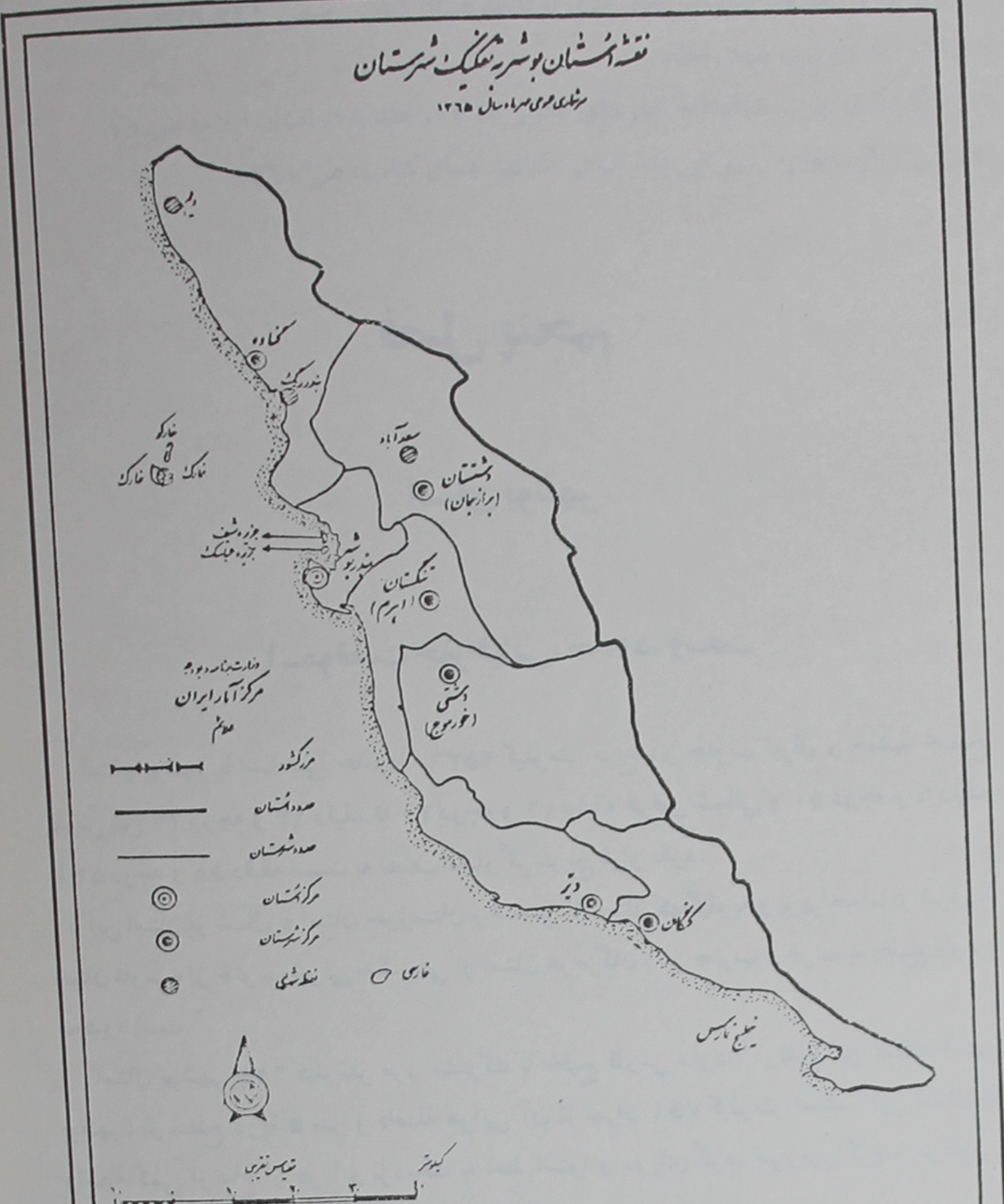
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان بوشهر با مساحتی حدود ۲۵۳۶۰ کیلومتر مربع در جنوب ایران و حاشیهٔ خلیج فارس بین ۲۷ درجه و ۱۴ دقیقه تا ۳۰ درجه و ۱۶ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۶ دقیقه تا ۵۲ درجه و ۵۸ دقیقه نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استان خوزستان و قسمتی از استان کهگیلویه و بویراحمد، از شرق به استان فارس، از جنوب شرقی به قسمتی از استان هرمزگان و از جنوب و غرب به خلیج فارس محدود است.[۲]

استان بوشهر ۶۲۵ کیلومتر مرز مشترک با خلیج فارس دارد.[۳] ارتفاع این منطقه (شهر بوشهر) از سطح دریا ۵ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۷۵۱ کیلومتر است.[۴] این استان به واسطهٔ کمی ارتفاع از دریا و نزدیک به خط استوا و دریای گرم، سرزمین گرم و مرطوبی است.

فاصلهٔ بوشهر تا تهران ۱۲۱۵، تا خرمشهر ۷۰۹، تا بندر لنگه ۶۰۰، تا شیراز ۳۲۰، تا خارک ۵۷، تا برازجان ۶۵، تاگناوه ۱۴۸، تا بندر ریگ ۱۵۵، تا دیلم ۲۱۳، تا دیر ۲۰۵، تا



نقشهٔ استان بوشهر

بندر امام‌خمینی ۶۱۵، تا آبادان ۶۹۱، تا اهواز ۶۲۶، تاکنگان ۲۰۶، تا اهرم ۶۳، تا خورموج ۸۳، تا سعدآباد ۸۰، تا بندرعباس ۶۱۵ کیلومتر است.[۵]

۲ـ وجه تسمیه

بوشهر از هزارهٔ ۳ ق.م. شهری آباد بوده و از مراکز مهم امپراتوری عیلام به شمار می‌رفته است. از آجر نوشته‌های عیلامی به دست آمده معلوم شده که بوشهر در آن دوره، شهری به نام لیان بوده است.

ظاهراً این شهر (لیان باستانی) از هزارهٔ ۳ ق.م. و احتمالاً پیش از آن به لحاظ موقعیت خاص جغرافیایی خود، از نقاط ارتباطی تمدنهای شرق و غرب دنیای قدیم بوده است.

به گفتهٔ گریشمن، بوشهر کنونی در روزگار سلوکیان احداث گردیده است، وی می‌گوید:

«سلوکیان کمتر از نه شهر در ساحل خلیج فارس بنا نکردند و از آن جمله است: انطاکیه در پارس، بوشهر امروزه که جانشین شهر کهن عیلامی (شهر لیان) گردید».[۷]

در زمان اردشیر بابکان سردودمان سلسلهٔ ساسانی، شهرام اردشیر در حدود ۱۲ کیلومتری بوشهر بنا شده که اکنون خرابه‌های آن به‌نام ریشهر معروف است. عربهایی که از این محل به داخل ایران نفوذ کردند آن را زیضهر نام گذاری کرده‌اند.[۸]

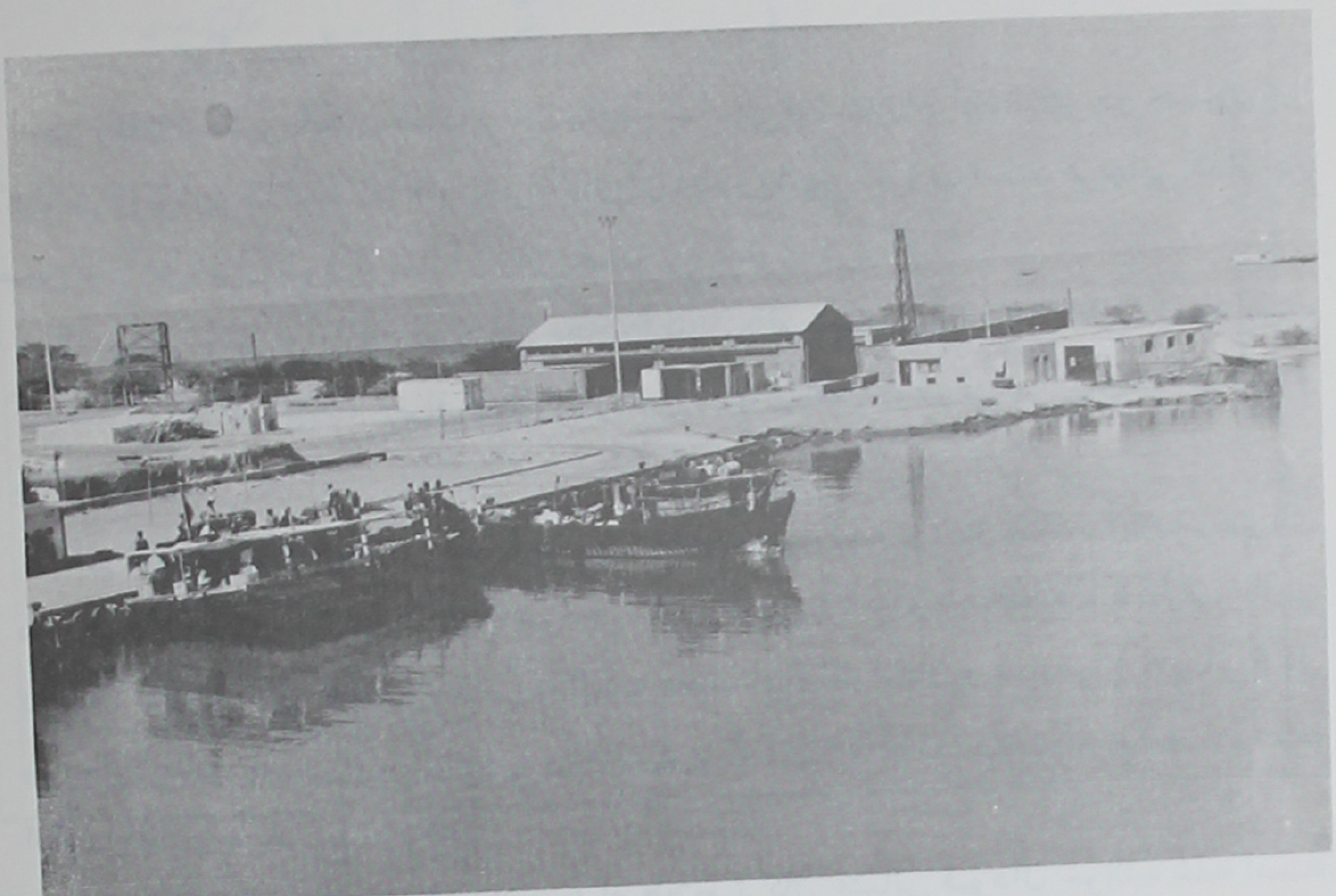
نام بوشهر برای اولین بار در کتاب معجم‌البلدان یاقوت حموی (۶۲۱ هـ.ق.) آمده است. گُی لسترنج، مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی نیز آن را متذکر شده و یاد کرده است.[۹]

نادرشاه افشار که متوجه وضع نامطلوب خلیج‌فارس شده بود در صدد ایجاد نیروی دریایی برای تأمین ارتباط جزایر با سواحل خلیج فارس برآمد و عبداللطیف یا لطیف‌خان را در سال ۱۱۴۷ هـ.ق. (= ۱۷۳۵ م.) به ایالت دشتستان و شولستان و قبودانی (کاپیتانی) کل سواحل و بنادر خلیج فارس انتخاب و اعزام کرد. از این رو آبادی ریشهر به بوشهر امروزی انتقال یافت و به تدریج آباد شد.[۱۰]

لطیف‌خان که در فرمان انتصاب، به اصطلاح ترکان عثمانی قبودان خوانده شده است،



بندر بوشهر (عکس از یگانه‌دوست)



بندر گناوه (عکس از یگانه‌دوست)

نخست به گمبرون (بندرعباس) رفت و با نمایندگی بازرگانی انگلستان و هلند وارد مذاکره شد. نادر با پیش‌بینی تهیهٔ قدرت دریایی ایران، شالودهٔ اساسی اعمال حق سیادت بر خلیج فارس را طرح کرد، از این رو لطیف‌خان، بندر بوشهر را برای مرکز عملیات فرماندهی خودانتخاب کرد و در آنجا به احداث بناهای مختلف پرداخت و نام آن محل را به بندر نادریه تبدیل کرد.[11] ولی این شهر پس از نادرشاه به همان نام قبلی یعنی بوشهر خوانده شد.

۳ـ تقسیمات کشوری

براساس آخرین تقسیم‌بندی که توسط وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران از مناطق و نواحی مختلف کشور از جمله استان بوشهر به عمل آمده است، این استان دارای ۷ شهرستان شامل ۱۶ بخش، ۱۱ شهر، ۳۰ دهستان[12] و ۸۲۳ آبادی است.[13]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. استان بوشهر ۶۱۲۱۸۳ نفر جمعیت داشته که از این تعداد ۵۰/۹ درصد در نقاط شهری و ۴۹/۱ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۲۴/۱ نفر در هر کیلومتر بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از ۶۱۲۱۸۳ نفر جمعیت استان بوشهر ۳۱۱۵۰۳ نفر مرد و ۳۰۰۶۸۰ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۴ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۴ نفر مرد وجود داشته است.[14]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۷۳۸۷۰۱ نفر رسیده است. از این جمعیت ۳۸۹۳۳۴ نفر در نقاط شهری و ۳۴۹۳۶۷ نفر در نقاط روستایی و غیر ساکن سکونت داشته‌اند.

۵- نژاد، زبان، دین

۱-۵- نژاد

استان بوشهر از آغاز رهگذر و محل سکونت نژادهای گوناگونی بوده است. پیش از ورود آریائیان در منطقهٔ بوشهر، نژادهایی بومی در این سامان می‌زیسته‌اند. و علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای نژادهای دیگر مانند: دراویدی، سیاه‌پوست، سامی، عیلامی، سومری، نوردیک، کرد، لر، بهبهانی و عرب در سرزمین بوشهر سکونت داشته و یا به مرور به این منطقه مهاجرت کرده‌اند.[۱۵]

در استان بوشهر عربها، کردها، لرها و طوایف مخلوط همانند بهبهانیها ساکن هستند که در اثر اختلاط، یک نوع نژاد خاصی را به وجود آورده‌اند و به بوشهری معروف شده‌اند.[۱۶]

۲-۵- زبان

تقریباً تمام مردم این استان به زبان فارسی با گویشهای محلی تکلم می‌کنند. لهجه‌ها در روستاها بیشتر از شهرها متنوع و مشهودند و بین آنها اختلافهایی نیز به چشم می‌خورند. برخی از اهالی جزیرهٔ شیف و بنادر کنگان و عسلویه نیز به زبان عربی سخن می‌گویند.[۱۷]

لهجه‌های فارسی به گویش بردستانی، دشتی، تنگستانی و کازرونی در استان بوشهر رواج دارد که کاملاً با لهجه‌های شمال سرزمین فارس مانند: لهجه‌های لری فارس و سیوندی ارتباط دارد. علاوه بر آن، زبان مردم این منطقه از نفوذ لهجه‌های بلوچی و شبانکاره‌ای قدیم به زبان سغدی و ایجی که خود از متفرعات گویشهای شبانکاره‌ای عصر اتابکان فارسی بوده بر کنار نمانده است و هر یک از این لهجه‌ها با لهجه‌های گیلکی، کردی، خراسانی و دیگر لهجه‌های ایرانی هم ریشه و مرتبط است.

بنابراین می‌توان گفت که زبانهای مردم کرانه‌های خلیج فارس و جزایر آن، بازماندهٔ لهجه‌ها و زبانهای شبانکاره‌ای، بلوچی، کردی و ترکمنی است و مفردات انگلیسی، هلندی، پرتغالی، هندی، عربی و ترکی در آنها دیده می‌شود، ولی استخوان‌بندی و ریشهٔ آنها فارسی است.

به سبب ارتباط قدیمی و پردامنه‌ای که مردم این منطقه با نقاط عرب‌نشین سواحل جنوبی

خلیج فارس و شبه‌جزیرهٔ عربستان، هندوستان و سواحل آفریقا و شرق داشته‌اند، لغات عربی، هندی، زنگباری، حبشی و آفریقایی نیز در لهجهٔ ساکنان سواحل و جزایر خلیج فارس بیشتر وجود دارد.[۱۸]

۳ـ۵ـ دین

اکثریت اهالی استان بوشهر مسلمان می‌باشند و اقلیتهای مذهبی موجود در آن، زرتشتی، کلیمی و مسیحی می‌باشند. بعضی از آنها مهاجرانی هستند که برحسب ضرورت شغلی در این نقاط مسکن گزیده‌اند. در بوشهر شیعهٔ اخباری و شیخیه زیاد است. اهالی روستای دُوان همه شیخی هستند و در بنادر و دیگر نقاط استان، اهل سنت و جماعت وجود دارد.[۱۹]

از سال ۲۲۵ م. دین مسیح در ریواردشیر (بوشهر) و دیگر نقاط خلیج فارس وجود داشته است.[۲۰]

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. در این سال ۱۰۲۲ نفر زرتشتی، ۱۳ نفر کلیمی و ۵۴ نفر مسیحی در این استان زندگی می‌کرده‌اند.

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

ساکنان استان بوشهر اعم از ایرانی، کرد، لر، عرب و ... اکثراً متدین، درستکار، بی‌آزار، طرفدار صلح و سلم، سریع‌التأثیر، زودآشنا و زودرنج، میهمان‌نواز و مهربان‌اند.

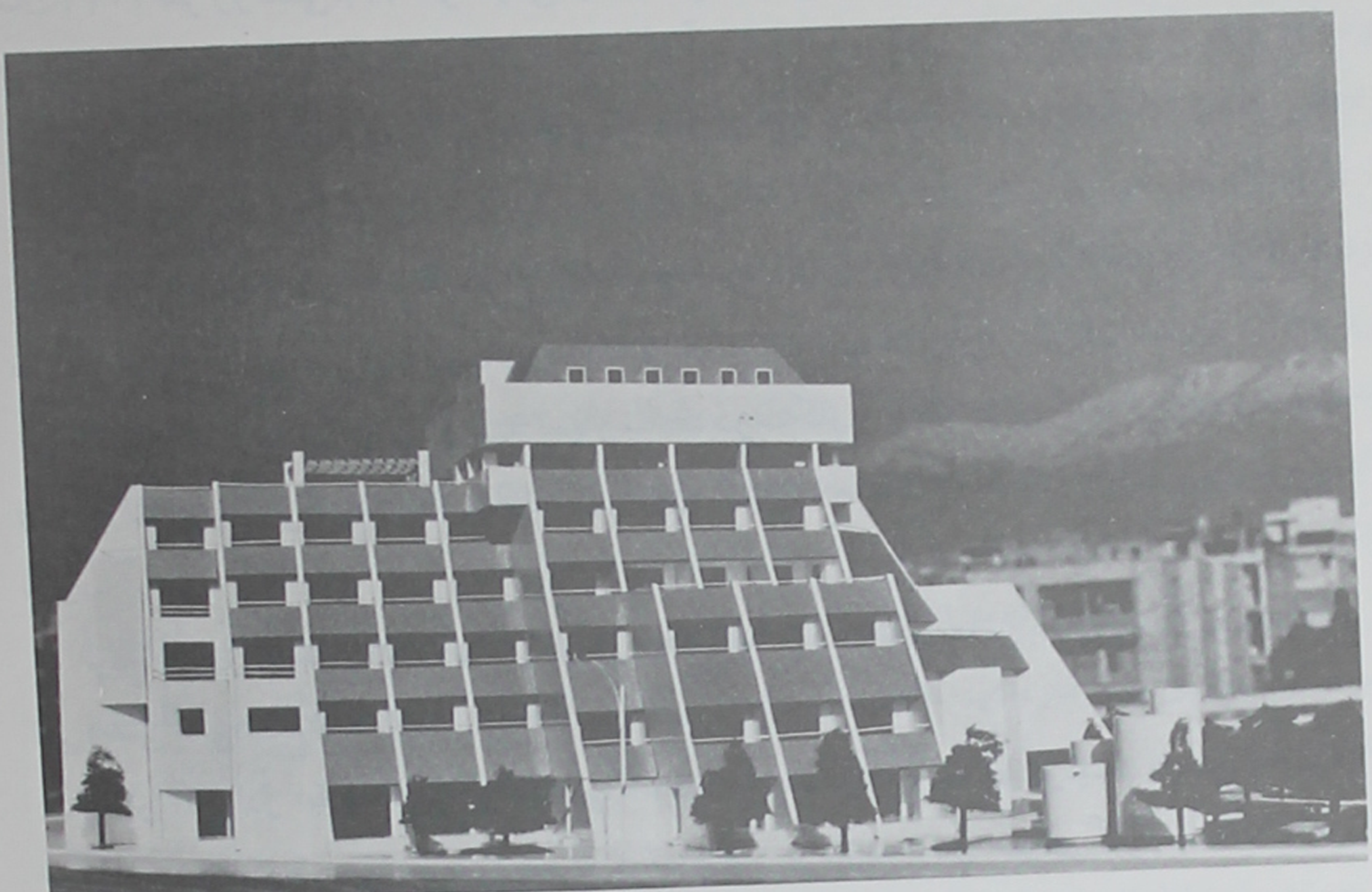
بوشهری‌ها از قدیم در داد و ستد بسیار ساده، درستکار و سخت پای‌بند قول بوده و هستند و به ندرت دروغ می‌گویند. در میان آنان اعیان، اشراف، متمول و مالکان بزرگ بیکار وجود ندارد.

مردم بوشهر هوشیار، نکته‌بین و خوش محضراند، و در علم معاش بصیرت دارند و هنگام تهی‌دستی غنی‌الطبع‌اند.

بیشتر آنان در عقاید دینی و مذهبی خود متعصب بوده و به پیشوایان دینی احترام می‌گذارند. وجوه شرعی خود را بموقع و تمام می‌پردازند. در هوای گرم منطقه روزه می‌گیرند و نماز را ترک نمی‌کنند. بیشتر آنان نماز جماعت را بر فرادی ترجیح می‌دهند. شیعه،



فانوس دریایی و مهمانسرای جهانگردی، بوشهر



هتل دلوار، بوشهر (عکس از عبدالمجید زنگویی)

سنی، اخباری، اصولی، متشرع و شیخی برادروار با هم زندگی می‌کنند و به مساجد یکدیگر می‌روند و از حال هم می‌پرسند.[۲۱]

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

استان بوشهر از دوره‌های مختلف دارای آثار باستانی و نقاط دیدنی زیادی است و از این لحاظ از مناطق مهم کشور به شمار می‌رود. آثار تاریخی و نقاط دیدنی استان بوشهر به شرح زیر است:

شهرستان بوشهر:

ویرانه‌های عیلامی ریشهر، تل‌پی‌تل، شاه‌نشین، گورستان شغاب، بقعهٔ خواجه خضر، امامزاده آقاکوچیکا، قدمگاه حضرت علی (ع)، قدمگاه ابوالفضل، مسجد شیخ سعدون، مسجد جمعه، مسجد جماعت، مسجد فیل، مسجد شنبدی، مسجد عبدالمهیمن، عمارت ملک، کلیسای ظهور مسیح، گورهای سنگی خارگ، بازار قدیم بوشهر، معابد خارک، مقبرهٔ امیر محمد خارگ، کلیسای نسطوریان، قلعهٔ هلندی‌های خارگ.

شهرستان دشتستان:

کاخ هخامنشی برازجان، کاخ سنگ سیاه، آثار تنگ ارم، آثار بردک سیاه، پل و کاروانسرای مشیر، امامزاده شیخ اولیا، برج رستم‌خان، جوق قیل، آثار باستانی توز، پیرهداف سعدآباد، غارهای چهل‌خانهٔ سعدآباد.

شهرستان گناوه:

گنبد سلیمان‌بن علی، تل گنبد، تل گوری، آتشکدهٔ باباکلو، امامزادهٔ سبزپوشان، بی‌بی حکیمه، قریه حصار دیلم.

شهرستان دیّر:

قلعهٔ بردستان، مسجد بردستان، قلعهٔ گنوی، قلعهٔ جلال‌خان حاکم، مقابر گنخک هیبرونی، آثار تل سوزو، ویرانه‌های جبرونی.

شهرستان کنگان:

قلعهٔ کنگان و آثار بندر اختر، آثار باستانی سیراف، گور سیبویه، آرامگاه قطب‌الدین.

شهرستان تنگستان:

قلعهٔ کلات، قلعهٔ کلات خوانین، قلعهٔ تنگستان، قلعهٔ محمدعلی‌خان.

شهرستان دشتی:

قلعهٔ خورموج، امامزاده میر ارم، مقبرهٔ کلات، عمارت مشیر، آتشکدهٔ مُند.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

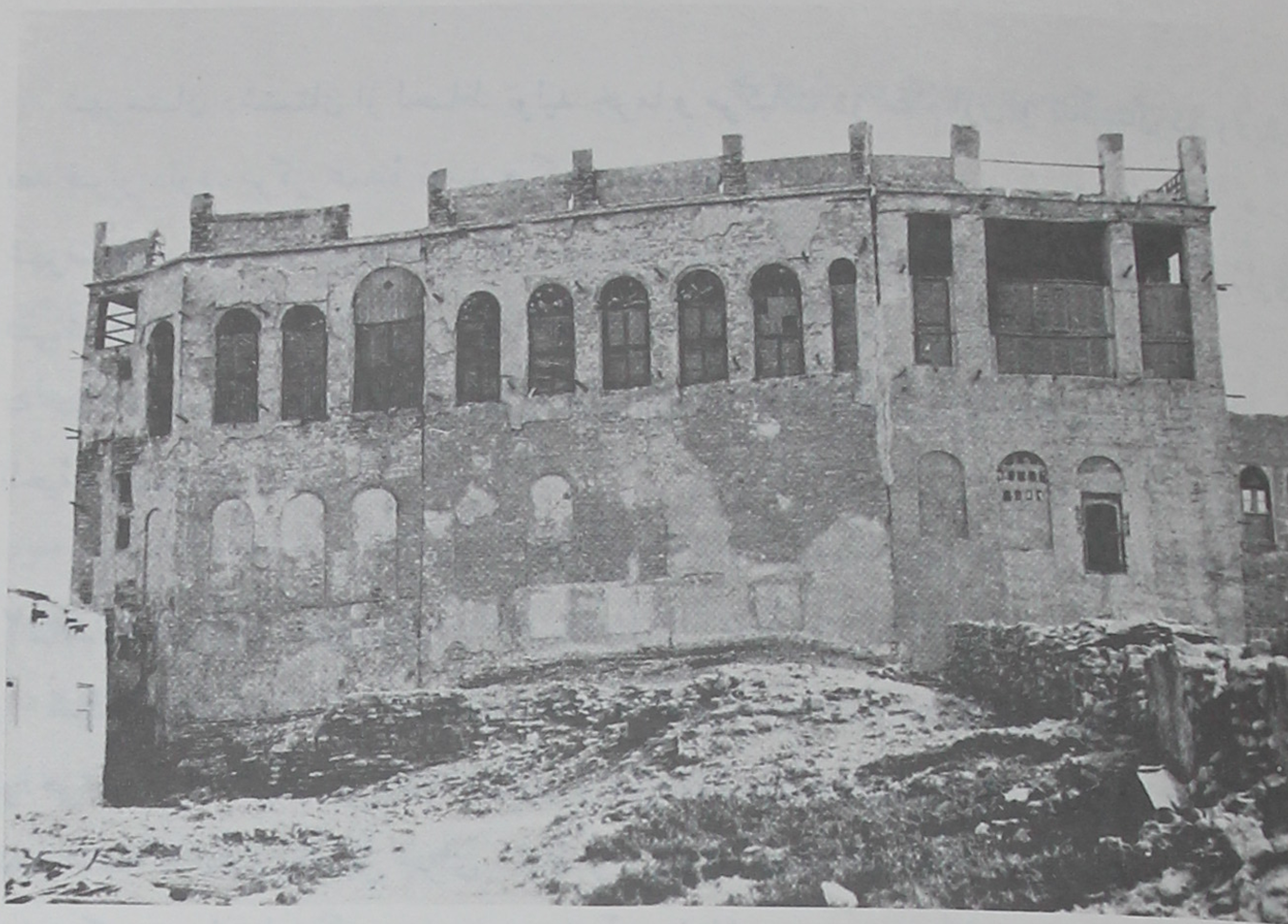
کشاورزی استان بوشهر از لحاظ نوع محصولات و روشهای تولید به دو قسمت محصولات زراعی و درختی تقسیم می‌شود:

مهمترین محصولات زراعی این منطقه عبارت‌اند از: گندم، جو آبی و دیم، تنباکو، پیاز، کنجد، سبزی، صیفی و نباتات علوفه‌ای. حدود ۲۵ درصد از کل اراضی استان قابل زراعت است. به علت شوری بیش از اندازهٔ خاک، بخش وسیعی از زمینهای استان غیرقابل کشت و بلااستفاده شده است. از این رو اراضی قابل کشت به صورت محدوده‌هایی مجزا و دور از هم در سطح منطقه پراکنده شده‌اند.[۲۲]

در استان بوشهر به علت آب و هوای گرمسیری آن، امکان پیش‌رس کردن محصول، زیاد بوده و این عامل در برداشت گوجه‌فرنگی و بادمجان استفاده می‌شود. شهرستانهای دشتستان، گناوه، دشتی و تنگستان به ترتیب مراکز مهم زراعی در این استان به شمار می‌روند.

بیشترین باغهای منطقه را نخلستانها تشکیل می‌دهند. در برخی نقاط استان باغهای محدود و کوچک مرکبات به صورت پراکنده وجود دارد.

خرما تنها محصول کشاورزی استان است که به خارج صادر می‌شود. میزان تولید خرمای آن در سال ۱۳۵۹ هـ.ش. حدود ۶۰ هزار تن و در سال ۱۳۶۴ هـ.ش. حدود ۴۰ هزار تن تخمین زده شده است.



نمای پشت عمارت حاج رئیس‌التجار، بوشهر (عکس از علیرضا پورصباغ)



بقایای قلعهٔ زائر خضرخان، اهرم

شهرستان دشتستان از لحاظ تولید خرما و مرکبات در مقام اول و تنگستان در ردیف بعد قرار دارد. مرکز عمدهٔ تولید مرکبات استان به ویژه لیموترش در شبانکاره در شهرستان دشتستان قرار دارد که به وسیلهٔ آب ذخیره شدهٔ سد شبانکاره آبیاری می‌شود.

در استان بوشهر بیش از سه میلیون اصله درخت خرما وجود دارد که قسمت اعظم آن در ناحیهٔ دشتستان قرار دارد.[۲۳]

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

امکانات دامداری استان بوشهر از لحاظ تأمین خوراک و علوفه ضعیف است. مساحت نواحی تحت پوشش گیاهی اعم از مشجر و غیرمشجر منطقه حدود ۲/۵ میلیون هکتار برآورد شده است که بیشتر به دلیل چرای مفرط و بی‌رویه، هماهنگ نبودن چرای دامها، بازدهی مراتع، کمی میزان بارندگی و نامنظم بودن آن، طولانی بودن فصل گرما و کمبود مواد آلی و معدنی خاک منطقه، هر سال از سطح مؤثر مراتع کاسته می‌شود. ظرفیت مراتع موجود جوابگوی یک پنجم دامهای کنونی نیز نمی‌باشد.

دامهای عشایر شش بلوکی، فارسیمدان، کشکولی و دره شوری برای چرای زمستانی خود به نواحی مختلف این استان می‌آیند که این امر نیز فشار چرای دامها را بر مراتع افزوده و سبب تخریب آنها می‌شود.

شیوهٔ دامداری در استان بوشهر به صورت سُنّتی است و هر خانوار روستایی و در بعضی موارد شهری، تعدادی دام نگاهداری و پرورش می‌دهند. بیشترین دامهای استان بز، گوسفند، گاو و شتر است.[۲۴]

مرغداری نیز در کنار دامداری، در خانواده‌های روستایی رایج است و خانواده‌ها تعدادی مرغ و خروس نگاهداری می‌کنند. به علت آب و هوای نامساعد منطقه، پرورش طیور و مرغداری محدود است. واحد مرکزی مرغداری دولتی دشتستان، در سالهای اخیر اقدام به پرورش مرغ گوشتی کرده و محصول خود را در بازار بوشهر و برازجان توزیع می‌کند.[۲۵]

۳ـ۸ـ ماهیگیری، صید مروارید، شیلات

۱ـ۳ـ۸ـ ماهیگیری

استان بوشهر با دارا بودن ۱۸۰ مایل مرز آبی که از دیلم شروع شده و تا ناحیهٔ چاه مبارک امتداد می‌یابد، دارای ذخایر و گونه‌های مختلف ماهی، میگو، صدف مرواریددار، ماهیهای زینتی و... است.[۲۶]

وسعت خلیج فارس، عمق مناسب آن، دمای مناسب آب (۲۴ درجهٔ سانتیگراد) و وجود پلانکتونهای زیاد در کرانه‌ها و حتی کف آن، امکان رشد انواع زیادی از آبزیان را فراهم ساخته‌اند. از این رو توجه ساحل نشینان را از لحاظ بهره‌برداری به خود معطوف داشته و در واقع خلیج فارس منبع مهم درآمد آنان به حساب می‌آید، ولی به واسطهٔ استفاده از وسایل قدیمی و سُنّتی، جز در موارد محدود، این منبع عظیم در کیفیت زندگی مردم تأثیر چندانی نداشته است.

با این حال صید ماهی و میگو در تمام بنادر، سواحل و جزایر منطقهٔ بوشهر عدهٔ زیادی را به خود مشغول کرده است. شیلات جنوب مقدار صید را بیش از ۱۵ هزار تن در سال تخمین زده که طبق مطالعات انجام شده این مقدار را می‌توان تا ۳۷۰ هزار تن در سال افزایش داد.[۲۷]

ماهیگیری در سواحل و بنادر استان بوشهر بیشتر به صورت سُنّتی و به شیوه‌های محلی انجام می‌شود. روشهای سُنّتی به علت قدیمی بودن و همچنین کهنه بودن وسایل صید، بهره‌مندی اقتصادی مطلوبی را همراه ندارد و گاه صیادان با دست خالی بازمی‌گردند.

چنان چه برای صید از امکانات جدید استفاده شود، منطقهٔ بوشهر نه تنها نیازهای داخلی خود را تأمین می‌کند، بلکه می‌تواند قسمتی از ماهیهای صید شدهٔ خویش را به خارج از استان صادر کند.

۲ـ۳ـ۸ـ مروارید

صید مروارید در دل آبهای گرم خلیج فارس و اطراف جزایر انجام می‌شده است. مروارید بحرین، خارک و کیش نه تنها در سال ۱۷۴۴ م.۱۱۵۷ هـ.ق. سبب لشکرکشی نادرشاه به بحرین شد، بلکه به قدرت رسیدن خاندانهای شیخ ناصر بوشهری و میرناصر بندرریگی را

بین سالهای ۱۷۵۲ و ۱۷۸۳ م. و نیز کشمکش زندیه با حکومت عثمانی و کمپانی هند شرقی را دربر داشت. صادرات مروارید خلیج فارس از جمله جزیرهٔ خارک در سال ۱۷۹۰ م. از ۵۰۰۰ پوند انگلیسی متجاوز بود.

۳ـ۳ـ۸ـ شیلات

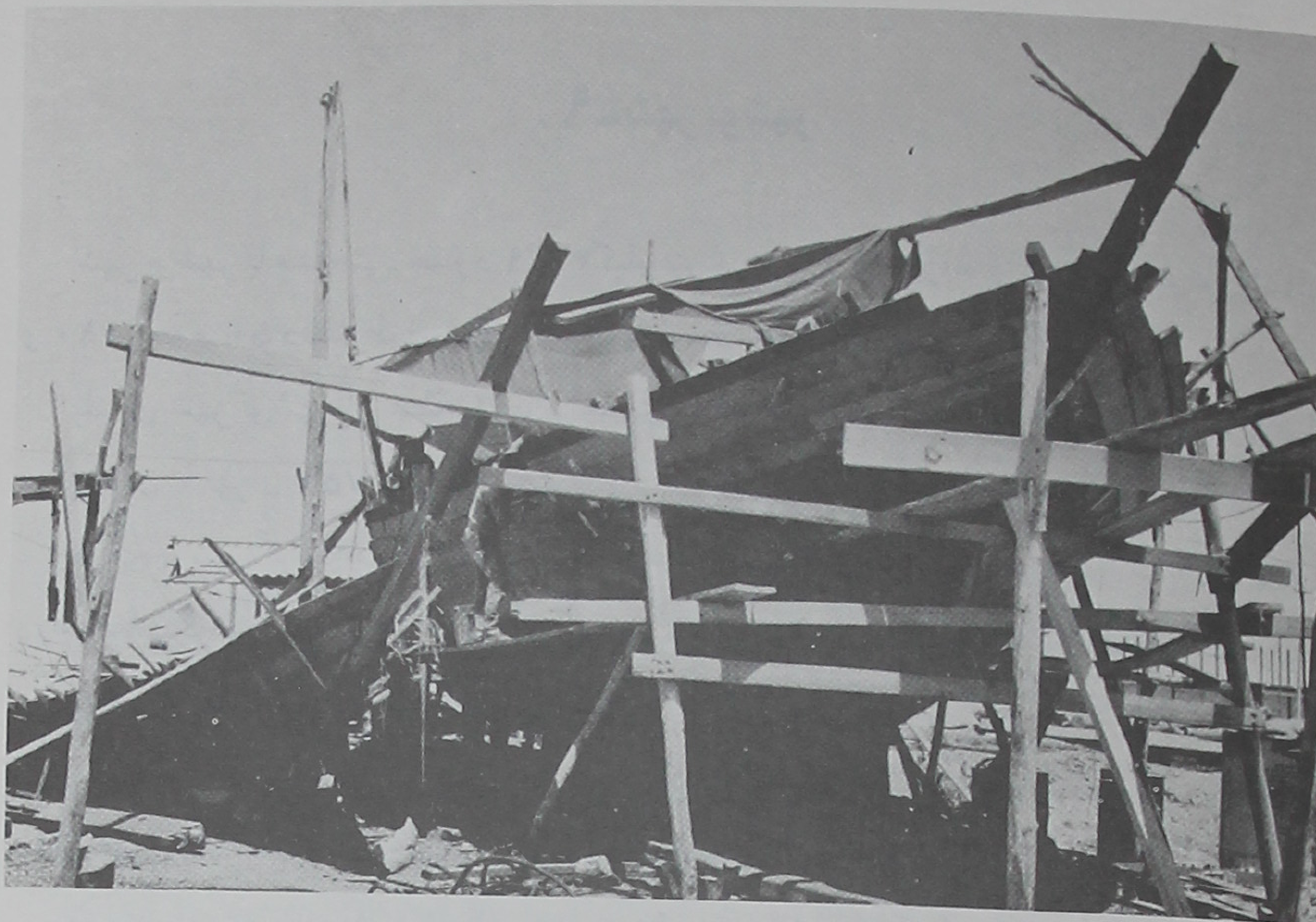
شیلات و صنایع وابسته به آن یکی از چند شاهرگ حیات اقتصادی استان بوشهر محسوب می‌شود. ترمینالهای شیلات جنوب ایران، در سال ۱۳۶۰ هـ.ش. نزدیک به ۳۵۴۰ تن صید و خرید داخلی داشته‌اند که در مقایسه با سال ۱۳۵۹ هـ.ش. این مقدار حدود ۳۲ درصد افزایش نشان می‌دهد.

به منظور افزایش بهره‌وری و شناخت کامل آبزیان خلیج فارس، مرکز تحقیقات و توسعهٔ ماهیگیری وابسته به شیلات جنوب در بهمن ماه ۱۳۵۶ هـ.ش. در بوشهر شروع به فعالیت کرد. بنابر تحقیقات این مرکز، میگوی خلیج‌فارس از نظر کیفیت و دارا بودن پروتئین بسیار، یکی از بهترین انواع میگو در جهان است.

صیدگاههای میگوی استان بوشهر از سه ناحیهٔ بحرگان (اروند رود ـ رأس‌الشط)، بوشهر (رأس‌الشط ـ بندرگاه)، دیّر (بندرگاه ـ تمبک) تشکیل می‌شود. در طول فصل صیادی که معمولاً از مرداد ماه شروع و تا اواخر اسفند ادامه می‌یابد، صید در سراسر نواحی مزبور انجام می‌شود.[۲۸]

۴ـ۸ـ صنایع دستی

با توجه به وضعیت خاص اقتصادی استان بوشهر، صنایع دستی به ویژه صنایع دستی روستایی، از گذشته دارای نقش تعیین کننده و مهمی در معیشت روستائیان منطقه بوده و بیشتر ساکنان نواحی روستایی به علت محدود بودن بخش کشاورزی و بیکاری فصلی ناشی از آن، کوشیده‌اند تا از امکانات موجود و مواد اولیه‌ای که طبیعت در اختیار آنان قرار داده است، به عنوان وسیله‌ای برای کسب درآمد بیشتر و امرار معاش استفاده کنند و به تولید محصولاتی مانند قالی، گبه، گلیم، عبا، حصیر، سفال و مصنوعات رودوزی شده اقدام کنند.[۲۹]



لنج سازی در بوشهر



لنج سازی در بندرگناوه (عکس از یگانه‌دوست)

۹ـ شهر بوشهر

شهر بوشهر با مساحتی حدود ۳۰/۹ کیلومتر مربع بین ۲۸ درجه و ۵۹ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۵۰ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۳۰]

بلندی شهر بوشهر از سطح دریا بر مبنای سطح متوسط آب خلیج فارس ۵ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۷۵۱ کیلومتر است.

هوای بوشهر گرم و مرطوب است، در فصل تابستان در گرمترین موقع در سایه ۳۸ تا ۵۲ درجهٔ سانتیگراد و سردترین موقع در نیمه شب فصل زمستان ۴ درجه بالای صفر است. باران این ناحیه به علت نبودن پناهگاههای طبیعی، [illegible] و معین نیست، زیرا ممکن است در یک سال بارندگی شدید، ولی در سال بعد به حد کافی تقلیل یابد. مقدار بارندگی از ۲۱ میلیمتر تجاوز نمی‌کند، حد وسط مقدار رطوبت در بوشهر ۷۰ درصد است.

در بندر بوشهر بادهای: شمال، جنوب (قوس)، مشرق (که‌باد = کوه‌باد)، غربی (قبله) ونشی وجود دارد.[۳۱]

بوشهر دگرگون شدهٔ بوخت اردشیر است به معنی شهر رهایی، شهری که اردشیر در آن رهایی یافت، برخی این ریشه را قابل تردید دانسته‌اند.

عرب‌ها، بوشهر را **البوشهر** می‌گفتند که کوتاه شدهٔ آن ابوشهر است که از لحاظ لغوی ترکیب درستی به نظر نمی‌رسد. در زبان انگلیسی، بوشهر bāsidon و در زبان فرانسوی بوشیر bušir است.

بوشهر در منتها الیه شبه جزیره‌ای باریک و صدفی که طول آن از رأس دماغهٔ **باسیدون** تا قاعدهٔ خروجی **برج مقام** یا برج مغان ۱۰ کیلومتر، و پهنای آن از ساحل شمالی **جبری ـ صلح‌آباد** تا ساحل جنوبی **حفره ـ مفگه** نزدیک به ۳ کیلومتر، و در بعضی جاها عرض تا نه کیلومتر و طول تا جنوبی ترین نقطهٔ حومهٔ هلیله ـ بندرگاه ۳۵ کیلومتر است. فاصلهٔ بندر تا بندر باستانی ریشهر ۱۲ کیلومتر است.

بوشهر در دوره‌های سه گانهٔ تمدن عیلام از هزارهٔ سوم تا هزارهٔ اول قبل از میلاد، مورد توجه بوده و از کاوشهای باستانشناسی چنین برمی‌آید که نام اولیهٔ این بندر **لیان** بوده است.[۳۲]

در زمان نادرشاه افشار، بوشهر آباد شد و ریشهر از اهمیت افتاد. بندر جدید بوشهر را

نادرشاه در محل یک روستای ماهیگیری ایجاد کرد. این بندر مرکز بازرگانی معتبری می‌شد و از آنجا با بنادر هندوستان رابطهٔ مستقیم برقرار گردید. از مسقط و بنادر عربستان، کشتیهای بادی و لنجهای بزرگ به بوشهر می‌آمد.[۳۳]

در سال ۱۷۵۰ م. ابومهیری پسر شیخ ناصرخان، ناخدا باشی کشتیهای نادرشاه، طرح اصلی بوشهر را ریخت و پس از آن بوشهر مقر نیروی دریایی نادر شد. به دستور نادرشاه یک کارگاه کشتی‌سازی به سرپرستی جان التون انگلیسی که با لقب جمال‌بیگ، دریاسالار کشتیهای نادرشاه در شمال بود، در آن ایجاد کرد.

در زمان کریمخان زند، بوشهر اهمیت یافت و رقیب بندر بصره در عراق شد. این بندر از مراکز عمدهٔ خلیج فارس به شمار می‌آمد و بازرگانان بوشهر، قسمت عمدهٔ تجارت خلیج فارس و اقیانوس هند را به عهده داشتند.

بوشهر از نخستین شهرهایی است که ماشین آلات چاپ سنگی را وارد کرده و پیش از شهرهای مهم ایران، دارای صنایع جدیدی چون یخ‌سازی و برق بوده است و به علت موقعیت ویژه‌اش، چه از لحاظ سیاسی و چه از نظر اقتصادی، نمایندگیهای شرکتهای خارجی و کنسولگریهای کشورهای بیگانه در این شهر وجود داشتند.

ارتش انگلستان، دوبار در سالهای ۱۸۵۷ م. و ۱۹۱۵ م. بوشهر را متصرف شد. در هنگام اشغال دوم بوشهر، مقام ژنرال کنسولی خلیج فارس با کلنل تری ور و حکومت نظامی با کاپیتان پلی و حکومت شهر به عهدهٔ کنسول انگلیسی مقیم بوشهر بود.

کنسولگری فرانسه در سال ۱۸۸۹ م. کنسولگری روسیهٔ تزاری در سال ۱۹۰۱ م. نایب کنسولگری آلمان در سال ۱۸۹۷ م. کنسولگری ایتالیا در سال ۱۹۱۴ م. در بوشهر تأسیس شده‌اند.

بعلاوه در سال ۱۹۰۰ م. مستشاران بلژیکی برای ادارهٔ گمرک بوشهر و نمایندگان بازرگانی و سیاسی کشورهای نروژ، پرتغال، هلند، عثمانی و ... تأسیسات و تشکیلاتی برای خود داشتند.

تجارتخانه‌های انگلیسی، آمریکایی، روسی، هلندی و همچنین بازرگانان ارمنی، یهودی و ایرانی فعالیتهای مهمی در بوشهر داشته‌اند. مبلغان مذهبی فرانسوی و انگلیسی نیز در بوشهر فعالیت می‌کرده‌اند.[۳۴]

یادداشتهای فصل پنجم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.
۲- افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به بوشهر، جلد اول، ص ۳۳.
۳- افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۱۷.
۴- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱۹.
۵- افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۳۴.
۶- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد اول، ص ۴۳۵.
۷- گیرشمن، رمان. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۲۲.
۸- رایین، اسماعیل. دریانوردی ایرانیان، جلد ۲، ص ۶۳۲.
۹- لسترنج، گای. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۸۱.
۱۰- افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۳۵.
۱۱- طباطبایی، محیط. جزر و مدّ سیاسی در خلیج فارس، نشریه وزارت امورخارجه، شمارهٔ ۱۱، دوره دوم، تیرماه ۱۳۳۹، صص ۲۱-۲۰.
۱۲- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.
۱۳- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان بوشهر، ص ۱.
۱۴- مرکز آمار ایران. همان نشریه، صص ۲-۱.
۱۵- افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۶۳۱.
۱۶- فیلد، دکتر هنری. مردم شناسی ایران، ص ۲۵۴.
۱۷- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۴۳۲.
۱۸- اقتداری، احمد. زبانهای محلی و فولکلور خلیج فارس، سمینار خلیج فارس، جلد ۲، ادارهٔ کل انتشارات و رادیو، تهران، ۱۳۴۱، ص ۱۲۶.

۱۹ـ همان مقاله، ص ۱۵۰.
۲۰ـ آل‌احمد، جلال. جزیرهٔ خارک، دُرّ یتیم خلیج فارس، ص ۱۶۱.
۲۱ـ افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، صص ۶۳۸-۶۳۷.
۲۲ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۴۴۶.
۲۳ـ افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۷۲۶.
۲۴ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، صص ۴۵۰-۴۴۹.
۲۵ـ حراست ادارهٔ کل کشاورزی استان بوشهر. شناسنامهٔ استان بوشهر، ص ۲۱.
۲۶ـ میگلی نژاد و کرمی. صید ساحلی در مناطق استان بوشهر، ص ۱.
۲۷ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیا در استانها. همان کتاب، صص ۴۵۱-۴۵۰.
۲۸ـ گروه تحقیق مؤسسهٔ تحقیقات علمی و فنی و ماهیگیری دریایی. صص ۳-۱.
۲۹ـ افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۷۳۹.
۳۰ـ مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۲۰، استان بوشهر، ص ۱۹.
۳۱ـ افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، صص ۸۰۲-۸۰۱.
۳۲ـ حمیدی، دکتر جعفر. بوشهر بندری با ۲۰۰۰ سال زندگی، بندر و دریا، سال اول، شمارهٔ ۶، فروردین ماه ۱۳۶۵، ص ۶۲ مکرر.
۳۳ـ ادارهٔ کل انتشارات و تبلیغات. گفتارهای رادیو، جلد ۳، تهران، اسفند ماه ۱۳۲۰، ص ۲۰۷.
۳۴ـ افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، صص ۸۰۶-۸۰۵.

فصل ششم

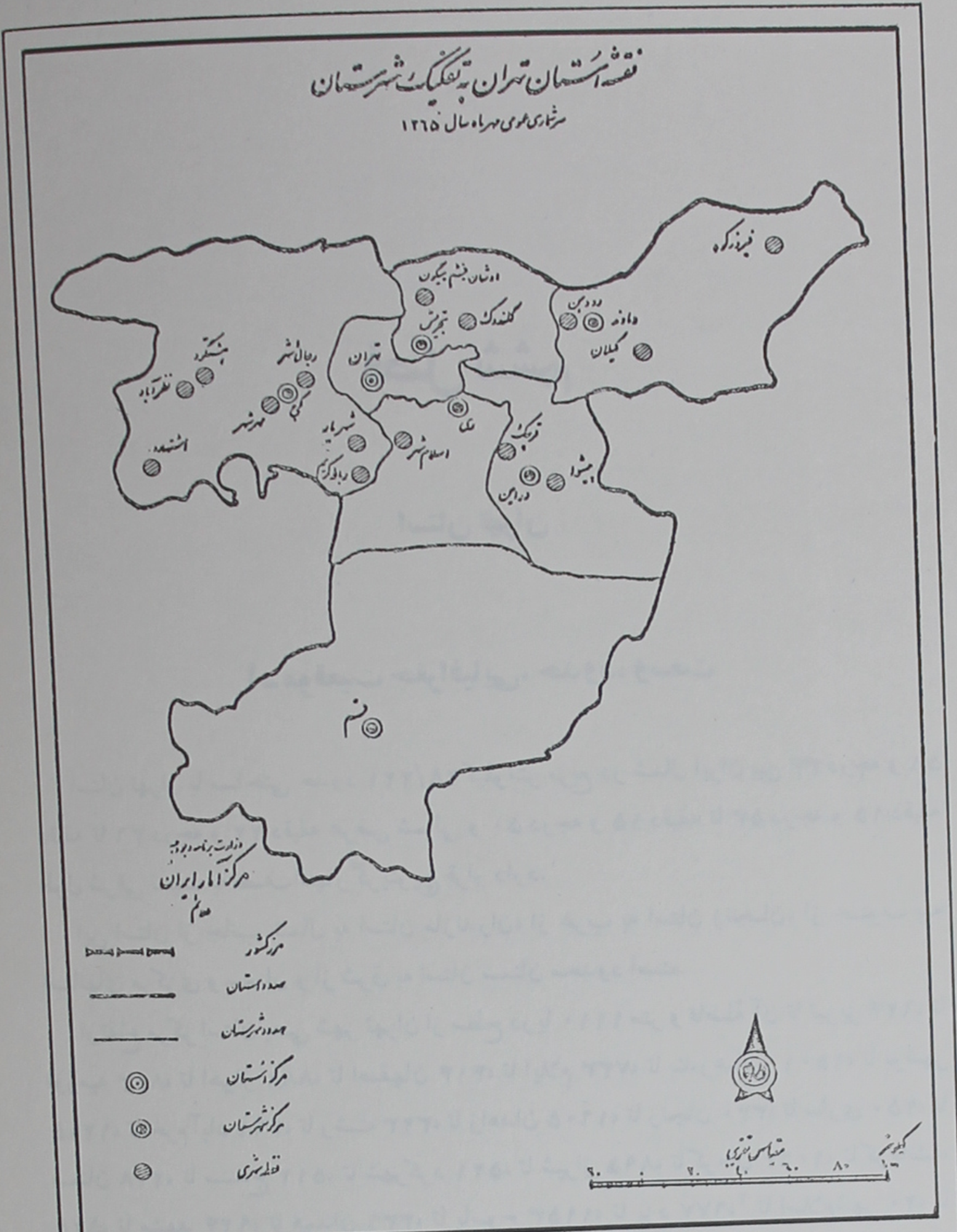
استان تهران

۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان تهران با مساحتی حدود ۲۸/۲۲۱ کیلومتر مربع در شمال ایران بین ۳۴ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۶ درجه و ۲۲ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۱۵ دقیقه تا ۵۳ درجه و ۱۵ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از جانب شمال به استان مازندران، از غرب به استان زنجان، از جنوب به استانهای مرکزی و سمنان و از شرق به استان سمنان محدود است.

ارتفاع مرکز استان یعنی شهر تهران از سطح دریا ۱۱۱۰ متر و فاصلهٔ آن تا تبریز ۶۲۴، تا اورمیه ۸۰۳، تا اهواز ۸۸۱، تا اصفهان ۴۱۴، تا ایلام ۷۳۳، تا بندرعباس ۱۵۰۱، تا بوشهر ۱۲۱۵، تا خرم‌آباد ۴۹۱، تا رشت ۳۲۳، تا زاهدان ۱۶۰۵، تا زنجان ۳۳۰، تا ساری ۲۵۰، تا سمنان ۲۲۸، تا سنندج ۵۱۲، تا شهرکرد ۵۲۱، تا شیراز ۸۹۵، تاکرمان ۱۰۶۴، تاکرمانشاه ۵۲۵، تا مشهد ۹۲۴، تا همدان ۳۳۶، تا یاسوج ۱۱۵۳، تا یزد ۶۷۷،[۲] تا اسلام‌شهر ۲۰، تا اشتهارد ۱۲۰، تا اوشان ـ فشم ـ میگون ۲۸، تا پیشوا ۵۰، تا دماوند ۷۰، تا رباط کریم ۴۰، تا رجایی شهر ۵۲، تا رودهن ۵۲، تا شهریار ۳۰، تا فیروزکوه ۱۳۵، تا قرچک ۲۸، تاکرج ۴۵،



نقشهٔ استان تهران

تا کیلان ۸۷، تا لواسان ۲۵، تا مهرشهر ۵۰، تا نظرآباد ۸۵، تا ورامین ۴۲، تا هشتگرد ۷۵،[۳] تا اراک ۲۸۸، تا قم ۱۵۸ کیلومتر است.

۲ـ وجه تسمیه

تهران در قدیم، روستایی از توابع شهر ری بود و به همین سبب در کتابهای جغرافیایی و تاریخی پیش از اسلام، از آن نامی برده نشده است.

دکتر حسین کریمان، مؤلف کتاب قصران می‌نویسد:

«نام طهران به صورت نسبت طهرانی، نخستین بار در احوال حافظ ابوعبدالله‌محمد بن حامد طهرانی رازی از عالمان بنام نیمهٔ نخستین سدهٔ ۳ هـ.ق. پهنهٔ قصران و متوفی به سال ۲۶۱ یا ۲۷۱ هـ.ق. ... درج آمده».[۴]

راوندی، مؤلف کتاب راحة‌الصدور ضمن شرح حال سلطان ارسلان پسر طغرل سلجوقی و همچنین ذکر وقایع سال ۵۶۱ هـ.ق. از طهران نام برده و می‌نویسد:

«روز سه‌شنبه هفتم ماه رجب سنهٔ ۵۶۱ والده سلطان و امیر سپاه سالار کبیر مظفرالدوله والدین قزل ارسلان، از لشکرگاه حرکت فرمودند بر عزیمت نخجوان و به بالای طهران فرود آمدند».[۵]

به هر حال از این تاریخ به بعد، نام طهران رأساً و یا به صورت نسبت طهرانی در بسیاری از منابع ذکر گردیده است.

یاقوت حموی در معجم‌البلدان، تهران را توصیف کرده، می‌نویسد:

«طهران به کسر طاء و سکون ها و را و نون در آخر، کلمه‌ای است عجمی و ایشان تهران تلفظ کنند چون در زبان ایشان طاء وجود ندارد. این آبادی از دیه‌های ری است وبناهای آن در زیر زمین بنیان یافته است، وهیچ کس جز به ارادهٔ مردم بدانجا راه نمی‌یابد و در بیشتر اوقات ایشان نسبت به سلطان وقت راه خلاف و سرپیچی می‌پیمایند».[۶]

تهران، از زمانی اهمیت پیدا کرد، که شهرهای مجاور آن از جمله شهر ری در سال ۶۱۷ هـ.ق. در اثر حملهٔ سی هزار سوار مغول ویران شد. در این حمله عدهٔ زیادی از مردم کشته



هتل استقلال (هیلتون)، تهران.

شدند و شهر غارت گردید، زنان را به اسیری بردند و خردسالان را به بندگی گرفتند.[۷] عده‌ای از مردم که جان سالم بدر برده بودند، به تهران که دارای سردابها و زیرزمینهای زیاد بود، پناه بردند، و بدین ترتیب تهران کوچک، نخستین قدم را در راه توسعه و گسترش خود برداشت.[۸]

تیمور گورکان به هنگام عبور از تهران، در آنجا اقامت کرد. شاه تهماسب صفوی که از قزوین به منظور زیارت مرقد سیّد حمزه، جد بزرگ صفویه که در جوار حرم حضرت عبدالعظیم مدفون بود به شهر ری می‌رفت، به روستای تهران علاقمند شد و در سال ۹۶۱ هـ.ق. دستور داد بارویی با ۱۱۴ برج به عدد سوره‌های قرآن به دور تهران احداث کردند.[۹]

در تابستان سال ۱۱۷۳ هـ.ق. کریمخان زند به علت گرم بودن هوای تهران، به شمیران رفت و دستور داد در غیاب او عمارت سلطنتی و دیوانخانهٔ بزرگ و حرمخانه در تهران احداث کنند.[۱۰]

آقا محمدخان قاجار، روز یکشنبه یازدهم شهر جمادی‌الاولی سال ۱۲۰۰ هـ.ق. که روز نوروز بود، در تهران بر تخت سلطنت جلوس کرد و به نام خود سکّه زد و از این تاریخ تهران را دارالخلافه نامیدند.[۱۱]

جمیل محمدی کردستانی بر این باور است که واژهٔ تهران در اصل کردی است، زیرا پیش از بنای تهران، روستایی به نام کردکوی (نیاوران کنونی) وجود داشته است و یکی از ساکنان آن، فرزندش عبدالله را از خود می‌راند، او از نیاوران به جنوب رفته و عودلاجان را می‌سازد. از آنجاکه کردان عبدالله را عودلا گویند نام این محل از نام عبدالله مأخوذ گردیده است. از طرفی تهران در اصل تاران (تا + ران) یعنی رانده شده یا قهر کرده است. بالأخره محل مذکور به مرور زمان گسترش یافته و به شهری به نام تهران تبدیل می‌شود.

۳ـ تقسیمات کشوری

استان تهران دارای ۹ شهرستان شامل ۲۳ بخش، ۲۳ شهر، ۶۸ دهستان[۱۲] و ۲۵۶۵ آبادی است.[۱۳]

۴ـ جمعیت

استان تهران در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. ۸/۷۱۲/۰۸۷ نفر جمعیت داشته که از این تعداد، ۸۶/۵ درصد در نقاط شهری و ۱۳/۵ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و کمتر از ۰/۱ درصد غیرساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۳۰۸/۷ نفر در هر کیلومتر بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از ۸/۷۱۲/۰۸۷ نفر جمعیت استان تهران ۴/۴۷۵/۳۰۵/ نفر مرد و ۴/۲۳۶/۷۸۲ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۶ به دست می‌آید. به بیان دیگر در استان تهران، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن، ۱۰۶ نفر مرد وجود داشته است.[۱۴]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۱۰/۳۳۷/۸۲۶ نفر رسیده است. از این جمعیت /۸/۹۹۴/۱۸۸ نفر در نقاط شهری ۱/۳۴۳/۱۰۸ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

نژاد مردم شهرری از جمله تهران که در قدیم تابع شهرری بود، صرفنظر از ورود جمعی از اقوام دیگر، دنبالهٔ ساکنان اولیه و یکی از شاخه‌های ۱۶ گانهٔ قوم آریا می‌باشد که اکثریت را تشکیل می‌دهد.

۲ـ۵ـ زبان

تهران در روزگاران کهن از توابع ری بوده است، و ری جزء سرزمین ماد به شمار می‌آمده است، از این رو زبان مردم تهران و ری در آغاز شاخه‌ای از زبان مادی بوده که با پارسی قدیم قرابت داشته است.

زبان مردم این سامان به عهد اشکانیان، زبان پهلوی اشکانی بود که از پارسی باستان اشتقاق یافته است، به عهد این خاندان خط و زبان پهلوی در ایران رایج گردید، و در علم و

ادب به کار رفت.

در ری و نواحی آن از جمله تهران، قصران و ... در سده‌های ۳ و ۴ هـ.ق. به روزگار علویان، آل زیار و آل بویه، دیالمه راه داشتند و بدین سبب، زبان طبری یا مازندرانی نیز در تهران نفوذ یافت. زبان مازندرانی و گیلکی نیز از ریشه و بن زبانهای دیرین ایرانی است. و پس از انقراض ساسانیان تا مدتی زبان پهلوی در طبرستان معمول بود. امروز نیز کلمات و لغات پهلوی در این حدود به ویژه در تهران فراوان است.

پس از استیلای عرب، زبان پهلوی در ری، تهران، اصفهان، همدان و نهاوند معمول بود، و پس از اسلام این نواحی را مملکت پهلوی نامیدند، و زبان فصیح فارسی را پهلوانی زبان و پهلوی زبان خواندند.[۱۵]

مرحوم عباس اقبال در مقاله‌های تحقیقی خود، تحت عنوان لهجهٔ تهرانی، گویش مردم تهران باستان را، چنین تعریف کرده:

«لهجهٔ تهرانی که قبل از خراب شدن و از رونق افتادن شهرری، به آن، زبان رازی می‌گفتند، از لهجه‌های زبان پهلوی یعنی شعبه‌ای از زبان فارسی است که در قسمت شمال و شمال‌غربی و مغرب و جنوب ایران شیوع داشته، و لهجه‌های مازندرانی، گیلکی، تاتی، لری، کردی، شیرازی، آشتیانی و غیره‌ها از بقایای همان زبانند. این زبان چنان که مخفی نیست بکلی غیر از فارسی دری بوده که ابتدا در ماوراءالنهر، سپس در خراسان و سیستان، زبان رسمی و شعر و ادب شده است».[۱۶]

از آن پس که گروهی از سادات در این نواحی ساکن شدند، زبان عربی نیز در لهجهٔ محلی پهلوی مردم آن حدود راه یافت، و اکنون بسیاری از کلمات و لغات کهن عربی در آبادیهای این سامان رایج است.

جمعی ترک زبان نیز از دیرباز در پهنهٔ ری، تهران و قصران وجود داشتند، بدین سبب است که در محاورهٔ مردم این نواحی واژه‌های ترکی نیز به گوش می‌خورد.

گویش کنونی مردم استان تهران، ادبیات و سنّت ادبی نو ندارد؛ و ادبیات آن از پاره‌ای ترانه‌ها، چیستانها، مثلها و داستانها تجاوز نمی‌کند؛ ولی از گذشتهٔ آن آثاری به دست است.

راه یافتن زبان فارسی در گویش مردم استان تهران روزافزون است، به ویژه در سالهای اخیر که اجباری شدن آموزش و با سواد شدن روستائیان و عشایر و زیاد شدن وسیله‌های نوین

ارتباط، چون اتومبیل، رادیو و تلویزیون و روی آوردن روستائیان به شهر، سبب شده که تمام مردم این استان با زبان آسان و شیرین فارسی فصیح آشنا شوند و گویش باستانی خویش را به تدریج به دست فراموشی بسپارند.[۱۷]

در حال حاضر زبان عمومی فارسی است، ولی ارامنه و آسوریان به زبان خود نیز سخن می‌گویند.

۳-۵- دین

به هنگام ظهور آیین مقدس اسلام و فتح ری و پیرامون آن، مردم این سرزمین بدین آیین درآمدند و در آغاز امر جملگی به طریق سُنّت و جماعت بوده‌اند و اکثر به امویان و خلافت آنان تمایل نشان می‌دادند.

پس از اینکه بنا به دلایلی بین مسلمانان اختلاف افتاد، مسلمانان ری، تهران و... نیز انشعاب پیداکردند، وگروههای مختلفی از شعبه‌های اصلی پیدا شدند.

آئین حقهٔ تشیع از سده‌های نخستین اسلامی به این ناحیه نیز راه یافت. نام فرقه‌های مختلف مسلمانان که در این استان می‌زیسته‌اند عبارت بودند از: حنفیان[۱۸] شافعیان[۱۹] از شیعیان: شیعهٔ اصولی اثنی‌عشری، زیدیان، اسماعیلیان.[۲۰]

اکثریت مردم استان تهران پیرو دین اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری و مذهب سُنّی هستند، ولی تعدادی یهودی، مسیحی و زرتشتی در این استان سکونت گرفته‌اند.

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. در این سال ۲۴۲۴۰ نفر زرتشتی، ۱۶۷۶۶ نفر کلیمی و ۷۱۷۵۲ نفر مسیحی در این استان سکونت داشته‌اند.

۶- اخلاق و عادتهای مردم

مردم استان تهران، به ویژه تهرانیان اصیل، ساده‌دل، پاک‌نهاد و پاک‌اندیش‌اند. مردم این منطقه به مراسم و آداب و سُنّتهای خود، به ویژه عید نوروز و برگزاری تمام مراسم و آیینهای آن علاقه و دلبستگی زیادی از خود نشان می‌دهند.

بیشتر مردم استان تهران مذهبی بوده و در رعایت شعایر مذهبی کوشش می‌شود، به طوری که خانواده‌های غیر محلی تحت تأثیر محیط، رعایت حجاب را می‌کنند.

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

۱ـ۷ـ موزه‌های مهم شهر تهران

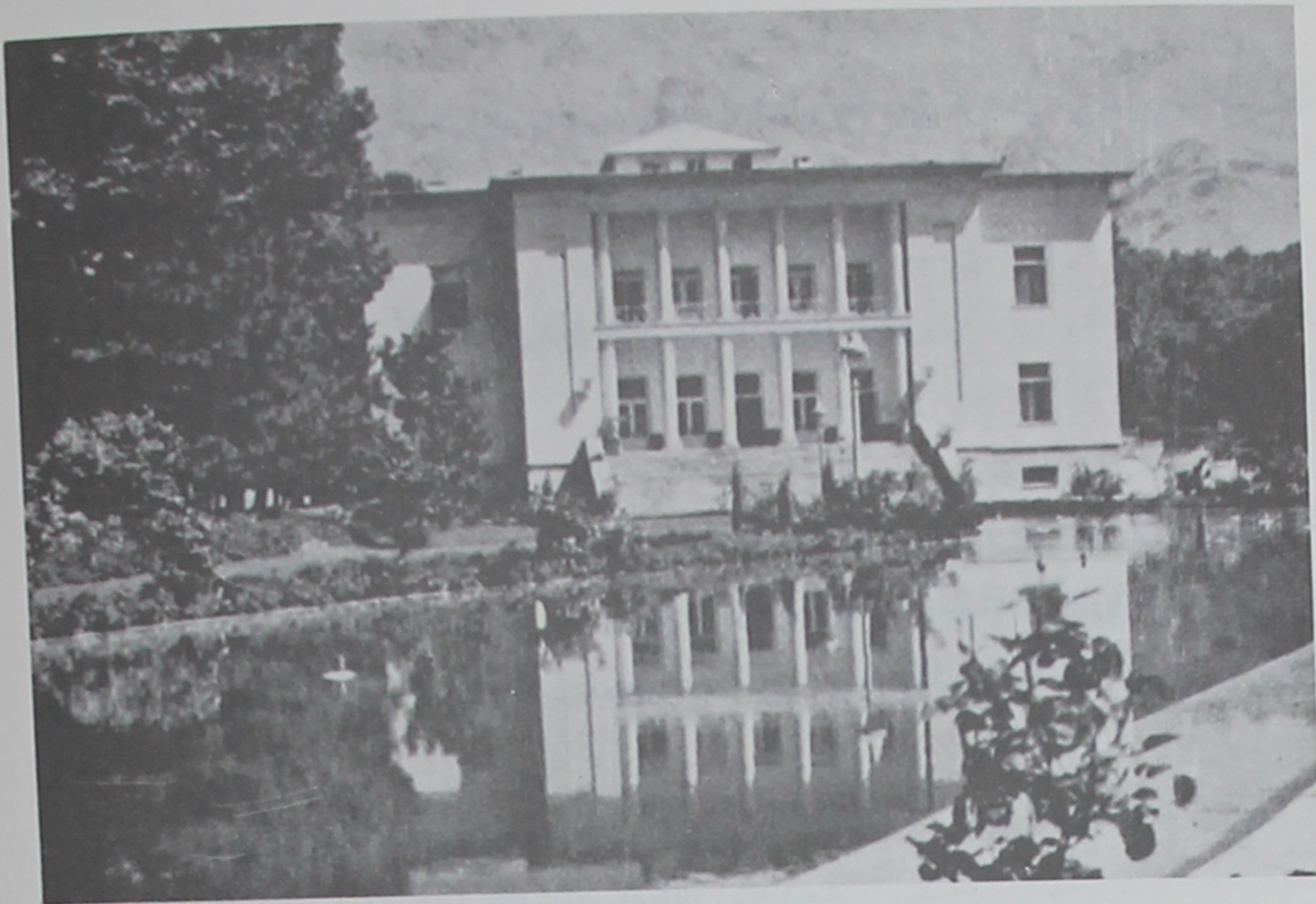
موزه‌های مهم شهر تهران عبارت‌اند از: موزهٔ ایران باستان، موزهٔ هنرهای تزیینی، موزهٔ هنرهای ملی، موزهٔ کاخ ابیض، موزهٔ تخت مرمر، موزهٔ کاخ گلستان، موزهٔ مردم‌شناسی، خزانهٔ بانک مرکزی، موزهٔ فرش، موزهٔ رضا عباسی، موزهٔ نگارستان، موزهٔ آبگینه، موزهٔ ملک.

۲ـ۷ـ آثار تاریخی و کتابخانه‌های شهر تهران

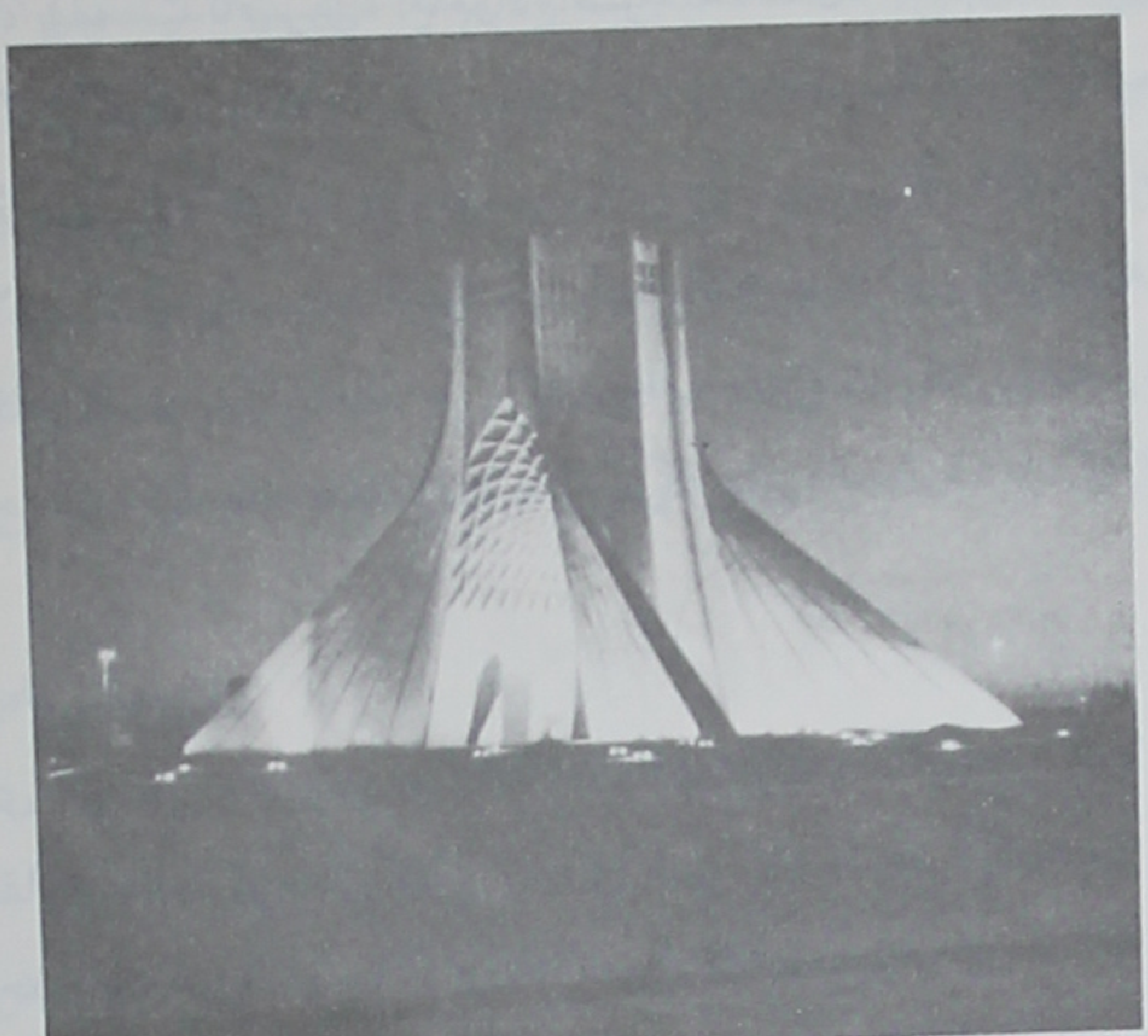
آثار و بناهای تاریخی شهر تهران عبارت‌اند از: بقعهٔ سیّد اسماعیل، بقعهٔ امام‌زاده یحیی، بقعهٔ امام‌زاده زید، بقعهٔ سیّدناصرین، امام‌زاده سیّد اسحاق، امام‌زاده ابراهیم، سقاخانهٔ نوروزخان، باغ و کاخ گلستان، کاخ مرمر، مدرسهٔ مروی یا مدرسهٔ فخریه، مسجد امام، کلیسای طاطاوس، مدرسهٔ سپهسالار قدیم، دروازه نو، منار پامنار، سر قبرآقا، مدرسهٔ عالی استاد مطهری (سپهسالار)، کاخ بهارستان، کاخ سعدآباد، کاخ مرمر و... کتابخانه‌های مهم شهر تهران: کتابخانهٔ کاخ گلستان، کتابخانهٔ ملی، کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، کتابخانهٔ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، کتابخانهٔ ملک، کتابخانه مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۳ـ۷ـ آثار تاریخی شهرری

آثار و بناهای تاریخی شهرری عبارت‌اند از: تپهٔ میل، زندان هارون یا زندان خان، بقعهٔ بی‌بی‌شهربانو، نقاره خانه، کوه طبرک و باروی شهرری، سرسرهٔ فتحعلی شاه قاجار، برج طغرل، آستانهٔ حضرت عبدالعظیم(ع) و بقاع مجاور آن، امام‌زاده حمزه، امام‌زاده عبدالله، امام‌زاده هادی، امام‌زاده ابوالحسن، جوانمرد قصاب، هفت‌چنار، امام‌زاده حسن.



کاخ سعدآباد، تهران



میدان آزادی

۴-۷- آثار تاریخی شمیران

آثار و بناهای تاریخی شمیران عبارت‌اند از: بقعهٔ امامزاده قاسم(ع)، امام زاده صالح، امامزاده معصوم صالح، بقعهٔ قاضی صابر، کاخهای سلطنت‌آباد، کاخ صاحبقرانیّه، امامزاده ابراهیم، امامزاده علی‌اکبر، بقعهٔ چهل تن، سیّده ملکه خاتون، امامزاده اهل‌بن‌علی، ابن بابویه، بی‌بی‌زبیده.

۵-۷- آثار تاریخی کرج

آثار و بناهای تاریخی کرج عبارت‌اند از: بنای تاریخی باغ سلطنتی، تخت رستم و تخت کیکاوس شهریار، امامزاده قاسم.

۶-۷- آثار تاریخی ورامین

آثار و بناهای تاریخی ورامین عبارت‌اند از: برج علاءالدین، مسجد جامع، امامزاده یحیی، شاهزاده حسین، امامزاده جعفر.

بناهای تاریخی دماوند و بومهن عبارت‌اند از: مسجد جمعه، برج شبلی، امامزاده عبدالله، امامزاده محمد یا فرامه، امامزاده عبدالله یا چهل تن، امامزاده مطهر بومهن.

۷-۷- آثار تاریخی قم

آثار و بناهای تاریخی قم عبارت‌اند از: آستانه حضرت معصومه(ع)، بقعهٔ علی‌بن جعفر، مسجد جامع، مدرسهٔ فیضیه، امامزاده ابراهیم، گنبد سبز، مصلی و تکیه، تیمچهٔ صدراعظم، منارهٔ مسجد جمعه، مناره‌های عهد مغول و کتابخانهٔ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی.

۸- اقتصاد

استان تهران به عنوان بزرگترین قطب اقتصادی کشور، دارای ویژگیهای اقتصادی پیچیده و گوناگونی است. در طی دورهٔ کوتاهی، جنبه‌های صنعتی و تجاری اقتصادی این سرزمین، آن چنان توسعه پیدا کرد که می‌توان این دوره را دورهٔ تغییرات بنیادی از یک اقتصاد

کشاورزی نسبتاً خودکفا به اقتصاد صنعتی و تجاری وابسته نامید.

۱-۸- کشاورزی

کشاورزی استان تهران، در مجموع فعالیتهای اقتصادی این استان، سهم اندکی داشته و بیشتر به عنوان تکمیل‌کنندهٔ این گونه نیازمندیها به شمار می‌رود.

سطح زیر کشت محصولات سالانهٔ استان حدود ۱۵۰۰۰۰ هکتار است که حدود ۱۲۲۵۰۰ هکتار آن به کشت محصولات عمدهٔ سالانه مانند: گندم، جو، حبوبات، سیب‌زمینی، پیاز، نباتات علوفه‌ای و دانه‌های روغنی اختصاص دارد.

سطح باغها حدود ۵۵۰۰۰ هکتار بوده که شامل درختان سیب، گوجه، گیلاس، زردآلو، هلو، انار، انجیر و... است. سطح اراضی آیش استان حدود ۶۴۰۰۰ هکتار است.

۲-۸- دامداری و دامپروری

با وجود مراتع در دره‌ها و دامنهٔ کوههای استان تهران، دامداری یک فعالیت اقتصادی سُنّتی محسوب می‌شود. زمستانهای سرد و پر برف نواحی کوهستانی و وجود روستاهای مجاور دشت، سبب کوچ موقت بین این نواحی و دشتهای نسبتاً گرم در زمستان شده است. بز، گوسفند و گاو در روستاهایی که قدرت ذخیرهٔ علوفهٔ زمستانی را دارند از مهمترین دامهای نواحی کوهستانی استان به شمار می‌روند.

در ناحیه دشتهای استان تهران، نگاهداری گاو و تهیهٔ علوفه در مزارع به صورت سُنّتی وجود دارد. علاوه برآن حیوانات بارکش جهت امور زراعت به کار گرفته می‌شوند.

جمعیت روزافزون استان تهران و نیاز به فرآورده‌های دامی در سالهای اخیر، سبب احداث مجتمعهای دامپروری شامل گاوداریها و مرغداریها گردیده که فراورده‌های لبنی و پاستوریزهٔ آن در سطحی وسیع توزیع می‌شود.

مؤسسهٔ سرم‌سازی حصارک کرج، برای تهیهٔ انواع واکسنها و سرم‌ها اقدام به نگاهداری اسب، گاو و حیوانات دیگر کرده است.



قالی ابریشم ورامین طرح میناخانی



میز خاتم کار هنرمندان تهران

برابر آمارهای داده شده، دامهای موجود در روستاهای استان، نقشی در تهیه و تأمین مصارف تهران و سایر شهرها و شهرکهای مجاور آن ندارند و استان تهران به وارد کردن دامهای زنده از دیگر استانها و گوشت منجمد خارج از کشور متکی است.[۲۱]

۳-۸- صنایع

صنایع استان تهران برحسب نوع تولیدات عبارت‌اند از: صنایع غذایی، صنایع سلولزی، صنایع شیمیایی و دارویی، صنایع کانی غیرفلزی، صنایع برق و الکترونیک.

۹- راهها و ارتباطات

نزدیک به ۳۵ درصد کل بزرگ‌راههای کشور در استان تهران قرار دارند. این بزرگ راهها که در دو محور تهران - کرج تا قزوین در استان زنجان و تهران - قم که تا استان مرکزی امتداد دارد، بخش بزرگی از رفت و آمد مسافران و حمل و نقل سبک را بین این استان با استانهای مذکور شامل می‌شوند.

طول جاده‌های درجهٔ یک استان تهران حدود ۱۱۰۰ کیلومتر است که در ۷ محور: تهران- آمل، تهران- قایم شهر، تهران- چالوس، تهران- قزوین، تهران- قم، تهران- گرمسار، تهران- ساوه، این استان را با استانهای مجاور آن مرتبط می‌سازند.

جاده‌های درجهٔ ۲ استان تهران حدود ۱۰۰۰ کیلومتر طول دارند و معمولاً شهرهای استان را با مراکز بخش ارتباط می‌دهند.[۲۲]

۱۰- شهر تهران

شهر تهران با مساحتی حدود ۵۶۷/۲ کیلومتر مربع در مرکز استان تهران بین ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه عرض شمالی و ۵۱ درجه و ۲۳ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۲۳]

ارتفاع شهر تهران از سطح دریای آزاد ۱۱۱۰ متر و فاصلهٔ آن به خط مستقیم از دریای

مازندران حدود ۱۰۰ کیلومتر و از خلیج فارس حدود ۶۰۰ کیلومتر است. ولی خط آهنی که تهران را به دریای مازندران می‌رساند ۴۶۱ کیلومتر طول دارد و خط آهن تهران به خلیج فارس حدود ۹۳۷ کیلومتر است.

هنگامی که آفتاب بر نصف‌النهار تهران می‌تابد و به اصطلاح ساعت ۱۲ است، در شهرهای بغداد و مسکو، ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه، در استانبول ۱۰ و ۳۰ دقیقه، در پاریس و لندن ۸ و ۳۰ دقیقه، در نیویورک ۳ و ۳۰ دقیقه و در توکیو ۱۷ و ۳۰ دقیقه است.

تهران در دامنهٔ کوههای البرز واقع است، ناحیهٔ مشرف بر تهران از جبال البرز توچال نام دارد که دو قلهٔ آن یکی ۳۸۴۰ متر و دیگری ۴۱۰۰ متر ارتفاع دارد.

تهران در روزگار قدیم جزئی از سرزمین آباد و پهناور ری بود. نام آن در معجم‌البلدان یاقوت دیده می‌شود و در آنجاست که نوشته شده خانه‌های مردم در زیر زمین ساخته شده است تا ازگزند دشمنان محفوظ مانند.

رونق واقعی شهر تهران از زمانی آغاز شد که شاه تهماسب صفوی حصاری به دور آن کشید و در درون شهر، بازار وارگی ساخت.

شاه‌عباس صفوی نیز در تهران باغی به نام چهارباغ ساخت که ارگ فعلی تهران در محل همان چهارباغ است. در فتنهٔ افغانها شهر آسیب زیادی دید، تا اینکه کریم‌خان زند در سال ۱۱۷۳ هـ.ق. دستور داد برای دارالحکومه عمارتی بسازند شامل دیوان خانه و قراول خانه، و مشهور است که باغ جنت از آثار اوست.

شهر تهران در سال ۱۱۷۵ هـ.ق. حدود ۵ کیلومتر مربع وسعت داشت. جمعیت آن در این سال با نظامیان ۱۵۰۰۰ نفر بوده است.

در زمان آقامحمدخان قاجار، در ناحیهٔ ارگ کاخهایی ساخته شد و در زمان این شاه تهران به پایتختی انتخاب شد.

در زمان فتحعلی شاه قاجار، بناهای دیگری مانند میدان شاه سابق و مسجد شاه سابق (۱۲۲۴ هـ.ق.)، ۶ دروازه، امام‌زاده یحیی، امام‌زاده زید و قصرهایی در ارگ ساخته شد. در این زمان وسعت تهران به ۸ کیلومتر مربع رسید.

از آن پس شهر تهران روز به روز بزرگتر شد و در روزگار ناصرالدین شاه قاجار، حدود تهران از جانب شمال به خیابان کنونی انقلاب واز غرب به خیابان سی‌متری رسید. در این دو

نقطه خندقی همانند خندق پاریس حفر شده بود.[۲۴]

پس از دورهٔ قاجاریه، رضاشاه پهلوی اقدامهایی در تغییر شکل خیابانها و ساختمانهای پیرامون آن کرد. از این زمان به بعد است که توجه به ساختمان و تزیین تهران آغاز گردید.

جمعیت شهر تهران در سال ۱۳۱۸ هـ.ش. حدود ۵۴۰۰۰۰ نفر، در سال ۱۳۳۵ هـ.ش. ۱۵۰۰۰۰۰ نفر، در سال ۱۳۴۵ هـ.ش. حدود ۲/۷۱۲۹۴۴ نفر،[۲۵] در سال ۱۳۵۵ هـ.ش. حدود ۴/۵۳۰/۲۲۳ نفر[۲۶] و در سال ۱۳۶۵ هـ.ش. حدود ۶/۰۴۲/۵۸۴[۲۷] بوده است.

در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ ش. اکثریت قریب به اتفاق جمعیت شهر تهران (۹۷/۷۴ درصد) را مسلمانان تشکیل می‌داده‌اند.

یادداشتهای فصل ششم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، تهران، ۱۳۶۸، صص ۵-۴.
۲- اطلس راههای ایران، ص ۵۰.
۳- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱، استان تهران، ص ۲۴.
۴- کریمان، دکتر حسین. قصران، بخش اول، ص ۴۵.
۵- راوندی، محمدبن علی‌بن سلیمان. راحةالصدور و آیةالسرور، ص ۲۹۳.
۶- کریمان، دکتر حسین. همان کتاب، ص ۴۸.
۷- افشار (سیستانی)، ایرج. مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد دوم، ص ۱۱۲۰.
۸- نجمی، ناصر. دارالخلافهٔ تهران، ص ۱۵.
۹- کریمان، دکتر حسین. همان کتاب، صص ۵۰-۴۹.
۱۰- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. مرآةالبلدان، جلداول، ص ۸۴۴.
۱۱- همان کتاب، ص ۸۴۸.
۱۲- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.
۱۳- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان تهران، ص ۱.
۱۴- نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان تهران، ص ۲.
۱۵- کریمان، دکتر حسین. همان کتاب، ص ۷۵۶.
۱۶- اقبال آشتیانی، عباس. تواریخ طبرستان و آمل، لهجهٔ تهرانی، مجلهٔ یادگار، سال ۵، شمارهٔ ۵-۴، آذر - دی ۱۳۲۷، ص ۱۵۰.
۱۷- کریمان، دکتر حسین. همان کتاب، صص ۷۶۱-۷۵۸.
۱۸- حنفی کامل، معتزله، بخاریهٔ معتزله.
۱۹- شافعی کامل یا اصحاب حدیث، حنابله، اشاعره، مجبره.
۲۰- کریمان، دکتر حسین. همان کتاب، صص ۷۶۱-۷۵۸.

۲۱- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد اول، ص ۵۱۶.

۲۲- همان کتاب، ص ۵۲۳.

۲۳- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد اول، استان تهران، ص ۲۴.

۲۴- مؤسسهٔ اطلاعات. کتاب پهلوی، صص ۲۶۹-۲۶۸.

۲۵- همان کتاب، ص ۲۶۹.

۲۶- مرکز آمار ایران. سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه ۱۳۵۵ کل کشور، ص هشتادودو.

۲۷- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ شهرستان تهران، ص ۱۵.

فصل هفتم

استان چهارمحال و بختیاری

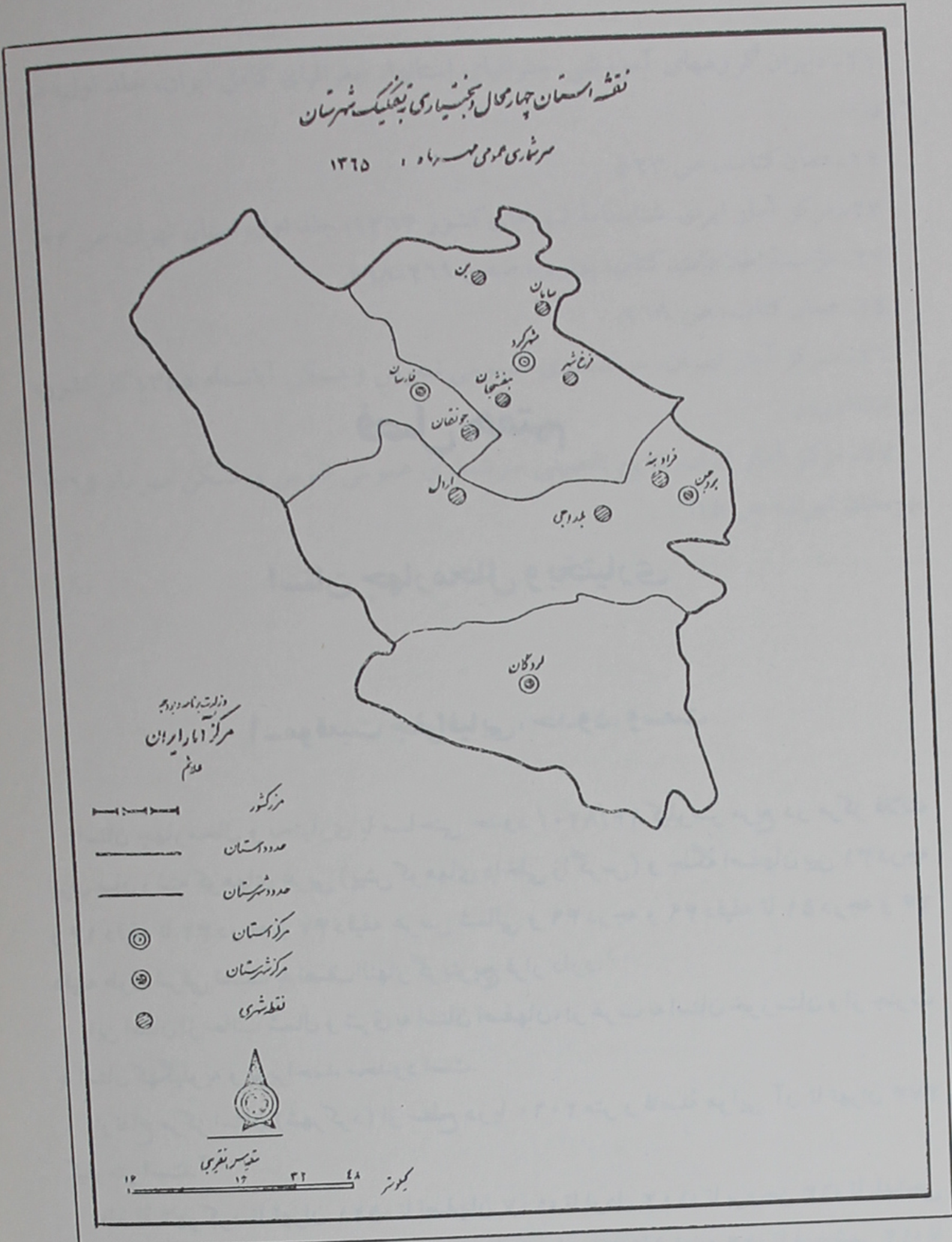
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان چهارمحال و بختیاری با مساحتی حدود ۱۴/۸۲۰/ کیلومتر مربع در مرکز فلات ایران میان رشته کوههای غربی (پیش کوههای داخلی زاگرس) و جلگهٔ اصفهان بین ۳۱ درجه و ۱۴ دقیقه تا ۳۲ درجه و ۴۷ دقیقه عرض شمالی و ۴۹ درجه و ۴۹ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۲۴ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از جانب شمال و شرق به استان اصفهان، از غرب به استان خوزستان و از جنوب به استان کهگیلویه و بویراحمد محدود است.

ارتفاع مرکز استان (شهرکرد) از سطح دریا ۲۰۶۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۳۷۴ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ شهر کرد تا تهران ۵۲۱، تا اصفهان ۱۰۷، تا اردل ۱۰۲، تا بروجن ۶۳، تا بلداجی ۶۸، تا بَن ۲۹، تا جونقان ۴۶، تا سامان ۲۲، تا فارسان ۳۸، تا فرادنبه ۵۴، تا فرخ‌شهر ۱۲، تا لردکان ۱۷۷، تا هفشجان ۱۴ کیلومتر است.[۳]



نقشهٔ استان چهارمحال و بختیاری

۲ـ وجه تسمیه

براساس کتیبه‌ها و سنگ نبشته‌های گوناگونی که به دست آمده، منطقهٔ چهارمحال و بختیاری در زمان کوروش هخامنشی وجود داشته و مردم آن در جنگهای مختلف شرکت می‌کردند.

این سرزمین از قدیمی‌ترین نقاط آباد و مسکون ایران مرکزی بوده و به سبب موقعیت جغرافیایی و مساعد بودن وضعیت طبیعی، در دوران عیلامیان و هخامنشیان اهمیت بسیاری داشته است.

وجود سراها، رباطها، زاویه‌ها، ساختمانها و اثرات هر یک و پیدایی مسکوکات و اشیای فلزی از ادوار مختلف: عیلامی، هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی به خوبی مشخص می‌شود که در پیش از اسلام تا تسلط اعراب، این استان دارای فرهنگ و گذشتهٔ درخشان تاریخی بوده است.

در سده‌های نخستین اسلامی، این منطقه درکتابهای تاریخی به نام جرفادقان یاد شده و در دوران دیالمه، غزنویان، خوارزمشاهیان، مغولان و اتابکان امیرنشین بوده است. در این زمان به دو قسمت سردسیری و گرمسیری تقسیم گردید. نویسندگان اسلامی‌ازآن، به نامهای: جبل، مینردج، رار و گندمان یادکرده‌اند.

برخی بر این باورندکه مأمون، خلیفهٔ عباسی،گروهی ازکردان را به این سرزمین کوچانده که جمعی از آنان در ایذه و عده‌ای نیز در حدودگندمان ساکن شدند. در دوران حکومت دیالمه یکی از سرداران به نام بکردشیرباریک حکومت این منطقه را عهده‌دار بود، از این رو این سرزمین به بکردشیرباریک معروف شد.[۴]

این استان مورد توجه شاهان صفوی بود و الحاق آب کارون به زاینده رود نیز در این زمان صورت گرفت. در زمان حکومت افشاریه و زندیه، این منطقه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و نادرشاه عده‌ای از مردم بختیاری را به خراسان کوچ داد.

در دوران سلسلهٔ قاجاریه، سرزمین چهارمحال و بختیاری تحت سلطه و نفوذکامل شاهان قاجار بود و به منظور اطمینان از رفتار مردم آن منطقه تنی چند از خانهای بختیاری را در تهران به گروگان نگه می‌داشتند.[۵]



زن قالی باف لُر (عکس از کامران جبرئیلی)

۳ـ تقسیمات کشوری

استان چهارمحال و بختیاری تا سال ۱۳۵۲ هـ.ش. به صورت فرمانداری کل اداره می‌شد، ولی بعد به استان تبدیل شد.

این استان از ۵ شهرستان تشکیل شده است که مجموعاً ۱۰ بخش شامل ۱۳ شهر و ۳۳ دهستان[۶] و ۲۲۰۸ آبادی را دربر می‌گیرد.[۷]

۴ـ جمعیت

در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. استان چهارمحال و بختیاری، /۶۳۱/۱۷۹ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد، ۳۶/۴ درصد در نقاط شهری و ۶۳ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و ۶ درصد غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۴۲/۶ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از /۶۳۱/۱۷۹ نفر جمعیت استان چهارمحال و بختیاری ۳۲۳۸۶۹ نفر مرد و ۳۰۷۳۱۰ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه نسبت جنسی برابر ۱۰۵ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۵ نفر مرد وجود داشته است.[۸]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به /۷۹۱/۸۳۸ نفر رسیده است. از این جمعیت /۲۹۷/۸۷۲ نفر در نقاط شهری و /۴۹۳/۹۶۶ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد

۱ـ۵ـ نژاد

بختیاریها از نژاد قدیم ایرانی هستند که از سوی جبال آرارات و قفقاز به سمت مشرق حرکت کردند. جمعی از آنان به جنوب رود جیحون (دیار بلخ) رسیدند و چون اراضی را خوب و وسیع و بلامنازع یافتند، به فال نیک گرفتند و در کنار نهر آبی که دهاز نامیده می‌شد

در محلی که آن را بخت‌آر نامیدند مسکن گزیدند، و چون از باختر می آمدند، همسایگانشان آنان را باختریان می‌گفتند.[۹]

آنچه‌مسلم است مردم‌این‌استان ازنژاد قبایل‌پارسی می‌باشند که در سده‌های ۶ و ۷ ق.م. در دامنهٔ کوههای بختیاری در شرق شوشتر و در دو سوی رودکارون مستقر شده‌اند و با عیلامیان که مردم بومی آن‌سرزمین‌بوده‌انددرآمیخته‌اندودرنتیجه‌نژادواحدی‌به‌وجود آورده‌اند.[۱۰]

مردم این منطقه ایرانی‌الاصل‌اند، از هرگونه اختلاط و آمیزش با نژادهای غیر ایرانی مصون مانده‌اند و در معرض تهاجم تمدنهای مختلف کشورگشایان و فاتحان بیگانه، قرار نگرفته‌اند.

۲ـ۵ـ زبان

زبان مردم استان چهارمحال و بختیاری از اصیل‌ترین زبانهای فارسی است که ریشهٔ آن فارسی پهلوی است. زیرا در اثر موقعیت خاص جغرافیایی سرزمین بختیاری، پای بیگانگان کمتر به این منطقه رسیده و به همین سبب در طول چند سده به طرز معجزه‌آسایی از اختلاط و امتزاج با دیگر زبانها محفوظ مانده است.

نزدیکی لهجهٔ شیرین بختیاری با زبان پهلوی به قدری است که زبان شناسان آن دو را از هم جدا نمی‌دانند، و می‌توان گفت که گویش بختیاری از زبان پهلوی به یادگار مانده است.[۱۱]

۳ـ۵ـ دین

اکثر مردم استان چهارمحال و بختیاری مسلمان و پیرو مذهب جعفری اثنی‌عشری هستند. تعدادی زرتشتی و مسیحی نیز در این استان سکونت دارند.

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. در این سال ۷۲۳ نفر زرتشتی و ۱۱ نفر مسیحی در این استان زندگی می‌کردند.[۱۲]

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

مردم این استان عموماً شجاع و سلحشور هستند، پرکار و زحمت‌کش و قانع‌اند. در



کوچ عشایر بختیاری (عکس از محمّدرضا بهارناز)

اسب‌سواری و تیراندازی مهارت کامل دارند. آنان در درستی و صحت عمل مشهوراند. اکثر مردان و زنان خوش‌هیکل و دارای قامتی بلند واندامی متناسب و ورزیده می‌باشند.

بختیاریان در میهمان نوازی معروف‌اند و می‌گویند مهمان فرستادهٔ خدا و برکت خانه است. بنجامین، نخستین سفیر ایالات متحدهٔ آمریکا در ایران دربارهٔ بختیاریها می‌نویسد:

«بختیاریها از نظر پاره‌ای آداب و رسوم شبیه سرخ‌پوستان آمریکا هستند آنها پس از تولد نوزادشان، اسامی حیوانات مانند گرگ، شیر و ببر به آنها می‌دهند و گاهی اوقات نام دومی هم برای این قبیل کودکان انتخاب می‌کنند. آنها مردمانی رشید و شجاع و در عین حال... انتقام‌جو هستند». [۱۳]

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

۱ـ۷ـ اماکن مقدسه

این استان دارای زیارتگاههای متعددی است که مهمترین آنها عبارت‌اند از:

امامزاده دو معصوم: حلیمه خاتون و حکیمه خاتون، نوادگان حضرت موسی‌بن‌جعفر(ع)، در شهرکرد.

امامزاده سیّد بهاءالدین محمّد، در روستای شیخ شبان.

امامزاده حمزه علی، نزدیک بلداجی.

امامزاده مادر و دختر گندمان.

امامزاده میرحیدر شاه، در نقنه.

امامزاده سلطان ابراهیم، در سر پیر دو راه هان.

۲ـ۷ـ بناهای تاریخی شهرکرد

مسجد اتابکان متعلق به اتابکان فارس که در سال ۶۵۰ هـ.ق. احداث شده است. مسجد جامع که از قدمت زیادی برخوردار است.

اتاق آینه.

۳ـ۷ـ نقاط دیدنی

از جاهای دیدنی و مصفّای شهرکرد، پارک ملت، در دامنهٔ کوه گل سرخ واقع در شمال شهرکرد و همچنین ییلاقها و باغهای گوناگون، در پیرامون چشمه‌ساران متعددی است، که به خاطر هوای ییلاقی و خنک این شهر، در تابستانها افراد زیادی از استانهای مجاور و دیگر نقاط ایران، برای گردش و تفریح به این شهر مسافرت می‌کنند.[۱۴]

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

کشاورزی در روستاها و نقاط عشایری انجام می‌گیرد. در بین عشایر، کشاورزی در چهارچوب ابتدایی خود به صورت کاشت و برداشت بوده و عمدتاً به صورت دیم انجام می‌شود.

در روستاهای منطقه، کشاورزی با امکانات آبیاری بهتر، تنوع کشت و با کاربرد فنون و شیوه‌های نوین همراه است.

به طور کلی ۷۷ درصد از کل اراضی استان زیر کشت غلات می‌باشد و بقیه به نباتات علوفه‌ای و دیگر محصولات اختصاص دارد. کشت غالب استان در زمینهٔ کشاورزی، گندم، جو و چغندر قند است و در جوار آن در قسمتهای شمالی و شرقی استان، تاکستانهای پربار وجود دارد، که بازده آن نسبت به محصولات دیگر قابل توجه است.

استعداد نواحی مختلف بدین ترتیب است، غلات به طور عمومی در بیشتر نقاط استان، برنج در ناحیهٔ لردگان و اردل، سیب‌زمینی در حومهٔ شهرکرد، چغندر قند در گندمان، خان میرزا، سفید دشت و در حومهٔ شهرکرد، علوفه و حبوبات در بیشتر نقاط استان کشت می‌شود.

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

موقعیت خاص جغرافیایی و اقلیمی استان، و وجود عشایر بختیاری، سیمای اقتصادی و اجتماعی را در قسمت غربی منطقه، به ویژه در نواحی لُردگان، شوراب و اردل که مراتع انبوهی دارد، به صورت دامداری و دامپروری نشان می‌دهد.

مهمترین دامهای استان چهارمحال و بختیاری عبارت‌اند از: گوسفند، بز، گاو، گوساله، شتر و طیور سُنّتی.

اکثر روستاهای این منطقه به امور پرورش طیور از انواع مختلف مرغ و خروس بومی معروف به نژاد لاری و بوقلمون و اردک مشغول بوده‌اند. تعدادی مرغداری که مرغ گوشتی تولید می‌کنند در استان وجود دارد.

وجود حدود ۱۶۰۰۰ هکتار علوفه از جمله یونجه، اسپرس و شبدر در این استان به ویژه در نواحی کوهرنگ که گیاهان عسل‌خیز را داراست، سبب گردیده که این منطقه محل مناسبی برای پرورش زنبور عسل شود.

۳-۸- صنایع دستی

عمده‌ترین صنایع دستی استان عبارت‌اند از: قالی‌بافی، نمدمالی، گیوه‌دوزی، کلاه مالی، چوقابافی، خورجین بافی، سیاه چادر (توسط عشایر)، گلیم‌بافی، قفل‌سازی، بافت کیسه‌های حمام.[۱۵]

۹- شهرکرد

شهرکرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری با مساحتی حدود ۱۲/۶ کیلومتر مربع در شمال شرقی استان بین ۳۲ درجه و ۲۱ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۵۲ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱۶]

برخی از شاخه‌های رود کارون در ناحیهٔ شهرکرد جاری است. دشت وسیعی که شهرکرد در آن قرار گرفته از دیرباز قابل سکونت بوده و سابقهٔ طولانی دارد.

این ناحیه در گذشته تحت حکمرانی اتابکان فارس و لرستان بوده است. در آن ساختمانی برای پاسگاه جهت تأمین راه و رفع مایحتاج مسافران ساخته شده بود و چون پاسداران این پاسگاه کرد بودند، این محل به نام دهکرد نامیده شد.

اهالی این ناحیه از نژاد کردان اصیل مهاجر بوده‌اند که جهت دامداری و دامپروری به این سرزمین کوچ کرده و در دشتهای سرسبز و دامنه‌های مصفای آن به زندگی پرداخته‌اند.[۱۷]



قالیچهٔ بافت بختیاری

یادداشتهای فصل هفتم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.

۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۴.

۳- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۶، استان چهارمحال و بختیاری، ص ۱۷.

۴- نیکزاد امیرحسینی، کریم. شناخت سرزمین چهارمحال، صص ۱۴-۱۳.

۵- دفتر مخصوص فرح. گذری به چهارمحال و بختیاری، ص ۴۴.

۶- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.

۷- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان چهارمحال و بختیاری، ص ۱.

۸- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان چهارمحال و بختیاری، صص ۲-۱.

۹- دفتر مخصوص فرح. همان کتاب، ص ۴۰.

۱۰- افشار (سیستانی)، ایرج. مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اول، ص ۴۸۹.

۱۱- همان کتاب، ص ۴۸۹.

۱۲- مرکز آمار ایران. همان نشریه، ص ۲۹.

۱۳- بنجامین، اس.جی.دبلیو. سفرنامهٔ بنجامین، ص ۱۱۰.

۱۴- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران. جلد اول، صص ۵۵۹-۵۵۶.

۱۵- همان کتاب، صص ۵۹۱-۵۷۸.

۱۶- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۶، استان چهارمحال و بختیاری، ص ۱۷.

۱۷- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۵۵۸.

فصل هشتم

استان خراسان

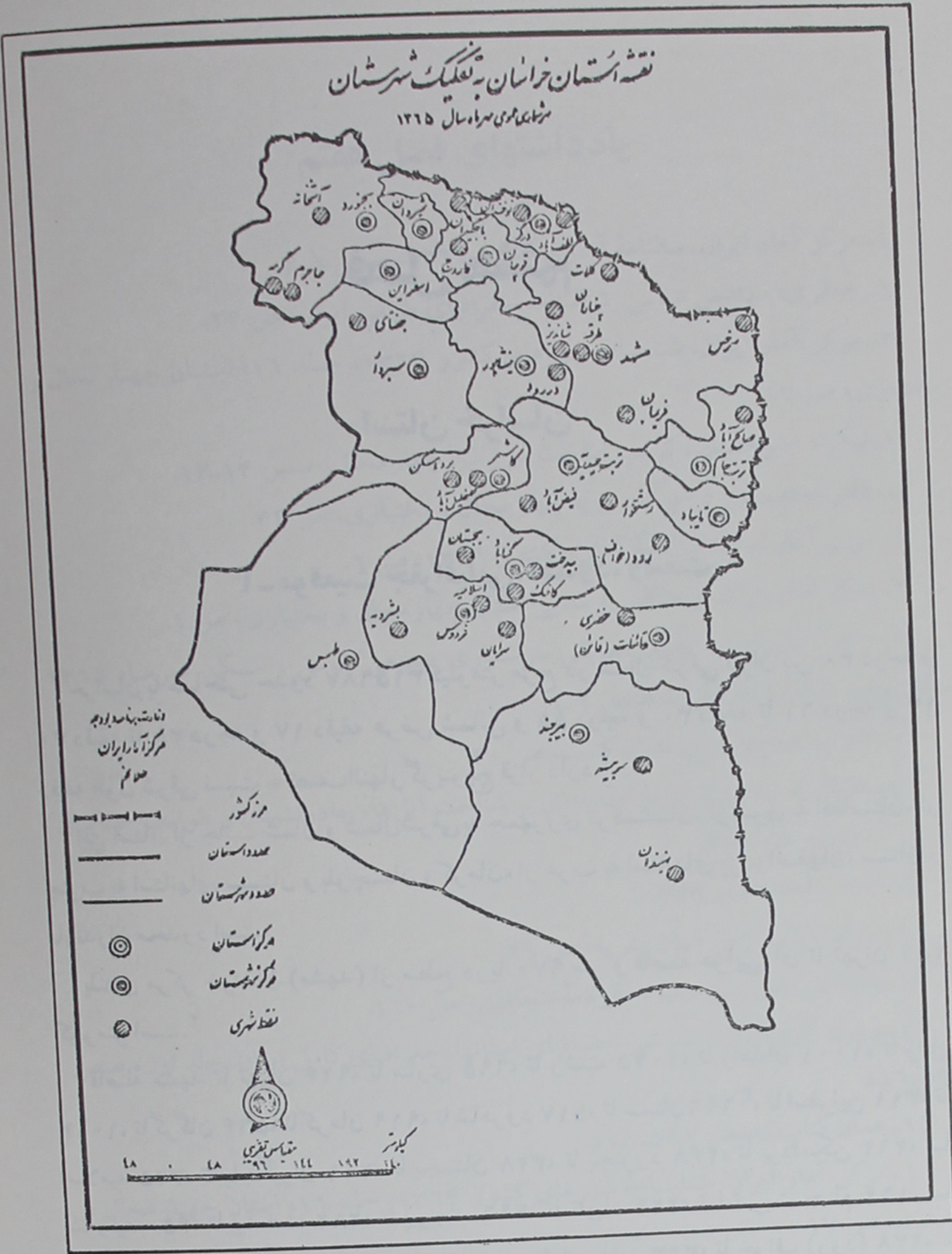
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

خراسان با مساحتی حدود ۳۱۵۶۸۷ کیلومتر مربع در شمال شرقی ایران بین ۳۰ درجه و ۴۰ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۱۷ دقیقه عرض شمالی و ۵۵ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۶۱ درجه و ۱۴ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

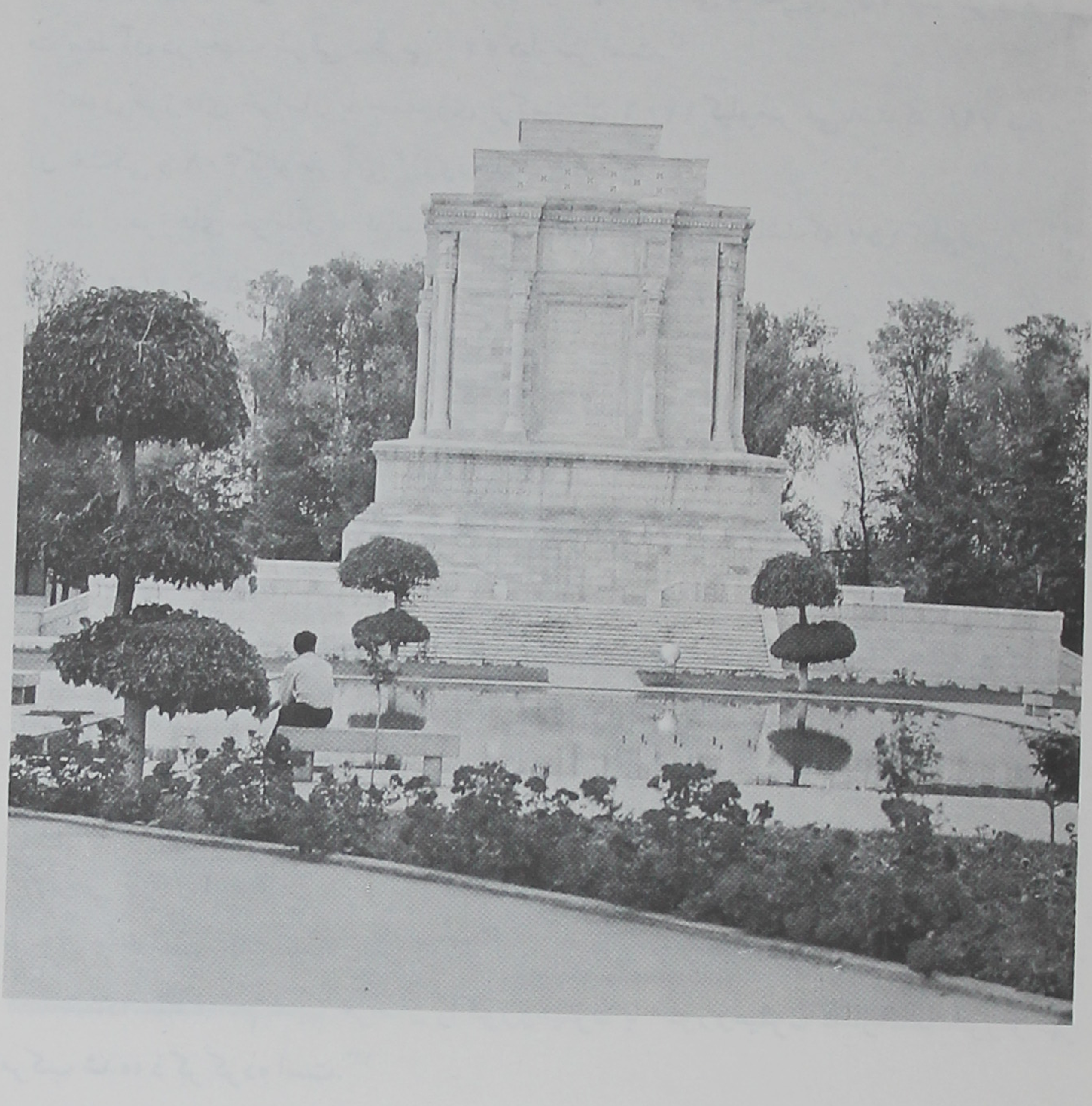
این استان از جانب شمال و شمال‌شرقی به جمهوری ترکمنستان، از شرق به افغانستان، از جنوب به استانهای سیستان و بلوچستان و کرمان، از غرب به استانهای یزد، اصفهان، سمنان و مازندران محدود است.

بلندی مرکز خراسان (مشهد) از سطح دریا ۹۷۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۷۵۰ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ مشهد تا تهران ۹۲۴، تا ساری ۶۹۵، تا رشت ۱۰۷۵، تا زاهدان ۱۰۰۱، تا زابل ۱۰۱۳، تاگرگان ۵۶۴، تاکرمان ۹۱۹، تا شاهرود ۵۱۷، تا سمنان ۶۹۶[۳]، تا اسفراین ۳۱۱، تا اسلامیه ۳۲۵، تا باجگیران ۲۱۱، تا بجستان ۳۲۸، تا بجنورد ۲۴۸، تا برداسکن ۲۶۲، تا بشروئیه ۴۵۰، تا بیدخت ۲۸۲، تا بیرجند ۴۹۶، تا تایباد ۲۲۴، تا تربت جام ۱۶۲، تا تربت‌حیدریه ۱۴۰، تا چناران ۵۵، تا خضری و دشت بیاض ۳۲۳، تا خواف (رود) ۲۳۸، تا درگز ۲۵۵، تا سبزوار ۲۲۸، تا سرایان ۳۸۸، تا سربیشه ۵۶۸، تا سرخس ۱۸۵، تا شاندیز ۳۰،



نقشهٔ استان خراسان



آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی، توس خراسان

عکس از سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی

تا شیروان ۱۸۸، تا طبس ۵۳۰، تا فردوس ۳۴۸، تا فریمان ۷۵، تا قاین ۳۸۸، تا قوچان ۱۳۵، تاکاخک ۲۹۸، تاکاشمر ۲۱۷، تاکلات ۱۵۱، تاگناباد ۲۷۶، تا لطف آباد ۲۷۸، تا نوخندان ۲۶۷، تا نهبندان ۷۰۳، تا نیشابور ۱۱۵ کیلومتر است.[۴]

طول متوسط این استان به خط مستقیم در جهت شمالی - جنوبی ۷۵۰ کیلومتر و عرض متوسط آن در جهت شرقی - غربی ۴۲۰ کیلومتر است.[۵]

طول مرزهای خراسان با جمهوری ترکمنستان ۱۲۰۶ کیلومتر می‌باشد که ۷۹۸ کیلومتر آن خشکی و ۴۰۸ کیلومتر آبی[۶] (رودخانه‌ای) است.[۷]

طول مرزهای خراسان با افغانستان حدود ۶۶۳ کیلومتر می‌باشد که ۱۵۷ کیلومتر آن آبی (هری‌رود) و ۵۰۶ کیلومتر[۸] خشکی است.[۹]

۲ـ وجه تسمیه

در روزگاران کهن، نام شهرها و مناطق از نام سازندهٔ آن مأخوذ می‌شد. ابن فقیه در وجه تسمیهٔ خراسان می‌نویسد:

«خراسان و هیطل، دو فرزند عالم‌بن سام‌بن نوح، در یک روز، درآمدند و هر یک به جایی شدند که تاکنون به نام آنان است».[۱۰]

خراسان در فارسی قدیم به معنی خاور زمین است و از دو واژهٔ خور یعنی آفتاب و آسان یعنی طلوع کننده تشکیل شده و به معنی محل طلوع خورشید یا مطلع‌الشمس می‌باشد.[۱۱]

برخی نیز در تسمیهٔ آن به خراسان نوشته‌اند: خورسان یعنی آفتاب مانند و منسوب بدان را خُرسی و خراسانی گفته‌اند.[۱۲]

اعتمادالسلطنه، نام قدیم خراسان را کورومیترن یا خورومیثرن که از کلمهٔ خور و مهر مرکب شده، ذکر کرده است.[۱۳]

میتر یا میترن در پهلوی به معنی مهر می‌باشد، و نامهای بسیاری از مکانها و اشخاص با این واژه که ایمان، محبت، خورشیدمعنی می‌دهد، ساخته شده است. از طرفی هندوها، واژهٔ میت یا میث راکه ریشهٔ مهر است، به جایی پیوستن یا فرود آمدن معنی کرده‌اند.[۱۴]

بنابراین باید مفهوم کلمهٔ خراسان را اساساً در زبان پهلوی جستجو کرد، در این صورت



آرامگاه حکیم عمرخیام، نیشابور

عکس از سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی

خراسان مفهومی برابر خورآیان (خورشید در حال آمدن) می‌یابد.[۱۵]

۳- تقسیمات کشوری

استان خراسان براساس آخرین تقسیمات کشوری دارای ۲۱ شهرستان شامل ۶۷ بخش، ۴۷ شهر، ۲۱۲ دهستان[16] و ۲۰۵۰۱ آبادی است.[۱۷]

۴- جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش. استان خراسان /۵/۲۸۰/۶۰۵ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۴۸/۳ درصد در نقاط شهری و ۵۱/۶ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و ۰/۱ درصد غیرساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۱۶/۷ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از /۵/۲۸۰/۶۰۵ نفر جمعیت استان خراسان /۲/۶۸۲/۶۰۱ نفر مرد و /۲/۵۹۸/۰۰۴ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۳ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۳ نفر مرد وجود داشته است.[۱۸]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۶/۳۸۷/۶۰۹ نفر رسیده است. از این جمعیت ۳/۱۶۰/۱۵۴ نفر در نقاط شهری و ۳/۲۲۷/۴۵۵ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵- نژاد، زبان، دین

۱-۵- نژاد

بیشتر مردم خراسان از نژاد قدیم ایرانی هستند و از قبایل پارسی می‌باشند که در گذشته‌های بسیار دور در این سرزمین مستقر شده‌اند.

ترکمانهای قبایل گوکلان و یموت در نواحی سرحدی شمال شرقی سکونت دارند. در قوچان، بجنورد و درگز، بیشتر قبایل کرد هستند. مرز شمالی به ویژه ناحیهٔ کلات نادری محل سکونت ترکان است که در قسمت شمال خراسان پراکنده‌اند. مرکز آنان در درهٔ جام است و در آنجا عده‌ای تیموری و بلوچ نیز وجود دارند که حتی از آن نقطه فراتر رفته و تا سرخس و داخل ترکمنستان پراکنده هستند. در کاشمر، قاین، فردوس و طبس درگذشته افرادی از قبایل عرب وجود داشته‌اند.[۱۹]

۲-۵-زبان

در خراسان به علت سکونت اقوام مختلف، مردم به زبانها و گویشهای گوناگونی تکلم می‌کنند. بیشتر مردم این استان به زبان فارسی و گویشهای محلی مشهدی، نیشابوری، تربت حیدری، بلوچی، سیستانی و... سخن می‌گویند.

مردم نواحی سرخس، جنت آباد، تربت‌جام و تایباد به واسطهٔ همجواری با افغانستان، زبان افغانی را می‌دانند و در بین کلمات آنان، لغات فارسی قدیم شنیده می‌شود.

زبان کردی نیز در نواحی کردنشین خراسان رواج دارد و زبانهای ترکی و عربی بطور پراکنده در بین عده‌ای از مردم این منطقه رایج است.[۲۰]

۳-۵-دین

خراسان از دیرباز محل تلاقی مذاهب گوناگون بوده است. این سرزمین با دو تمدن بزرگ چین وهند همسایه بود و جریانهای مذهبی این دو تمدن غالباً این منطقه را تحت تأثیر خود قرار می‌داد.

پیش از اسلام، دین بودایی نواحی بلخ و تخارستان و حتی برخی از نقاط خراسان کنونی را فراگرفته بود.

دین زرتشت نیز براساس باور بسیاری از مورخان، نخست در سدهٔ ٦ ق.م. در شمال شرقی ایران انتشار یافت.

مذهب شیعه از گذشته‌های دور در خراسان پیروان زیادی داشته است. وجود مرقد مطهر حضرت امام رضا(ع) در مشهد، از دلایل تمرکز شیعیان در این سرزمین است. در حال حاضر



زن و کودک عشایر کرد خراسان (عکس از کسرائیان)

بیش از ۹۰ درصد ساکنان شهرهای بزرگ، شیعی مذهب‌اند، ولی مردم خواف و تربت‌جام اهل تسنن هستند. اسماعیلیه در روستاهای نیشابور خصوصاً نواحی دیزباد سکونت دارند.

ارمنی، یهودی و زرتشتی نیز در مشهد، اقلیتهای مذهبی را تشکیل می‌دهند و در کمال آزادی به زندگی اجتماعی و مذهبی خود ادامه می‌دهند.[۲۱]

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. در این سال ۱۰۵۷۵ نفر زرتشتی، ۳۵۰ نفر کلیمی و ۵۱۷ نفر مسیحی سکونت داشته‌اند.

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

خراسانیها مردمی متدین، زحمت‌کش و پاک‌اندیش‌اند و سعی دارند از اخلاق ناپسند و کینه و حسد به دور باشند. بیشتر آنان به آب و خاک و مردم سرزمین خود علاقه‌مند هستند.

مقدسی، مؤلف کتاب احسن‌التقاسیم (۳۷۵ هـ.ق.)، می‌نویسد:

«خراسانیان پی‌گیرترین مردم در فقه‌آموزی و پای‌بندترین مردم به راستی هستند... مرکز خراسان بزرگتر و مردمش ظریف، بردبار، نیک و بد شناس، خوش برخورد، قصه‌هایشان دلبازتر، سردی در هوا و مردمش کمتر...».[۲۲]

قزوینی، مؤلف کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد (سدهٔ ۷ هـ.ق) دربارهٔ مردم خراسان می‌گوید:

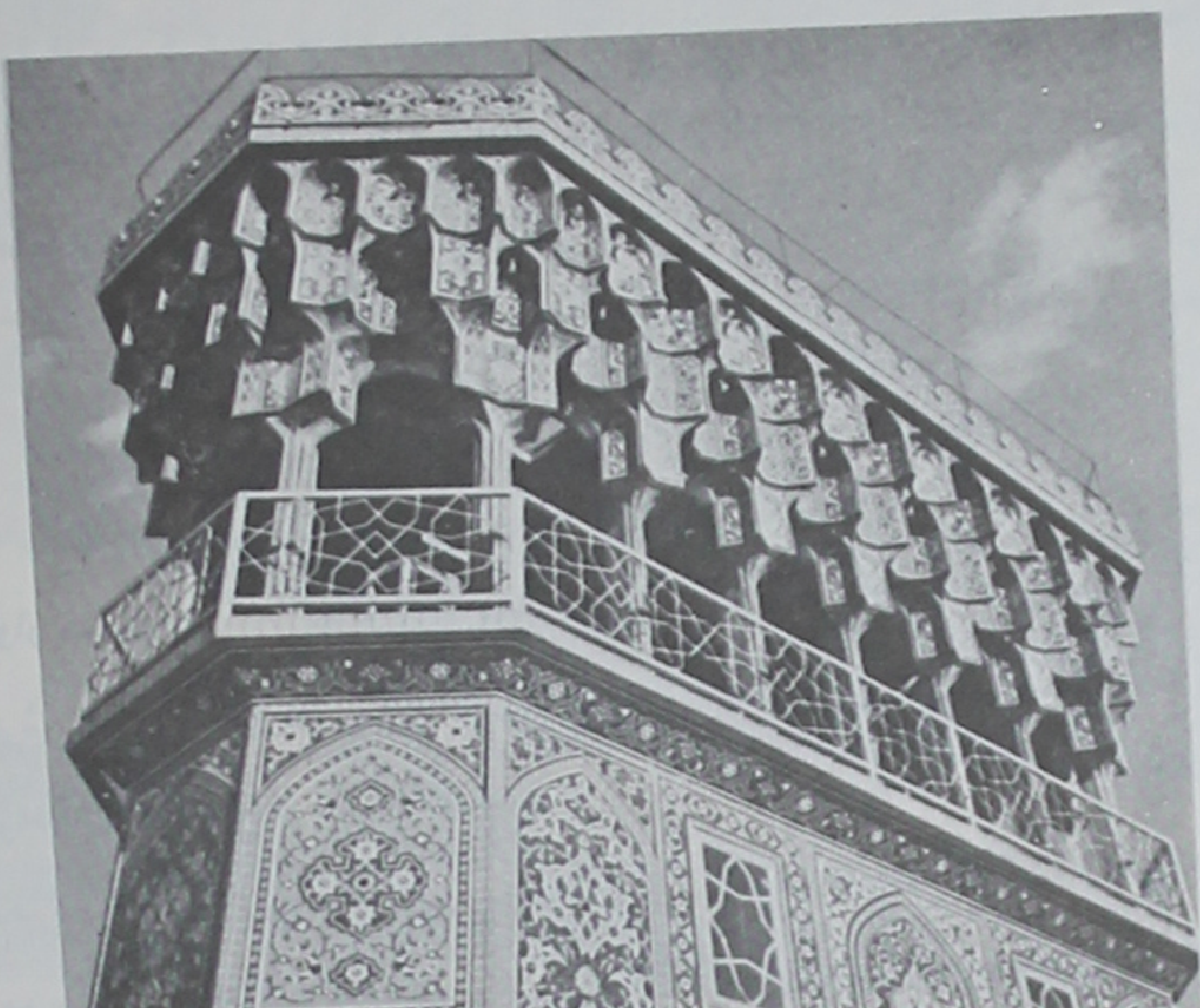
«مرد و زن خراسانی از هر کسی زیباتر، داناتر و آزادتر می‌باشند و به نیکویی از هر کس سزاوار هستند».[۲۳]

مردم مشهد خوش‌جوش، زودآشنا، عصبی مزاج، احساساتی، بی‌کینه، زودرنج و در دوستی و رفاقت قرص و محکم و پابرجا هستند.

عشایر خراسان نیز مردمی پاک‌اندیش، میهمان‌نواز، رشید، سخت‌کوش، وطن‌دوست، شاد و زنده‌دل هستند. موسیقی محلی از ارکان زندگی آنان است. در خانهٔ بسیاری از خانواده‌ها به ویژه کردان سه تار یا دو تار یا دف وجود دارد.[۲۴]



نقاره خانه حرم مطهر امام رضا(ع)



ضریح امام رضا (ع)

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

سالیانه تعداد زیادی جهانگرد از سایر نقاط جهان برای دیدن نقاط دیدنی خراسان، عازم این سرزمین می‌شوند. بعلاوه هر ساله دهها هزار زوار ایرانی برای زیارت حضرت امام رضا(ع) به مشهد می‌روند.

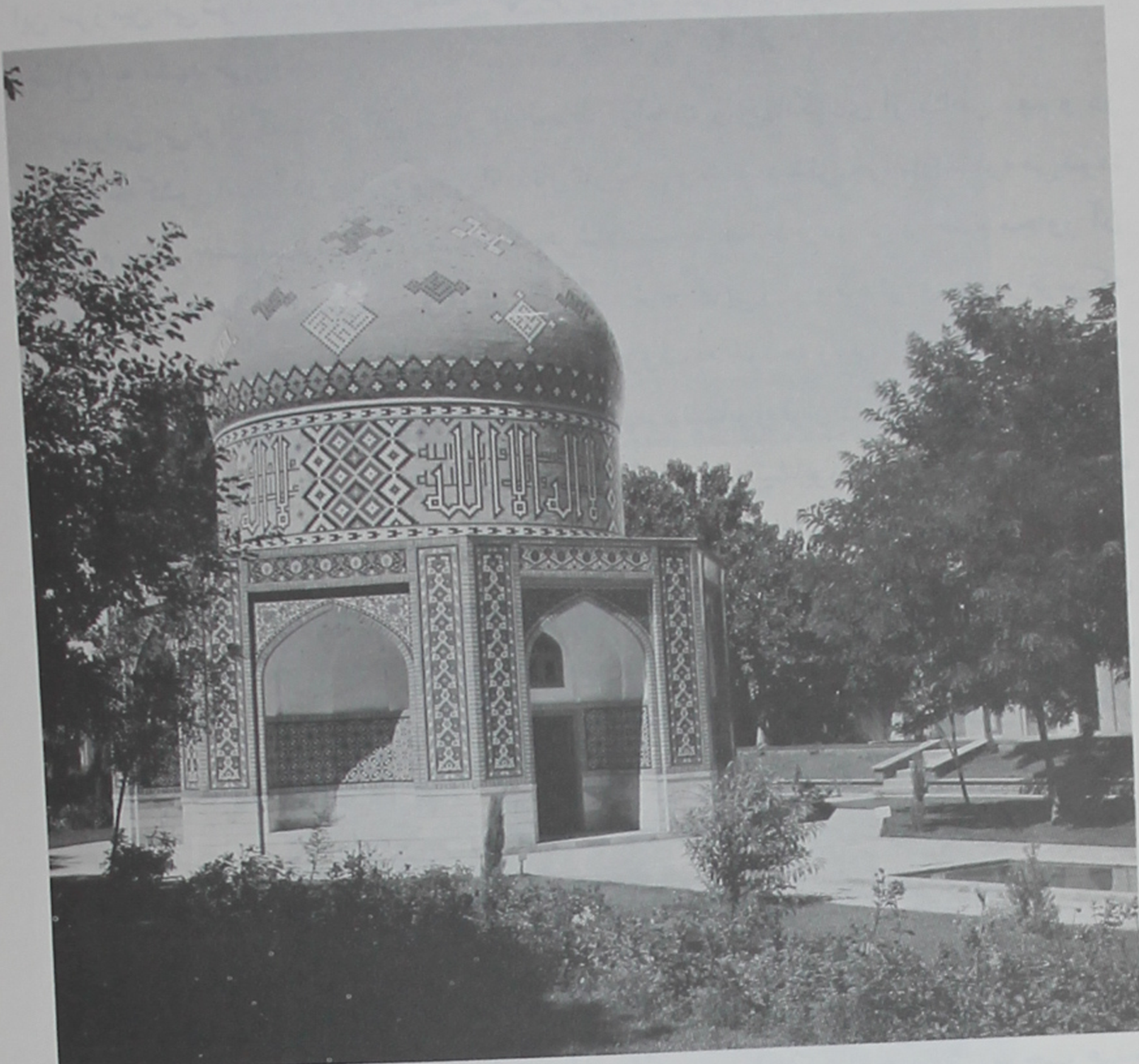
بنابراین می‌توان گفت که این استان از لحاظ سیاحت و جهانگردی از مناطق مهم و در خور توجه کشور است. در زیر به برخی از آثار تاریخی و نقاط دیدنی خراسان اشاره می‌شود:

حرم مطهر حضرت رضا (ع)، مسجد گوهرشاد، مسجد هفتاد و دو تن و حمام مجاور آن که هر دو در مدخل بازار سرشور واقع‌اند، آرامگاه شیخ بهایی، آرامگاه فردوسی در توس که هر دو تجدید بنا شده‌اند، آرامگاه ربیع‌ابن خثیم معروف به خواجه ربیع، آرامگاههای خواجه اباصلت و خواجه مراد که هر دو در ابتدای راه مشهد ـ نیشابور قرار دارند. مصلای مشهد در پائین خیابان، مصلای طرق در ۱۴ کیلومتری جادهٔ مشهد به نیشابور، مقبرهٔ ارسلان جاذب، برج اخنجان، مقبرهٔ گوهرتاج خواهر گوهرشاد آغا و آثار نادری و کلات نادر مانند عمارت خورشید، مسجد کبود گنبد، کتیبهٔ نادری مشتمل بر ۲۴ سطر ترکی و فارسی، آب انبارهای روستای خشت و آثار داخل آن، مانند روستای در بنده، درواده و هچه، درواده گشانه، تخت دختر و آرامگاه نادرشاه افشار، آرامگاههای امام‌زاده محروق، خیام، فریدالدین محمد عطار و کمال‌الملک، هنرمند معاصر ایران در نیشابور.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

کشاورزی خراسان عمدتاً بر پایهٔ روشهای سُنّتی استوار است. این روش موجب عدم بهره‌گیری درست از آب و خاک، به ویژه کشتزارهای دیمی می‌شود. محصولات عمدهٔ کشاورزی این استان عبارت‌اند از: غلات، چغندر قند، پنبه، درختان میوه‌دار، زعفران، زیرهٔ سبز، برنج، سیب‌زمینی و پیاز، خربزه، حبوبات، ریواس و غیره.



آرامگاه شیخ فریدالدین عطار، نیشابور

عکس از سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

دامداران خراسان از دو گروه زیر تشکیل شده‌اند.

۱ـ۲ـ۸ـ چادرنشینان که ۹۵ درصد مواد مورد نیاز دام خود را از طریق جابه‌جایی و از مراتع نواحی مختلف استان به دست می‌آورند.

۲ـ۲ـ۸ـ رمه‌گردانان که در یک جا ساکن هستند و دارای زمین می‌باشند. این گروه از علوفهٔ کشت شده در اراضی خود و همچنین از مراتع طبیعی در تابستان برای تغذیهٔ دام استفاده می‌کنند.

عمده‌ترین دامهای خراسان عبارت‌اند از: گاوهای نژاد بومی و محلی، گوسفند از نژادهای عمدهٔ بلوچی، کردی و قره‌گل، بز، طیور، زنبور عسل، ماهی قزل‌آلا و....[۲۵]

۳ـ۸ـ صنایع دستی

خراسان مهمترین مرکز صنایع دستی کشور است. برخی از صنایع دستی آن چون فیروزه و پوستین شهرت جهانی دارند. در زیر به اجمال به کارهای دستی این سرزمین که عامل شناسایی ارزشهای بومی و سُنّتی مردم آن است اشاره می‌شود:

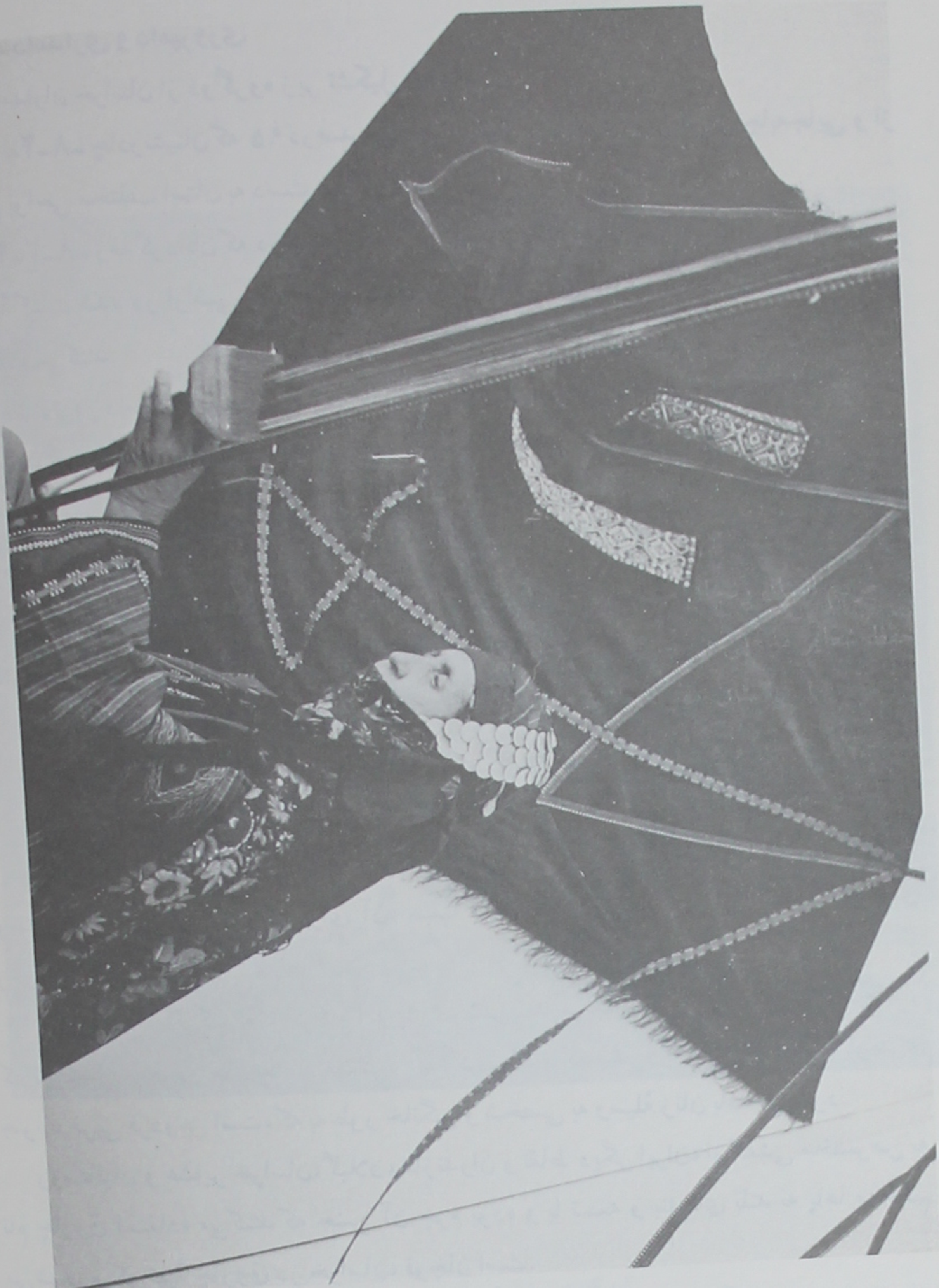
در خراسان، قالی، قالیچه و ابریشم، ریسندگی و تابیدن الیاف پشمی، پارچه بافی و زری‌بافی نیز از صنایع خاص دستی به شمار می‌رود.

پوستین دوزی در خراسان سابقهٔ دیرینه دارد. اخیراً نیز توجه خارجیان به فرآورده‌های پوستی و ایجاد بازار صادراتی برای آن، سبب گردیده که این صنعت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردد.

پارچهٔ دستباف برک که از کرک بز و یا پشم شتر بافته می‌شود امروزه در خراسان به مقدار کم تولید می‌شود. در حال حاضر مهمترین مراکز تولید برک بشرویه واقع در ۱۰۲ کیلومتری جنوب غربی فردوس است، که به طور خانگی و شخصی به وسیلهٔ زنان بافته می‌شود.

روستائیان و عشایر خراسان، گیلان، مازندران و نقاط دیگر ایران، از کفشی مخصوص به نام چاروق استفاده می‌کنند که جنس آن چرم بوده و با تسمه و بندهای بلند به پاها محکم می‌شود. مرکز تهیهٔ چاروق در خراسان، قوچان است.

سنگ‌تراشی از صنایع مشهور خراسان به شمار می‌رود. صنایع سنگی مشهد از انواع



حاشیه باف و لابین کلات نادری (عکس از کامران جبرئیلی)

سنگهای مرمر نسوز، سیاه، زرد، سبز، قرمز، سفید توسط استادان فن به اشکال مختلف میز، کاسه، بشقاب، دیگ، زیرسیگاری، جاسیگاری، دوات، لوازم رومیز تحریر ساخته می‌شود و سپس با قلم بانوان هنرمند زینت می‌یابد.

معروفترین صنعت دستی خراسان، فیروزه‌تراشی است. در حال حاضر بیش از ۱۲۰ کارگاه فیروزه‌تراشی در شهر مشهد وجود دارد. فیروزه از سنگهای آذرین و از فسفات ئیدراته آلومینوم طبیعی ترکیب یافته است. رنگ این سنگ آبی درخشان است و در برابر رطوبت و خشکی هوا تغییر نمی‌کند.

مرغوب‌ترین نوع فیروزه، رنگ آبی آسمانی است که بسیار خوش رنگ بوده و معدن آن نزدیک نیشابور است.

نمدمالی، سفال‌سازی و کاشی معرق نیز از کارهای دستی خاص خراسان است. در مند گناباد، سفال‌سازی شغل اصلی مردم است. در این محل از مخلوط خاک رس و سنگ کوارتز، خمیری تهیه می‌شود و از آن کاسه، بشقاب، تنگ، کوزه و دیگر اشیاء ساخته می‌شود و پس از لعاب دادن، در کوره‌های مخصوص می‌پزند. صنایع سفال‌سازی مند معروف است و بشقابهای آنجا به نقشهای صفوی، ماهی و مرغ منقوش و عرضه می‌گردد.[۲۶]

۹ـ شهر مشهد

شهر مشهد با مساحتی حدود ۱۵۵/۸ کیلومتر مربع در شمال خراسان بین ۳۶ درجه و ۱۶ دقیقه عرض شمالی و ۵۹ درجه و ۳۷ دقیقه طول شرقی قرار دارد.[۲۷]

شهر مشهد در درهٔ وسیع و حاصلخیزی قرار دارد که از رسوبها و آبرفت ارتفاعات بینالود و هزارمسجد به وجود آمده و دارای خاک رسوبی به ضخامت ۲۰۰-۱۵۰ متر و به رنگ خاکستری تیره و از مرغوبترین و مستعدترین زمینهای خراسان است.

واژهٔ مشهد به معنی شهود، حضور و یا شهادت‌گاه است و به این معانی به کلمهٔ مشاهد جمع بسته می‌شود. واژهٔ مشهد و مشاهد در عرف و اصطلاح سدهٔ ۳ هـ.ق. بر قبور اولیاء ائمه (ع) و رجال اتلاق می‌شد. چنان که در آن زمان مشهد مرغاب در فارس و مشهد میهنه (مقبرهٔ ابوسعید ابوالخیر) و مشهد توس یا مشهد رضوی در خراسان بر تربت امام علی‌بن موسی (ع)

اتلاق می‌شده است.

ابن حوقل، مؤلف کتاب صورةالارض (۳۶۷ ه.ق) می‌نویسد:

«و اگر طوس نیز در مجموع نیشابور باشد، شهرهای آن عبارت از: رایکان، طبران، نوغان (تروغوذ) است قبر علی‌بن موسی‌الرضا علیهماالسلام در بیرون شهر نوغان در دهکده‌ای به نام سناباد است».[۲۸]

در سال ۲۰۲ ه.ق. حضرت رضا(ع) پس از شهادت به دست مأمون، در بقعهٔ هارونی سناباد دفن گردید. از آن پس سناباد نوغان به نام **مشهد** موسوم و به مرور زمان بر وسعت آن به ویژه در زمان شاه تهماسب صفوی افزوده شد و اهالی طوس به مشهد منتقل گردیدند.

شاهان دیگر صفوی چون شاه‌عباس اول و دوم و شاه سلطان حسین در بناهای مرقد مطهر حضرت رضا (ع) اهتمام بسیاری کرده و بر اهمیت آن افزودند. از بناهای مهم مشهد می‌توان بارگاه حضرت رضا(ع) که از مهمترین بناهای اسلامی است و مسجد گوهرشاد که از مسجدهای معتبر اسلامی می‌باشد و بیمارستان امام رضا(ع) و ساختمان موزه و کتابخانه و مهمانخانهٔ آستان قدس را نام برد.

شهر مشهد در ادوار تاریخ، متحمل صدمات شدید شده و شاهد خرابیها و قتل و غارتهای بسیار بوده، با این حال اکنون از شهرهای بزرگ، آباد، پرجمعیت و درجه اول ایران به شمار می‌رود.[۲۹]



مقبرهٔ شیخ احمد جامی (ژنده پیل)، تربت جام

عکس از سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی

یادداشتهای فصل هشتم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.

۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۶.

۳- اطلس راههای ایران، ص ۵۰.

۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۱، استان خراسان، ص ۳۷.

۵- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد اول، ص ۶۰۲.

۶- رود اترک ۱۹۵، رود سومیار ۴۶، رود تجن ۱۶۷ کیلومتر.

۷- جعفری، مهندس عباس. همان کتاب، ص ۱.

۸- طول مرز خشکی ایران در مناطق خراسان و سیستان حدود ۷۰۹ کیلومتر می‌باشد که مرز خشکی سیستان ۲۰۳ کیلومتر و خراسان ۵۰۶ کیلومتر است.

۹- جعفری، مهندس عباس. همان کتاب، صص ۲-۱ و افشار (سیستانی)، ایرج. سیستان‌نامه، جلد اول، ص ۷۲۹.

۱۰- ابن فقیه، ابوبکر احمدبن محمد اسحاق همدانی. ترجمهٔ مختصرالبلدان، بخش مربوط به ایران، ص ۱۶۱.

۱۱- کیهان، دکتر مسعود. جغرافیای مفصل ایران، جلد دوم، ص ۱۷۹.

۱۲- امام، سید محمد کاظم. مشهد طوس، ص ۱۶.

۱۳- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، ص ۱۰۷.

۱۴- فاطمی، دکتر سعید. نقش مهر در سُنّتهای شرق و غرب، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۸، شمارهٔ ۲، بهمن‌ماه ۱۳۴۹، ص ۳۵.

۱۵- هومباخ، هلموت. نام خراسان، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۱۱، شمارهٔ ۲، اسفند ۱۳۵۱، ص ۷۲.

۱۶- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.

۱۷- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان خراسان، ص ۱.

۱۸- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان خراسان، صص ۲-۱.

۱۹- فیلد، دکتر هنری. مردم شناسی ایران، ص ۲۹۶.

۲۰- افشار (سیستانی)، ایرج. نگرشی بر سرزمین خراسان، مجلهٔ سیمرغ، سال اول، شمارهٔ ۲، اسفند ماه ۱۳۶۸، ص ۲۸.

۲۱- شریعتی، دکتر علی. راهنمای خراسان، صص ۲۸-۲۱.

۲۲- مقدسی، احمد. احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم، بخش دوم، صص ۴۲۹-۴۲۸.

۲۳- قزوینی، زکریا... آثارالبلاد و اخبارالعباد، ص ۲۳۴.

۲۴- افشار (سیستانی)، ایرج. همان مجله ص ۲۸.

۲۵- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، صص ۶۴۳-۶۴۲.

۲۶- کیانی، ایرج. حماسهٔ شکوهمند دستها. تلاش، شمارهٔ ۴۲، مرداد - شهریور ۱۳۵۲، ص ۷۷.

۲۷- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۱، استان خراسان، ص ۳۷.

۲۸- ابن حوقل. صورةالارض، ص ۱۶۹.

۲۹- افشار (سیستانی)، ایرج. همان مجله، ص ۳۰.

فصل نهم

استان خوزستان

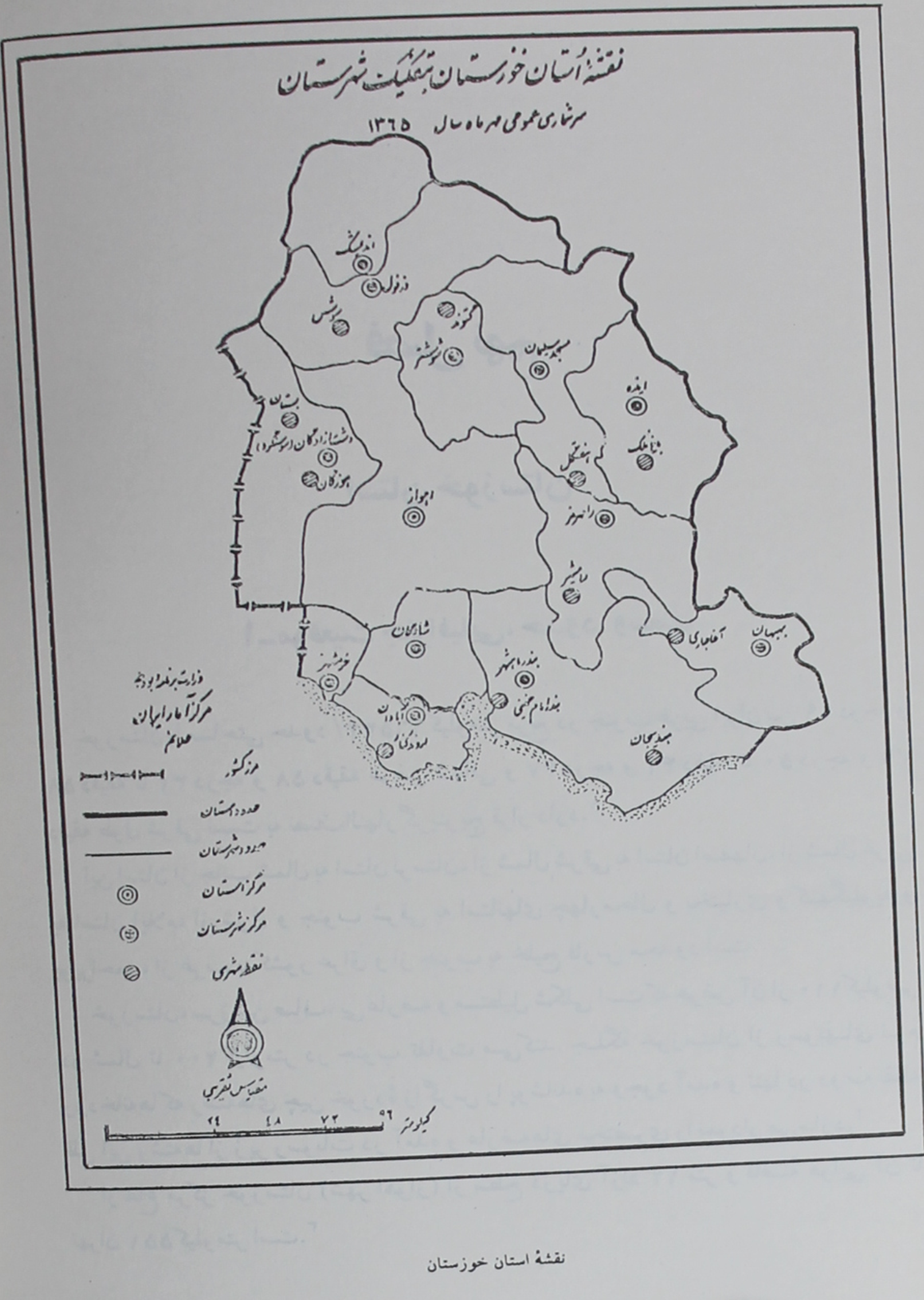
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

خوزستان با مساحتی حدود ۶۶۵۳۲/ کیلومتر مربع در جنوب غربی ایران بین ۲۹ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۲ درجه و ۵۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۴۲ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۳۹ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از جانب شمال به استان لرستان، از شمال شرقی به استان اصفهان، از شمال غربی به استان ایلام، از شرق و جنوب شرقی به استانهای چهارمحال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد، از غرب به کشور عراق و از جنوب به خلیج فارس محدود است.

خوزستان، سرزمین صاف، بی‌عارضه و مستطیل شکلی است که عرض آن از ۱۱۰ کیلومتر در شمال تا ۲۰۰ کیلومتر در جنوب تفاوت می‌کند. جلگهٔ خوزستان از رسوبهای نرم رودخانه‌ها که رشته‌های چین خوردهٔ زاگرس را پوشانده به وجود آمده و تنها در دو سه نقطه قلل این رشته‌ها از زیر رسوبات در آمده و عارضه‌های مختصری را نمودار می‌سازد.[۲]

ارتفاع مرکز خوزستان (شهر اهواز) از سطح دریای آزاد ۱۲ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۵۵۱ کیلومتر است.[۳]



نقشهٔ استان خوزستان



پل سفید (پل معلق) بر روی کارون، اهواز



قلعهٔ شوش

فاصلهٔ اهواز تا تهران ۸۸۱، تا اصفهان ۷۶۵، تا خرم‌آباد ۳۹۰، تا شیراز ۵۶۸، تا یاسوج ۴۵۴، تا مشهد ۱۸۰۵، تا بندرعباس ۱۱۶۹، تا اراک ۵۹۳، تا شهرکرد ۸۷۲، تا بوشهر ۶۲۶، تا همدان ۶۴۲، تاکرمانشاه ۵۰۹، تا زاهدان ۱۹۰۶، تاکرمان ۱۳۶۵،[۴] تا آغاجاری ۱۳۵، تا اندیمشک ۱۵۳، تا ایذه ۲۰۰، تا باغملک ۱۴۰، تا بندر ماهشهر ۱۵۳، تا بهبهان ۲۱۰، تا دزفول ۱۵۵، تا رامشیر ۹۵، تا رامهرمز ۱۰۰، تا سربندر (بندرامام خمینی) ۱۶۰، تا سوسنگرد ۶۰، تا شادگان ۱۰۸، تا شوش ۱۱۵، تا شوشتر ۸۵، تاگتوند ۱۲۰، تا مسجد سلیمان ۱۵۰، تا هفتگل ۱۰۶، تا هندیجان ۲۰۰ کیلومتر است.[۵]

۲ـ وجه تسمیه

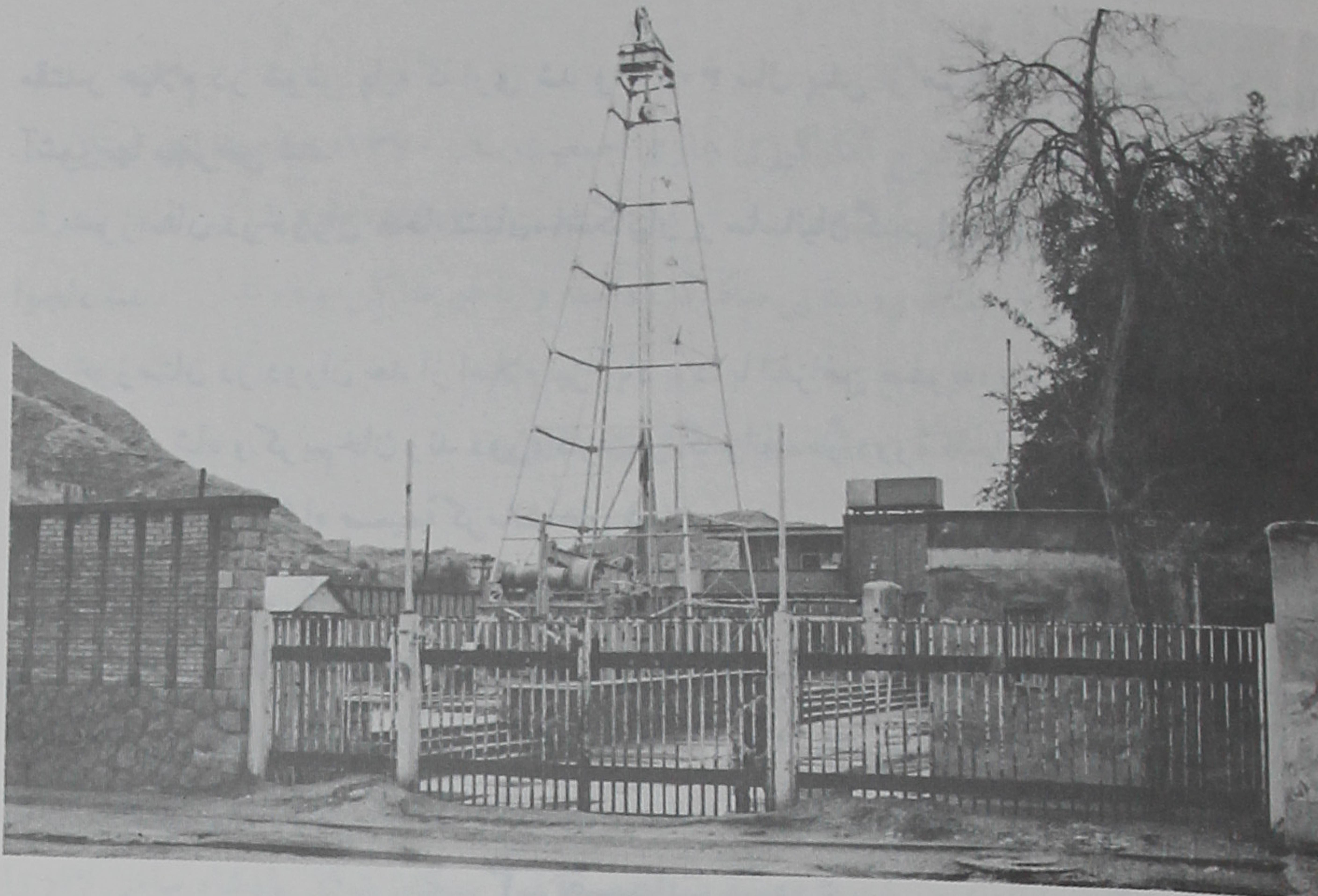
واژهٔ خوزستان مأخوذ از کلمهٔ **خوز** به معنی سرزمین خوزها است. خوزستان چندین بار در سنگ نبشته‌های داریوش هخامنشی **هُوَجَه** و خوزستانی **هُوَجیه** نامیده شده است. این واژه در فارسی **هوز** شده و به جمع عربی **اهواز** گردیده است.

اگر می‌بینیم حرف هاء به خاء تغییر یافته در زبانهای باستانی ایران و زبان فارسی نظیر آن بسیار دیده شده است مانند **هوَرَزمیه** به جای خوارزم و هور به جای خور (شید) و جز اینها، نخستین جزء نام هووجه (اووجه) همان واژهٔ **هو** می‌باشد که در فرهنگهای فارسی به معنی خوب یادگردیده و در ادبیات ما به کار رفته است.[۶]

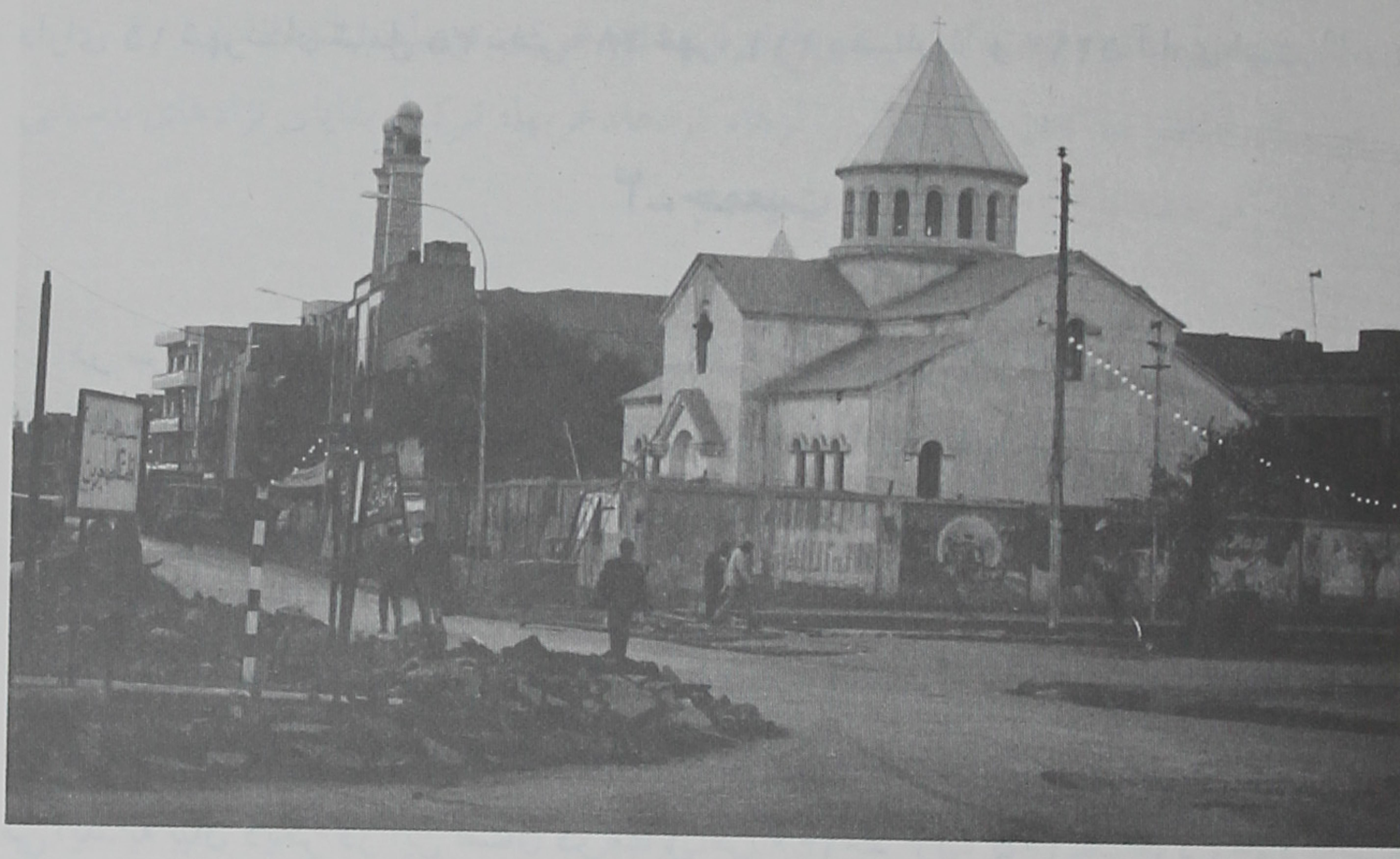
محمدعلی امام شوشتری، مؤلف کتاب تاریخ جغرافیایی خوزستان بر این عقیده بود که اهواز محرف **اواز** یا **اواجا** می‌باشد که در کتیبهٔ هخامنشی بیستون آمده است. و این سرزمین در سده‌ها پیش به نام شهر بزرگ آن **سوق‌الاهواز** نامیده می‌شد.[۷]

نام عیلام که در تورات و در کتیبه‌های بابلی به خوزستان داده شده بابلی است. بابلی‌ها قسمت مرتفع سرزمینی را که در شرق کشورشان قرار داشت **الامتو** یا **الام**، یا **ایلامتو** یعنی کوهستان یاکشور **طلوع خورشید** می‌نامیدند و همین کلمه در تلفظ یونانی **الیمائیس** شده است و ظاهراً این هر سه نام از واژهٔ **اِلامو** گرفته شده و ریشهٔ این کلمه را آسوری نیز دانسته‌اند.[۸]

در ۶۰۰۰ سال پیش، قدیمترین تمدنهای بشری در شوش پدید آمد. هزار سال بعد، دولت



چاه شمارهٔ ۱ مسجد سلیمان



کلیسای آبادان در کنار حسینیهٔ بهبهانیها

مقتدر عیلام در شوش پایه گذاری شد و ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، دولت عیلام توسط آشوریها منقرض شد.

خوزستان در دوران هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان گسترش یافت و شهرهایی در آن ایجاد شد.

خوزستان در دوران بعد از اسلام نیز آباد بود. با انقراض صفویه، به دست افغانها افتاد. در دوران نادرشاه و کریم‌خان زند دورهٔ فترت راگذراند، در دورهٔ قاجاریه به وسیلهٔ محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه ضمیمهٔ کرمانشاهان شد.

از زمان فتحعلی شاه قاجار، اروپائیان در پی ایجاد تسلط و توسعهٔ نفوذ خود در خوزستان بودند. این تسلط تا زمان رضاشاه و فرزندش محمدرضا شاه نیز ادامه داشت، و منجر به کسب امتیازهایی به ویژه در مورد نفت شد.[۹]

۳ـ تقسیمات کشوری

طبق آخرین تقسیم‌بندی که توسط وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۰ ه.ش. از مناطق و نواحی مختلف کشور از جمله خوزستان به عمل آمده است، این استان دارای ۱۵ شهرستان شامل ۳۵ بخش، ۲۸ شهر، ۱۱۱ دهستان[۱۰] و ۵۲۹۲ آبادی است.[۱۱]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش. استان خوزستان ۲/۶۸۱/۹۷۸/ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۵۵/۴ درصد در نقاط شهری و ۴۳/۳ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و ۱/۳ درصد غیرساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۴۰/۳ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش. از ۲/۶۸۱/۹۷۸/ نفر جمعیت استان خوزستان ۱/۳۷۲/۷۱۶ نفر مرد و ۱/۳۰۹/۲۶۲/ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۵ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن، ۱۰۵ نفر مرد وجود داشته

است.[۱۲]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۳/۲۱۹/۴۴۶ نفر رسیده است. از این جمعیت ۲/۰۰۷/۰۳۲ نفر در نقاط شهری و ۱/۲۱۲/۴۱۴ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیرساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

ساکنان اولیهٔ خوزستان عیلامیها بوده‌اند که از هزارهٔ ۴ ق.م. در فلات ایران می‌زیسته‌اند، ولی دیولافوآ و دومرگان بر این عقیده بودند که قبل از عیلامیها مردمان دیگری که از نژاد سیاه بودند در خوزستان زندگی می‌کردند. کشف تخته‌سنگ معروف نرمسین در حفاریهای شوش نیز این باور را تأیید می‌کند، زیرا نقوش برجستهٔ این سنگ، شکل پادشاه سامی نژاد را نشان می‌دهد که رهبری عده‌ای از سیاه‌پوستان را داشته که به فتح و پیروزی رسیده‌اند.[۱۳]

پس از استیلای پارسها برخوزستان، عیلامیها در اثراختلاط وآمیزش در آنان مستهلک شدند و نژاد واحدی به وجود آمد که بعدها مبانی و ریشه‌های اقوام ایرانی را به وجود آورد. و تیره‌هایی از همین اقوام بودند که در تاریخ ایران به نام خوزی توصیف شده‌اند.

در حال حاضر ساکنان خوزستان را لرها، کردها، عربها، ترکها، بقایای نژادهای باستانی و... تشکیل می‌دهند.

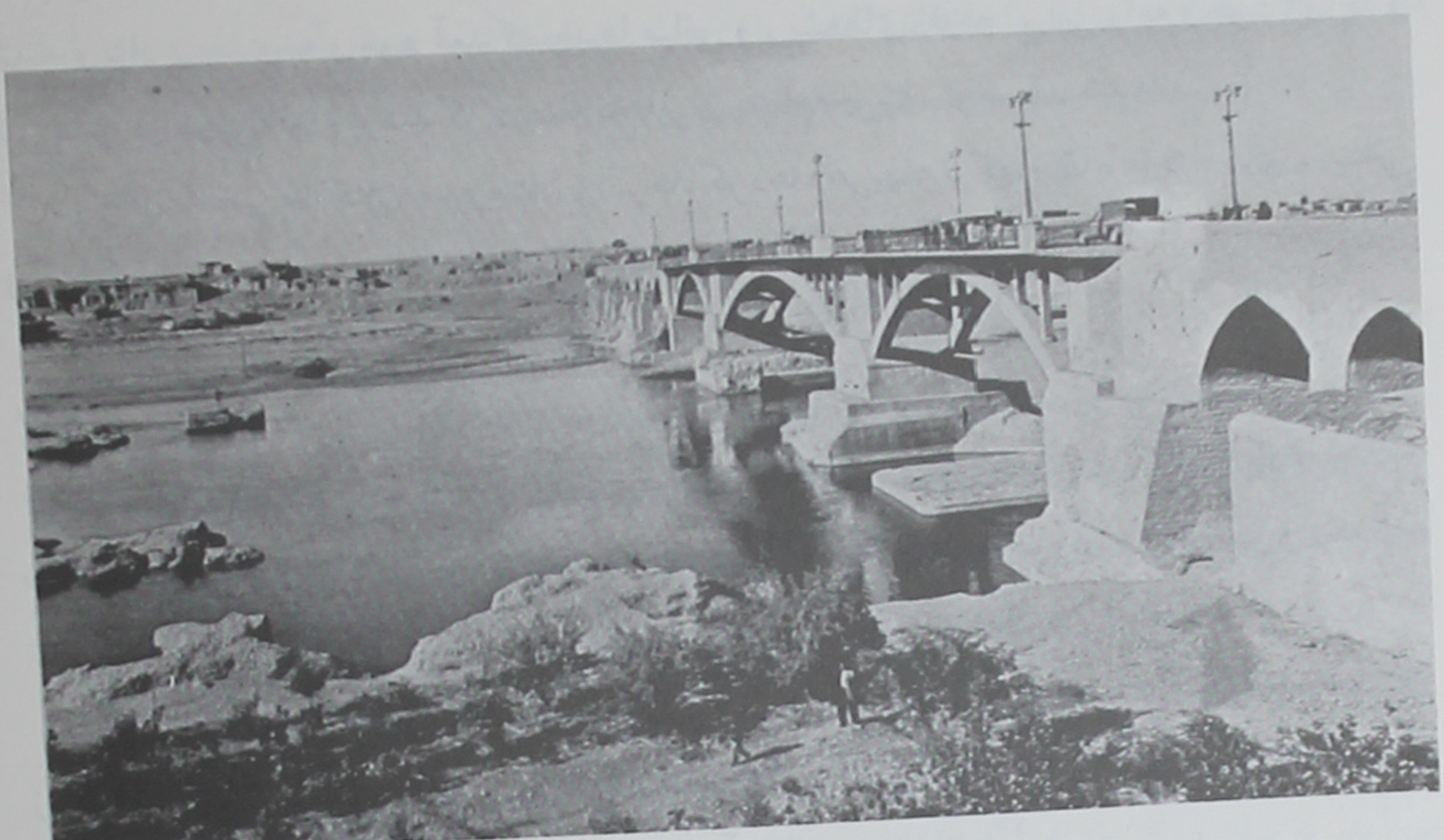
۲ـ۵ـ زبان

در سال ۱۳۱۲ هـ.ش. هنگام خاکبرداری در تخت‌جمشید در میدان کاخ آپادانا و کاخ صدستون، کتیبه‌های زیادی به دست آمده که تماماً به خط میخی خوزی و زبان خوزی نوشته شده بود.

بنابراین می‌توان گفت که زبان خوزی در زمان هخامنشی اهمیت و رواج کامل داشته و این زبان تا زمان سقوط خوزستان به دست اعراب، زبان رسمی مردم خوزستان بوده و همین زبان است که مقدسی جغرافی‌نگار سدهٔ ۴ هـ.ق. از آن نام برده است.[۱۴]



معبد چوغازنبیل، هفت تپه



پل قدیمی دزفول

زبان خوزی یعنی زبان مردم خوزستان از گروه زبانهای فارسی چون دری، پهلوی و سُریانی بوده است.

در حال حاضر مردم خوزستان با لهجه‌های مخصوص محلی مانند: دزفولی، شوشتری، بهبهانی، رامهرمزی، آبادانی و ... تکلم می‌کنند.

۳-۵-۳- دین

براساس نتایج تفصیلی سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. اکثریت قریب به اتفاق جمعیت استان خوزستان (۹۹/۶۶ درصد) را مسلمانان و ۰/۳۴ درصد را پیروان ادیان دیگر زرتشتی، کلیمی، مسیحی و... تشکیل می‌داده‌اند.[۱۵]

براساس نتایج تفصیلی همین سرشماری ۳۳۳۲ نفر زرتشتی، ۱۱ نفر کلیمی، ۱۱۲۷ نفر مسیحی در خوزستان زندگی می‌کرده‌اند.

۶- اخلاق و عادتهای مردم

مردم خوزستان آداب و رسوم ایران کهن از دوره‌های عیلامی، هخامنشی، اشکانی، ساسانی و... را حفظ کرده‌اند. آنان اصیل می‌باشند، در دوستی ثابت‌قدم، در برابر مشکلات شجاع و مقاوم هستند.

اهالی خوزستان دارای ذکاوت و هوش سرشار می‌باشند. میهمان‌نوازی، آزادمنشی از ویژگیهای این قوم سخت‌کوش است.

ابن حوقل، مؤلف کتاب صورة‌الارض می‌نویسد:

«مردم خوزستان تندخو و تنگ نظراند و در سخت‌گیری و امساک با یکدیگر رقابت دارند. رنگ بشرهٔ آنان زرد است و عموماً لاغر اندام و دارای ریشی اندک‌اند و به طورکلی مویشان نسبت به مردم نواحی دیگر کمتر است و مردم نواحی گرمسیر عموماً این صفت را دارند.

اعتقادشان به وعد و وعید (روزجزا) از همه مردم استوارتر و برمبنای حقیقت و پاکدلی است، چنان که در اوزان هیچ نقطه‌ای حبه به چهار جزء تقسیم نشده جز در

عسکر که به هر یک از اجزاء تومنه گویند».[۱۶]

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

خوزستان یکی از نقاط مهم باستانی کشور است که از تمام دوره‌های باستانی و تاریخی دارای آثار و بناهای تاریخی مهم است. مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی این استان به شرح زیر است.

۱ـ۷ـ آثار و بناهای تاریخی شوش

شهر باستانی شوش که از لحاظ قدمت و اهمیت آثار به چهاربخش متمایز: آکروپل (گورستان دوران اور)، شهر شاهی، آپادانا و بخش پیشه‌وران تقسیم شده است.

بقعهٔ دانیال پیامبر، بقعهٔ عباس، بقعهٔ سیّدطاهر، بقعهٔ پیرشچاخ و بقعهٔ عبدالله‌بن علی.

۲ـ۷ـ آثار و بناهای تاریخی هفت‌تپه

چغازنبیل از زمان عیلامیان، بقعهٔ سیّداحمد، بقعهٔ سیّدصائم، بقعهٔ علی‌عون، بقعهٔ عباس‌بن علی.

۳ـ۷ـ آثار وبناهای تاریخی دزفول

چغامیش (۳۴۰۰ ق.م)، اتاق آقامیر، حمام وزیر، حمام کرناسیون، ایوان کرخه، بند بالارود، اسیوآی رعنا، پل قدیمی دزفول، پل کرخه، هورمس، کاروانسرای دزفول، مسجد جامع، مسجد صعصعه، مسجد میان دره، مسجد بازار کهنه، مسجد ملاعلی شاه، بقعهٔ محمدبن جعفر، بقعهٔ مقوم، بقعهٔ سوار غیب، بقعهٔ پیرفراش، بقعهٔ سیدمحمد، بقعهٔ پیراساق، بقعهٔ امامزاده زین‌العابدین، بارگاه شابولقاسم، بقعهٔ جناب علی، بقعهٔ قدمگاه عباس و امیر حاضر، بقعهٔ سبزقبا، بقعهٔ رکن‌الدین و...



شهرشوش و مقبرهٔ شوش دانیال



کانالهای گرگر و آسیابهای آن، شوشتر

۴-۷- آثار و بناهای تاریخی شوشتر

شهر تاریخی دستووا، قلعهٔ سلاسل، بند و پل والرین (بندمیزان)، پل شادروان، بند برج عیار، مسجد جامع، مسجد شاه صفی، مسجد شیخ، بقعهٔ امامزاده عبدالله، بقعهٔ سید محمد گیاه‌خوار (گلابی)، بقعهٔ براءبن‌مالک، بقعهٔ صاحب‌الزمان، بقعهٔ سید محمدشاه و...

۵-۷- آثار و بناهای تاریخی مسجد سلیمان و ایذه

صفه‌سلیمان سرمسجد، بردنشانده، هفت شهیدان، پل اوسور، بقعهٔ عنبر، بقعهٔ آغابرکت، بقعهٔ شابولقاسم، سادات لالی، اشکفت سلیمان، نقشهای کول‌فره و...

۶-۷- آثار و بناهای تاریخی رامهرمز

طاق‌نصرت‌ساسانی،گورهرمز ساسانی،بارگاه سیدحسن‌زاهدان،تل برمی یاتل برمک،قلعهٔ داو (داودختر)،بقعهٔ‌خواجه خضر،بقعهٔ‌علمدار،قلعهٔ یزدگرد،اشکفت‌کموترگرد،شهرمختارک و....

۷-۷- آثار و بناهای تاریخی دوگنبدان و بهبهان

آثار جلگهٔ تشون بازماندهٔ ویرانه‌های شهر به گواذ، آثار ارجان و ارگان، قلعهٔ ارجان، پل امام‌رضا، بقعهٔ امام‌رضا، پل سفلایی ارجان، امامزاده جعفر، پل دختر، بقعهٔ سبزپوش، شاهزاده فضل، مسجد امامزاده حیدر، کلاه فرنگی، امامزاده شاه‌عباس لیشتردوگنبدان، خان حماد، دژ سلیمان و غیره.

۸- اقتصاد

۱-۸- کشاورزی

کشاورزی در خوزستان، به ویژه در قسمت جلگه‌ای آن، از اهمیت خاصی برخوردار است. جلگهٔ خوزستان که دنبالهٔ جلگهٔ بین‌النهرین است، بسیار حاصلخیز و استعداد خاک آن برای کشاورزی مناسب است.

در چند دههٔ اخیر جهت تجدید حیات کشاورزی خوزستان اقدامهایی صورت گرفته



بقعهٔ سیّد محمد گیاهخوار (گلابی)، شوشتر

است. طرح سدّ دز از طرحهای سودمندی است که در این سرزمین به مرحلهٔ اجرا درآمده‌است.

با احداث سدّ دز حدود ۱۰۵۰۰۰ هکتار اراضی منطقه به زیر کشت برده شده است. احداث سدّ کارون (شهید عباسپور) در شمال شرقی مسجد سلیمان نیز از جمله اقدامهایی است که در جهت عمران و آبادی دشت خوزستان صورت گرفته است.

محصولات کشاورزی خوزستان عبارت‌اند از: گندم، جو، برنج، حبوبات، سیب‌زمینی، پیاز، نباتات علوفه‌ای، دانه‌های روغنی، نیشکر، خرما، مرکبات، آلبالو، گیلاس، زردآلو، سیب، انار، انگور و...

۲-۸- دامداری و دامپروری

دامداری در این استان بیشتر به صورت کوچ‌نشینی انجام می‌گیرد. علاوه بر این دامداری سنتی و مکانیزه نیز در خوزستان وجود دارد.

قسمتی از دامپروری خوزستان به پرورش گاومیش اختصاص دارد. مراکز مهم پرورش آن کنار رودخانهٔ کرخه، دشت آزادگان و دزفول است.

ماهیگیری خوزستان به سبب مجاورت با خلیج فارس و دارا بودن رودهای بزرگی چون کارون، دز، کرخه و... دارای موقعیت مناسبی برای پرورش و صید ماهی است.[۱۷]

۳-۸- صنایع دستی

مهمترین صنایع دستی خوزستان عبارت‌اند از:

قالی‌بافی، قلابدوزی، بافت انواع پارچه، ملحفه، لنگ، چفیه (روسری عربی مردان)، مقنعه (روسری زنانه)، جاجیم، گلیم، نمد، عبا، حصیر و بوریا. قلمزنی روی طلا و نقره ورشوسازی و مسگری، صنایع چوبی، گیوه‌دوزی، زرگری.[۱۸]

۹- شهر اهواز

اهواز با مساحتی حدود ۱۲۲/۱ کیلومتر مربع در مرکز خوزستان بین ۳۱ درجه و ۱۹

دقیقه‌عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۴۱ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱۹]

اهواز در قدیم هرمزشهر نام داشته و در نسخه‌های خطی به صورتهای هرمزداوشیر و هرمزداردشیر که نام فارسی‌اش می‌باشد آمده است.

بانی و تاریخ بنای شهر اهواز به درستی معلوم نیست، ولی احتمال دارد که عیلامیان آن را ساخته باشند، زیرا در روزگار عیلامیان شهری به نام اکسین در حدود اهواز بنا شده بود.

برخی از مورخان شهر اهواز را با شهر آگنییس که استرابون از آن نام برده منطبق دانسته‌اند، ولی احتمال دارد که اهواز در محل شهر قدیم تاریانا که نثارخوس یونانی در مسافرت خود به خلیج‌فارس در کنار آن لنگر انداخت، قرار گرفته باشد، و اردشیر اول ساسانی، تاریانا را از نو بنا نهاد و آن را هرمزداردشیر نام کرد.

در دوران ساسانی این شهر علاوه بر نام مذکور، به نامهای: رام شهر، شهررام، هرمشیر و خوزستان بازار خوانده می‌شد. عربها سوق‌الاهواز خواندند و از زمان ناصرالدین شاه به بعد ناصری و ناصریه نامیده شد. در سال ۱۳۰۸ ه‍.ش. نام بندر ناصری به نام باستانی اهواز تبدیل شد.

اردشیر ساسانی، سد بزرگی بر کارون احداث کرد و در دوران وی و جانشینانش رونق و اعتبار بسیار داشت و به جای شوش پایتخت سوزیانا یا خوزستان شد.

شهر اهواز در زمان امویان و عباسیان اعتبار و رونق داشت و مرکز کشت نیشکر بود، ولی اواخر سدهٔ ۳ ه‍.ق. رو به انحطاط گذاشت. بعدها برای عمران و آبادی آن کوششها شد، ولی در اثر خراب شدن سدّ بزرگ آن، دیگر آباد نشد.

مؤلف حدودالعالم دربارهٔ اهواز می‌نویسد:

«شهری است سخت خرم و اندر خوزستان شهری نیست از این خرم‌تر با نعمتهای بسیار و نهادی نیکو و مردمانی زردروی...».[۲۰]

در سال ۱۳۰۵ ه‍.ق. آبادی خوزستان مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت و حسینقلی خان نظام‌السلطنهٔ مافی به حکومت خوزستان منصوب شد. وی در سال ۱۳۰۶ ه‍.ق. در کنار خرابه‌های اهواز قدیم، شهری جدید به نام بندر ناصری، پاسگاه، عمارت دولتی و تعدادی مغازه در پائین سد احداث کرد و برای حفظ امنیت آنجا سربازخانه و قلعهٔ مستحکمی بنیان نهاد.[۲۱]



کوچ عشایر، خوزستان



زن عشایر در حال بافتن فرش،خوزستان

رود کارون شهر اهواز را به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم می‌کند. بیشتر مؤسسات دولتی و تأسیسات شهری در قسمت غربی رود کارون قرار دارند که مهمترین آنها استانداری، دانشگاه شهید چمران و فرستنده رادیویی ۴۰۰ کیلوواتی است. بقعهٔ حضرت علی‌بن مهرزیار اهوازی که از راویان احادیث شیعه بود، در قسمت شرقی شهر اهواز واقع است.

یادداشتهای فصل نهم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.
۲- کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ایرانشهر، جلد اول، ص ۵۸.
۳- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱۸.
۴- اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰.
۵- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۸، استان خوزستان، ص ۲۲.
۶- امیری، مهراب. خوزستان، ص ۱۴.
۷- امام شوشتری، سیّد محمدعلی. تاریخ جغرافیایی خوزستان، ص ۹۴.
۸- سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران، جلد اول، ص ۶۳.
۹- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلداول، ص ۶۶۳.
۱۰- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.
۱۱- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان خوزستان، ص ۱.
۱۲- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان خوزستان، صص ۲-۱.
۱۳- فیلد، دکتر هنری. مردم شناسی ایران، ص ۱۵۰.
۱۴- امیری، مهراب. همان کتاب، صص ۷۲-۷۱.
۱۵- مرکز آمار ایران. همان نشریه، ص ۴ و ۳۹.
۱۶- ابن حوقل. صورة الارض، ص ۲۶.
۱۷- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، صص ۷۰۲-۷۰۱.
۱۸- افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به خوزستان، صص ۲۴۵-۲۴۴.
۱۹- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۸، استان خوزستان، ص ۲۲.
۲۰- ستوده، دکتر منوچهر. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ص ۱۳۸.
۲۱- صفایی، ابراهیم. رهبران مشروطه، دورهٔ دوم، ص ۲۰.

فصل دهم

استان زنجان

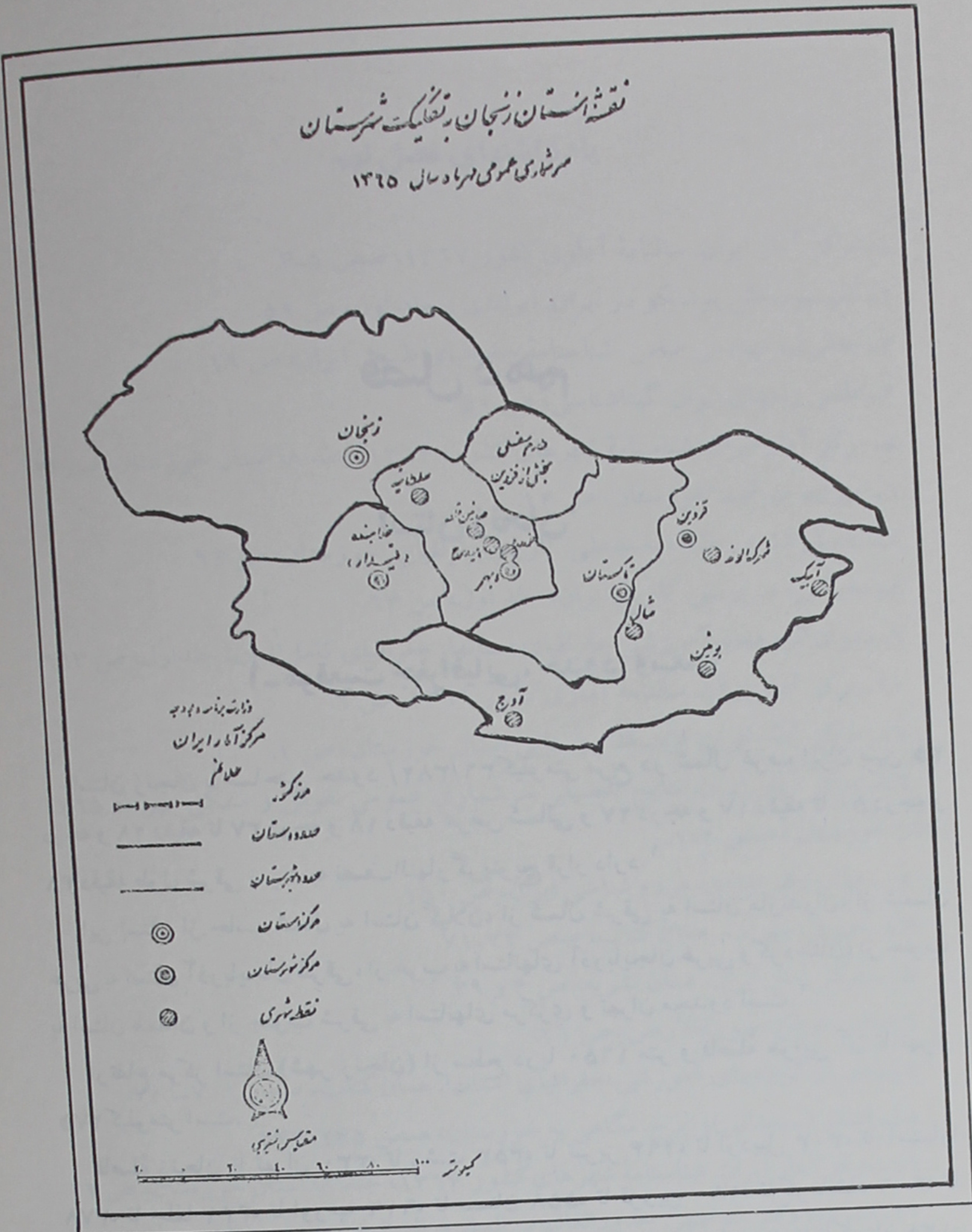
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان زنجان با مساحتی حدود ۳۶/۳۸۲/ کیلومتر مربع در شمال غرب ایران بین ۳۵ درجه و ۲۸ دقیقه تا ۳۷ درجه و ۱۸ دقیقه عرض شمالی و ۲۷ درجه و ۱۷ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۴۸ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از جانب شمال به استان گیلان، از شمال شرقی به استان مازندران، از شمال غربی به استان آذربایجان شرقی، از غرب به استانهای آذربایجان غربی و کردستان، از جنوب به استان همدان و از جنوب شرقی به استانهای مرکزی و تهران محدود است.[۲]

ارتفاع مرکز استان (شهر زنجان) از سطح دریا ۱۶۵۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۲۷۵ کیلومتر است.

فاصلهٔ زنجان تا تهران ۳۳۰، تا رشت ۳۵۳، تا تبریز ۲۹۴، تا اردبیل ۳۰۳، تا آستارا ۳۷۸، تا جلفا ۴۳۱، تا اورمیه ۶۱۶، تا سمنان ۵۵۸، تا قزوین ۱۸۰، تا کرمانشاه ۴۰۶، تا سنندج ۲۷۰،[۳] تا آبیک ۲۲۶، تا آوج ۲۱۶، تا ابهر ۹۰، تا بوئین زهرا ۲۰۱، تا تاکستان ۱۳۸، تا خرمدره ۸۳، تا سلطانیه ۴۲، تا شال ۱۶۰، تا شهرک الوند ۱۸۰، تا صائین قلعه ۶۷، تا



نقشهٔ استان زنجان

قزوین ۱۷۱، تا قیدارنبی ۸۰، تا هیدج ۷۵ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

برخی از مورخان، شهر زنجان را مطابق شهر آگانزانا دانسته‌اند که بطلمیوس از آن نام برده است.[۵]

به قول حمدالله مستوفی، اردشیر بابکان آن را به نام شهین بنا (یا تجدید بنا) کرد.[۶] طبق نوشته‌های متعدد نام اولیهٔ آن شاهین بوده است که بعدها به زنگان تغییر نام یافت.[۶]

در سال ۲۴ ه.ق. براءبن عازب، سردار عرب، آن را تصرف کرد و اتلاق واژهٔ زنجان که معرب زنگان می‌باشد، از آن پس معمول شده است.[۷] چون از پنج بلوک تقسیم می‌گردیده آن را خمسه نیز می‌گفتند و لقب آن دارالسعاده بود.[۸]

در سدهٔ ۴ و ۵ ه.ق. که قبایل ترک به ایران مهاجرت کردند، به علت وجود چراگاههای وسیع و گسترده مورد توجه قبایل مذکور قرار گرفت و قبایل مختلفی از ترکان در زنگان و پیرامون آن به ویژه در چمن کنگرلند که بعدها به سلطانیه یعنی پایتخت ایران در سدهٔ ۸ ه.ق. معروف شده است، مسکن گزیدند.

۳ـ تقسیمات کشوری

در حال حاضر استان زنجان دارای ۵ شهرستان شامل ۲۰ بخش، ۱۵ شهر، ۷۳ دهستان[۹] و ۲۷۱۲ آبادی است.[۱۰]

۴ـ زلزلهٔ خرداد ۱۳۶۹ ه.ش.

زمین‌لرزهٔ بامداد ۳۱ خرداد ماه ۱۳۶۹ ه.ش. که به لحاظ وسعت دامنه و نیز شدت، از زلزله‌های کم سابقه در تاریخ ایران بود، و در سدهٔ اخیر نظیر آن سابقه نداشته است، مناطق وسیعی را در استانهای: زنجان، گیلان، آذربایجان شرقی، مرکزی، همدان، مازندران، سمنان



گنبد سلطانیه

و... لرزاند و خانه‌های زیادی را در استان زنجان خراب کرد و تلفات جانی بسیاری به جای گذاشت.[۱۱]

۵- جمعیت

در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ ه‌.ش. استان زنجان دارای ۱/۵۸۸/۶۰۰/ نفر جمعیت بوده، که از این تعداد، ۴۳ درصد در نقاط شهری و ۵۷ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و کمتر از ۰/۱ درصد غیرساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۴۳/۷ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در این سرشماری، از ۱/۵۸۸/۶۰۰ نفر جمعیت استان زنجان، ۸۱۱۴۴۱/ نفر مرد و ۷۷۷۱۵۹/ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۴ به دست می‌آید. به عبارت دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن، ۱۰۴ نفر مرد وجود داشته است.[۱۲]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال ۱/۸۶۷/۶۸۶/ نفر رسیده است. از این جمعیت ۸۴۷/۹۳۵/ نفر در نقاط شهری و ۱/۰۱۹/۷۵۱/ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیرساکن بوده‌اند.

۶- نژاد، زبان، دین

۱-۶- نژاد

بیشتر اهالی استان زنجان از تیره‌های ترک جغتایی هستند که در زمان هلاکوخان مغول به این منطقه مهاجرت و به کشاورزی و دامداری مشغول شده‌اند.[۱۳]

در حال حاضر در این استان ایرانیان اصیل چون فارسها، کردها و لرها نیز به سر می‌برند و در عمران و آبادی آن کوشا هستند.

۲-۶- زبان

زبانهای رایج در استان زنجان عبارت‌اند از:

زبان ترکی: بیشتر مردم استان به این زبان تکلم می‌کنند.
زبان فارسی: بین مردم قزوین و نواحی شرقی استان رایج است.
زبانها و گویشهای دیگر: مانند کردی، لری و تاتی به صورت پراکنده در شهرها و روستاها مورد استفاده قرار می‌گیرد. گویش تاتی، زبان مردم تاکستان و قسمتی از روستاهای پیرامون آن است.

۳-۶-دین

اکثریت قریب به اتفاق مردم استان زنجان پیرو دین اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری هستند.

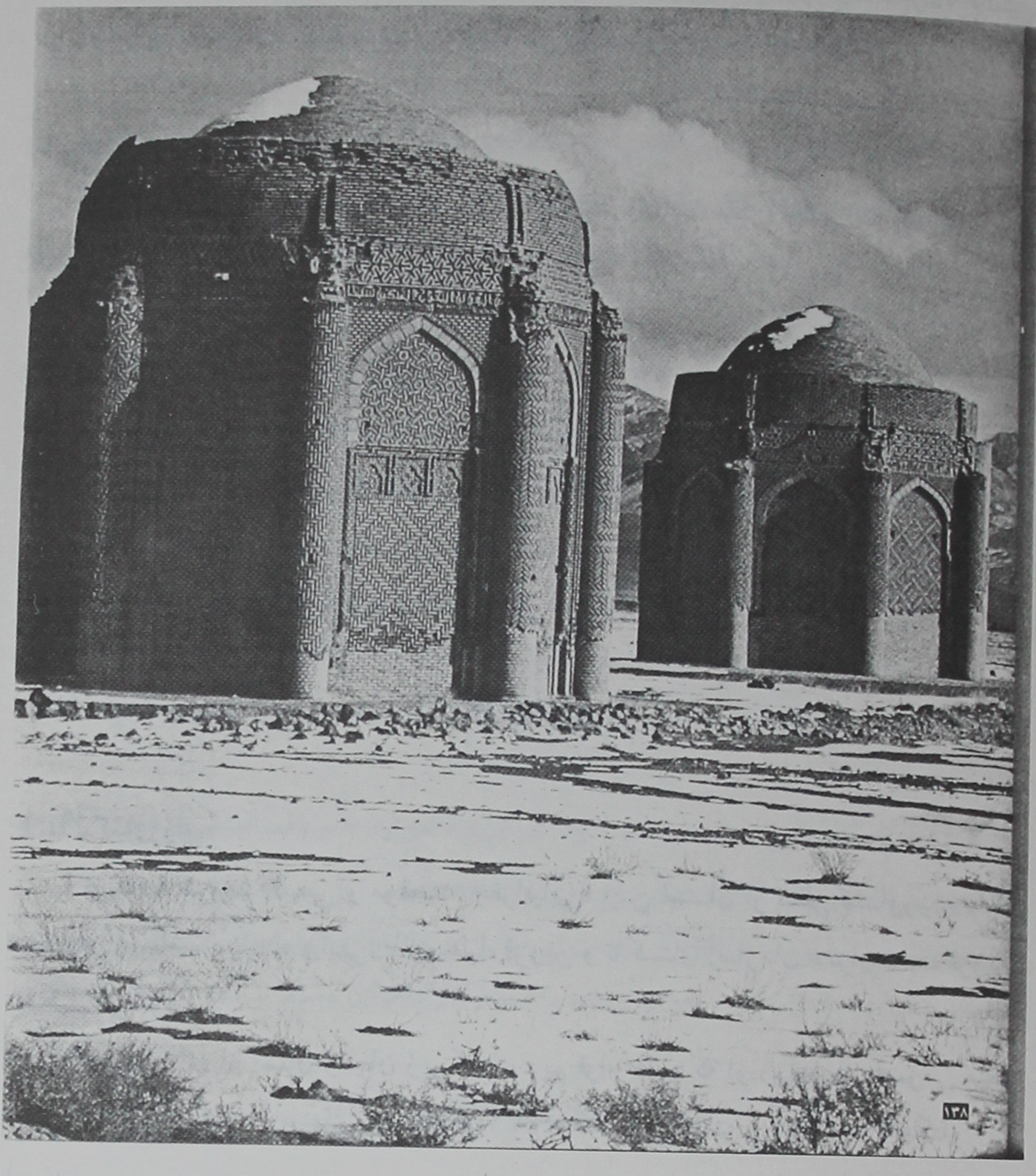
۷-اخلاق و عادتهای مردم

مردم استان زنجان میهمان‌نواز، راستگو، پاک‌اندیش و سلیم‌النفسند. مردم این منطقه در حفظ شعایر مذهبی و سُنّتی پابرجا و استوار باقی مانده‌اند.
مردان این استان عموماً رشید و خوش‌هیکل و زنان بلند قامت و زیباروی می‌باشند. و در عصمت و عفت نیز مشهورند. زنجانیها قانع و مهربان هستند.
استاد حبیب یغمایی، مدیر و صاحب امتیاز مجلهٔ یغما که در سال ۱۳۳۶ هـ.ش. به زنجان سفر کرده است، دربارهٔ میهمان‌نوازی مردم این منطقه، می‌نویسد:

> «معروف است که اهالی این منطقه میهمان نوازند. خیار را اندکی پوست می‌کنند که میهمان ناگزیر از خوردن باشد. پس از گستردن سفره و چیدن غذاهای گوناگون، میزبان اندکی از طعام را می‌خورد و بعد به میهمانان تعارف می‌کند تا تصور مسمومیت نرود». [۱۴]

۸- آثار تاریخی و نقاط دیدنی

در استان زنجان بناهای تاریخی و اماکن متبرکهٔ زیادی وجود دارد که مهمترین آنها به شرح زیراند:



برج گورخانه از دورهٔ سلجوقی، خَرَقانِ قزوین

۱ـ۸ـ زنجان

آثار و بناهای تاریخی زنجان عبارت‌اند از: مرقد مطهر سید ابراهیم(ع)، امامزاده ام‌البنین در روستای سلمان کندی، بقعهٔ قیدار بن اسماعیل در قیدار و مسجد جامع زنجان.

۲ـ۸ـ آثار و بناهای سلطانیه

آثار و بناهای تاریخی سلطانیه عبارت‌اند از: گنبد سلطانیه، مقبرهٔ چلبی اوغلی، مقبرهٔ سیّد حسین کاشی.

۳ـ۸ـ آثار و بناهای تاریخی قزوین

آثار تاریخی قزوین عبارت‌اند از: امام زاده حسین، بقعهٔ چهارانبیا، بقعهٔ امامزاده علی، بقعهٔ امامزاده اسماعیل، بقعهٔ امام زاده سیّدمحمد، بقعهٔ آمنه خاتون، بقعهٔ حلیمه خاتون، مسجد جامع عتیق، مسجد مولاوردی‌خان، مسجد حیدریه، حسینیهٔ امینی‌ها، عالی‌قاپو، ساختمان موزه (دورهٔ صفوی)، آرامگاه حمدالله مستوفی، آرامگاه شیخ احمد غزالی.

۹ـ اقتصاد

۱ـ۹ـ کشاورزی

با توجه به شرایط اقلیمی و موقعیت جغرافیایی، این استان از نظر کشاورزی دارای بخشهای زنجان، خدابنده و ابهر، طارم علیا، قزوین و تاکستان (سازمان عمران دشت قزوین) تشکیل می‌شود.

اراضی زیادی از استان زنجان زیر کشت دیم قرار دارد که از زراعتهای عمومی منطقه است. سطح زیر کشت زمینهای دیم ۴۷۹/۵۶۲ هکتار زیر کشت و ۶۰۰/۲۶۷ هکتار آیش است.

برداشت محصولات با روش کشت آبی، با وجود مشکلاتی در زمینهٔ تأمین آب متغیر است. سطح زیر کشت زمینهای آبی ۲۱۳/۱۹۰ هکتار زیر کشت و ۸۱۸/۰۳۵ هکتار آیش است.

محصولات مهم کشاورزی استان زنجان عبارت‌اند از: گندم، جو، حبوبات، سیب‌زمینی، پیاز، انگور، صیفی‌جات و انواع میوه، گردو، فندق، سیب، پسته و...

۲-۹- دامداری و دامپروری

دامداری به علت وجود چراگاههای مستعد از قدیم در بیشتر نواحی رایج بوده و گوسفندانی از نژادهای: افشار، شال و مهربان در این استان نگاهداری می‌شوند.

در سالهای اخیر دامداریهای صنعتی در زمینهٔ پرورش گاو و پرورش زنبور عسل توسعه یافته و در حال گسترش است.

در ناحیهٔ دشت قزوین حدود بیست واحد مرغداری وجود دارد که در زمینهٔ پرورش مرغ تخم‌گذارمادر به ظرفیت پنج میلیون قطعه فعالیت دارند. همچنین تعداد ۱۲۰۰ واحد مرغداری گوشتی به ظرفیت ۵/۵ میلیون قطعه در این منطقه موجود است.

۳-۹- صنایع دستی

بازار زرگری زنجان در قدیم رونق و رواجی داشت. صنعتگران زنجانی ظروف نقره‌ای مشبک و بسیار ظریف می‌ساختند که شهرت جهانی داشت. صنایع دستی استان زنجان عبارت‌اند از:

فرش‌بافی، گلیم‌بافی، جاجیم‌بافی، چاقوسازی، تولید ظروف مسی و ملیله‌کاری، سفال‌پزی، شانه‌تراشی، قاشق‌سازی، منبت‌کاری، نمدمالی.

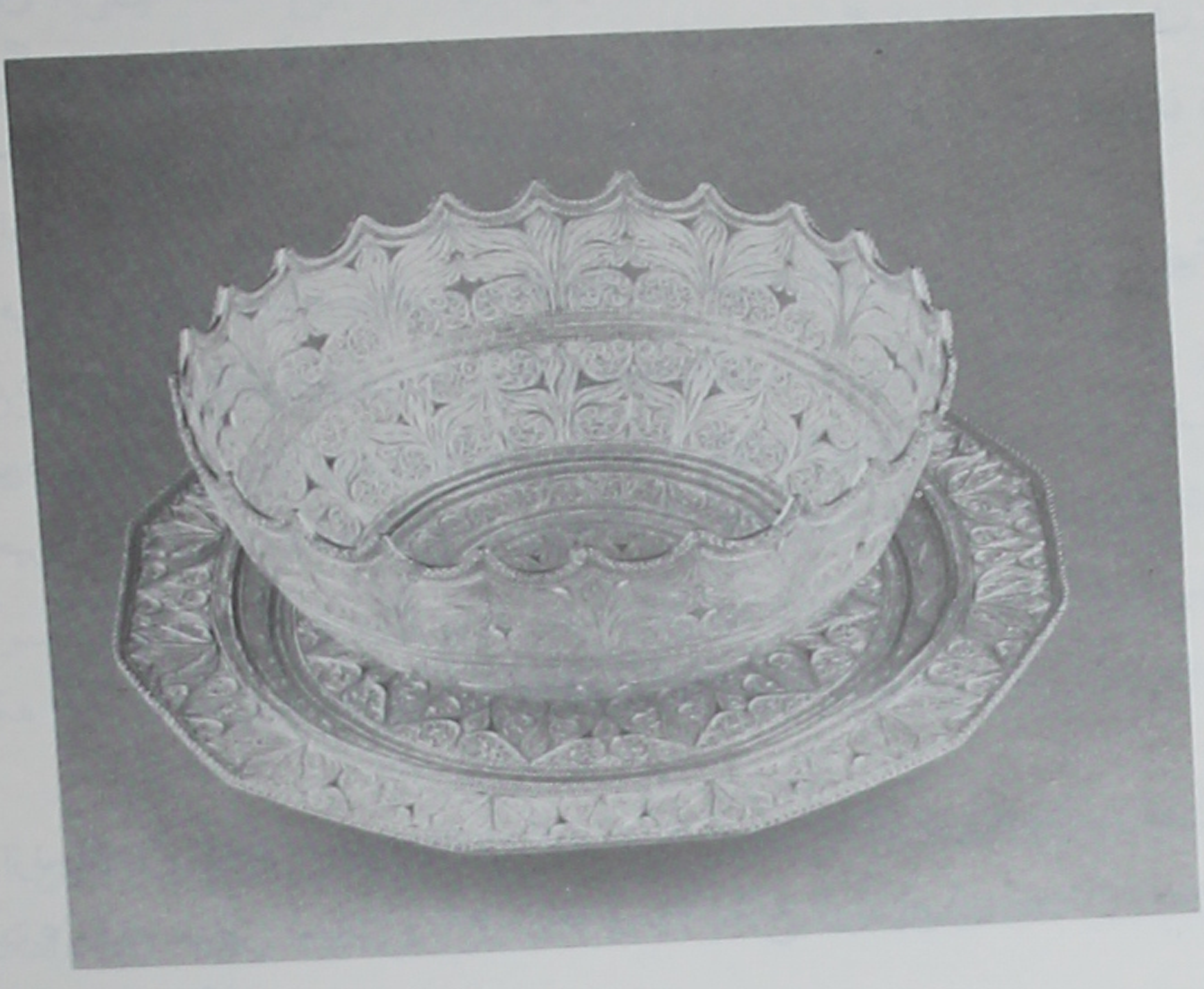
صنعت فرش‌بافی با استفاده از روشهای سُنّتی از قدیم در این استان رواج داشته و در سالهای اخیر با استفاده از روشهای جدید و ایجاد کارگاههای وسیع توسعه یافته است.[15]

۱۰- شهر زنجان

شهر زنجان با مساحتی حدود ۲۲/۶ کیلومتر مربع در شمال شرق استان زنجان بین ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۲۹ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[16]



چاروق، زنجان



کاسه و بشقاب ملیله، زنجان (سازمان صنایع دستی ایران)

تاریخ نگاران نخستین اسلامی، از شهر زنجان به خوبی یاد کرده‌اند به طوری که در کتابهای حدودالعالم و احسن‌التقاسیم ذکر گردیده، که شهری آباد و پرنعمت بوده است. این شهر و آبادیهای پیرامون آن در حملهٔ مغول آسیب زیاد دید. بعدها با توجه ایلخانان مغول رو به آبادی گذاشت، به ویژه سلطان محمد خدابنده (الجایتو) از زمانی که مذهب تشیع را پذیرفت در توسعهٔ این ناحیه کوشید و موجب گردید که یکی از مراکز اسلامی در این ناحیه بنا شود و در اندک زمانی از مراکز عمدهٔ سیاست و تجارت به شمار آید.

در فتنهٔ باب و مبارزات ملوك‌الطوایفی، در قیام مشروطه و در زمان تاخت و تاز و استیلای فئودالها و اشغال روسها و دموکراتهای آذربایجان، این شهر آسیب زیاد دیده است. هرچند ناملایمات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بر این ناحیه گذشته است، ولی هرگز فرهنگهای استعماری در مردم آن نفوذ نکرده و مردم این سرزمین در حفظ شعایر مذهبی و سنتی پابرجا واستوار باقی مانده‌اند و نیز این خطه محل پرورش افرادی چون سهروردی و حکیم هیدجی می‌باشد.

ازگذشته تاکنون، عواملی چون واقع شدن شهر زنجان برسر راه تهران، دارا بودن موقعیت کشاورزی توأم با دامداری و ... در توسعه و گسترش آن مؤثر بوده‌اند.[۱۷]

یادداشتهای فصل دهم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.

۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۲.

۳- اطلس راههای ایران، ص ۵۰.

۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۲۱، استان زنجان، ص ۲۵.

۵- مصاحب، غلامحسین. دایرةالمعارف فارسی، جلد اول، ص ۱۱۸۷.

۶- مستوفی، حمدالله. نزهةالقلوب، ص ۶۱.

۷- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایـران، جلد اول، ص ۷۲۳.

۸- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامهٔ دهخدا، جلد ۲۷، ص ۴۷۴.

۹- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.

۱۰- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان زنجان، ص ۱.

۱۱- روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۱۳۹۳۲، ۳۱ خرداد ماه ۱۳۶۹، ص ۲.

۱۲- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان زنجان، صص ۲-۱.

۱۳- احتسابیان، احمد. جغرافیای نظامی ایران، ص ۳۷۹.

۱۴- یغمایی، حبیب. چند روز در زنجان، مجلهٔ یغما، سال ۱۰، شمـارهٔ ۵، مـردادماه ۱۳۳۶، ص ۲۲۲.

۱۵- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، صص ۷۴۰-۷۳۹.

۱۶- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۲۱، استان زنجان، ص ۲۵.

۱۷- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۷۲۴.

فصل یازدهم

استان سمنان

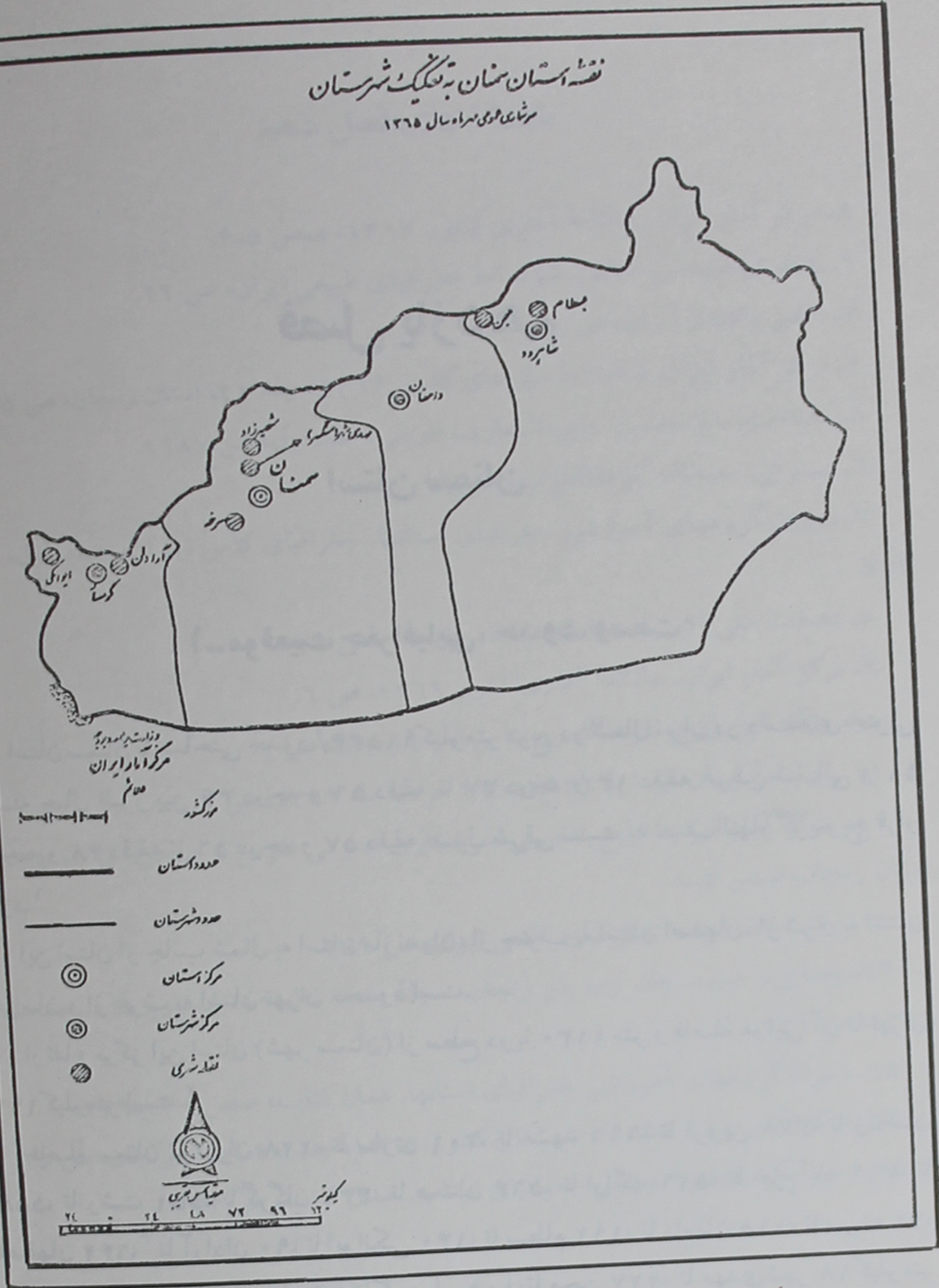
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان سمنان با مساحتی حدود ۹۱۵۴۴/ کیلومتر مربع در شمال ایران در دامنه‌های جنوبی سلسله جبال البرز بین ۳۴ درجه و ۵۶ دقیقه تا ۳۷ درجه و ۱۳ دقیقه عرض شمالی و ۵۱ درجه و ۴۸ دقیقه تا ۵۶ درجه و ۵۷ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از جانب شمال به استان مازندران، از جنوب به استان اصفهان، از شرق به استان خراسان و از غرب به استان تهران محدود است.

ارتفاع مرکز این استان (شهر سمنان) از سطح دریا ۱۱۳۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۱۹۱ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ سمنان تا تهران ۲۲۸، تا ساری ۲۰۱، تا مشهد ۶۹۶، تا قزوین ۳۷۸، تا زنجان ۵۵۸، تا رشت ۵۵۱، تا گرگان ۳۳۲، تا همدان ۵۶۴، تا اراک ۵۱۶، تا خرم‌آباد ۷۱۹، تا اصفهان ۶۴۲،[۳] تا آرادان ۹۰، تا ایوانکی ۱۴۰، تا بسطام ۱۹۲، تا دامغان ۱۱۵، تا سرخه ۲۲، تا شاهرود ۱۸۵، تا شهمیرزاد ۲۴، تاگرمسار ۱۰۵، تا مجن ۲۲۷، تا مهدی‌شهر ۱۸ کیلومتر است.[۴]



نقشهٔ استان سمنان

۲ـ وجه تسمیه

استان سمنان کنونی پیش از تقسیمات جدید، ایالت قومس نامیده می‌شد. طبق نوشتهٔ مورخان هِکاتُوم پیلس (صد دروازه) را می‌توان همان شهر قدیمی قومس دانست.

بارتولد، مؤلف کتاب تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران نیز بر این باور است که ایالت قومس همان ولایتی است که ایزیدور خاراکسی به نام قومیسنه از آن یاد کرده است.[۵]

به گفتهٔ عبدالرفیع حقیقت (رفیع) برای قومس، سه وجه تسمیه به شرح زیر ذکر کرده‌اند.

۱ـ۲ـ قومس در اول کومه شه بوده، کومه در لغت به معنی پناهگاهی است که از چوب یا نی می‌سازند، و کشاورزان برای حفاظت از زراعت خود، و شکارچیان برای کمین کردن شکار، در آن می‌نشینند.

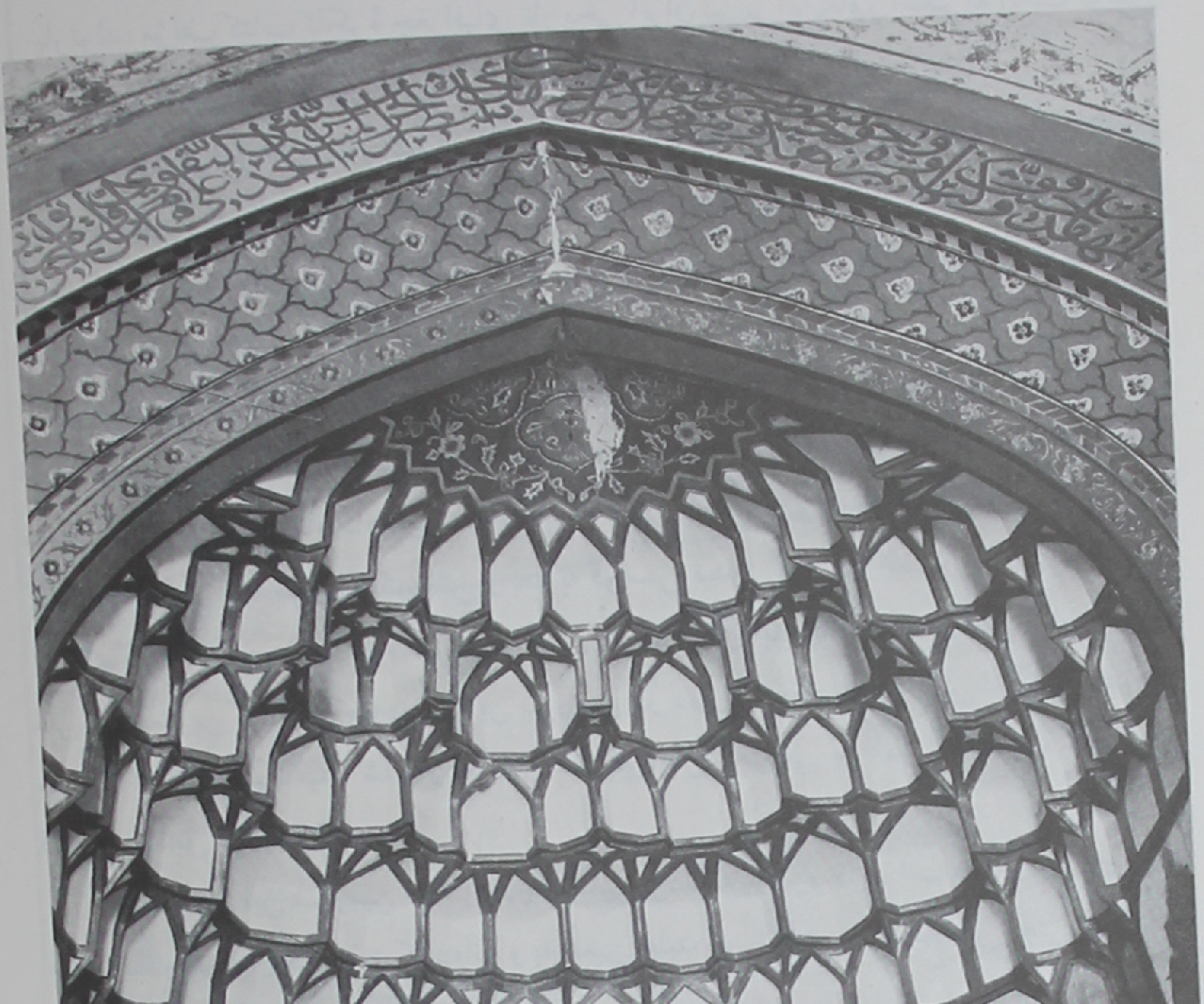
این سرزمین در گذشته آباد و دارای چشمه‌سارها و مرغزارهای وسیع و پر از شکار بوده است. از این رو به دستور پادشاهان قدیم که به شکار حیوانات علاقه داشته‌اند، در نقاط مختلف این سرزمین پناهگاههایی ساخته شده و هر یک را کومه‌شه می‌گفته‌اند که به سبب کثرت استعمال و به مرور به کومش و بعد به قومس تبدیل گردیده است.

۲ـ۲ـ قومس در ابتدا کوه‌مس بود. چون در کوههای این ایالت معادن مس زیاد است، و مس از مهمترین کالاهای صادراتی این سرزمین در دوران هخامنشی و پیش از آن بود، بدین مناسبت به این اسم نامیده شده و بعد در لفظ کوه‌مس تحریفی به عمل آمده و به کومس و قومس تبدیل گردیده است.

۳ـ۲ـ چون این سرزمین فاقد رودخانه‌هایی بوده که به طور دایم آب در آن جاری باشد، مردم مبادرت به ایجاد قنات کرده‌اند و به همین علت این ایالت به نام کومش یعنی چاه‌کن و مردم آن کومشی نامیده شده‌اند.[۶]

تهمورس دیوبند که در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد، پادشاه ایران بود، هنگامی که عازم سرزمین پارت (خراسان) بود، از سرزمین سمنان که در آن زمان به صورت جنگل و ساحل دریا بود دیدن کرد. از آنجاکه محل مذکور از هر لحاظ مورد پسند تهمورس واقع شد، دستور داد در آن محل شهری بزرگ بنا نمایند و نام آن را سمینا بنامند.

سپس از سه ایالت ایران: سیستان (سکستان)، پارس و پارت (خراسان) سه دسته، هر دسته



مسجد امام، نمای سقف محراب، سمنان

ده هزار نفر به این سرزمین کوچ داده و سکونت اختیار کردند.

عده‌ای از اهالی سمنان می‌گویند نام اصلی آن سیم‌لام می‌باشد و بر این باورند که بنای اولیهٔ این شهر به دست دو نفر از فرزندان حضرت نوح به نامهای سیم‌النبی و لام‌النبی که در ارتفاعات شمال شرقی سمنان موسوم به کوه پیامبران مدفون‌اند، بنا شده و سیم‌لام در اثر کثرت استعمال به سمنان تبدیل یافته است.

برخی نیز می‌گویند که نام اصلی سمنان سِمنون بوده و بر این باورند که این سرزمین به نام درویش تارک دنیایی به نام سِمنون بوده، که در کوههای پیامبران سمنان می‌زیسته است، بنا گردیده و سمنون به مرور سمنان شده است.[۷]

۳ـ تقسیمات کشوری

استان سمنان براساس آخرین تقسیمات کشوری دارای ۴ شهرستان شامل ۱۰ بخش، ۱۱ شهر، ۲۵ دهستان و ۱۹۷۹ آبادی است.[۸]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. استان سمنان ۴۱۷۰۳۵ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۵۸/۷۰ درصد در نقاط شهری و ۴۱/۲۷ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته‌اند. تراکم جمعیت دراین استان ۴/۵۵ نفر درهرکیلومترمربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از ۴۱۷۰۳۵ نفر جمعیت استان سمنان ۲۱۳۶۲۰ نفر مرد و ۲۰۳۴۱۵ نفر زن[۹] بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۱ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۱ نفر مرد وجود داشته است.

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال ۴۹۸۷۲۸ نفر رسیده است. از این جمعیت ۳۱۸۷۸۳ نفر د رنقاط شهری و ۱۷۹۹۴۵ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیرساکن بوده‌اند.

ادب به کار رفت.

در ری و نواحی آن از جمله تهران، قصران و ... در سده‌های ۳ و ۴ هـ.ق. به روزگار علویان، آل زیار و آل بویه، دیالمه راه داشتند و بدین سبب، زبان طبری یا مازندرانی نیز در تهران نفوذ یافت. زبان مازندرانی وگیلکی نیز از ریشه و بن زبانهای دیرین ایرانی است. و پس از انقراض ساسانیان تا مدتی زبان پهلوی در طبرستان معمول بود. امروز نیز کلمات و لغات پهلوی در این حدود به ویژه در تهران فراوان است.

پس از استیلای عرب، زبان پهلوی در ری، تهران، اصفهان، همدان و نهاوند معمول بود، و پس از اسلام این نواحی را مملکت پهلوی نامیدند، و زبان فصیح فارسی را پهلوانی زبان و پهلوی زبان خواندند.[۱۵]

مرحوم عباس اقبال در مقاله‌های تحقیقی خود، تحت عنوان لهجهٔ تهرانی، گویش مردم تهران باستان را، چنین تعریف کرده:

«لهجهٔ تهرانی که قبل از خراب شدن و از رونق افتادن شهرری، به آن، زبان رازی می‌گفتند، از لهجه‌های زبان پهلوی یعنی شعبه‌ای از زبان فارسی است که در قسمت شمال و شمال‌غربی و مغرب و جنوب ایران شیوع داشته، و لهجه‌های مازندرانی، گیلکی، تاتی، لری، کردی، شیرازی، آشتیانی و غیره‌ها از بقایای همان زبانند. این زبان چنان که مخفی نیست بکلی غیر از فارسی دری بوده که ابتدا در ماوراءالنهر، سپس در خراسان و سیستان، زبان رسمی و شعر و ادب شده است».[۱۶]

از آن پس که گروهی از سادات در این نواحی ساکن شدند، زبان عربی نیز در لهجهٔ محلی پهلوی مردم آن حدود راه یافت، و اکنون بسیاری از کلمات و لغات کهن عربی در آبادیهای این سامان رایج است.

جمعی ترک زبان نیز از دیرباز در پهنهٔ ری، تهران و قصران وجود داشتند، بدین سبب است که در محاورهٔ مردم این نواحی واژه‌های ترکی نیز به گوش می‌خورد.

گویش کنونی مردم استان تهران، ادبیات و سنّت ادبی نو ندارد؛ و ادبیات آن از پاره‌ای ترانه‌ها، چیستانها، مثلها و داستانها تجاوز نمی‌کند؛ ولی از گذشتهٔ آن آثاری به دست است.

راه یافتن زبان فارسی در گویش مردم استان تهران روزافزون است، به ویژه در سالهای اخیر که اجباری شدن آموزش و با سواد شدن روستائیان و عشایر و زیاد شدن وسیله‌های نوین



مقبرهٔ بایزید بسطامی، شاهرود

عکس از سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی

۳ـ۵ـ دین

اکثر مردم استان سمنان پیرو دین اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری هستند. ولی در این استان اقلیتهای مذهبی چون زرتشتی، کلیمی و مسیحی نیز زندگی می‌کنند.

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ در این استان ۷۶۰ نفر زرتشتی، ۹ نفر کلیمی و ۲۸ نفر مسیحی سکونت داشته‌اند.[۱۱]

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

معتقدات مردم در رابطه با عوامل مختلف جغرافیایی، تاریخی و مذهبی است و تحت تأثیر اعتقادات مذهبی و اسلامی، آئینهای ویژه‌ای در مراسم عزا، عروسی، جشنها و اعیاد به جا می‌آورند.

مردم استان سمنان میهمان‌نوازند و به معاشرت، برخورد وارتباط سالم علاقه‌مندند، ولی در امور محلی و اجتماعی معاضد و مساعد نیستند. قریحه و استعداد قابل توجهی دارند. از رأی و عقیدهٔ شخصی و انفرادی به سختی صرف‌نظر می‌کنند. هرکسی به خانهٔ هر تنگدستی وارد شود، آنچه بتواند در طبق اخلاص می‌گذارد و از خوراکیهای معمولی از میهمانان خود پذیرایی می‌کنند.[۱۲]

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

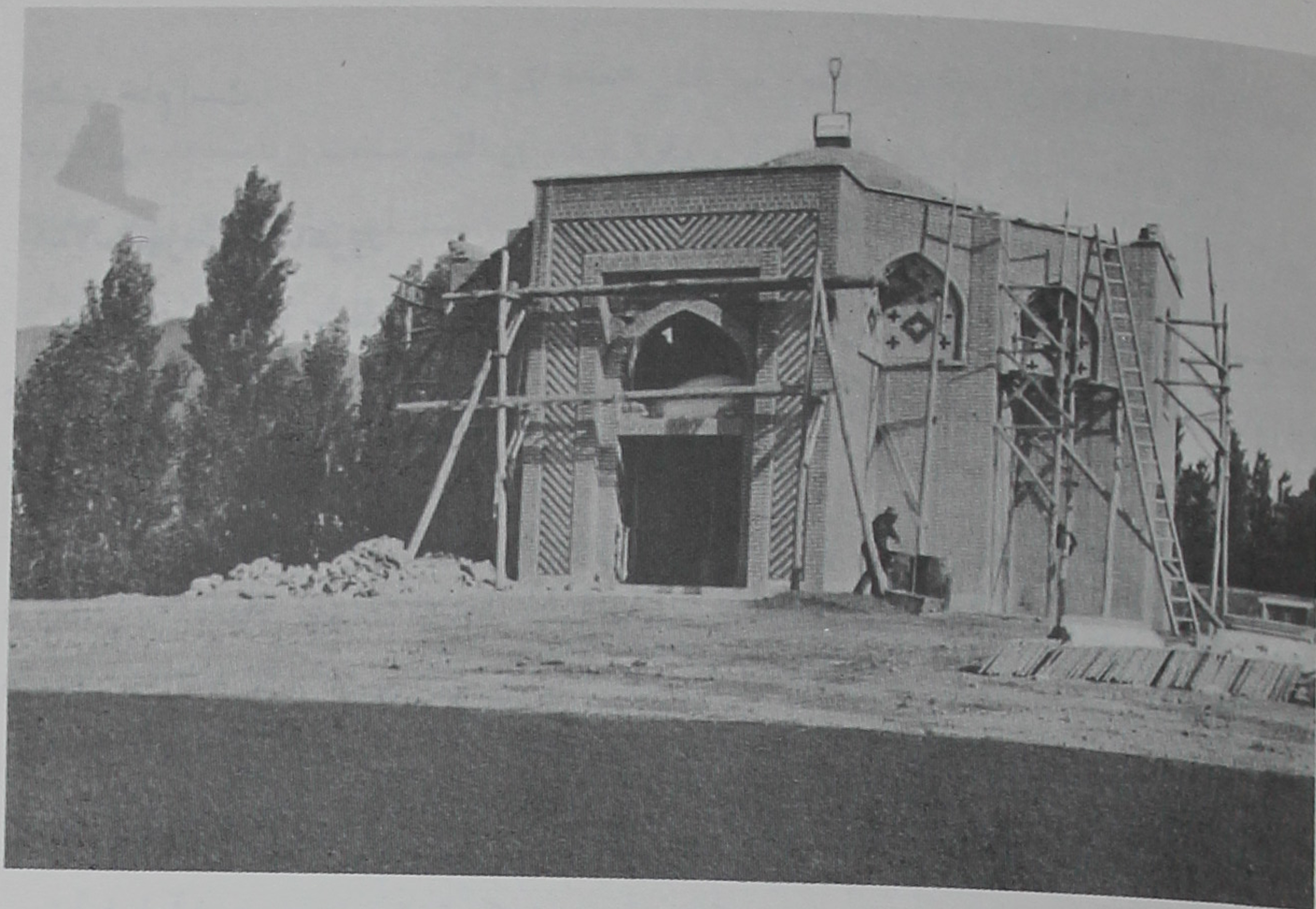
مهمترین آثار تاریخی استان سمنان عبارت‌اند از:

۱ـ۷ـ شهرستان سمنان

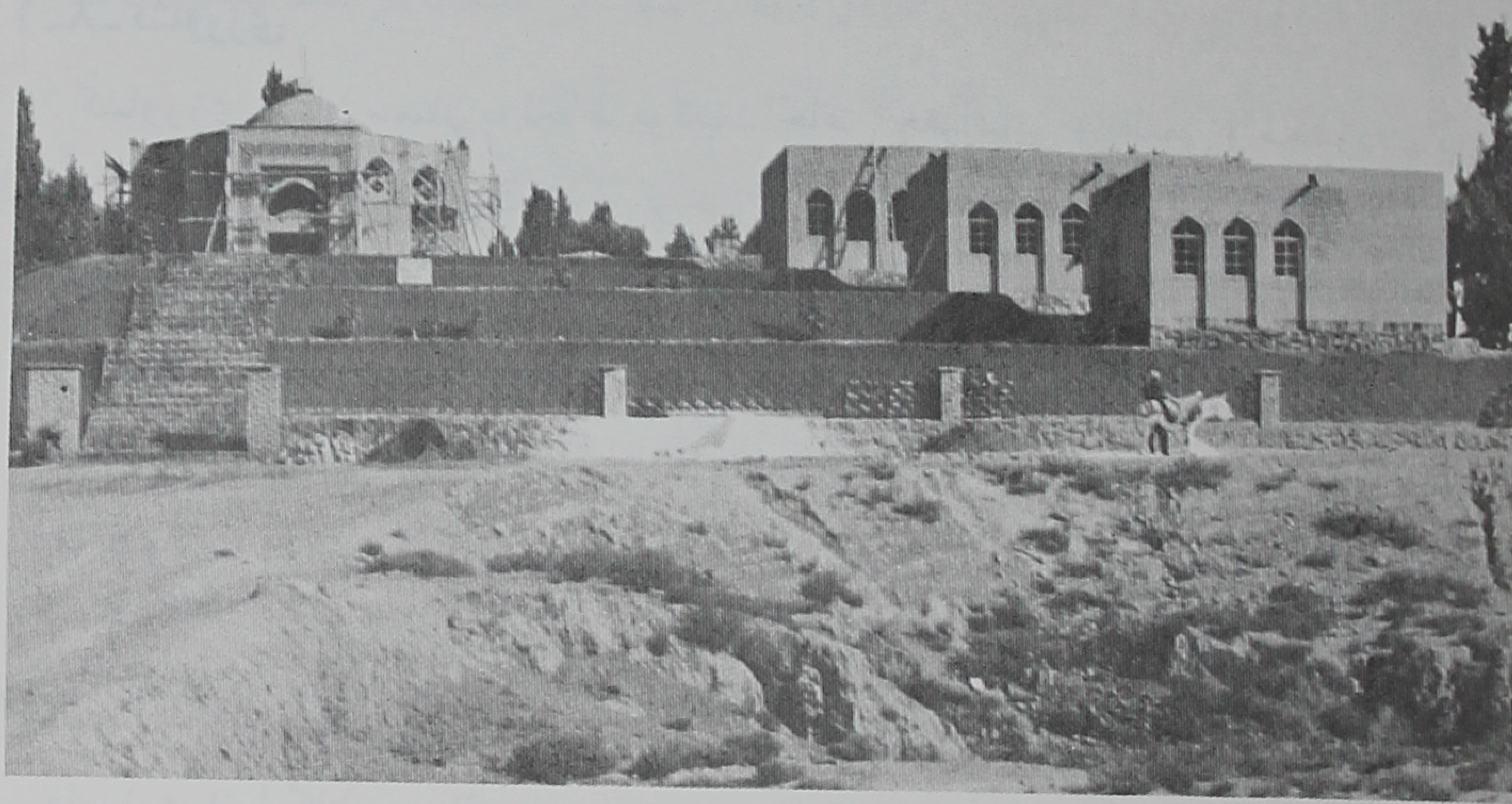
مسجد جامع سمنان که در زمان خلافت خضرت علی (ع) احداث شده است، مسجد امام‌خمینی مربوط به سدهٔ ۱۳ هـ.ق. دروازهٔ ارگ سمنان متعلق به سدهٔ ۱۳ هـ.ق.

۲ـ۷ـ شهرستان دامغان

مسجد تاریخانه یا خدای خانه، مسجد جامع مربوط به دورهٔ سلجوقی، تپهٔ حصار مربوط به دورهٔ ساسانیان، چشمه علی و عمارت مربوط به آن از زمان قاجاریه که دارای مسجدی از



بقعهٔ شیخ ابوالحسن خرقانی و بناهای جداگانه برای زائران



بقعهٔ شیخ ابوالحسن خرقانی در قلعه نو بسطام

خشت خام است.

۳ـ۷ـ شهرستان شاهرود

مجموعهٔ بایزید بسطامی در بسطام شامل آرامگاه عارف شهیر بایزید بسطامی، صومعهٔ بایزید، مسجد بایزید، منارهٔ بسطام، برج کاشانه، گنبد و ایوان غازان خان و بقعهٔ امام‌زاده محمد.

آرامگاه شیخ ابوالحسن خرقانی در خرقان ۴۰ کیلومتری شمال شاهرود، آرامگاه ابن‌یمین فرومدی از اعضای نهضت سربداران در فرومد از توابع بخش میامی شاهرود. مسجد جامع فرومد، مقبرهٔ شیخ ابوالحسن جوری در جور.

۴ـ۷ـ شهرستان گرمسار

تپهٔ غول‌آباد در جنوب شرقی که پایتخت سلوکی‌ها بوده و خاراکس نام داشته است.

خرابه شهر در شرق گرمسار مربوط به زمان غازان خان ایلخان مغول.[۵]

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

کشاورزی استان سمنان به لحاظ موقعیت خاص جغرافیایی و اقلیمی و محدودیتهایی از لحاظ آب و خاک، از موقعیت خوبی برخوردار نیست.

محصولات کشاورزی این استان عبارت‌اند از:

محصولات غذایی: صیفی جات، سیب‌زمینی، غلات، فلفل.

محصولات صنعتی: پنبه، آفتابگردان، چغندر قند، تنباکو.

محصولات درختی: انگور، انار، سیب، پسته، گیلاس، زردآلو، آلبالو، گلابی، گردو.[۱۳]

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

دامداری از ارکان مهم اقتصادی استان سمنان است. پرورش گوسفند در این منطقه در

اقتصاد استان و همچنین در اقتصاد کشور نیز نقش عمده ای دارد.

با اینکه استان سمنان در حاشیهٔ کویر قرار دارد و دارای اقلیم سخت و نامساعد می‌باشد، ولی دامداری و دامپروری آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شهرستان شاهرود و بخش مهدی‌شهر از نقاط مهم دامداری استان بوده و اهالی آنها در پرورش و تربیت گوسفند نقش اساسی به عهده دارند.

۳ـ۸ـ پرورش زنبور عسل

در نواحی کوهستانی استان سمنان به علت آب و هوای مناسب و گل و گیاه زیاد، زنبورداری از اهمیت خاصّ برخوردار است. پرورش زنبور عسل به دو صورت سُنّتی و مدرن انجام می‌گیرد. مهمترین نواحی پرورش زنبور عسل در سطح استان نواحی کوهستانی شاهرود، دامغان، مهدی‌شهر و شهمیرزاد هستند.

۴ـ۸ صنایع دستی

مهمترین صنایع دستی مردم استان سمنان عبارت‌اند از:

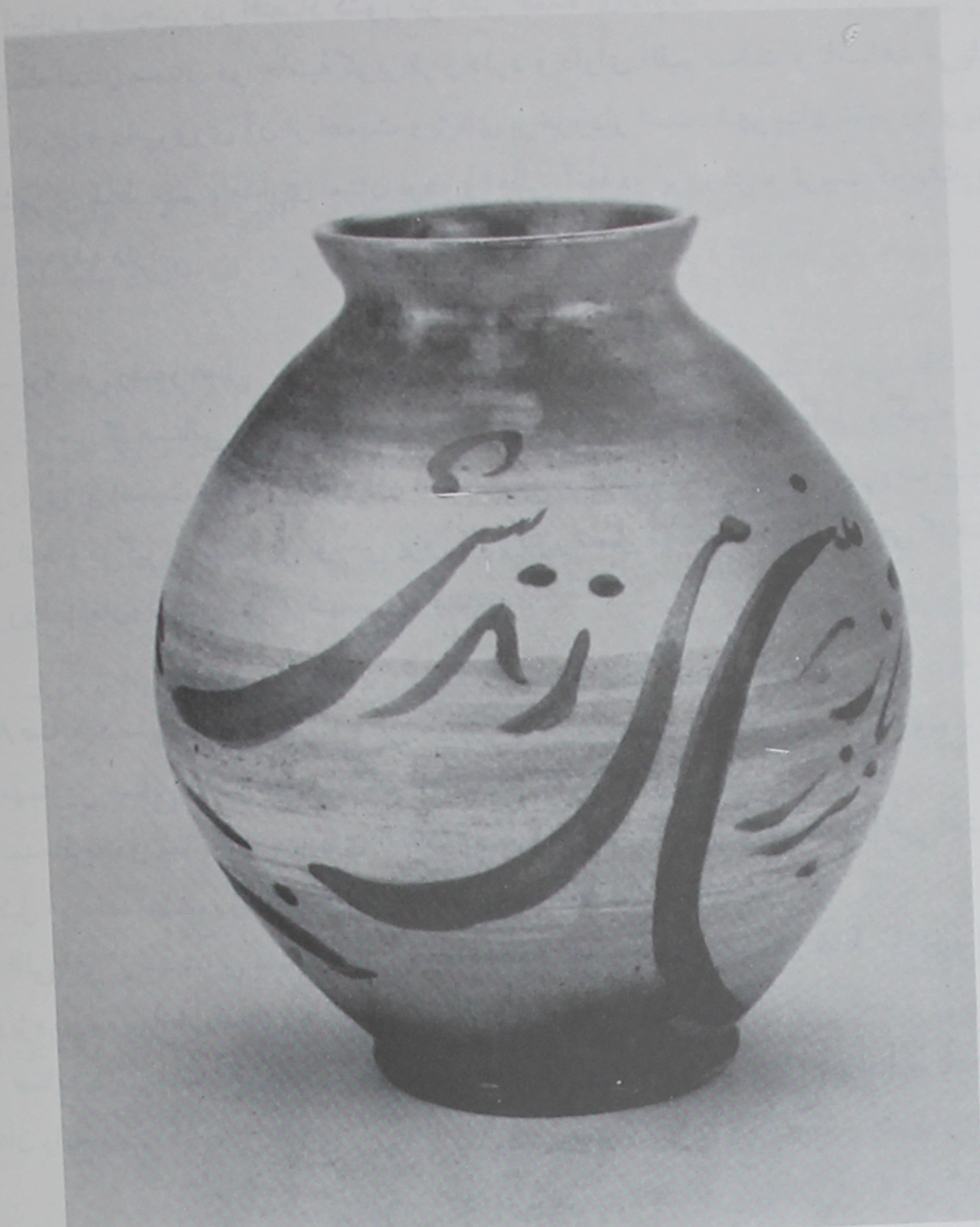
نمدمالی، در تمام شهرستانهای استان رواج داشته و یکی از اقلام صادراتی استان را تشکیل می‌داده است. در حال حاضر چند کارگاه مشغول به کار است.

قالی‌بافی از مهمترین صنایع دستی استان سمنان است. این صنعت در نقاط مختلف استان، به ویژه در روستاهای شاهرود و بخش مهدی‌شهر رواج دارد.

صنایع دیگر مانند قلمکاری، گلیم‌بافی، جاجیم‌بافی، سفال‌سازی و صابون‌پزی نیز در این استان رایج است.[۱۴]

۹ـ شهر سمنان

شهر سمنان با مساحتی حدود ۳۱/۳ کیلومتر مربع در شمال شرقی استان سمنان بین ۳۵ درجه و ۳۳ دقیقه عرض شمالی و ۵۳ درجه و ۲۳ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱۵]



سرامیک سمنان (سازمان صنایع دستی ایران)

در بیشتر کتابهای تاریخی، سمنان را سنگسر ذکر کرده‌اند یعنی محل سکونت سکاها و نام سمنان در اصل سگسان یا سگنان بوده است. نویسندگان یونانی، پارتیان (پهلویان) را سکایی دانسته‌اند.[۱۶]

این شهر مرکز یک رشته از چاههای نفت شمال ایران است که در شمال شرقی سمنان در محلی به نام خوریان قرار گرفته است.[۱۷]

یادداشتهای فصل یازدهم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.
۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۳.
۳- اطلس راههای ایران، ص ۵۰.
۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۲۲، استان سمنان، ص ۲۱.
۵- بارتولد، واسیلی. تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۶۸.
۶- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع. تاریخ قومس، صص ۱۸۱-۱۸۰.
۷- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع. تاریخ سمنان، صص ۶۵-۶۴.
۸- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان سمنان، ص ۱.
۹- مرکز آمار ایران، نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ کل کشور، ص ۴۷.
۱۰- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع. همان کتاب صص ۶۶-۶۵.
۱۱- مرکز آمار ایران. همان نشریه، ص ۸۴.
۱۲- کشاورز دامغانی، علی‌اصغر. صد دروازه، ص ۲۴۳.
۱۳- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم، ص ۷۵۸.
۱۴- همان کتاب، صص ۷۷۲-۷۷۱.
۱۵- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۲۲، ص ۲۱.
۱۶- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۷۶۲.
۱۷- اتحادیهٔ شهرداریهای ایران. سالنامهٔ شهرداریها، ص ۴۰۶.

فصل دوازدهم

استان سیستان و بلوچستان

۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

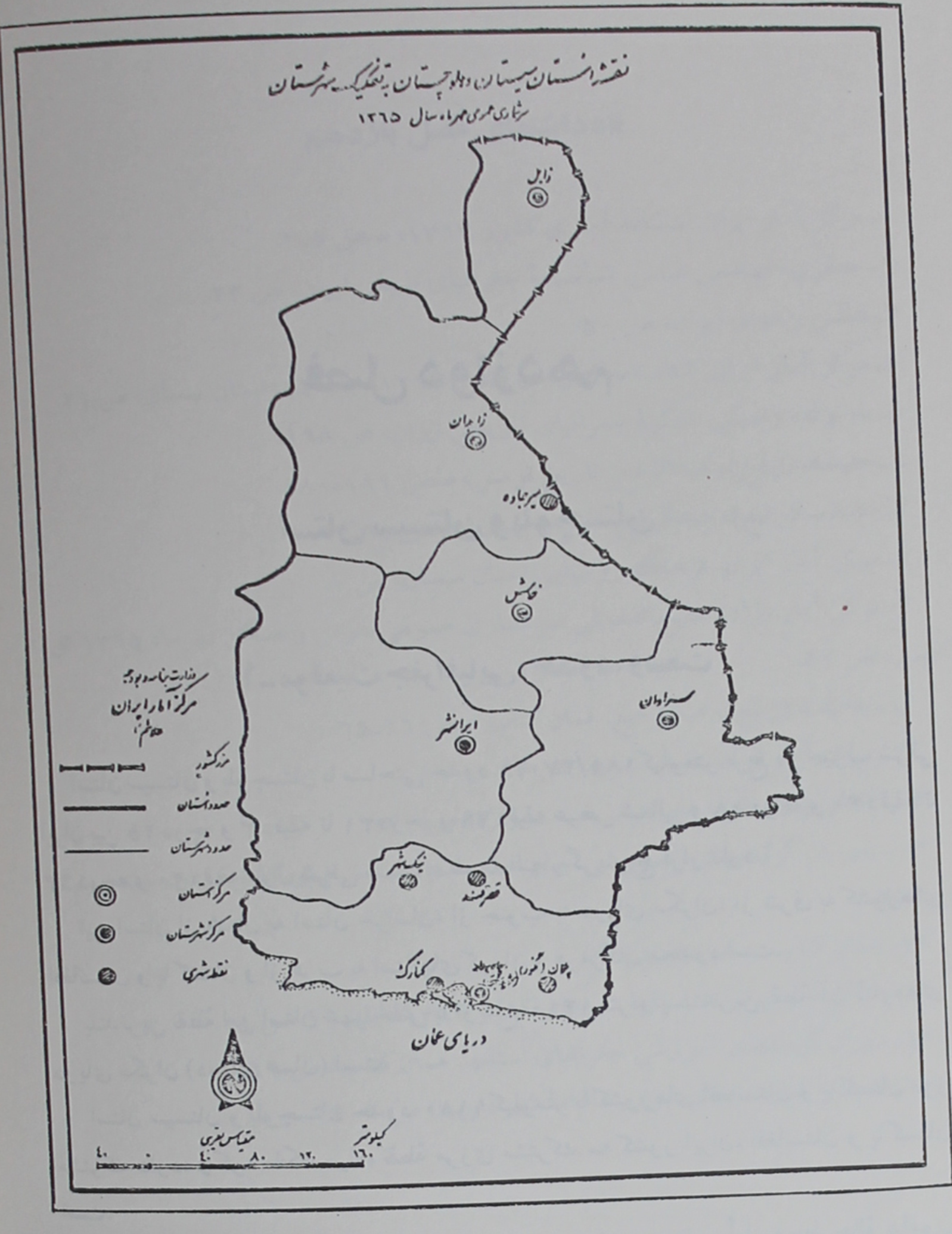
استان سیستان و بلوچستان با مساحتی حدود ۱۸۱/۴۷۰/۹ کیلومتر مربع در جنوب شرقی ایران بین ۲۵ درجه و ۳ دقیقه تا ۳۱ درجه و ۲۹ دقیقه عرض شمالی و ۵۸ درجه و ۴۰ دقیقه تا ۶۳ درجه و ۲۰ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استان خراسان، از جنوب به دریای مکران، از شرق به کشورهای افغانستان و پاکستان و از غرب به استانهای کرمان و هرمزگان محدود است.

بلندترین نقطهٔ این استان شهر خاش با ارتفاع ۱۴۱۰ متر و پست‌ترین نقطهٔ آن کناره‌های دریای مکران (دریای عمان) است.

استان سیستان و بلوچستان حدود ۱۱۸۰ کیلومتر با کشورهای افغانستان و پاکستان مرز مشترک دارد، و کوه ملک سیاه، نقطهٔ مرزی مشترک سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان است.

مرز طبیعی شمال این استان با افغانستان قراردادی است و تقریباً از وسط چالهٔ هامون



نقشهٔ استان سیستان و بلوچستان

صابری تا حدود کوه چاه شور و دربندباد ادامه دارد.

مرز طبیعی غرب را کوهپایه‌های چهل‌دختر، کوه پلنگان، دشت لوت و هامون جازموریان مشخص می‌کنند.

مرز طبیعی جنوب استان دریای مکران است، ولی در شرق دارای مرز طبیعی مشخصی نیست و فقط قسمتی از مرز جنوب شرقی سیستان در شمال استان را درهٔ پریان از شاخه‌های مصبی رود هیرمند تشکیل می‌دهد.

ارتفاع مرکز استان (شهر زاهدان) از سطح دریا ۱۳۷۳ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۱۱۲۸ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ زاهدان تا تهران ۱۶۰۵، تا مشهد ۱۰۰۱، تا کرمان ۵۴۱، تا یزد ۹۲۸، تا اصفهان ۱۲۴۴، تا اهواز ۱۹۰۶، تا بندرعباس ۱۰۳۹، تا بازرگان ۲۵۱۲، تا خسروی ۲۰۱۱، تا آبادان ۱۹۵۳، تا اراک ۱۵۳۵، تا بندرامام‌خمینی ۱۸۹۵، تا بوشهر ۱۶۵۸، تا شیراز ۱۳۳۸، تا ساری ۱۶۹۴، تاگرگان ۱۵۶۳، تا آستارا ۲۱۱۸، تا تبریز ۲۲۲۸، تا جلفا ۲۳۶۶، تا سمنان ۱۵۴۱،[۳] تا ایرانشهر ۳۲۰، تا چابهار ۶۷۰، تا خاش ۱۷۵، تا زابل ۲۱۶، تا سراوان ۳۴۰، تا قصر قند ۶۲۵، تاکنارک ۷۰۵، تا میرجاوه ۸۴، تا نگور ۶۲۰، تا نیکشهر ۶۱۲ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

۱ـ۲ـ نام بلوچستان

نام بلوچستان در کتیبه‌های بیستون و تخت‌جمشید داریوش بزرگ هخامنشی، ماکا یا مَکَه ضبط شده و ایالت ۱۴ بوده است.

بلوچستان را در زمان ساسانیان کوسون می‌گفتند، اما قدیمی‌ترین نام آن همان ماکا یا مکَ می‌باشد که هرودوت آن را مِکیا یا میکیان خوانده است.

اسامی مذکور تا پیش از اسلام نیز در بین مردم محل معمول بود، زیرا در سدهٔ اول هجری قمری که عربها بر این سرزمین دست یافتند مکران نام داشت. بدین ترتیب سده‌ها سرزمین کنونی بلوچستان مکران نامیده می‌شد و جهانگردان عرب هم به نام مکران یا مکوران از این ناحیه یاد کرده‌اند.

به عقیدهٔ برخی مورخان، بلوچ‌ها در گذشتهٔ بسیار دور از کرمان و سیستان به مکران مهاجرت کرده‌اند و از این زمان به بعد نام بلوچستان از نام آنان مأخوذ شده است.

۲-۲- نام سیستان

مؤلف تاریخ سیستان می‌نویسد:

«اما بناکردن سیستان بر دست گرشاسب بود....».

و دربارهٔ وجه نامگذاری آن نوشته است:

«اینجا سیوستان است و سیو، مَرد مَرد را گفتندی بدان روزگار و سیستان بدان گویند که همیشه آنجا مردان مَرد باشند و مردمی مَرد باید تا آنجا بگذرد».

از آن زمان این سرزمین **سیوستان** نامیده شد و به مرور زمان سیوستان به سیستان ساده و روان گردید.[۶]

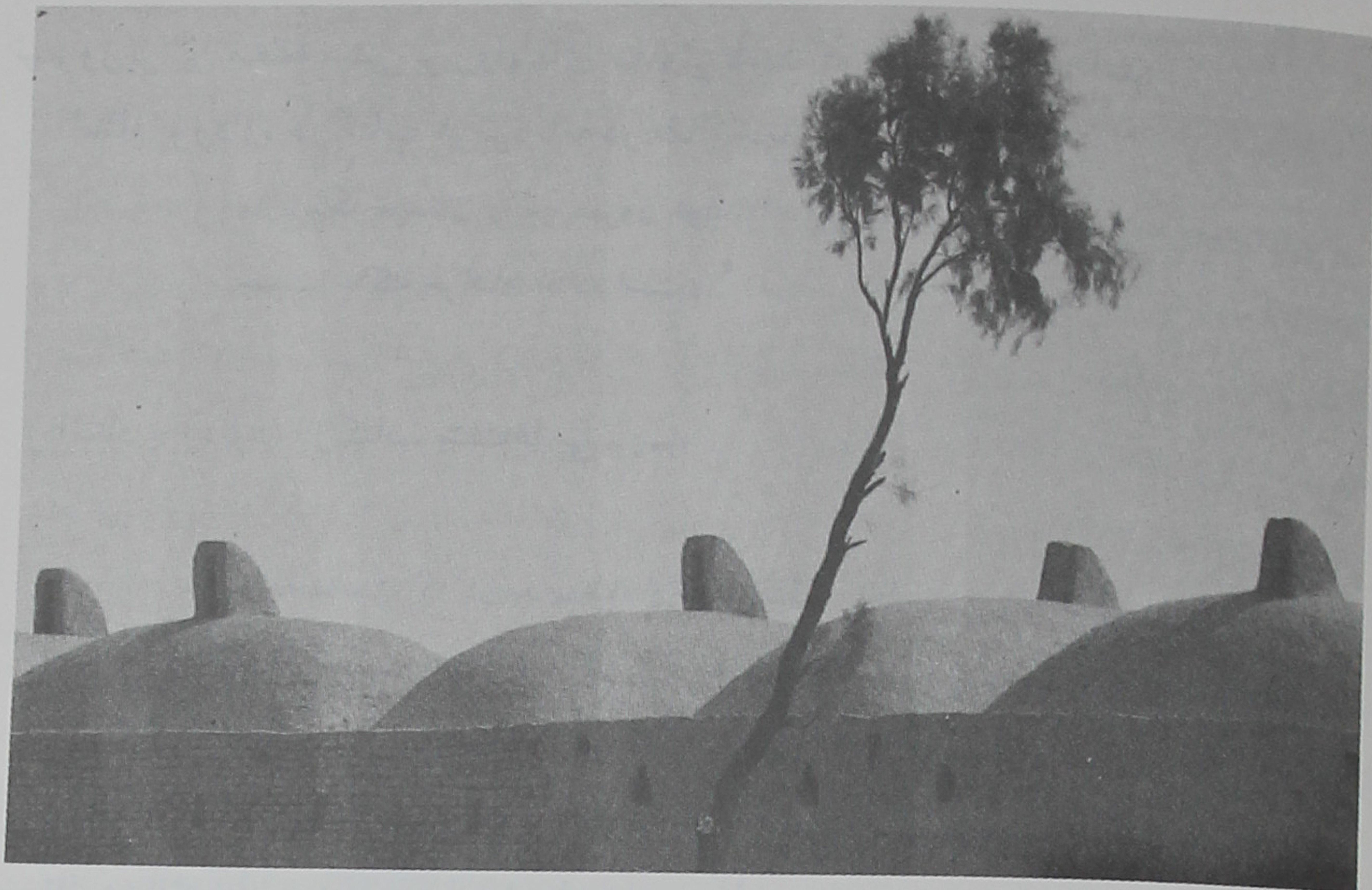
برخی بر این باورند که سیستان تحریف شدهٔ سکستان است و سجستان معرب آن است و واژهٔ فارسی سکستان یعنی سرزمین ساک = سکه و آن قومی است که بیشتر آبادیها و آبادانیهای این سرزمین به کوشش و پایمردی و نیروی آنان پدید آمد، و داریوش در کتیبه‌های میخی خود در بیستون، تخت جمشید و نقش رستم، از آن یاد کرده است.

واژهٔ سَکَه از زبان فارسی باستان در زبانهای بعد سگه شد، و سگزی صفت مرکب از همان کلمه است. سگستان و سگزستان را در زبان تازی سجستان و سجزستان کرده‌اند و سپس سکستان در زبان فارسی دری به سیستان تبدیل شده است.[۷]

نام قوم سکا را یونانیان **سکوث** می‌نوشتند. این کلمهٔ یونانی را اروپائیان به تلفظ زبانهای خود درآورده و **سیست** خوانده‌اند و سرزمین آنان سیستان را به همین مناسبت **سیستی** نام گذاشته‌اند و در زبان یونانی **سکوتایی** می‌گفتند.[۸]

پیش از تسلط سکاها، این سرزمین به نام **درنگیانا** یا **زرنگ** خوانده می‌شد، ولی پس از هجوم قوم مذکور به این منطقه، نام آن نخست **مناسکامینا** و سپس به **سکستان** تغییر یافت. در زبان اوستایی زریه واژه‌ای که زرنگ از آن گرفته شده است، و دریه در فرس هخامنشی و زریا در پهلوی به معنی دریاست و لغت دریا در فارسی دری نیز از همین ریشهٔ (دریه) است.

در کتابهای جغرافیایی سده‌های گذشته، سیستان، نیمروز هم خوانده شده است. اتلاق



مسکن سنتی، سیستان



مسکن سنتی، بلوچستان

نیمروز بر این منطقه مبتنی بر روایتهای متفاوتی است که در زیر خواهد آمد:

استاد پورداود در کتاب هرمزد نامه در مقالهٔ چهارسو می‌نویسد:

«از اینکه سیستان را نیز نیمروز خوانده‌اند، برای این است که این سرزمین در پائین جنوب خاک خراسان افتاده است».[۹]

استاد پورداود، در کتاب یشت‌ها می‌نویسد:

«وجه مناسبتی که در معجم‌البلدان در فرهنگهای فارسی بر این اسم (نیمروز) ذکر شده اساسی ندارد. نامیده شدن سیستان به نیمروز از این جهت است که این سرزمین در جنوب خراسان که یکی از بزرگترین ایالتهای ایران بوده، واقع است».[۱۰]

روی سکه‌های ملوک کیانی یعنی امیرانی که در دورهٔ سلجوقی و صفوی، حکومت سیستان میراث آنان بود نیمروز نقش شده است.[۱۱]

با نگاهی به نقشهٔ جهان و موقعیت جغرافیایی سیستان، اطلاق کلمهٔ نیمروز کاملاً مدلل می‌شود، زیرا زرتشت برای ساختن زیج خود سیستان را برگزید، چون دریافته بود که خط نصف‌النهار یا نیمروز از آنجا می‌گذرد و دنیای مسکون قدیم را به دو نیمه بخش می‌کند. به بیان دیگر چون آفتاب درست بر روی نصف‌النهاری قرار می‌گیرد که از سیستان می‌گذرد، از ژاپن در شرق تا جزایر خالدات در غرب همه جا هنوز آفتاب دیده می‌شود، منتها در شرق، در حال غروب و در غرب، در حال طلوع است.

بنابراین باید گفت که نیمروز اصطلاحی علمی است برای سیستان و به نصف‌النهار آن مربوط می‌شود، که دانشمندان ایرانی این بخش را پس از زرتشت کشور نیمروز خوانده‌اند.[۱۲]

۳ـ تقسیمات کشوری

در حال حاضر استان سیستان و بلوچستان دارای ۷ شهرستان شامل ۲۶ بخش، ۱۱ شهر، ۹۰ دهستان[۱۳] و ۵۴۷۴ آبادی است.[۱۴]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. استان سیستان و بلوچستان ۱/۱۹۷/۰۵۹/ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد، ۴۰/۷ درصد در نقاط شهری و ۵۶/۲ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و ۳/۱ درصد غیرساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۶/۶ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از ۱/۱۹۷/۰۵۹ نفر جمعیت استان سیستان و بلوچستان، ۶۰۲/۹۲۶ نفر مرد و ۵۹۴/۱۳۳ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۱ به دست می‌آید، به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن، ۱۰۱ نفر مرد وجود داشته است.[۱۵]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۱/۵۰۶/۴۹۱ نفر رسیده است. از این جمعیت ۶۴۹۰۹۱ نفر در نقاط شهری و ۸۵۷۴۰۰ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیرساکن بوده‌اند.

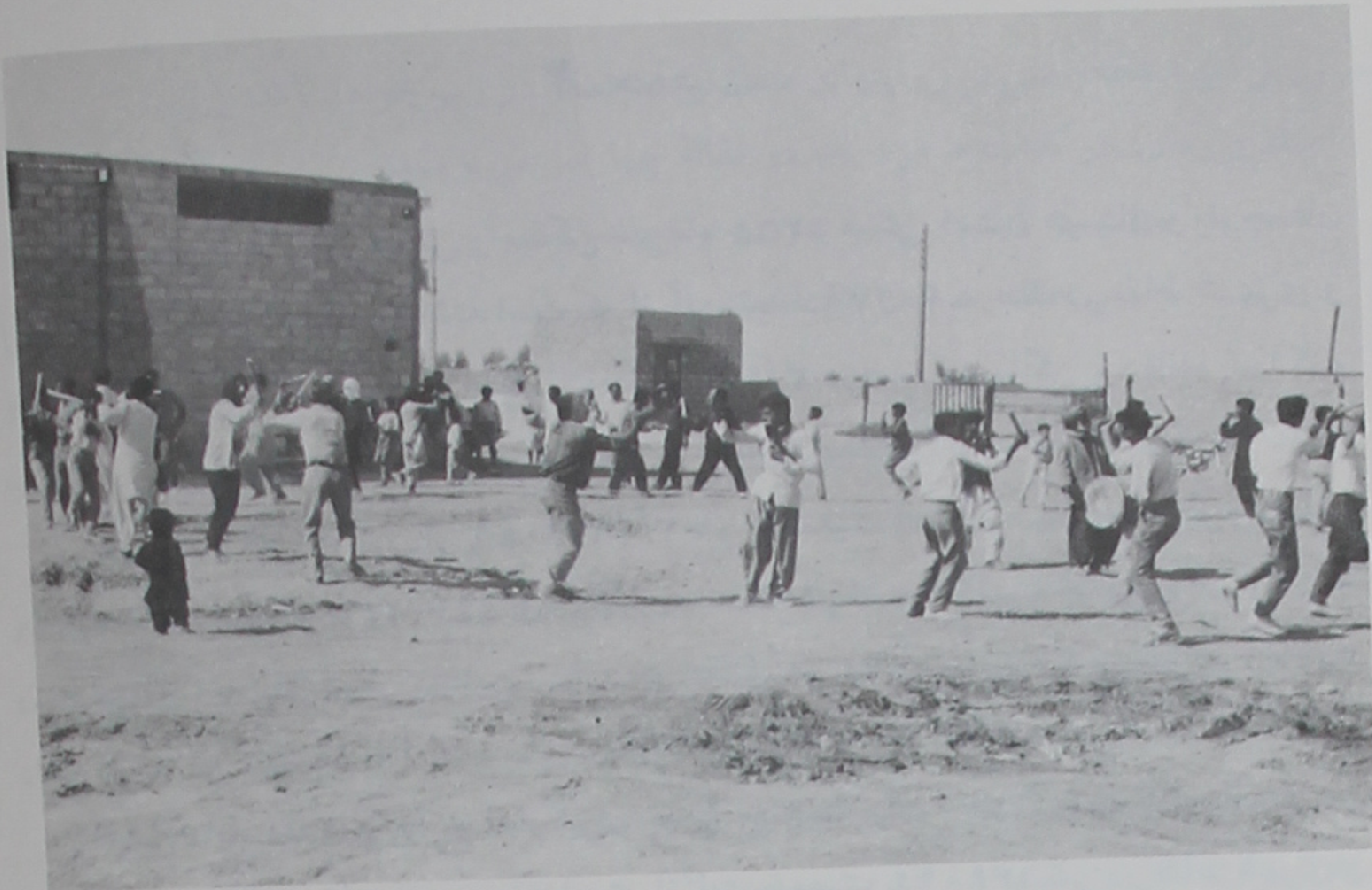
۵ـ نژاد، زبان، دین

استان سیستان و بلوچستان از دو منطقهٔ کاملاً متمایز تشکیل شده است. این وجه تمایز شامل اوضاع جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی منطقه است. از این رو در زیر وضع اجتماعی هر منطقه به طور جداگانه خواهد آمد:

۱ـ۵ـ بلوچستان

۱ـ۱ـ۵ـ نژاد

پژوهشگران بر این باورند که آریائیها در روزگاری بسیار کهن در دشت پامیر، آسیای میانه، فلات ایران، ارمنستان، ارتفاعات کارپات، سواحل رود دانوب سفلی، آلمان، اسکاندیناوی و به بیان دیگر در شمال اروپا و آسیا زندگی می‌کرده‌اند. بعدها یعنی حدود



رقص چوب، سیستان



رقص چوب سیستان

۴۰۰۰ سال پیش از میلاد، در اثر ازدیاد نفوس و یا بعضی علل دیگر، از این سرزمینها به مهاجرت پرداخته و هر دسته از آنان به جانبی رهسپار شده و در آن اقامت گزید.

گروهی از این قبایل از راه خوارزم به سوی بلخ و حوالی آن سرازیر شده و در حدود شرقی وشمال شرقی ایران کنونی ساکن گردید. بعدها همین گروه به سوی غرب پیش آمد و به شعب و قبایل متعدد تقسیم شد.[۱۶]

شاهان هخامنشی، قسمت اعظم این سرزمینها و اقوامی راکه در آن زندگی می‌کرده‌اند به زیر فرمان خود درآوردند. در برخی از کتیبه‌های داریوش از جمله کتیبهٔ بیستون که در آغاز سال ۵۲۰ ق.م. به فرمان وی در صخره‌ای از کوه بیستون کنده شده از ایالتهای ۲۳ گانهٔ هخامنشی از جمله ماکا (بلوچستان) نام برده شده است.[۱۷]

بی‌تردید قوم سخت‌کوش بلوچ نیز از همین اقوام آریایی جدا شده و پس از گذشتن از مناطق شمالی به ناحیهٔ جنوب آمده است. در این مورد نزدیکی زبان بلوچی به زبان باستانی اقوام مادی، مؤید این نظر است. با توجه به بررسی و اندازه گیریهای انجام شده توسط دانشمندان نژادشناس از طول بدن همهٔ طوایف و قبایل از جمله مردم بلوچستان، آشکار شده که مشخصات نژادی بلوچ‌ها وآریائیان کاملاً شبیه و یکسان بوده و در نتیجه قوم بلوچ، ایرانی نژاد و همانند کرد، لر، تاجیک، سیستانی و... شعبه‌ای از نژاد آریایی می‌باشند.[۱۸]

بلوچ‌ها، قامتی بلند وکشیده دارند که میانگین طول آن ۱۶۰ تا ۱۷۰ سانتیمتر و حداکثر آن به ۱۹۰ سانتیمتر می‌رسد. همچنین سر و صورتی پهن با موهای بسیار، جمجمه‌ای بزرگ به اندازهٔ ۸۰ تا ۸۱ سانتیمتر، بینی کشیده و چشمانی درشت از صفات طبیعی و ایرانی بودن آنان است.[۱۹]

باتوجه به مطالب بالا می توان گفت که بلوچ‌ها از گذشتهٔ بسیار دور در این سرزمین ساکن بوده و قدمت آنان به هزاران سال و نیز مهاجرت آریائیان به ایران می‌رسد. بنابراین علی‌رغم تبلیغات مغرضانه و بی‌اساس برخی از دولتها و شیخ نشینهای خلیج فارس، بلوچها آریایی‌نژاد و به بیان دیگر ایرانی نژاد هستند.

۲-۱-۵- زبان

مهمترین گویش جنوب شرقی ایران، گویش بلوچی است که آن را به جهت صورت

قدیمی بسیاری از لغات، باید از گویشهای مهم ایرانی شمرد. گویش بلوچی با زبان پهلوی اشکانی و نیز پهلوی اوایل دورهٔ ساسانی نزدیک است.[۲۰] زیرا در اثر سختی رفت و آمد در تمام سده‌های گذشته و همچنین عدم آمیختگی با دیگر گویشها، صورت اصلی کلمات در این گویش پیوسته محفوظ مانده است.

زبان بلوچی از نظر زبانشناسی و نیز شناختن ریشهٔ بسیاری از واژه‌ها و سابقهٔ برخی اصطلاحات رایج در زبان فارسی، از منابع مهم به شمار می‌رود و می‌توان آن را به دو بخش زیر تقسیم کرد:

بلوچی شمالی یا سرحدی: این گویش در نواحی زاهدان، خاش و منطقهٔ سیستان متداول است.

گویش بلوچی جنوبی، در ایرانشهر، سراوان، چابهار تکلم می‌شود که علی‌رغم تفاوت در بیشتر لغات، برای افراد هر دودسته قابل تشخیص است.

۳-۱-۵- دین

مردم بلوچستان پیرو دین مبین اسلام و مذهب سنی حنفی هستند که تا اندازه‌ای به مذهب شیعه نیز تمایل دارند. عموماً به سومین پیشوای شیعیان، حضرت حسین‌بن علی (ع) توجه خاصی نشان می‌دهند. معمولاً به اماکن متبرکه همانند مقبرهٔ سخی مسرور و لال شهباز احترام گذاشته و برای زیارت به آنجا می‌روند.

بلوچها به اشعار مذهبی به ویژه اشعار میرانیس علاقهٔ زیادی ابراز می‌کنند. شاعران بلوچ مقام روحانی ندارند و در اشعار خود بیشتر به توصیف آسمان، بهشت و دوزخ می‌پردازند.

۲-۵- سیستان

۱-۲-۵- نژاد

پیش از ورود و استقرار آریایی‌ها در سیستان، نژادهای بومی در این منطقه می‌زیستند. مدارک باقی‌مانده از دوران پیش از تاریخ مشخص می‌کنند که علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای، نژادهای دیگری همانند: زرنگی، آریاسپی، اسکرتی، کوشی، سندی و ... در سیستان و پیرامون آن سکونت داشتند.[۲۱]

ایرانیان از جمله سیستانیان جزو دستهٔ شرقی نژاد هند و اروپایی هستند. این نژاد را از آن جهت چنین نامیده‌اند که امروز از اسپانیا و پرتغال در اروپا تا ایران، افغانستان، پاکستان و هند در آسیا گسترده است.

چون محل تجمع اقوام ابتدایی بیشتر کنار رودهای بزرگ بود، کنار هیرمند می‌توانست برای رویش و افزایش این قوم مناسب باشد. در قرون وسطی در قسمت بزرگی از شرق دانوب تا پامیر نه تنها هند و اروپاییها، بلکه ایرانیها نیز ساکن بودند و تمام این منطقه حتی در دورانهای تاریخی، مسکن مردمان گوناگون سکایی بود که از لحاظ نژادی ایرانی هستند.[۲۲]

دانشمندان معتقدند: سیستانی‌های واقعی، اصیل‌ترین افراد ایرانی و از نژاد آریایی‌اند و می‌توان گفت مردم سیستان بهترین نمونه و یادگار نژاد قدیم آریایی هستند که بهتر از دیگر نقاط، زبان و خصوصیات کلی ایرانیان دورهٔ هخامنشی را حفظ کرده‌اند.

سیستان مردمی سخت‌کوش، قوی، بلندقامت و تندرست دارد. مؤلف تاریخ سیستان می‌نویسد:

«مردمی که بر آن نشیند و خسبد، تندرست باشد».

این توصیف از لحاظ علمی نیز ثابت گردیده است، زیرا در تحقیقات علمی دانشگاه پنسیلوانیا که در سال ۱۳۲۸ ش./۱۹۴۹م. به منظور کشف آثار انسان قدیم و مطالعات نژادشناسی در نیمهٔ شمالی ایران صورت گرفت، از راه اندازه‌گیریهای نژادی معلوم شد که در سیستان نژادی زیبا و خوش قامت وجود دارد و همچنین آشکار شد مردمی که پیرامون دریاچهٔ هامون به سر می‌برند، فکهای پهن و قوی و گونه‌های برجسته دارند، و سایر مشخصات آنان مشابه نژاد اولیهٔ استرالیا و ژاپن است که به نام آینو خوانده می‌شوند. این نژاد به تدریج منکوب نژاد زرد و مهاجران اروپایی شدند.[۲۳]

۲-۲-۵- زبان

گویش سیستانی یا زاولی از نظر زبان‌شناسی و شناخت ریشهٔ بسیاری واژه‌ها و سابقهٔ برخی اصطلاحات رایج در زبان فارسی، از منابع مهم و درخور است.

فرهنگ‌نویسان آن را یکی از چهارزبان متروک پارسی یا یکی از هفت لهجهٔ معروف

فارسی عهد باستان یاد کرده‌اند.[۲۴] پروفسور عباس پورمحمدعلی شوشتری مؤلف، کتاب ایران نامه، می‌نویسد:

«سیستانیها از نژاد خالص ایرانی شمرده می‌شوند و زبانشان لفظهایی دارد که یادگار عصر هخامنشیان و اوستا می‌باشند».[۲۵]

لهجه‌های میانهٔ ایرانی[۲۶] همانند: پهلوی اشکانی، پارسی میانه یا پهلوی ساسانی، سغدی، خوارزمی و سکایی میانه (ختنی) نیز در سیستان رواج داشته است.[۲۷]

از بهترین شعرها به لهجه‌های میانه که از اواخر عهد ساسانی باقی مانده ودر سده‌های آغازین هجری قمری متداول بود سرود **آتشکدهٔ کرکو** در سیستان است. بنا به روایات دینی کهن، این آتشکده در زمان کیانیان ساخته شد و در محلی استقرار یافت که معبد گرشاسب، پهلوان ملی ایران بود.

مقدسی، مؤلف احسن‌التقاسیم می‌نویسد:

«سخن سکستانیان با صدای بلند از سینه بیرون آید... یکی از شاهان خراسان به وزیرش دستور داد تا مردانی را از پنج حوزهٔ اصلی گرد آورد، پس چون آماده شدند و سکستانی (سیستانی) به سخن آمد، وزیر گفت: این زبان برای جنگ خوب است...».[۲۸]

۳-۲-۵- دین

دینهای رایج در سیستان از آغاز تا امروز عبارت‌اند از: آئینهای اولیهٔ آریایی مانند: دیوپرستی و مهرپرستی و دینهای زرتشتی، یهودی، مسیحی، اسلام.

مردم سیستان پیرو دین اسلام، اکثراً شیعهٔ اثنی عشری و عده‌ای پیرو مذهب سنّی حنفی هستند.

۳-۵- اقلیتهای مذهبی سیستان و بلوچستان

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ه‍.ش. استان سیستان و بلوچستان دارای ۹۶۴ نفر زرتشتی، ۱۱ نفر کلیمی و ۴۸ نفر مسیحی بوده است.

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

مردم سیستان متدین، مهربان، جوانمرد، صادق، راستگو، شجاع، ساده‌دل و پاک‌اندیش‌اند. به زندگی ساده و بی‌آلایش و سخت عادت دارند. در میهمان‌نوازی معروف‌اند و ورود میهمان را به خانهٔ خود، مایهٔ خیر و برکت می‌دانند و بر این باورند که روزی میهمان از پیشانی و اقبال خودش است.

رعایت احترام و حفظ اعتبار افراد سالخورده را می‌کنند و آنچه از روابط خانوادگی در طایفه محترم شمرده می‌شود، احترام به پدر، مادر و دیگران است.

مؤلف تاریخ سیستان، می‌نویسد:

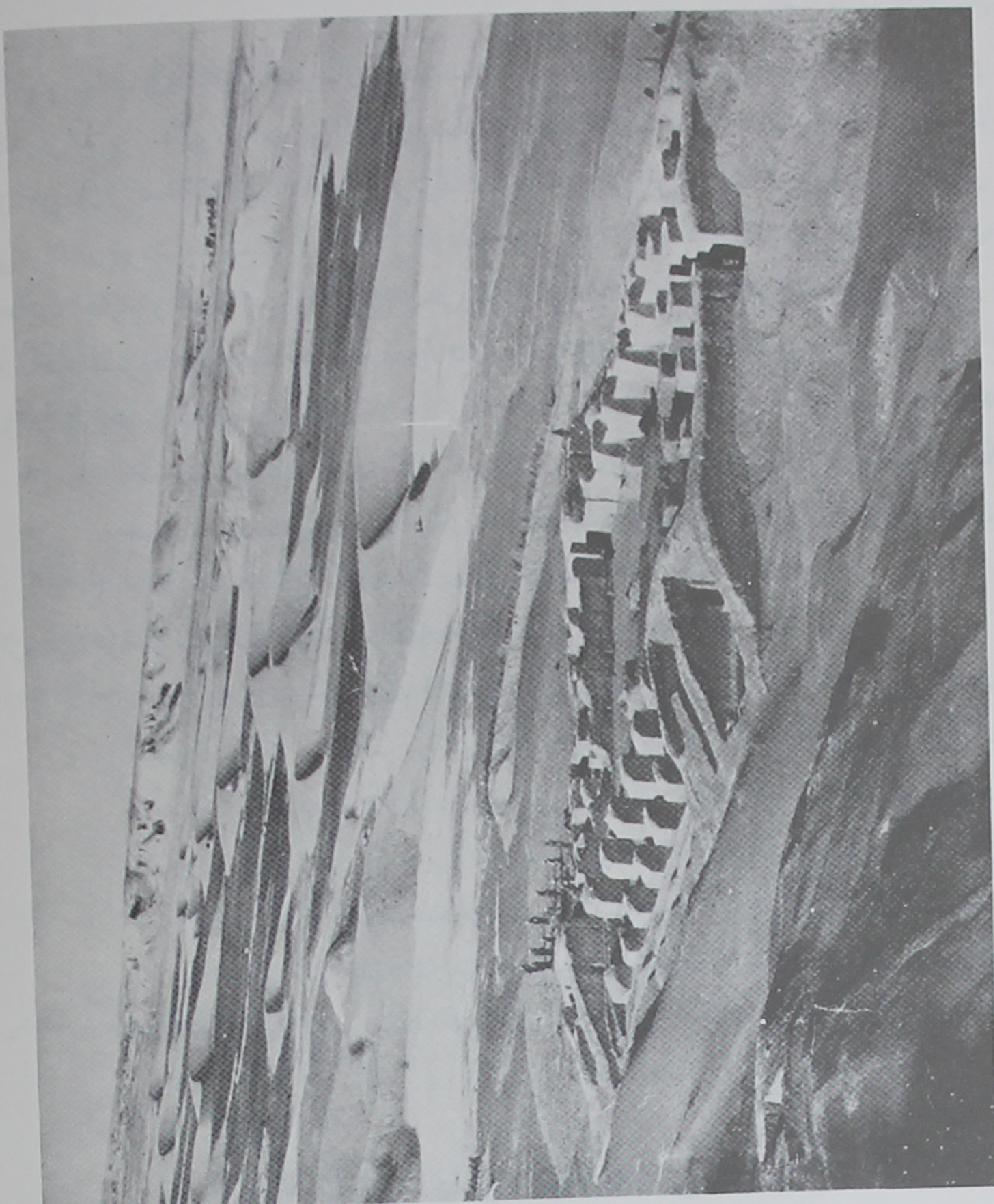
«عامهٔ سیستان علم دوست باید که باشد، و مردان آن مَرد، و زنان آن پاکیزه و با حمیت، چنان که آنان را به دیگر جای اندر پاکیزگی یار نباشد، هرچند از آن سگزی خالص باشد، مگر آنکه نه از سیستان باشد».[۲۹]

قزوینی، مؤلف آثار البلاد و اخبارالعباد می‌نویسد:

«خوش رفتاری، نیکوکاری، آئین‌داری، پرهیزگاری، هرکاری خداپسند است برو در سیستان ببین که در سراسر سرزمین درستکارتر، با انصاف‌تر، خوش‌زبان‌تر از بازاریان سجستان نیست. تشت طلا بر سر نه و باکی مدار. امر به معروف می‌کنند و هر کسی را از ناروا باز می‌دارند و طعنه می‌زنند، حتی اگر جان در راه حق بدهند باک ندارند. تصور کن در زمان حکم سخت امویان، سجستانی هیچ گاه به بدگویی از مولای متقیان علی‌بن ابیطالب تن ندادند. در سراسر سجستان هیچ‌گاه در روز با زنی برنمی‌خوری که از خانه پا برون نهاده باشد، اگر گاهی به دیدن قوم و خویشان خود روند، در شب روند».[۳۰]

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار باستانی و بناهای تاریخی استان سیستان و بلوچستان به تفکیک شهرستان به شرح زیر است:



معبد دهانهٔ غلامان، سیستان

۱ـ۷ـ شهرستان ایرانشهر

بناهای تاریخی و نقاط دیدنی این شهرستان عبارت‌اند از: ساختمانهای سنگی روستای هودیان بخش بزمان مربوط به ماقبل تاریخ، قلعهٔ قدیمی ایرانشهر، قلعهٔ سرباز، قلعهٔ بمپور، قلعهٔ پیشین، تپه‌های باستانی و ...

۲ـ۷ـ شهرستان چابهار

بناهای تاریخی و نقاط دیدنی شهرستان چابهار عبارت‌اند از: آثار شهر تیس شامل کلات، پیروزگته، بلوچ گته، بان مسیتی، ویرانه‌های شهبازبند، تیس کوبان، بند پله‌بند، سده‌های دهانهٔ رأس تیس، مقبرهٔ سیّد غلام رسول چابهار، قلعهٔ پرتغالی‌ها، درخت کهنسال مکرزن، چاه باستانی پلان دشتیاری، قلعهٔ نوشیروان، قلعهٔ قصر قند، قلعهٔ نیکشهر و...

۳ـ۷ـ شهرستان خاش

بناهای تاریخی این شهرستان عبارت‌اند از: بناهای سنگی روستایی کوشه واقع در مدخل درهٔ تمین دان، قلعهٔ گودال، گورستان باستانی در غارهای طبیعی در دامنهٔ شمالی کوه تفتان، قلعهٔ خاش و...

۴ـ۷ـ شهرستان زابل

در دوره‌های تاریخی گذشته، سیستان تمدنهای درخشانی به خود دید و جمعیت و آبادانی‌اش بیش از امروز بود. آثار و خرابه‌های باستانی دورانهای مختلف تاریخ مؤید این نظر است. سیستان جزو مراکز اولیهٔ تمدن ایرانی و بسیاری از داستانهای شاهنامه مربوط به آن است. اطراف هیرمند و دریاچهٔ هامون سیستان از مناطق باستانی جهان‌اند که به عنوان مهد تمدن شناخته شده‌اند.

مهمترین آثار باستانی و نقاط دیدنی سیستان عبارت‌اند از: شهر سوخته مربوط به ۳۲۰۰ ق.م. آثار و بناهای تاریخی کوه خواجه، آثار باستانی دهانهٔ غلامان مربوط به دورهٔ هخامنشی، قلعهٔ بی‌بی دوست، قلعهٔ ترقون، قلعهٔ تیمور، قلعهٔ حوضدار، قلعهٔ رستم، قلعهٔ رندان، قلعهٔ سام، قلعهٔ سه کوهه، قلعهٔ طاق، قلعهٔ فتح، رام شهرستان، زاهدان کهنه، زرنج، شهر سابوری شاه،

کرکوشاه، شهر کُندَرک، آتشکدهٔ ترقون، آتشکدهٔ رام شهرستان، آتشکدهٔ کرکو، میل قاسم‌آباد، مسجد زرنج، دریاچهٔ هامون، مخازن چاه نیمه و...

۵-۷- شهرستان سراوان

مهمترین بناهای تاریخی و نقاط دیدنی شهرستان سراوان عبارت‌اند از: تپهٔ باستانی میرسیّد عمرجالق، تپهٔ باستانی کلاتک بخشان، تپهٔ روباهک، تپهٔ مهتاب خزانه کوهک، تپهٔ میل‌مارو، تپهٔ پیرکهورت و پیرکهورد، قلعهٔ دزک، قلعهٔ کوهک، قلعهٔ سیب، قلعهٔ گشت، قلعهٔ زابلی، خانه‌های کوهکن و شیشه‌ریز، درخت کهنسال سرو سرجو و....

۸- اقتصاد

۱-۸- بلوچستان

۱-۱-۸- کشاورزی

سرزمین بلوچستان از زرخیزترین، حاصلخیزترین نقاط ایران زمین است، زیرا در برخی از نقاطش درختان کائوچو همانند جاوه و سوماترا روئیده و در بعضی از گوشه‌هایش مانند هندوستان درختان انبه و انجیر هندی سر به فلک کشیده، و در پاره‌ای از زوایای ابهام‌آمیزش درختان موز و خربزهٔ درختی می‌روید و در کنار رودخانه‌هایش تمساح به زندگی پرداخته و مرغان عجیب آفریقایی نیز بر فراز شاخه‌های درختانش به آواز مشغولند.

این منطقه دارای اراضی وسیع و حاصلخیز است، ولی به علت نداشتن آب، از اراضی آن به طرز مطلوبی استفاده نمی‌شود، در حالی که به مناسبت وجود آب و هوای مختلف در این سرزمین همه نوع اشجار و میوه‌های سردسیری و گرمسیری در آن یافت می‌شود.

اراضی بلوچستان برخلاف آنچه شایع است نه تنها منطقه‌ای کویری و بی‌آب و علف نیست، بلکه منطقه‌ای کوهستانی با ارتفاعات زیاد است، جز در ناحیهٔ بمپور و چند نقطهٔ دیگر که آبیاری آن به وسیلهٔ رودها تأمین می‌شود، در سایر نواحی کشاورزان زمینها را با آب و قنات و چاه مشروب می‌سازند.

استاد بارتولد، دربارهٔ کشاورزی، قبایل و عشایر چادرنشین و روستایی شرق ایران

می‌نویسد:

«در بخش جنوبی قهستان نخل می‌روید و کرمان و مکران نسبت به خراسان بیشتر به داشتن آب و علف، ممتاز و مسکن عشایر کوچ‌نشین بود. بدین جهت اهالی این خطه زودتر زندگی روستانشینی اختیار کردند».

بنابراین می‌توان گفت که مردم روستانشین بلوچستان، سرمنشاء کشاورزی و دامداری و تمدن اولیهٔ بشر بوده‌اند.[۳۱] مهمترین محصولات کشاورزی بلوچستان عبارت‌اند از: گندم، جو، برنج، ذرت، باقلا، صیفی‌جات، نباتات علوفه‌ای، خیار، هندوانه، خربزه، خرما، نارگیل، خربزهٔ درختی، گواوا (= زیتون)، انبه، انگور، سیب، زردآلو، گلابی، توت، بادام، پسته و...

۲-۱-۸- دامداری و دامپروری

دامداری و دامپروری در زندگی مردم بلوچستان سهم عمده‌ای داشته و مهمترین منبع درآمد آنان است. اما به علت نامساعد بودن شرایط طبیعی، خشکسالی و بارندگی کم، عقب افتادن زمان بارندگی سالهای اخیر، انواع بیماریها و استفادهٔ بی‌رویه از مراتع، خطراتی است که دامداری این منطقه را تهدید می‌کنند، زیرا یکی از ویژگیهای بارز جوامعی که دارای سیستمهای اقتصادی ابتدایی‌تری هستند وابستگی شدید آنان به طبیعت است.

دامهای این منطقه عبارت‌اند از: گوسفند بلوچی که از نژادهای معروف ایران هستند و در مقابل مراتع ضعیف مقاومت خوبی دارند. بز از مهمترین دامهای این منطقه است که در شرایط خشک مزاجی، بی‌علفی و کم‌آبی بلوچستان، تاب و توان بیشتری برای ادامهٔ حیات دارد. گاوهای بلوچستان از نژاد گاو سیستانی و دشتیاری هستند. در بلوچستان شتر، الاغ و... پرورش و نگاهداری می‌شوند.

۳-۱-۸- شیلات

نوار ساحلی بلوچستان که حدود ۳۰۰ کیلومتر بر کنارهٔ دریای مکران (دریای عمان) امتداد یافته، حدود ۲۵۰۰ نفر را در ۱۹ روستای ساحلی جای داده و با همهٔ کاستی‌ها از نقاط مهم صید ماهی کشور به شمار می‌رود.



سوزن‌دوزی، بلوچستان (عکس از سازمان صنایع دستی ایران)



مانتوی دستباف کار هنرمندان بلوچستان

مهمترین بندر صیادی بلوچستان، بندر کنارک است که در قسمت غربی خلیج چابهار واقع گردیده و قلب صیادی نوار ساحلی محسوب می‌شود.

صید ماهی در این ناحیه عموماً با انواع تور گوش‌گیر انجام می‌شود. برخی شناورهای کوچک در فصل زمستان از قلاب برای صید ماهی استفاده می‌کنند.

۴-۱-۸- صنایع دستی

صنایع دستی در بلوچستان، از موقعیت اقتصادی ویژه‌ای برخوردار است و از لحاظ تأمین درآمد پس از کشاورزی قرار دارد.

مهمترین صنایع دستی بلوچستان به شرح زیر است:

لنج‌سازی: لنج‌سازی از صنایع قدیمی و سُنّتی نواحی ساحلی جنوب ایران است و اکنون نیز تا حدودی در کرانه‌های بلوچستان رایج است.

قالی‌بافی: بانوان و دوشیزگان بلوچ در هنگام فراغت به بافتن قالیچه می‌پردازند. این قالیچه‌ها از معروفیت خاصی برخوردارند.

گلیم‌بافی: گلیم بیشتر توسط زنان چادرنشین بافته می‌شود.

چادربافی: عشایر بلوچ چادر یا پلاس را خود تهیه می‌کنند.

سفره‌بافی: سفره را از پشم شتر طبیعی می‌بافند و اغلب ترنجی در وسط آن از پود اضافی و یا از ترکیب تار و گلیم نقش می‌کنند.

حصیربافی: حصیر را از برگ درخت خرما (= پیش) و یا از برگ نخل وحشی به نام داز می‌بافند.

نمدمالی: نمدمالی نیز در بلوچستان رایج است.

سوزن‌دوزی: سوزن دوزی در بلوچستان هنرخانگی و بسیار کهن می‌باشد و از بهترین نمونه‌های هنر دستی در ایران است و معروفیت جهانی دارد.

سفال‌سازی: سفال‌سازی از گذشته‌های بسیار دور در بلوچستان رواج داشته و اکنون نیز رواج دارد.

خراطی: هنر خراطی در شهرستان ایرانشهر، رایج است. وسایلی نظیر عصا، چوب سیگار، قلیان، چوب دستی و مصنوعات چوبی دیگر ساخته می‌شود.

۲-۸- سیستان

۱-۲-۸- کشاورزی

زمینهای کشاورزی سیستان حاصلخیز می‌باشند و ضمن اینکه می توان این منطقه را به درهٔ نیل تشبیه کرد، روزگاری انبار غلهٔ آسیا بود.

در دورهٔ هخامنشی، آبادی و حاصلخیزی آن بقدری بود که به قول هرودوت، مبالغ زیادی به خزانهٔ شاهان، خراج می‌داد.[۳۲]

هولدیچ، به ثروتهای قدیم سیستان اشاره می‌کند و می گوید:

«سیستان در قدیم انبار گندم آسیا بود و ممکن است دیگر بار چنین بشود در صورتی که طرز عالی آبیاری قدیمی آن را دوباره احیا کنند».[۳۳]

سیستان در دورهٔ صفویه رونق کشاورزی دیگری داشت و به انبار گندم ایران معروف بود، زیرا در سال ۹۹۷ ه.ش. در زمان سلطنت شاه عباس اول، سیستان به داد خراسان رسید، به قول ملک شاه حسین سیستانی، مؤلف احیاءالملوک، برای رفع کمبود گندم پایتخت:

«هزارتومان زر از دیوان اعلی نزد وکلای ملک‌الملوک و کلانتران سیستان آمد که نواب کامیاب از کل ممالک خراسان غله ابتیاع می‌نمایند و هشت هزار خروار غله از سیستان ابتیاع می‌نمایند».[۳۴]

در سالهای اخیر عوامل نامساعد طبیعی و کاهش آب هیرمند، تغییرات منفی زیادی در وضع اقتصادی این منطقه به وجود آورده است.

اکنون وضع آبیاری و کشاورزی سیستان بمراتب بدتر و ناگوارتر از سالهای گذشته است، آب رودخانهٔ سیستان به حداقل رسیده و کم‌آبی در این منطقه لطمهٔ بزرگی به کشاورزی و دامپروری وارد کرده است.

محصولات عمدهٔ سیستان عبارت‌اند از: گندم، جو، نباتات علوفه‌ای، سبزیجات، جالیز، حبوبات، کنجد، تنباکو، انگور، انار، انجیر، توت، سیب.

۲-۲-۸- دامداری و دامپروری

دامداری و دامپروری در سراسر سیستان رواج دارد و اهمیت اقتصادی آن با اهمیت اقتصاد کشاورزی برابری می‌کند. دونوع فعالیت دامپروری درسیستان وجود دارد: یک نوع

آن منحصر به گاوداری است که درمساحتی حدود ۱۲۰۰۰۰ هکتار پیرامون دریاچهٔ هامون دیده می‌شود. دو دیگر فعالیت دامپروری داخل سیستان و درآمیخته بادیگر فعالیتهای کشاورزی.

گاوهای سیستان از نژاد زیبول می‌باشند که مقاومت زیادی در مقابل گرمای هوا و حداقل غذا دارند.

گوسفندان سیستان از نوع دنبه‌دار با جثه‌های متوسطاند و برای استفاده ازگوشتشان تولید می‌شوند. گوشت گوسفند سیستان به علت خوردن بوته شور، بسیار لذیذ و خوشمزه است.

بزها معمولاً از نظر مو وکرک فراوانشان مورد توجه دامداران هستند، در سیستان از الاغ، شتر و اسب برای حمل و نقل استفاده می‌کنند. فرآورده‌های دامی منطقه عبارت‌اند از: شیر، دوغ، ماست، کشک، پنیر، روغن، پشم، کرک، پوست و....

۳-۲-۸- صنایع دستی

صنایع دستی در سیستان، به ویژه نواحی روستایی و عشایری که وابسته به محیط زندگی و فرهنگ آنان است، سابقهٔ طولانی دارند.

در سیستان هماهنگ با ساخت کشاورزی پیشرفته، بیشتر صنایعی که از فرآورده‌های دامی استفاده می‌کنند، رونق یافته‌اند. از این رو بیشترین شمار مشغولان به صنایع دستی در این منطقه در رشته‌های گلیم‌بافی، قالی‌بافی، قالیچه بافی به چشم می‌خورد.

در میان حدود ۳۷ هزار خانوار روستایی و عشایری که تقریباً در ۸۵۰ روستای سیستان زندگی می‌کنند، بافتن قالیچه، قالی، گلیم، پرده و حصیر، خورجین، پشتی و سوزن‌دوزی رایج است.

تولید محصولات صنایع دستی سیستان اغلب به شیوهٔ خانوادگی و سُنّتی و کمتر کارگاهی است.

۹- شهر زاهدان

شهر زاهدان مرکز استان سیستان و بلوچستان با مساحتی حدود ۴۲ کیلومتر مربع در شمال



زن سیستانی در حال بافتن حصیر، زابل

(عکس از محمدرضا بهارناز)

شرق استان بین ۲۹ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و ۶۰ درجه و ۵۱ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.

محل امروزی زاهدان در گذشته، جنگل گزی بود و اندکی آب در آن جریان داشت. بلوچ‌ها این محل را دزداب می‌نامیدند. برخی بر این باورند چون دزدان، این جنگل را کمینگاه خود قرار داده بودند، دزداب نامیده شده، ولی حقیقت این است که آب جاری آنجا گاهی از روی زمین جریان داشته و گاه در شن فرو می‌رفته و از نقطهٔ دیگری خارج می‌شده است.

به بیان دیگر در نقاطی که باد تپه‌های شنی ایجاد می‌کرد، آب از زیر تودهٔ شن عبور کرده و در نقاط پست در سطح زمین جاری می‌شد. آبی که گاه پیدا و زمانی ناپدید شود دزداب نامیده می‌شود.

در سال ۱۲۷۷ هـ.ش. یکی از ساکنان آن حدود به نام مراد به اتفاق فرزندانش در آنجا کاریزی احداث کرد و به کشاورزی اراضی مجاور آن پرداخت. به مرور آبادی کوچکی به وجود آمد و دزداب نام گرفت که از لحاظ سوق‌الجیشی و همچنین مجاورت با مرز دو کشور افغانستان و هندوستان دارای اهمیت خاصی بود. از این رو توجه دولت مرکزی را جلب کرده مأمورانی به آن محل اعزام شدند.

چهارسال بعد یعنی در سال ۱۲۱۸ هـ.ش. کارشناسان بلژیکی که به استخدام دولت درآمده بودند نیز به منظور دایر کردن گمرکخانه به دزداب آمدند و از این زمان به تدریج بر وسعت، جمعیت و اعتبار این آبادی کوچک افزوده شد و اساس زیربنای شهر کنونی استوار گردید. در زمان حکومت رضاشاه پهلوی به پیشنهاد تیمسار امان‌الله جهانبانی به زاهدان تغییر نام یافت.[۳۵]

پیدایی شهر زاهدان در اثر امتداد راه‌آهن هند به ایران صورت گرفته، زیرا در جنگ جهانی اول، انگلیسیها راه‌آهن هند را به زاهدان وصل کردند. تجاری که باکشور هند مبادلات بازرگانی داشتند، در پیرامون ایستگاه راه‌آهن چادر زدند و در آنها کارهای بازرگانی خود را انجام می‌دادند.

چندی بعد مأموران گمرک و بازرگانان خانه‌های گلی احداث کردند و اولین نشانه‌های شهرنشینی پدیدار شد و چند سال بعد، دزداب محقر که جنگل گزی بیش نبود، اهمیت شهر

مدرن و جدیدی به خود گرفت و کم‌کم به جمعیت آن افزوده شد و منازل وسیع و زیبا در آن بنا گردید.

پس از فتح بلوچستان توسط قوای نظامی، یک تیپ در زاهدان مستقر شد. حکومت و فرمانداری زاهدان با افسران تیپ مذکور بود. چند سالی گذشت تا اینکه مأموران وزارت کشور عهده‌دار فرمانداری بلوچستان شدند.

در این زمان منطقهٔ بلوچستان به شهرستانهای: زاهدان، ایرانشهر و سراوان تقسیم و مرکز آن شهر زاهدان تعیین شد. چندی بعد بلوچستان به همراه سیستان تشکیل یک فرمانداری کل را داد و بالأخره به استان تبدیل و شهر زاهدان به عنوان مرکز آن تعیین گردید.

یادداشتهای فصل دوازدهم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامۀ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴.
۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامۀ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۲.
۳- اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰.
۴- مرکز آمار ایران. شناسنامۀ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۳، ص ۱۹.
۵- افشار (سیستانی)، ایرج. نگرشی بر فرهنگ عشایر بلوچستان، فصلنامۀ عشایری ذخایر انقلاب، شمارۀ اول، زمستان ۱۳۶۶، ص ۱۰۷.
۶- بهار، ملک‌الشعرا. تاریخ سیستان، صص ۲۲-۲۱.
۷- شاه حسینی، ناصرالدین. تقدس سرزمین ایران در آیین ایرانی، ص ۲۵.
۸- بلنیتسکی، آ. خراسان و ماوراءالنهر، ص ۱۳۳.
۹- پورداود، ابراهیم. هُرمَزدنامه، ص ۳۹۵.
۱۰- پورداود، ابراهیم. یشت‌ها، جلد ۲، ص ۲۹۳.
۱۱- افشار (سیستانی)، ایرج. واژه‌نامۀ سیستانی، ص ۹.
۱۲- وامقی، دکتر ایرج. چهارجهت اصلی در ایران باستان، ماهنامۀ چیستا، سال اول، شمارۀ ۱، شهریور ۱۳۶۰، ص ۴۹.
۱۳- مرکز آمار ایران. سالنامۀ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶.
۱۴- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان سیستان و بلوچستان، ص ۱.
۱۵- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان سیستان و بلوچستان، صص ۲-۱.
۱۶- بیژن، دکتراسدالله. سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، ص ۱۲.
۱۷- ستوده، حسینقلی. قلمرو شاهنشاهی هخامنشی، بررسیهای تاریخی، شمارۀ مخصوص، مهر ۱۳۵۰، صص ۹۶-۹۵.
۱۸- افشار (سیستانی)، ایرج. نگرشی بر فرهنگ عشایر بلوچستان، فصلنامۀ عشایری

ذخایر انقلاب، ص ۱۰۸.

۱۹- فیلد، دکتر هنری. مردم‌شناسی ایران، ص ۶۲۱ و ۶۴۸.

۲۰- صفا، دکترذبیح‌الله. سیری در تاریخ زبانها و ادب ایرانی، ص ۴۱.

۲۱-کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ایرانشهر، جلد اول، ص ۹۲.

۲۲- فره‌وشی، دکتر بهرام. ایرانویج، صص ۲-۱.

۲۳- صمدی، حبیب‌الله. سیستان از نظر باستانشناسی، گزارشهای باستانشناسی، جلد ۳، ادارهٔ کل باستانشناسی، تهران، ۱۳۳۴، صص ۱۵۴-۱۵۳.

۲۴- افشار (سیستانی)، ایرج. واژه‌نامهٔ سیستانی، ص ۱۱.

۲۵- پورمحمدعلی شوشتری، عباس. ایران‌نامه یاکارنامهٔ ایرانیان، صص ۵۸-۵۷.

۲۶- اصطلاح لهجه‌های ایرانی میانه برای تعیین تعدادی از لهجه‌ها بکار می‌رود که در مسیر تحول لهجه‌های کهن ایرانی به لهجه‌های نو قرار گرفته‌اند.

۲۷- کمیسون ملی یونسکو در ایران. همان کتاب، ص ۶۳۹.

۲۸- مقدسی، ابوعبدالله. احسن‌التقاسیم، بخش دوم، صص ۴۹۰-۴۸۹.

۲۹- بهار، ملک‌الشعرا. تاریخ سیستان، ص ۱۳.

۳۰- قزوینی، زکریا. آثارالبلاد و اخبارالعباد، ص ۳۸.

۳۱- انصافپور، غلامرضا. تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران، ص ۶۴.

۳۲- همان کتاب، ص ۴۶۳.

۳۳- پورداود، ابراهیم. یشت‌ها، جلد اول، ص ۳۹۶.

۳۴- سیستانی، ملک‌شاه حسین. احیاء‌الملوک، ص ۴۴۱.

۳۵- افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به سیستان و بلوچستان، ص ۳۸۸.

فصل سیزدهم

استان فارس

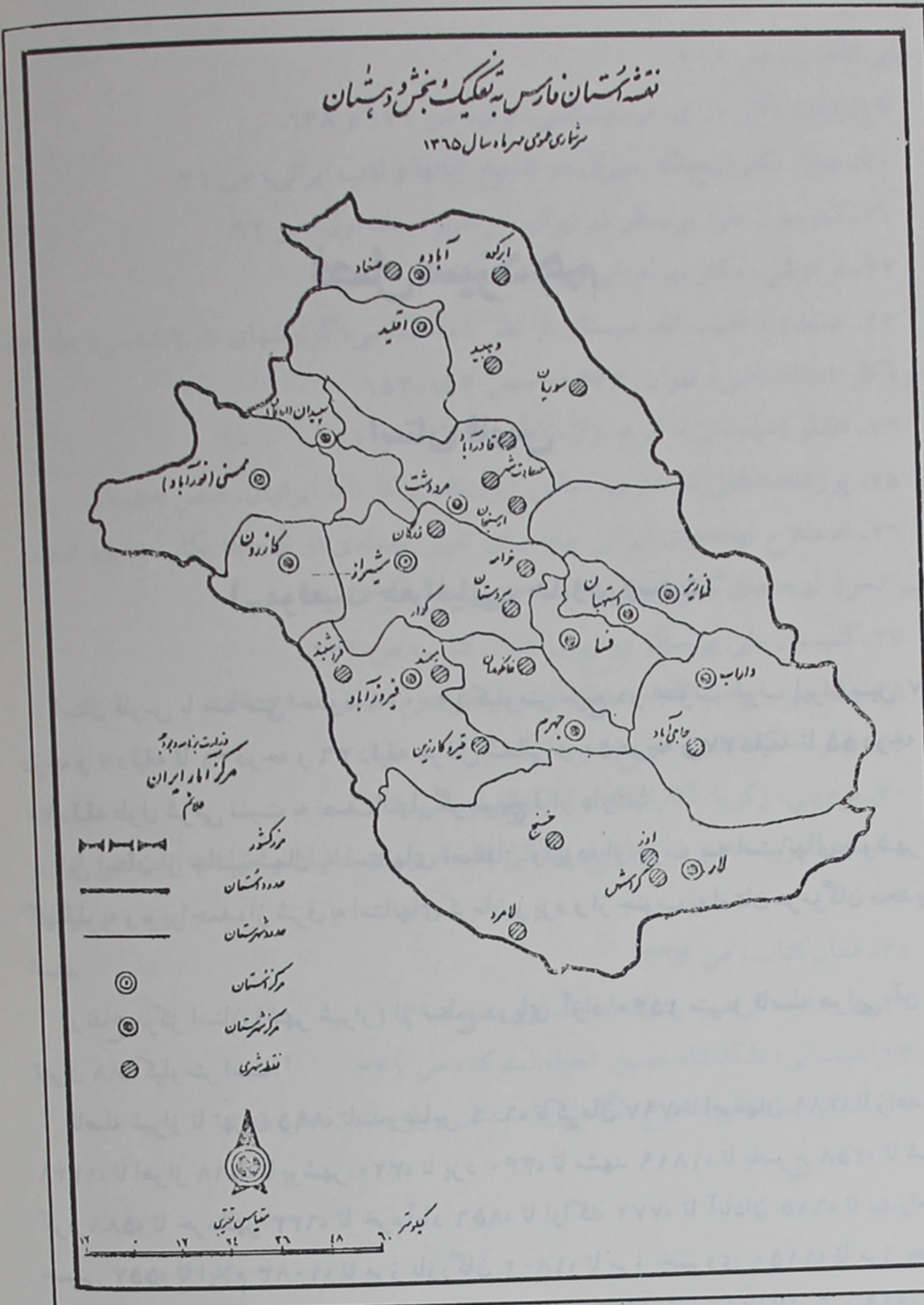
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان فارس با مساحتی حدود ۱۲۰۰۰۶ کیلومتر مربع در جنوب غرب ایران بین ۲۷ درجه و ۷ دقیقه تا ۳۱ درجه و ۳۶ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۳۷ دقیقه تا ۵۵ درجه تا ۳۰ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از جانب شمال به استانهای اصفهان و یزد، از غرب بـه استـانهای بـوشهر و کهگیلویه و بویراحمد، از شرق به استانهای کرمان و یزد و از جنوب به استان هرمزگان محدود است.

ارتفاع مرکز استان (شهر شیراز) از سطح دریای آزاد ۱۵۴۰ متر و فاصله هوایی آن تا تهران ۶۸۸ کیلومتر است.[۲]

فاصله شیراز تا تهران ۸۹۵، تابندرعباس ۶۰۱، تاکرمان ۷۹۷، تا اصفهان ۴۸۱، تا زاهدان ۱۳۳۸، تا اهواز ۵۶۸، تا بوشهر ۳۲۰، تا یزد ۴۴۰، تا مشهد ۱۸۱۹، تا یاسوج ۲۵۸، تا شهر-کرد ۵۸۸، تا خرمشهر ۶۳۳، تا خرم‌آباد ۸۵۶، تا اراک ۷۷۲، تا آبادان ۶۱۵، تا بندرامام خمینی ۵۵۷، تا ایلام ۱۰۸۳، تا مرز بازرگان ۱۸۰۲، تا مرز خسروی ۱۱۵۰، تا مرز جلفا ۱۶۵۶، تـا مـرز آستارا ۱۴۰۸، تا مـرز میـرجاوه ۱۴۲۲ [۳] تا آبـاده ۲۸۰، تا ابرکوه ۲۹۹، تـا تااردکان ۱۰۰، تا ارسنجان ۱۳۹، تا استهبان ۱۸۹، تا اقلید ۲۷۳، تا جهرم ۱۹۳، تا داراب



نقشهٔ استان فارس

۲۷۵، تا سروستان ۹۱، تا فراشبند ۱۸۱، تا فسا ۱۶۴، تا فیروزآباد ۱۰۹، تاکازرون ۱۶۰، تا مرودشت ۴۵، تا میمند ۱۱۴، تا نورآباد ۱۵۸، تا نی‌ریز ۲۲۲ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

نام فارس یا پارس منسوب به یکی از شعب نژاد آریا است که حدود ۱۱۰۰ پیش ازمیلاد به این سرزمین وارد و نام خود رابه آن داده اند.

پس از تصرف این سرزمین توسط اعراب، واژه پارس معرب شد و به فارس تبدیل گردید. احمد حشمت‌زادهٔ شیرازی قصیدهٔ زیر را دربارهٔ فارس سروده است:

جان پرور است و دلکش، آب و هوای فارس
گلزار خلد نیست به روح وصفای فارس
از خاک فارس دور بلاهای آسمان
آید به جان دشمن ایران بلای فارس[۵]

۳ـ تقسیمات کشوری

برابر آخرین تقسیمات کشوری، استان فارس دارای ۱۵ شهرستان، شامل ۴۹ بخش، ۳۶ شهر، ۱۷۱ دهستان[۶] و ۷۶۷۹ آبادی است.[۷]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش استان فارس /۳/۱۹۳/۷۶۹ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۵۰/۹ درصد در نقاط شهری و ۴۷/۱ درصد نقاط روستایی سکونت داشته و ۲ درصد غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۲۵/۴ نفردر هرکیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش از ۳۱۹۳۷۶۹ نفر جمعیت استان فارس /۱/۶۳۵/۰۰۸ نفر مرد و /۱/۵۵۸/۷۶۱ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه نسبت جنسی برابر ۱۰۵ به دست می‌آید، به

بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۵ نفر مرد وجود داشته است.[۸]

بر اساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۳/۷۶۷/۹۸۳/ نفر رسیده است. ازاین جمعیت ۲/۰۱۹/۷۷۲/ نفر در نقاط شهری و ۱/۷۴۸/۲۱۱/ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

بیشتر مردم فارس آریایی و از نژاد اصیل ایرانی هستند. از دیر باز اقوام مختلف آریایی، سامی و ترک در این سرزمین ساکن بوده‌اند. این اقوام پس از ورود به سرزمین فارس و اختلاط با ساکنان آنجا، ایرانی شده‌اند.

۲ـ۵ـ زبان

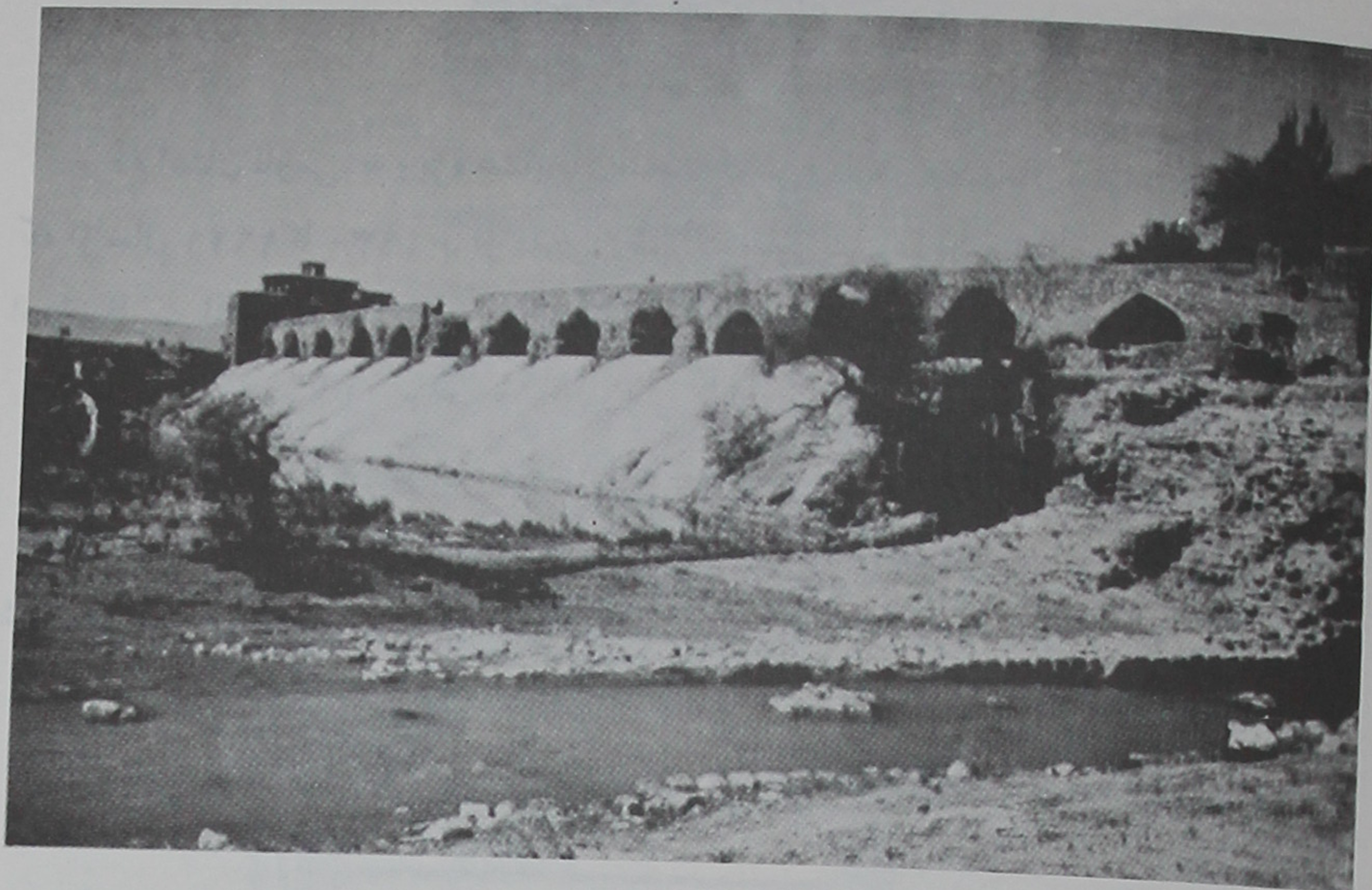
اکثریت مردم فارس به زبان فارسی سخن می‌گویند، چون از روزگاران کهن اقوام مختلف در این سرزمین ساکن بوده‌اند، زبانهای متعددی رواج پیداکرده است، زبانهای دیگری که در این منطقه به آن تکلم می‌کنند، ترکی، لری، عربی، عبری، ارمنی، وآسوری است.

۳ـ۵ـ دین

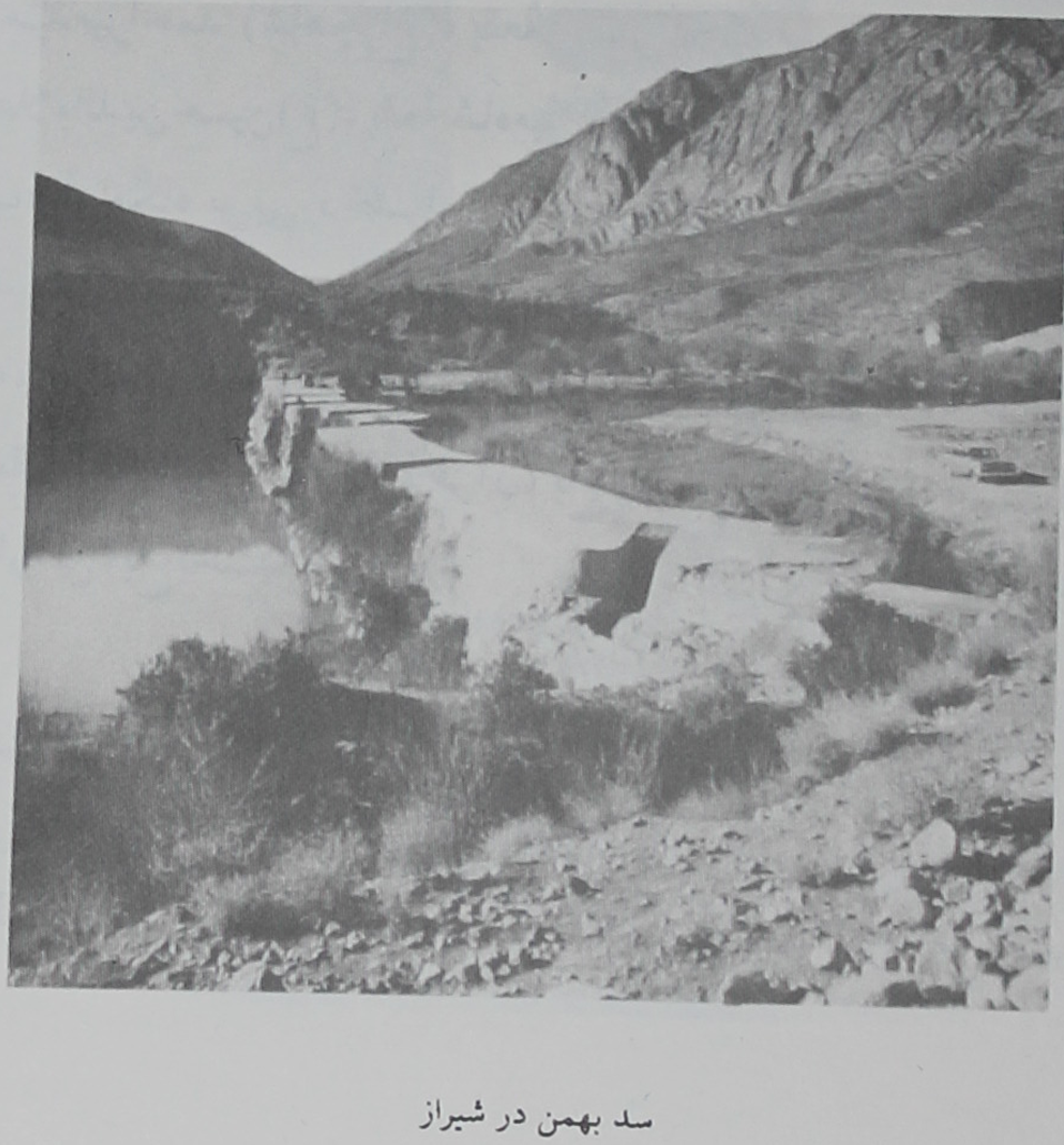
بر اساس نتایج سرشماری مهرماه ۱۳۶۵هـ.ش اکثریت قریب به اتفاق جمعیت استان فارس (۹۹/۴۱ درصد) را مسلمانان تشکیل می‌داده‌اند.[۹]

درفارس اقلیتهای مذهبی چون یهودی، ارمنی، آسوری، و زرتشتی زندگی می‌کنند.

بر اساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ در این استان ۵۳۸۵ نفر زرتشتی، ۵۸۸۲ نفر کلیمی و ۷۴۳ نفر مسیحی سکونت داشته‌اند.



بند امیر، فارس



سد بهمن در شیراز

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

مردم استان فارس، به ویژه عشایرآن سخت کوش، دلاور و میهمان نوازاند. آرنولد ویلسن که از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ م. از مدیران شرکت سابق نفت ایران و انگلیس بود، دربارهٔ مردم استان فارس از جمله عشایر می‌نویسد:

«سکنهٔ این نواحی رابه طور کلی افرادی تشکیل می‌دهند که عموم آنها در تیراندازی مهارت کامل دارند و همواره به جنگ و پیکار ابراز علاقه می‌نمایند.»[۱۰]

فارسها به فرهنگ باستانی سنتی خود پای‌بندند و مراسم عیدنوروز، عیدقربان وعیدفطر با شکوه برگزار می‌شود.

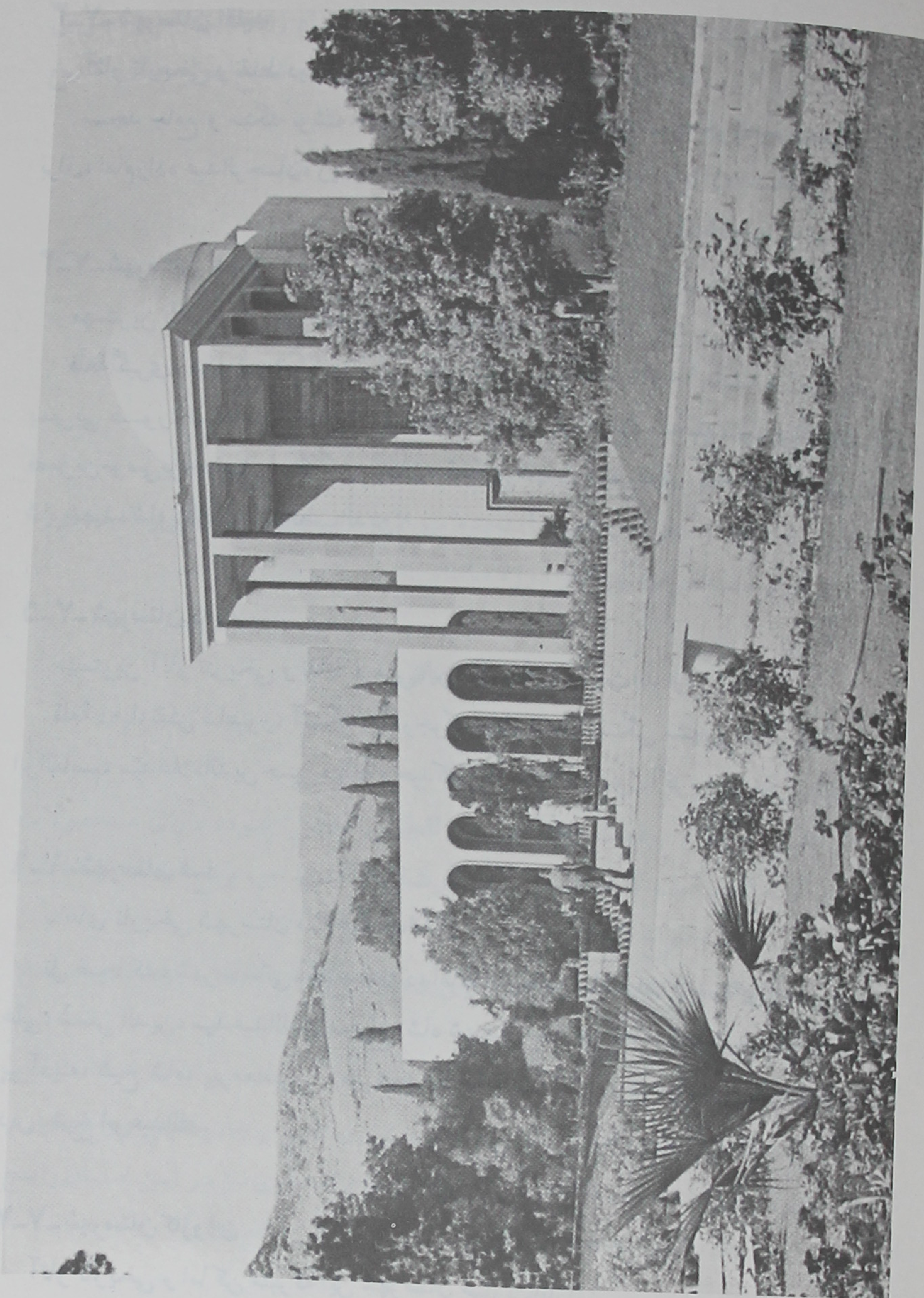
۷ـ آثار تاریخی ونقاط دیدنی

۱ـ۷ـ شهرستان شیراز

مهمترین آثار باستانی، بناهای تاریخی و نقاط دیدنی این شهرستان عبارت‌اند از:
بقعهٔ حضرت سیّدمیراحمد (شاهچراغ)، بقعهٔ حضرت سیّدمیر محمّد برادر شاهچراغ، بقعهٔ حضرت سیّد علاءالدین حسین(ع)، بقعهٔ شاه‌میرعلی حمزه(ع)، بقعهٔ امام‌زاده‌ابراهیم، بقعهٔ سیّد تاج‌الدین غریب، آرامگاه بی‌بی دختران، مسجد جامع عتیق، مسجد وکیل، مسجد شهدا، مسجد نصیرالملک، مسجدمشیر، مدرسهٔ خان، مدرسهٔ وکیل، آرامگاه سعدی، حافظیه، آرامگاه شاه داعی‌الله آرامگاه خواجوی‌کرمانی، باباکوهی، تخت‌جمشید، تخت‌ابونصر، مقبرهٔ‌شاه‌شجاع، دروازهٔ قرآن، باغ دلگشا، باغ‌ارم، باغ عفیف آباد یا باغ‌گلشن، باغ خلیلی، باغ فارسی، باغ‌تخت.

۲ـ۷ـ شهرستان آباده

آثار تاریخی و نقاط دیدنی این شهرستان عبارت‌اند از:
قلعهٔ کهنه، قلعهٔ‌نارنجی، قلعهٔ‌شیرازی، مسجدجمعهٔ ابرکوه، مقبرهٔ امام‌زاده ابوالحمزه در بوانات.



آرامگاه سعدی، شیراز

۳-۷- شهرستان اقلید

آثار تاریخی و نقاط دیدنی آن عبارت‌اند از:

مسجد جامع و سنگ نوشته‌های متعدد، برج‌های پیرامون شهر، حوضچهٔ دخترگبر، تنگ براق، امامزاده عبدالرحمان، زینب‌خاتون، امامزاده سیّدمحمّد، امامزاده اسماعیل.

۴-۷- شهرستان جهرم

مهمترین بناهای تاریخی شهرستان جهرم عبارت‌اند از:

قلعهٔ گبری، شاهزاده ابراهیم، بی‌بی بانو، شاه حبیب‌الله، شاه حاجات، شاهزاده‌حسین، بی‌بی هور، شاه سراج‌الدین، شاهزاده علی، شاهزاده محمّد، شاهزاده عبدالله، فضل‌بن‌موسی‌بن‌جعفر(ع)، بقعهٔ پیرپنهان، بقعهٔ پیرشهدا، شاه زندان، شاه سی‌تن، پیر شعیب، شاه شهید، شاه شاهان، شاه قطب‌الدین.

۵-۷- شهرستان داراب

مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی این شهرستان عبارت‌اند از:

قلعهٔ دهیا، نقش شاهپور، آتشکدهٔ آذرجوکه به نام مسجد سنگی مشهور است. بقعهٔ امامزاده ابوالقاسم، سیّدعلاءالدین‌حسین، بقعهٔ وحیدکلبی از صحابهٔ رسول اکرم (ص).

۶-۷- شهرستان فسا

بناهای تاریخی شهرستان فسا عبارت‌اند از:

تل ضحاک، شهرساسانی، قلاع متعدد، امامزاده حسن، شاهزاده قاسم، ابوالفضل، محمّد، علی، شمس الدین، سیدعبدالله‌شاهچراغ، شاه شهیدان، شاه فرج‌الله، بقعهٔ شیخ‌یحیوی، پیرکن، پیرآدینه، شیخ شاه، پیرمعصومی، میرمجدالدین، قطب الدین، صدرالدین، شاه عربی، شاه دین، شیخ ابوعبدالله.

۷-۷- شهرستان کازرون

آثار تاریخی و اماکن متبرکهٔ این شهرستان عبارت‌اند از:

غار شاپور، خرابه‌های شاپور، امامزاده سیّدمحمّدنوربخش، امازاده شهیدحمزه، امام زاده

سیّدمحمّدکاشی، امامزاده یحیی، امامزاده سیّدمیرمحمّد، امام زاده سیّدحسین، بی‌بی دختران، بی‌بی زبیده‌خاتون، بقعهٔ سیّدمحمّدزید، آرامگاه شیخ‌ابواسحاق، شیخ امین‌الدین محمّدبن علی‌بن مسعود دبلیانی.

۸ـ۷ـ شهرستان مرودشت

مهمترین آثار باستانی شهرستان مرودشت به شرح زیر است:

تخت جمشید، نقش رستم، پاسارگاد، چادرهای سلطنتی و...

۹ـ۷ـ شهرستان ممسنی

آثار تاریخی این شهرستان عبارت‌اند از:

نقوش برجسته‌ای از دورهٔ عیلامی، آتشکده میل‌اژدها، برج نورآباد مربوط به دورهٔ اشکانی، نقوش برجسته سراب بهرام از دورهٔ ساسانی.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

استان فارس به علت موقعیت جغرافیایی و اقلیمی خاص خود، دارای محصولات کشاورزی گوناگونی است که مهمترین آنها عبارت‌انداز: گندم، جو، برنج، چغندرقند، پنبه، مرکبات، سبزیجات، و انواع میوه.

مساحت زمینهای زیرکشت فارس اعم از آبی و دیم حدود ۱/۱۶۵/۱۶۰ هکتار است.[۱۱]

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

دامداری و دامپروری در استان فارس به صورت روستایی و چادرنشینی رواج دارد و شامل پرورش انواع دام است. ضمناً زنبورداری و مرغداری نیز در این استان رایج است. پرورش دام بیشتر به صورت کوچ نشینی و سنّتی رواج دارد.



آرامگاه حافظ

عکس از سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی

۳-۸- صنایع دستی

از گذشته‌های بسیار دور صنعت قالی‌بافی در استان فارس متداول بوده. قالیهای عشایر قشقایی از معروفیت خاصی برخوردارند. درشهرها و روستاهای مختلف فارس، به ویژه شهرستان آباده رواج دارد. جزقالی، جاجیم‌بافی وگلیم‌بافی نیز متداول است.

درگذشته در شهرهای شیراز و کازرون پارچه‌های ابریشمی، نخی و پشمی بافته می‌شده، ولی امروزه بافتن پارچه به شکلهای ساده‌تری معمول است. همچنین قلابدوزی،سوزن‌دوزی نیز در این استان رواج دارد.

بوریابافی و سبدبافی در بین مردم کازرون و عشایر قشقایی و مردم جهرم رواج دارد. در نواحی گرمسیر منطقه از برگ درخت خرما، انواع بادبزن، سبد و جارو درست می‌کنند.

در فارس انواع ظروف سفالی، سفال لعابدار و ظرفهای کاشی ساخته می‌شود. ساختن ظروف مسی، نقره‌کاری از جمله صنایع مهم فارس می‌باشد.

خاتم‌کاری مهمترین صنعت دستی فارس است. منبّت‌کاری و کنده‌کاری، ملکی‌دوزی، گیوه‌دوزی، نمدمالی، خراطی، چرم‌سازی، سنگ‌تراشی، و شیشه‌گری نیز رواج دارد.[۱۲]

۹- شهر شیراز

شهر شیراز با مساحتی حدود ۱۸۳ کیلومتر مربع در مرکز استان بین ۲۹ درجه و ۳۶ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۳۲ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱۳]

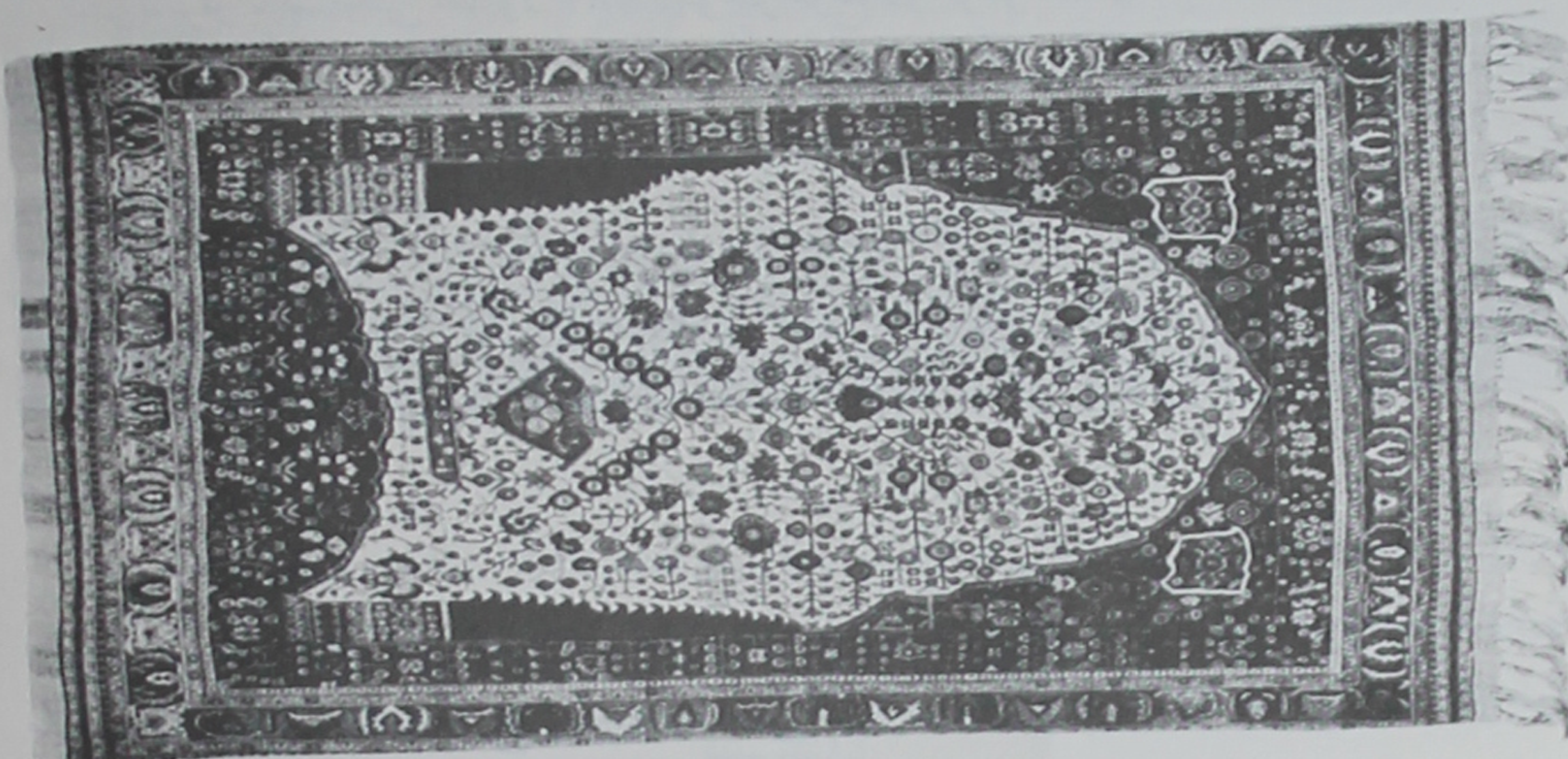
شهر شیراز دارای قدمت زیادی است. درکتیبه‌های هخامنشی و ساسانی نام شیراز آمده است .بنای شیر از قدیم رابه فرزند تهمورس، دومین شاه پیشدادی نسبت داده‌اند.

برخی بر این باورند که در این سرزمین شهری به نام فارس وجود داشته است که در سال ۷۴ هـ.ق توسط محمّدبن‌یوسف ثقفی بنا شده و تدریجاً جایگزین شهر قدیمی استخر گردیده است.

کریمخان زند در سال ۱۱۸۰ هـ.ق شیراز را به پایتختی انتخاب کرد و عمران و آبادی بسیاری در آن انجام داد. شیراز در طول تاریخ فرزندانی چون ابن‌مقفع (روزبه)، سیبویه، ملاصدرا، سعدی، حافظ، شیخ روزبهان، اهلی شیرازی و...را در دامان خود پرورانده و بدین جهت این شهر دارالعلم لقب یافته است.



عشایر قشقایی (عکس ازکسرابیان)



قالیچهٔ بافت قشقایی

قسمتهای جدید شهر در پیرامون محله‌های قدیم گسترش یافته‌اند و اصول شهرسازی جدید در آنها به کار رفته و بلوارهای وسیع و خیابانهای عریض از ویژگیهای آن می‌باشند. دانشگاه شیراز از معتبرترین دانشگاهای کشور است که در سال ۱۳۲۸ ه.ق تاسیس شد و اکنون دراین دانشگاه، دانشکده‌های پزشکی،کشاورزی،علوم و ادبیات مشغول فعالیت هستند. مدارس و حوزه‌های علمیّهٔ زیادی در شیراز وجود دارد که مدرسان و طلاب علوم دینی در آنها به تعلیم و تعلم فرهنگ اسلامی مشغول‌اند.[۱۴]

یادداشتهای فصل سیزدهم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴

۲- جعفری، مهندس عباس، شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۴

۳- اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص ۵۰

۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۹، استان فارس، ص ۳۳

۵- افشار (سیستانی)، ایرج. مقدمه‌ای برشناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد دوم، ص ۶۰۹

۶- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶

۷- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان فارس، ص ۱

۸- مرکزآمارایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان فارس، صص ۲-۱

۹- همان نشریه، ص ۴

۱۰- ویلسن، آرنولد. سفرنامهٔ ویلسن، ص ۲۱۰

۱۱- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم، ص ۸۷۴

۱۲- همان کتاب، صص ۸۷۸-۸۷۷

۱۳- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، جلد ۹، استان فارس، ص ۳۳

۱۴- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، صص ۸۵۶-۸۵۴

فصل چهاردهم

استان کردستان

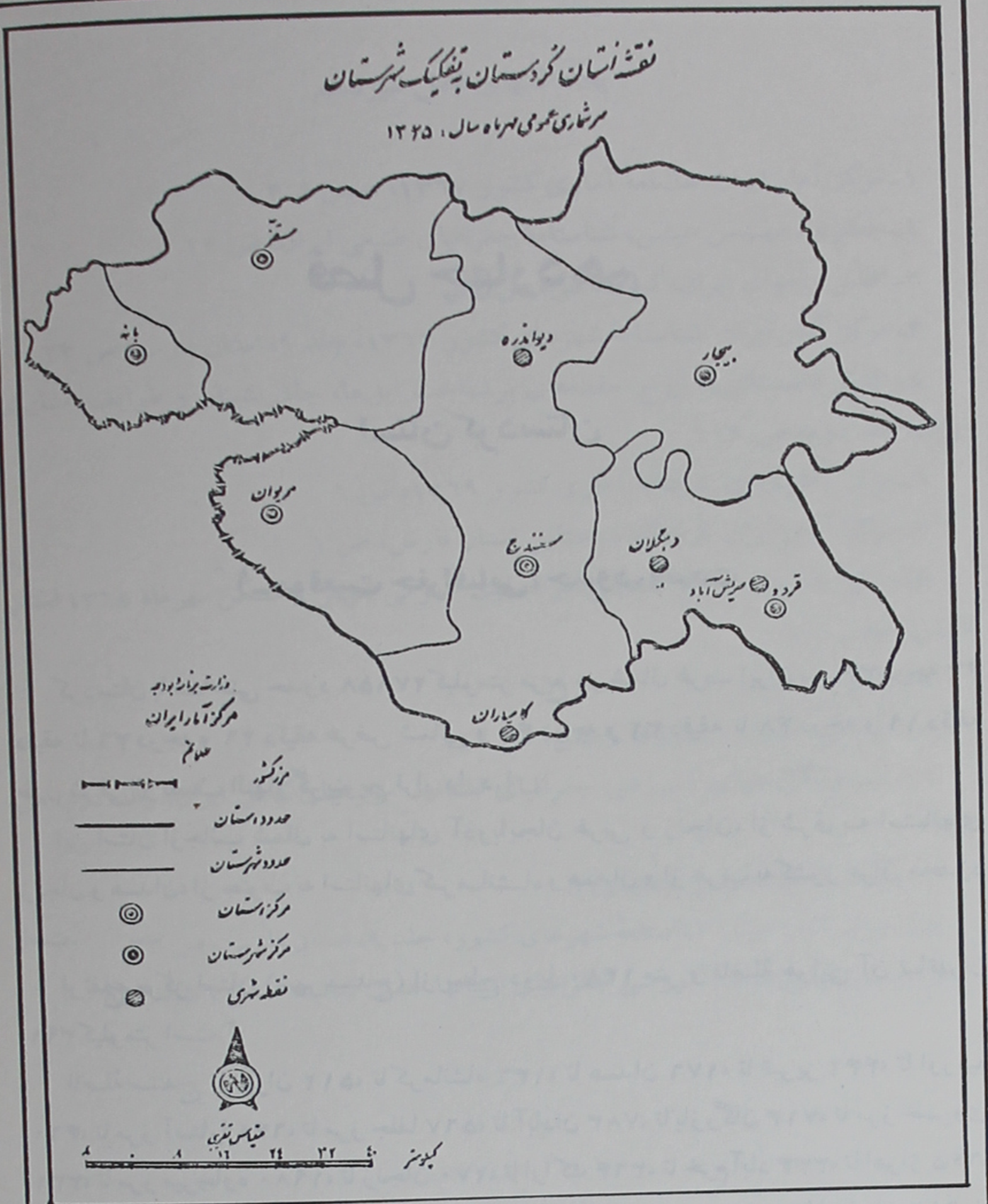
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

کردستان با مساحتی حدود ۲۷۸۵۸ کیلومتر مربع در شمال غرب ایران بین ۳۴ درجه ۴۳ دقیقه تا ۳۶ درجه و ۲۶ دقیقه عرض شمالی و ۴۵ درجه و ۳۱ دقیقه تا ۴۸ درجه و ۱۹ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان ازجانب شمال به استانهای آذربایجان غربی و زنجان، از شرق به استانهای زنجان و همدان، از جنوب به استانهای کرمانشاه و همدان و از غرب به کشور عراق محدود است.

ارتفاع مرکز استان (شهرسنندج) از سطح دریا ۱۴۸۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۳۹۱ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ سنندج تا تهران ۵۱۲، تا کرمانشاه ۱۳۶، تا همدان ۱۷۶، تا تبریز ۴۴۲، تا اورمیه ۴۶۰، تا مرز آستارا ۶۴۸، تا مرز جلفا ۵۶۷، تا آبادان ۷۸۳، تا بازرگان ۷۱۳، تا مرز خسروی ۳۳۱، تا مرز میرجاوه ۱۹۸۰، تا زنجان ۲۷۰، تا اراک ۳۶۴، تا خرم آباد ۳۳۳، تا اهواز ۶۴۵، تا ساری ۷۶۲، تا رشت ۵۸۳، تا خرمشهر ۷۶۵، تا بندر امام خمینی ۸۳۰، تا اصفهان ۶۵۲، تا یزد ۹۶۸، تا کرمان ۱۳۵۵، تا سمنان ۷۴۰، تا مشهد ۱۴۳۶، تا شیراز ۱۱۳۳ [۳]، تا بانه ۲۶۰، تا



نقشهٔ استان کردستان

بیجار ۱۴۲، تا دهگلان ۴۵، تا دیواندره ۱۰۰، تا سریش‌آباد ۹۶، تا سقز ۲۰۰، تا قروه ۸۵، تا کامیاران ۷۴، تا مریوان ۱۴۶ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

کردان از قدیمی‌ترین مردم نژاد آریایی هستند که از دیرباز در این سرزمین به سر می‌برند. از این رو سرزمینی که در آن اقامت گزیده‌اند به کردستان معروف شده است. به بیان دیگر نام استان کردستان از نام قوم کرد مأخوذ گردیده و کردستان خوانده شده است.

۳ـ تقسیمات کشوری

بر اساس تقسیمات کشوری استان کردستان در حال حاضر دارای ۶ شهرستان شامل ۱۹ بخش، ۱۰ شهر، ۷۶ دهستان[۵] و ۲۰۲۵ آبادی است.[۶]

۴ـ جمعیت

بر اساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ق جمعیت استان کردستان ۱/۰۷۸/۴۱۵ نفر بوده است که از این تعداد ۳۹/۷۰ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و بقیه غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در کردستان ۳۸/۷ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

درمهرماه ۱۳۶۵هـ.ق از ۱/۰۷۸/۴۱۵ نفر جمعیت کردستان ۵۵۲۴۸۳ نفر مرد و ۵۲۵۹۳۲ نفر زن بوده اند، نسبت جنسی برابر ۱۰۱ بوده است. به بیان دیگر در کردستان در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۱ نفر مرد وجود داشته است.

بر اساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۱/۲۳۰/۵۶۰ نفر رسیده است. از این جمعیت ۵۸۶/۹۷۳ نفر در نقاط شهری و ۶۴۳/۵۸۷ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، خط، دین

۱ـ۵ـ نژاد

کردان بزرگترین قوم آریایی سرزمین ایران می‌باشند که از دیرباز در نواحی کوهستانی و محصور غرب فلات ایران ساکن هستند و به حفظ ملیّت، آداب و اخلاق ایرانی موفق گردیده‌اند و این امر نتیجهٔ کیفیات خاصی است که از لحاظ اجتماعی و سیاسی در وضع زندگانی ایلها و طایفه های کرد تأثیر داشته است.

کردان کمتر از قبایل دیگر دچار تحول و تطور شده‌اند و اگر آداب قومی کردان در سده‌های اخیر ذکر شود، لااقل نمونه‌ای از چگونگی زندگی و عادتها و اخلاق آنان در دوره‌های قدیم نیز خواهد بود.

کردان همیشه در دفاع از استقلال و ملیّت ایران پیش قدم بوده‌اند وامروز نیز در تحکیم وحدت ملّی و هم‌آهنگی با تمدن جدید ایران همدوش دیگر مردم کشور قدم بر می‌دارند.

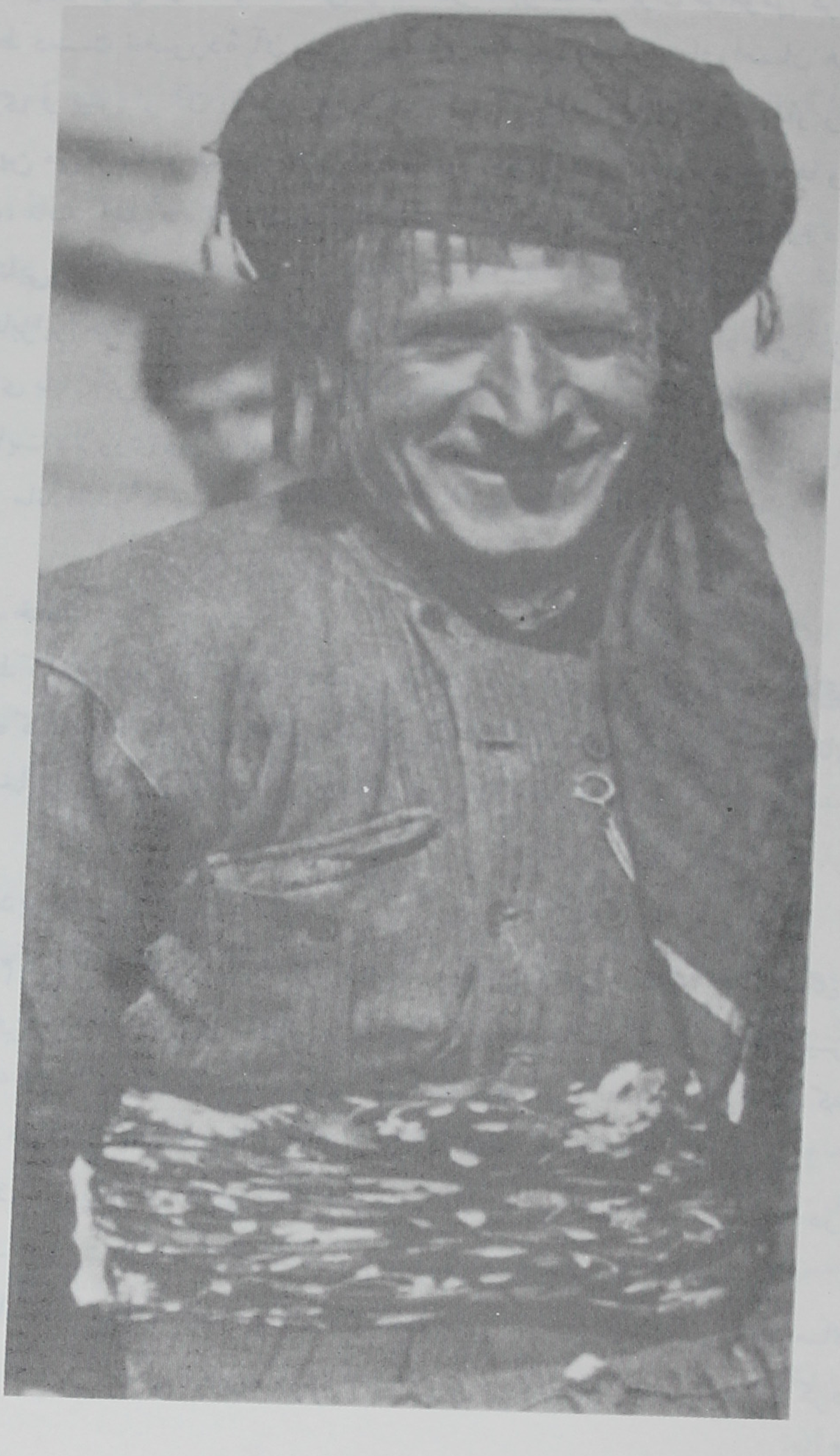
چنان چه مختصات نژادی کردان را با آنچه که دربارهٔ کیفیات نژادی آرینهای ایران گفته شده مقایسه کنیم، جز تغییرات مختصری که بر حسب آب و هوا و مقتضیات طبیعی و طی زمان در رنگ مو و چشم کردان حاصل شده، هیچ گونه اختلافی بین کردها و قبایل آریایی دورهٔ مادها و هخامنشیها وجود ندارد، ولی برخی مقتضیات سیاسی با تحقیقات علمی روبرو شده و افرادی را مجبور کرده است که مقاصد سیاسی را در لفافهٔ پژوهشهای علمی پوشانده و از ذکر حقیقت خودداری کنند.

بنابراین اگر ازآنچه گفته شد، عقیده یانظریهٔ دیگری دربارهٔ قوم کرد ابراز شده باشد دارای ارزش علمی و پژوهشی نیست.[7]

۲ـ۵ـ زبان

زبان کردی از شاخهٔ ایرانی فارسی است که مردم کردستان با آن سخن می‌گویند. زبان ترکی و عربی نیز در این سرزمین رایج است.

زبان کردی به دو لهجهٔ جدا از هم تقسیم می‌شود مانند: کرمانجی و کردی، که کردهای شمالی و جنوبی با این دو لهجه تکلم می‌کنند. لهجهٔ دیگر نیز وجود دارد که کردان به آن ماچوماچو و ترکان زازا و ایرانیها گورانی می‌گویند.[6]



مرد سخت‌کوش کردستان

امروزه پس از سالها، لغاتی را که در سایر نقاط ایران فراموش گردیده، در کردستان و نقاط دست نخوردهٔ آن بر زبانهای جاری است. در اورامان هزاران واژهٔ از زبان پهلوی و پیش از آن را می‌توان پیدا کرد. در این ناحیه هنوز بهار را وهار و تابستان را هاوین می‌گویند و بیشتر اسامی خاص از قبیل نامهای کوه هاو رودها و روستاها تغییر نیافته است، مانند آتش‌گاه (نام کوهی است) وگاورود که اصل آن گوارا رود بوده و آریان که نام روستایی است.

بنابراین می‌توان گفت که یک دسته از قوم آرین و ایرانی نژاد یعنی کردها، با وجود تحمل سیلهای بنیان کن حوادث و وقایع تاریخی و آتشهای جان‌گداز تاخت و تاز اقوام مهاجم، در نهایت دلاوری و پایداری، بیش از دیگر اقوام ایرانی در حفظ زبان نیاکان خود، وفادار و برقرار مانده‌اند.[۹]

۳-۵- خط

خط کردی پس ازنابودی خطهای میخی و پهلوی به وجود آمد که قوم کرد از این خط استفاده کرده‌اند، ولی در حال حاضر زبان کردی چون فارسی با واژه‌های عربی و تعدادی علایم خاص قراردادی آمیخته گشته است.

۴-۵- دین

مردم کردستان پیرو دین اسلام و مذهب سنّی شافعی هستند. جز عده‌ای از اهالی سنندج و برخی کوچ نشینان کلهر، سنجابی و گوران که شیعه‌اند، تیره‌هایی نیز از سلسله‌های اهل حق، علی‌اللهی، یزیدی، صارلی، شبک، بخوران و نصرانی می‌باشند که بقایای آیین پیش از اسلام خود را حفظ کرده‌اند.[۱۰]

تعدادی از پیروان اقلیتهای مذهبی (زرتشتی، یهودی، مسیحی،) نیز در کردستان زندگی می‌کنند که بیشتر آنان در سنندج ساکن می‌باشند.

بر اساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ه.ش.در این سال ۱۰۰۲ نفر زرتشتی، ۲۳۱ نفر کلیمی و ۸۲ نفر مسیحی در کردستان سکونت داشته‌اند.

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

کردها مردمی پاک‌اندیش، میهمان‌نواز، وطن‌دوست، جنگاور، مقاوم، صادق، کم‌حرف و با هوش‌اند.

کردان سواری و تیراندازی را آموخته و جنبهٔ پهلوانی و سلحشوری را تا زنده‌اند حفظ می‌کنند از مسکرات و دخانیات گریزان‌اند و از فساد اخلاق و اعمال منافی عفت بکلی دور می‌باشند.

کردان به عیدهای قربان و فطر اهمیت می‌دهند و جشن ملی و باستانی نوروز هر سال با مراسمی جالب و قدیمی و در عین حال ساده استقبال می‌شود.[۱۱]

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار و نقاط دیدنی کردستان عبارتند از:

شهرستان سنندج:

مسجدجامع (مدرسهٔ دارالاحسان)، موزهٔ سنندج، عمارت مشیرالدیوان، امامزاده شیخ محمّدباقر، پیرمحمّد، پیرعمر، هاجره‌خاتون، شیخ عبدالله کوسه، مرادانصاری و...

شهرستان سقز:

امامزاده پیرباغ، پیریونس، پیربشیر، ملامحمّد، مولان‌آباد، غارکرفتو، گنجینهٔ زیویه.

شهرستان بانه:

امامزاده شیخ احمد، ملاموسی، مرقدسورین، پیرمراد، سلیمان‌بگ.

شهرستان بیجار:

حمزه‌عرب، پنجه‌علی.

شهرستان قروه:

باباگرگر، امامزاده حسن.

شهرستان مریوان:

کوسه‌هجیج، پیرشالیار.

۸ـ اقتصاد

کردستان به علت دارا بودن آب و هوای سرد، بارندگی مناسب، مراتع وسیع و رودهای بسیار، اقتصادی متکی به کشاورزی و دامداری دارد. اهالی کردستان در کنار کارهای دامداری و کشاورزی، به تولید صنایع دستی نیز می‌پردازند.

۱ـ۸ـ کشاورزی

غرب استان با داشتن کوههای زیاد، دارای زمینهای زراعتی کم و قسمت شرقی آن به علت وجود دشتهای وسیع، دارای زمینهای کشاورزی نسبتاً زیاد است.

کمی آب موجب شده که بیشتر اراضی قابل کشت به صورت دیم مورد بهره‌برداری قرار گیرد. مهمترین محصولات کشاورزی کردستان عبارتند از:

غلات: گندم آبی و دیمی، جو آبی و دیمی، برنج.

حبوبات: نخود و لوبیا.

دانه‌های روغنی: آفتابگردان و...

صنعتی: چغندرقند، توتون.

جالیزی: خیار، هندوانه، خربزه، گوجه‌فرنگی.

میوه ها: انار، انجیر، توت، انگور، آلبالو، گیلاس، سیب، گلابی، هلو، شلیل، زردآلو.

سبزیجات: پیاز سیب‌زمینی و...

۲ـ۸ـ دامداری ودامپروری

مردم کردستان در کنار کارهای کشاورزی به دامداری و دامپروری نیز می‌پردازند. پرورش دام برای بیشتر اهالی، اغلب به خاطر استفاده از فرآورده‌های آن می‌باشد که بیشتر جنبهٔ مصرف داخلی دارد. پرورش دام به روش ابتدایی و سنّتی و در حدود امکانات انجام می شود. مهمترین دامهایی که در کردستان پرورش داده می‌شوند عبارت‌اند از:

پرورش گاو با روشهای صنعتی، نیمه صنعتی، خرده‌پا و روستایی است. پرورش گوسفند با توجه به کیفیت مراتع با روش ثابت انجام می‌گیرد. پرورش طیور به صورت صنعتی در سالهای اخیر رواج یافته است. زنبور عسل نیز در این استان پرورش داده می‌شود.

۳ـ۸ـ صنایع دستی

مهمترین صنایع دستی مردم کردستان عبارت‌اند از: قالی‌بافی، جاجیم‌بافی، جولایی، گیوه‌بافی، دباغی، نازک‌کاری چوب، خراطی، گلیم‌بافی، نساجی (دستبافی)، سوزندوزی، قلابدوزی، پولک‌دوزی، منجوق دوزی و ساخت زینت‌آلات محلی.

در کردستان، قالی بیجار به استحکام، لطافت و نرمی مشهور است. از جمله نقشهایی که در فرشهای بیجار دیده می‌شود نقش درختان میوه، برگ خرما و گلهای رنگارنگ است. فرشهای سنندج نیز دارای زیبایی و استحکام خاصی است. فرشهای عشایر کرد که بیشتر به وسیلهٔ پشمهای قهوه‌ای وبلوطی رنگ وگاهی باپشم شتربافته می‌شوندنیزدارای اهمیت است.[۱۲]

۹ـ شهرسنندج

شهر سنندج مرکز استان کردستان با مساحتی حدود ۱۵/۹ کیلومتر مربع بین ۳۵ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه طول شرقی قرار دارد.[۱۳]

شهر سنندج در دره ای نسبتاً وسیع که به وسیله کوههای پیرامونش محصور گردیده واقع شده است. این شهر دارای آب و هوای سالم مخصوصاً در بهار و پائیز است.

سنندج شهر جدیدی است که در دورهٔ صفویه بنا گردیده و سلیمان خان اردلان والی کردستان در زمان سلطنت شاه‌صفی به سال ۱۰۴۶ هـ.ق آن را بنا کرده و سنه دژ (قلعه‌ایی در پای کوه) نامیده است.

دربارهٔ وجه تسمیهٔ آن می‌گویند چون در داخل شهر تپه‌ای است و دژ مستحکمی که بقایای آن وجود دارد، بر روی تپه قرار داشته است، لذابه سه دژ یا سنه دژ شهرت یافته و در طول زمان سنه دژ به سنندج مبدل گردیده است.[۱۴]

شکل و ترکیب سنندج بیشتر تابع عوامل جغرافیایی بوده، به طوری که فشار جمعیت مساکن شهر را تاکمرکش کوهها پیش برده است. این شهر دارای نقشه‌ای قدیمی است و خیابانهای اصلی و قدیمی آن از دو خیابان عمود بر هم تشکیل یافته که با جهت شمالی جنوبی و غربی شرقی در محلی به نام میدان انقلاب در مرکز اولیهٔ شهر یکدیگر را قطع می‌کنند.

علت وجودی شهر درهٔ طبیعی و مدور آن است که محلّی مناسب و سنگری محکم برای حکام زمان در برابر مهاجمان به حساب می‌آمده است. محله‌های قدیمی شهر مانند:



روبالش ـ بافتنی دستی، کردستان

قطارچیان، آقازمان، جورآباد، قلعهٔ چهارلان، چهارباغ، پیرمحمّد، گله‌خان در چهار طرف گسترش یافته‌اند.

سنندج، شهر اداری، نظامی و خدماتی است. این عوامل موجب جذب مهاجران شهری و روستایی شده است. در سالهای اخیر، محله‌های جدیدی در پیرامون محله‌های قدیمی بنا گردیده که وسعت و جمعیت شهر را چند برابر کرده است. وجود بناهای قدیمی و قناتهای مخروبه نشانهٔ قدمت شهر است.[۱۵]



قالی بیجارگروس

یادداشتهای فصل چهاردهم

۱ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴
۲ـ جعفری، مهندس عباس، شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۳
۳ـ اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص ۵۰
۴ـ مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۴، استان کردستان، ص ۲۱
۵ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۶ـ مرکز آمار ایران، فرهنگ روستایی کردستان، ص ۱
۷ـ افشار (سیستانی)، ایرج، مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اوّل، صص ۲۲۶-۲۲۵
۸ـ درک کنان. کرد و کردستان، ص ۹
۹ـ افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۲۲۶
۱۰ـ گلزاری، دکتر مسعود. کرمانشاهان و کردستان، جلد اوّل، ص ۸۴
۱۱ـ افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۲۲۹
۱۲ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، صص ۹۱۶-۹۱۰
۱۳ـ مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۴، استان کردستان، ص ۲۱
۱۴ـ افشار (سیستانی)، ایرج. همان کتاب، صص ۲۲۵-۲۲۳
۱۵ـ دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۹۰۶

فصل پانزدهم

استان کرمان

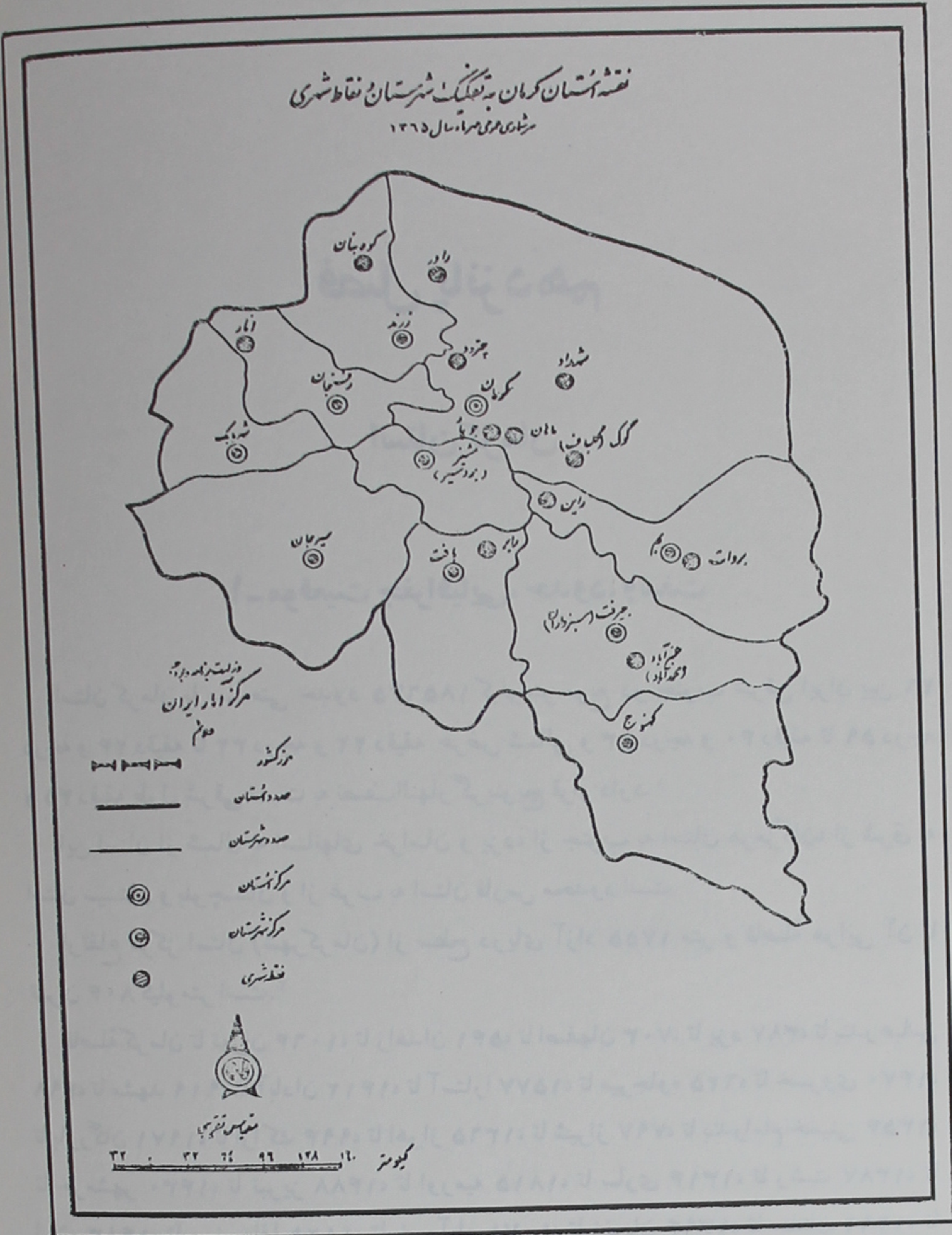
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان کرمان با مساحتی حدود ۱۸۵۶۷۵ کیلومتر مربع در جنوب شرقی ایران بین ۲۶ درجه و ۲۴ دقیقه تا ۳۲ درجه و ۲۲ دقیقه عرض شمالی و ۵۳ درجه و ۴۰ دقیقه تا ۵۹ درجه و ۳۵ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استانهای خراسان و یزد، از جنوب به استان هرمزگان، از شرق به استان سیستان و بلوچستان و از غرب به استان فارس محدود است.

ارتفاع مرکز استان (شهرکرمان) از سطح دریای آزاد ۱۷۵۵ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۸۰۴ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ کرمان تا تهران ۱۰۶۴، تا زاهدان ۵۴۱، تا اصفهان ۷۰۳، تا یزد ۳۸۷، تا بندرعباس ۴۹۸، تا مشهد ۹۱۹، تا آبادان ۱۴۱۲، تا آستارا ۱۵۷۷، تا میرجاوه ۶۲۵، تا خسروی ۱۴۷۰، تا بازرگان ۱۹۷۱، تا اراک ۹۹۴، تا اهواز ۱۳۶۵، تا شیراز ۷۹۷، تا بندرامام خمینی ۱۳۵۴، تا خرمشهر ۱۴۳۰، تا تبریز ۱۴۸۸، تا اورمیه ۱۸۱۵، تا ساری ۱۳۱۴، تا رشت ۱۳۸۷، تا ایلام ۱۴۸۳، تا مرز جلفا ۱۸۲۵، تا خرم‌آباد ۱۰۷۸، تا زنجان ۱۳۹۴، تا سمنان ۱۲۹۲، تا سنندج ۱۳۵۵، تا شهرکرد ۸۱۰، تا همدان ۱۱۷۹، تا یاسوج ۱۰۵۵،[۳]



نقشهٔ استان کرمان

تا انار ۲۰۰، تا بافت ۱۵۲، تا بردسیر ۶۵، تا بروات ۱۹۶، تا بم ۱۹۰، تا جوپار ۲۷، تا جیرفت ۲۵۴، تا چترود ۳۸، تا راور ۱۴۳، تا رابر ۱۸۰، تا راین ۱۲۰، تا رفسنجان ۱۱۰، تا زرند ۸۲، تا سیرجان ۱۷۶، تا شهداد ۱۱۰، تا شهربابک ۲۴۰، تا عنبرآباد ۱۸۴، تا کوهبنان ۱۷۰، تا کهنوج ۲۵۳، تا گلباف ۱۶۰، تا ماهان ۴۲ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

بنا به روایتهای اساطیری، سرزمین کرمان را به نام کرمان‌بن‌فلوخ‌بن‌لنطی‌بن‌یافث‌بن‌نوح، نسبت داده‌اند و مکرمان را برادر او و برخی از اولاد هیتال‌بن‌سام دانسته‌اند.[۵]

در بیشتر کتابهای تاریخی و جغرافیایی، نام کرمان به اسامی کارمانیا، کرمانیا، ژرمانیا، کریمان، کارمانی، کرمانی، گواشیر (بردشیر)، و شهر ابریشم آمده است.

احتمالاً کرمان از دو پارهٔ کار و مان است. واژهٔ کار معنی رزم، نبرد و پهلوانی می‌دهد و مان معنی جایگاه دلیران رزم آزمای را می‌دهد.[۶]

هرودوت در کتاب اوّل خود (بند ۱۲۵) از کرمان به صورت بخشی از ایران و طوایف مختلف کشور از جمله کرمانیان یاد کرده و می‌نویسد:

«پارسیها به شش طایفهٔ شهری و ده‌نشین و چهار طایفهٔ چادرنشین تقسیم شده‌اند، شش طایفهٔ اولی عبارتند از: مرفیان، ماسپیان، پانتالیان، دروسیان و کرمانیان،»[۷]

هرودوت ضمن توصیف راهها و چاپار خان های ایران می‌نویسد:

«از کرمان پنج راه به تخت‌جمشید، پاسارگاد، هرمز، پتاله (به رودسند) و باختر می‌رفت.»[۸]

حمدالله مستوفی، مولف کتاب نزهةالقلوب، می‌گوید:

«کرمان منسوب است که هفت واد داشته و حکایت آن مشهور است.»[۹]

هیئت باستان‌شناسی فرانسوی، در خرابه‌های کاخ هخامنشی شوش، متنی پیدا کرده‌اند که داریوش گفته است:

«این کاخی است که من در شوش بنا کرده‌ام، تزئینات آن از راه دور آورده شده... چوب میش مکن ازگنداره وکرمان حمل شد.»[۱۰]



مقبرهٔ شاه نعمت‌الله‌ولی، ماهان کرمان

عکس از سازمان مدارک فرهنگ انقلاب اسلامی

۳ـ تقسیمات کشوری

بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، استان کرمان دارای ۱۰ شهرستان، شامل ۲۸ بخش، ۲۳ شهر، ۱۳۶ دهستان [۱۱] و ۱۱۲۱۰ آبادی است.[۱۲]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ق استان کرمان ۱/۶۲۲/۹۵۸/ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۴۳/۵ درصد در نقاط شهری و ۵۴/۴ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و ۲/۶ درصد غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۸/۷ نفر در هر کیلومتر بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ق از ۱/۶۲۲/۹۵۸ نفر جمعیت استان کرمان ۸۲۲۴۱۲ نفر مرد و ۸۰۰۵۴۶ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۳ به دست می‌آید.به‌بیان دیگر در این استان، در برابر هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۳ نفر مرد وجود داشته است.[۱۳]

بر اساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۱/۹۳۴/۵۸۸/ نفر رسیده است. از این جمعیت ۸۹۷/۱۴۸/ نفر در نقاط شهری و ۱/۰۳۷/۴۴۰/ نفر درنقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

کرمانیان یکی از طوایف قوم پارس و آریایی‌نژاد و ایرانی‌الاصل هستند که از روزگاران کهن در این سرزمین زندگی می‌کنند.

هرودوت کرمانیان را جرمانیان خوانده است که در این سرزمین سکونت دارند. وی آنان را مردمی مشخص و بدوی‌تر از ایرانیان دانسته است.[۱۴]

۲-۵-زبان

زبان مردم این استان فارسی با لهجهٔ کرمانی است که شباهت بسیاری به لهجهٔ شیرازی دارد. در بین عشایر و طوایف استان کرمان گویشهای ترکی و بلوچی نیز رایج است. اقلیتهای مذهبی به زبانهای خودشان تکلم می‌کنند.

۳-۵-دین

اکثریت قریب به اتفاق مردم استان کرمان پیرو دین اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری هستند. اقلیتهای زرتشتی، کلیمی و مسیحی نیز در این استان زندگی می‌کنند. بر اساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ در استان کرمان ۳۸۸۲ نفر زرتشتی، ۳۲۰ نفر کلیمی و ۲۲۰ نفر مسیحی سکونت داشته‌اند.[۱۵]

۶-اخلاق و عادتهای مردم

کرمانیها مردمی سلحشور، دلیر، متدین و میهمان نوازاند. مردم کرمان کلیهٔ آداب و رسوم باستانی را حفظ کرده اند و در بیشتر مراسم جنبه‌های ملّی و مذهبی دیده می‌شود عید فطر، عید قربان و اعیاد ملی مانند جشن سده و نوروز برگزار می‌شود.

۷-آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار و بناهای تاریخی استان کرمان به شرح زیر است:

مسجد جامع‌کبیر، مسجد امام‌خمینی (مسجدملک)، مسجد پامنار، مسجد بازارشاه (مسجد امام‌زمان)، مسجد وکیل، مسجد حاج‌آقاعلی (مسجد چهل‌ستون)، مجموعهٔ گنجعلی‌خان، شامل مدرسه، حمام، کاروانسرا، بازار، آب‌انبار و میدان، مجموعهٔ ابراهیم‌خان‌ظهیرالدوله شامل: حمام و قیصریه، گنبد جبلیّله (آتشکدهٔ دورهٔ ساسانی)، گنبد سبز یا قُبه سبز، قلعهٔ دختر، گنبد مشتاقیه، بازار کرمان.

مقبرهٔ امام‌زاده شاهزاده‌حسین در جوپار.



یکی ازروستاهای کرمان (عکس ازکسراییان)

مقبرهٔ شاه‌نعمت‌الله‌ولی در ماهان.

ارگ بم به مساحت ۶ کیلومتر مربع با ۲۰۰۰ سال سابقه که مشتمل بر مرکز حکومتی، بازار، مسجد، محل مسکونی رعایا، زندان، اصطبل، برج و بارو است.

قلعهٔ سنگ سیرجان، در شهر قدیم سیرجان.

پیر بابامسافر، مربوط به سدهٔ ۷ ه.ق در شهداد.

مقبرهٔ شیخ‌علی‌بابا، در سه کنج ماهان.

تخت دریاقلی‌بیک، در قسمت شرق کرمان و...

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

استان کرمان با توجه به شرایط اقلیمی، میزان منابع آب و موقعیت جغرافیایی و نحوهٔ کشت اراضی دارای ۳ ناحیهٔ کشاورزی است:

ناحیهٔ کشاورزی خشک و کویری

رفسنجان، زرند، راور، سیرجان...

ناحیهٔ کشاورزی معتدل کوهستانی

بافت، بردسیر، ساردوئیه ...

ناحیهٔ کشاورزی گرمسیری

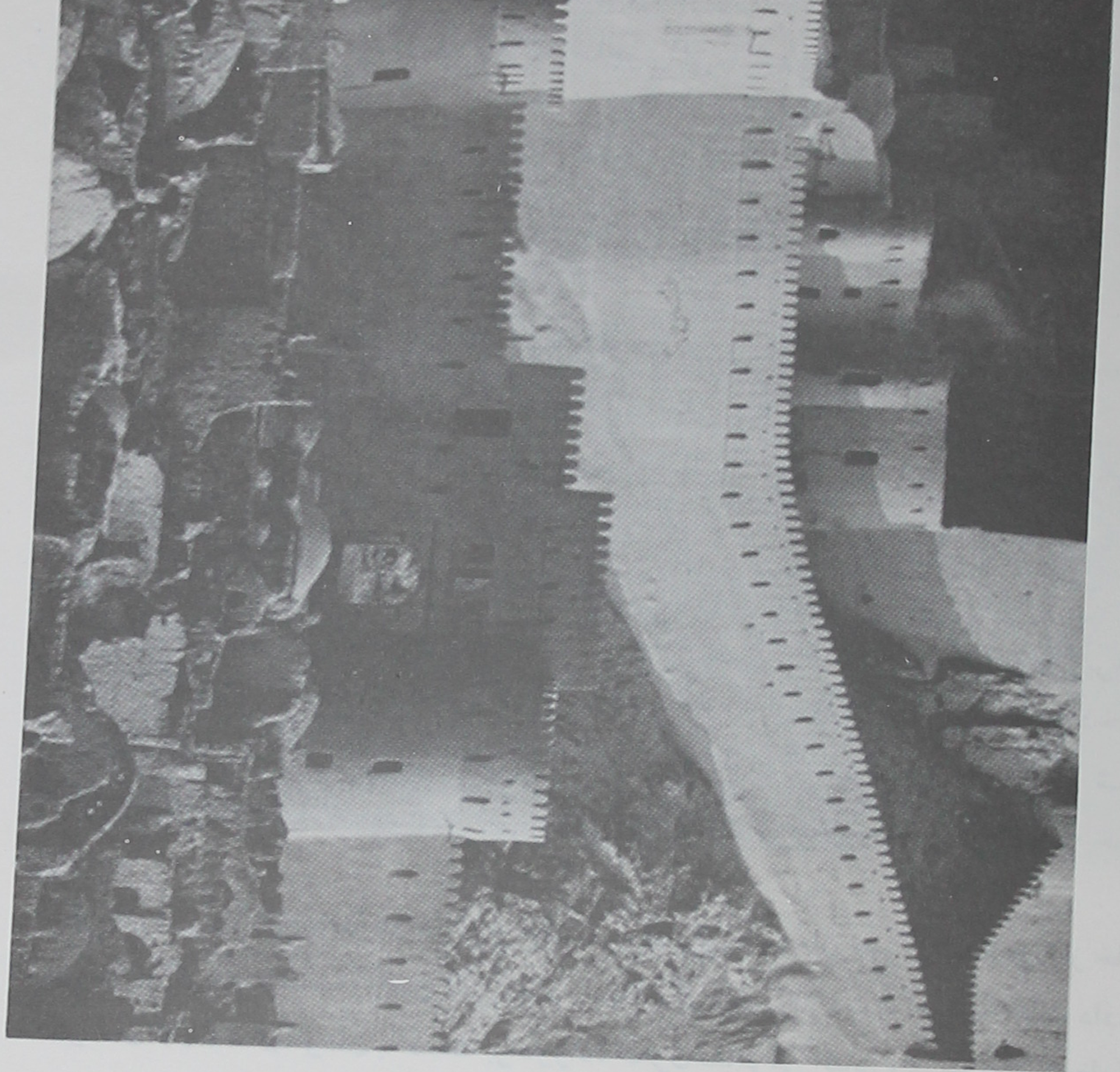
بم، جیرفت، کهنوج، شهداد...

مهمترین محصولات کشاورزی استان کرمان عبارت‌اند از:

گندم، جو، سیب‌زمینی، پسته، حنا، وَسمِه (نوعی رنگ)، پنبه، چغندرقند، گردو، بادام، به، گلابی، هلو، آلبالو، گیلاس، سیب، مرکبات و خرما

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

مردم روستاهای استان کرمان تعدادی دام نگاهداری و پرورش می‌دهند. دامداری و



ارگ بم (عکس ازکسرایبان)

دامپروری عشایری نیز در بین ایلها و چادرنشینان این استان در نواحی جیرفت، بافت، شهر بابک رواج دارد.

در سالهای اخیر دامپروری به شیوهٔ جدید در مجاورت برخی از شهرها متداول شده است.

۳-۸- صنایع دستی

مهمترین صنایع دستی استان کرمان عبارت‌اند از:

پته‌دوزی، شال و ترمه، قالی‌بافی، جاجیم‌بافی، گلیم‌بافی، خورجین‌بافی، نمدمالی، سیاه‌چادر و...[۱۶]

۹- شهرکرمان

شهر کرمان با مساحتی حدود ۷۴/۳ کیلومتر مربع در شمال استان بین ۳۰ درجه و ۱۷ دقیقه عرض شمالی و ۵۷ درجه و ۵ دقیقه طول شرقی قرار دارد.[۱۷]

در کتیبه‌های هخامنشی، از کرمان به نام **کارمانیا** یاد شده است. اردشیربابکان در کارنامهٔ معروف خود از کرمان یاد کرده و نوشته است:

«بر چوبهای آن شیر جاری است.»

می گویند گشتاسب کرمان را ساخته و آتشکده‌هایی در آن بنا کرده است، ولی برخی بر این باورند که کرمان از بناهای اردشیربابکان است و هنوز آثار **قلعهٔ اردشیر** و **قلعهٔ دختر** که اردشیر در این شهر ساخته باقی است. به طورکلی می توان گفت که شهر در زمان شاهان ساسانی بنا شده و بانی آن بهرام چهارم بوده است که در زمان ولیعهدی کرمان شاه خوانده می‌شد.

کرمان در روزگار ساسانیان در اوج عظمت بود، ولی در زمان عمربن عبدالعزیز از خلفای اموی سقوط کرد و نهضت آزادی‌طلبی یعقوب‌لیث، کرمان را از دست اعراب نجات داد.

در سال ۴۳۳ هـ.ق کرمان به دست برادرزادهٔ طغرل‌سلجوقی افتاد. وی سلسه‌ای ایجاد کرد



گنبد جبلیّه، کرمان

که ۱۴۰ سال در کرمان حکومت کرد. سال ۵۸۳ هـ.ق ترکان غز کرمان را قتل‌عام کردند.

مغولان با قتل برادر جلال‌الدین خوارزمشاه اساس دولت قراختایی کرمان را بنا نهادند و تا سدهٔ ۸ هـ.ق در این شهر فرمانفرمایی کردند. می‌گویند دختر یکی از امرای کرمان به نام ترکان خاتون مدت ۲۰ سال بر کرمان حکومت کرد.

در سال ۹۰۸ هـ.ق شاه‌اسماعیل صفوی کرمان را تسخیر کرد. در سدهٔ ۱۷ م. کمپانی هند شرقی انگلیس و هلند، کارخانه‌هایی در کرمان ایجاد کردند و کرمان مرکز کالاهای اروپایی شد و با هندوستان ارتباط پیدا کرد. افغانها نیز کرمان را به تصرف خود در آوردند.

کرمان از شهرهایی است که فرهنگ جدید بدان راه یافته و مدارس قدیم کرمان عبارت‌اند از: مدرسهٔ قیصریه، مدرسهٔ ابراهیمیه، مدرسهٔ محمودیه ومدرسهٔ معصومیه.

عدهٔ کثیری از راه قالی‌بافی امرار معاش می‌کنند و حدود ۵۰۰۰ کارگاه قالی‌بافی در نقاط مختلف وجود دارد و مهمترین صادرات آن قالی و قالیچه است که اکثراً به آمریکا، اروپا و سایر نقاط جهان حمل می‌شود [۱۸]

یادداشتهای فصل پانزدهم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴

۲- جعفری، مهندس عباس، شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۵

۳- اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص ۵۰

۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۰، استان کرمان، ص ۳۲

۵- باستانی پاریزی، دکتر محمّدابراهیم. وادی هفت‌واد، انجمن آثار ملی، ص ۳

۶- وزیری کرمانی، احمدعلی‌خان. تاریخ کرمان (سالاریه)، ص ۱۸۹

۷- باستانی پاریزی، دکتر محمّدابراهیم. وادی هفت‌واد، ص ۳۶۵

۸- پیرنیا، حسن. ایران باستان، جلد دوم، ص ۱۴۹۲

۹- مستوفی، حمدالله. نزهة‌القلوب، ص ۱۳۹

۱۰- گیرشمن، دکتر رمان. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۵۸

۱۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶

۱۲- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان کرمان، ص ۱

۱۳- مرکز آمار ایران، نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان کرمان، صص ۲-۱

۱۴- فیلد، دکتر هنری. مردم‌شناسی ایران، ص ۷۹۲

۱۵- مرکز آمار ایران. همان نشریه، ص ۳۷

۱۶- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم، صص ۹۵۴-۹۵۱

۱۷- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۱۰، استان کرمان، ص ۳۲

۱۸- اتحادیهٔ شهرداریهای ایران. سالنامهٔ شهرداریها، صص ۲۷۰-۲۶۹

فصل شانزدهم

استان کرمانشاه

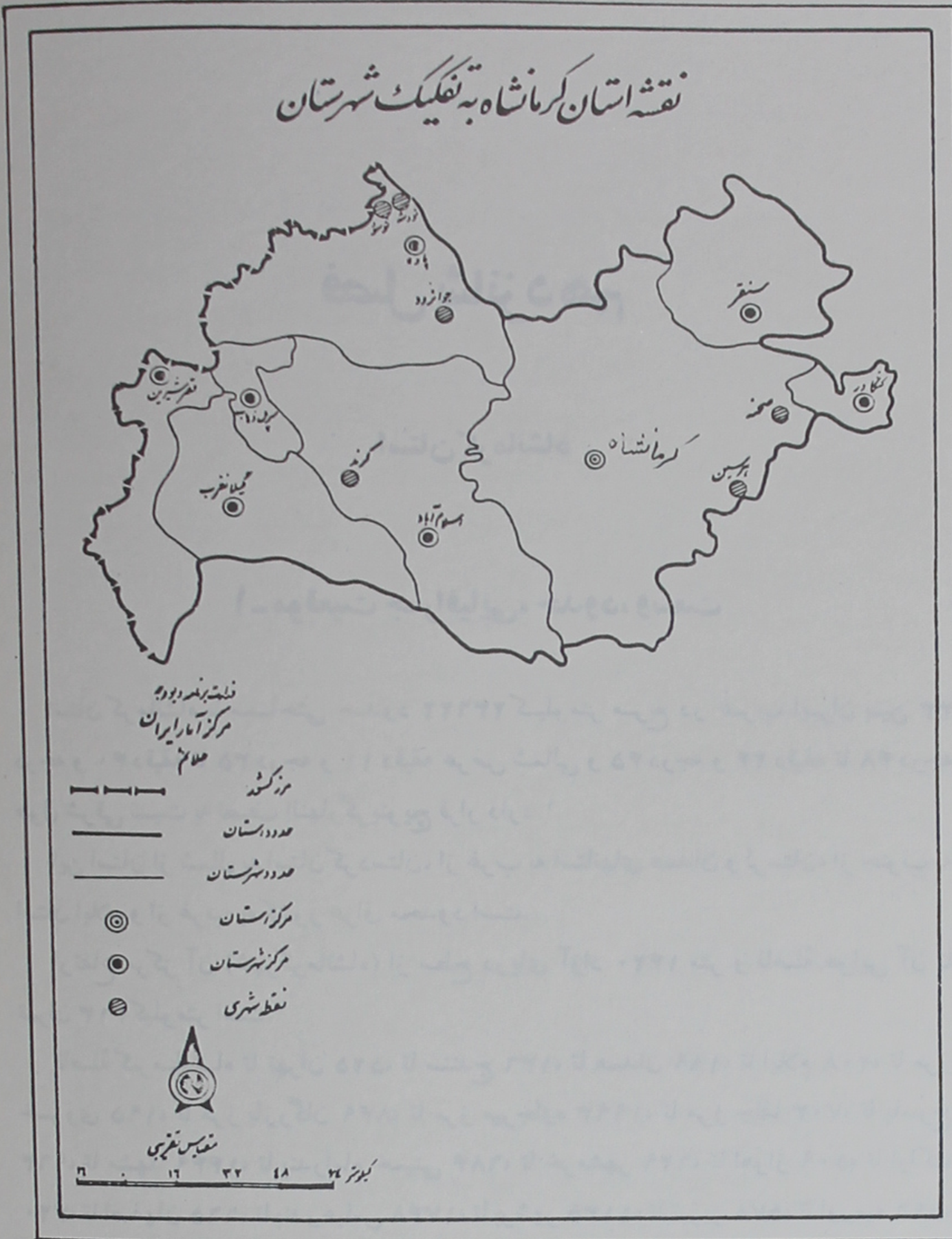
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان کرمانشاه با مساحتی حدود ۲۳۶۲۲ کیلومتر مربع در غرب ایران بین ۳۳ درجه و ۴۰ دقیقه تا ۳۵ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی و ۴۵ درجه و ۲۴ دقیقه تا ۴۸ درجه طول شرقی نسبت به نصف النهارگرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استان کردستان، از غرب به استانهای همدان و لرستان، از جنوب به استان ایلام و از غرب به کشور عراق محدود است.

ارتفاع مرکز آن (شهرکرمانشاه) از سطح دریای آزاد ۱۴۲۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۴۱۳ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ کرمانشاه تا تهران ۵۲۵، تا سنندج ۱۳۶، تا همدان ۱۸۹، تا ایلام ۲۰۸، تا مرز خسروی ۱۹۵، تا مرز بازرگان ۸۴۹، تا مرز میرجاوه ۱۹۹۳، تا مرز جلفا ۷۰۳، تا یاسوج ۹۶۳، تا مشهد ۱۴۴۹، تا بندرامام خمینی ۶۸۴، تا خرمشهر ۶۲۹، تا اهواز ۵۰۹، تا اراک ۳۲۰، تا اصفهان ۶۶۵، تا بندرعباس ۱۷۴۸، تا بوشهر ۱۱۳۵، تا تبریز ۵۷۸، تا اورمیه ۵۹۶، تا خرم‌آباد ۱۹۷، تا زاهدان ۱۹۰۹، تا زنجان ۴۰۶، تا ساری ۷۷۵، تا رشت ۵۹۶، تا سمنان ۷۵۳، تا شهرکرد ۷۷۲، تاکرمان ۱۴۴۵، تا یزد ۱۰۸۱، [3]تا اسلام‌آبادغرب ۵۷، تا پاوه ۱۱۲،



نقشه استان کرمانشاه

تا جوانرود ۸۰، تاسنقر ۸۵، تا صحنه ۵۴، تا کرند ۹۳، تا کنکاور ۸۵، تا نودشه ۱۵۲، تا هرسین ۴۴ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

۱ـ۲ـ کلیات

چنان که از محتوای تاریخ و اسناد معتبر برمی‌آید، در روزگاران کهن شهری به نام کرمانشاه در غرب ایران زمین بنا شده و منطقه‌ای به نام کرمانشاهان نیز در این بخش از کشورمان وجود داشته است. این سرزمین علی‌رغم سوانح طبیعی و حوادث سیاسی گوناگونی که در این منطقه اتفاق افتاده است، در طی تاریخ کهنسال خود سرسختانه به حیات طبیعی خود ادامه داده و همچنان پابرجا و استوار تکیه بر بیستون داده است.

از هزاران سال پیش، نام کرمانشاه به صور گوناگون در آثار و متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی ایران زمین و همچنین سایر ملل دنیا ثبت و ضبط شده است. این نام بیانگر هویت تاریخی این منطقه و ریشه‌ای است که در دل فلات ایران تنیده است. بنابراین تغییر نام مکانهای جغرافیایی که در بستر تاریخ آرمیده‌اند، بدون مستندات تاریخی و تبدیل ناروا و نابجای آنها به ویژه شهرها و استانها که اصالت تاریخی و اجتماعی دارند، عملی است نادرست و احیاناً زیان‌آور و نقض غرض بوده و موجب پاک کردن هویت تاریخی یک منطقه و گمنام کردن آن در تاریخ اجتماعی و فرهنگی یک جامعه می‌شود.

۲ـ۲ـ مستندات

در کتب و متون جغرافیایی یا مسالک و الممالک (شهرنامه‌ها ـ راهنامه‌ها)، اشارتهای صریحی وجود دارد که قرمیسین و اکثر به شکل قرماسین یا قرماشین معرب واژهٔ کرمانشاهان، کرمانشاه و یا گرمان ساه و گرمان‌سان بوده و می‌باشد.[۵]

ابوبکر احمدبن محمّدبن اسحاق همدانی، معروف به ابن فقیه در کتاب ترجمهٔ مختصرالبلدان، می‌نویسد:

«قباد از مداین تا رودخانهٔ بلخ، در همهٔ راه هیچ سرزمینی نیافت که هوایش از کرمانشاهان تا گردنهٔ همدان خوشتر و آبش گواراتر و نسیمش لذت بخش‌تر باشد. این

بود که قرماسین را ساخت و ویژهٔ خویش کاخی بلند بر روی هزار ستون بنا کرد. پس قرماسین کلمه‌یی است پارسی یعنی کرمانشاه.»[۶]

ابواسحاق‌ابراهیم‌استخری، در اصل عربی کتاب **ممالک و مسالک** خود، به جای کرمانشاه واژه قرماسین را به کار برده، در حالی که در برگردان پارسی آن، احتمالاً از سده ۵ هـ.ق تنها به ذکر نام کرمانشاهان بسنده شده که نشان می‌دهد در آن روزگار نیز تردید و مشکلی نداشته‌اند که قرماشین معرب کرمانشاهان و یاگرمان‌سان بوده است.[۷]

محمّد پادشاه (شاد)، در **فرهنگ آنندراج**، ذیل واژهٔ کرمانشاه، می‌نویسد:

«کرمان‌شاهان، نام شهری است مشهور از بناهای خسروپرویز و نشستنگاه او بود...و قرمیسین معرب کرمانشاهان است، گویند اصل بنای کنکور از قبادبن‌پرویز بود و کرمانشاهان در آن کوره ساخته.»

در همان جا ذیل واژهٔ کرمانشهان آمده است که:

«کرمانشهان، شهری است مشهور که آن راکرمانشه نیز گویند، چنان که صاحب (طالب) آملی گفته است:

پس از دوران دولتشه به کرمانشه یکی بنگر

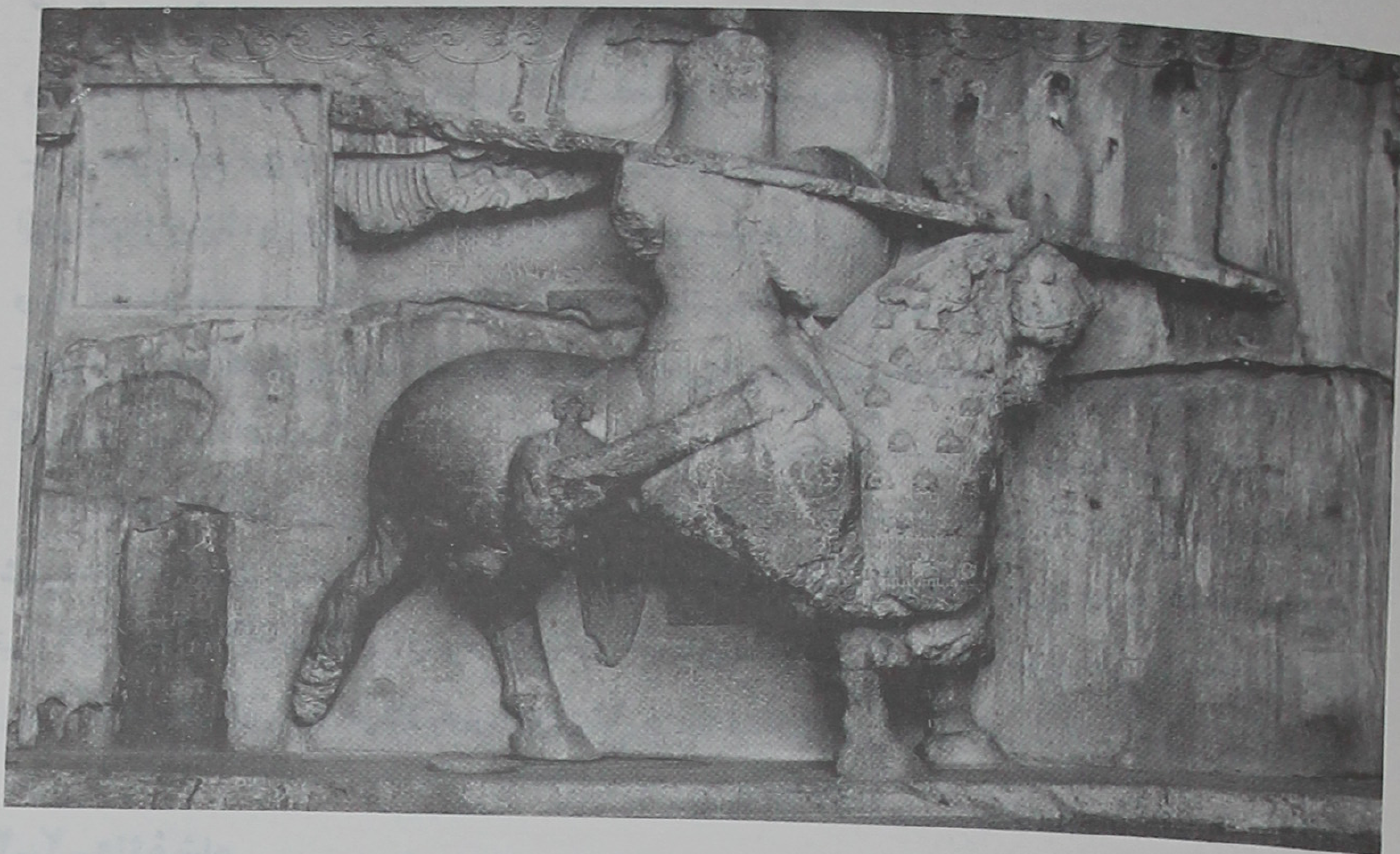
چنان بینی مداین راکه بی نوشیروان استی.»[۸]

ملاحظه می شود که در شرح فرهنگ آنندراج دربارهٔ کرمانشاهان نیز سخن از نامگذاری کرمانشاه به اعتبار لقب بهرام چهارم ساسانی ملقب به‌کرمان شاه که پادشاهی کرمان در جنوب شرقی ایران را عهده دار بوده ،نیست. و در هیچ یک از منابع معتبر، اشاره‌ای به این موضوع نشده که کرمانشاهان را به جهت لقب بهرام چهارم ساسانی بدین نام خوانده‌اند، بلکه اکثر مورخان و جغرافی‌نگاران مشهور چون ابن‌بلخی، طبری، مستوفی و ... بهرام، پسر شاپور را برای اینکه حکومت کرمان را عهده‌دار بوده است، به‌کرمان شاه ملقب کرده‌اند.

ابن بلخی، مؤلف کتاب **فارس نامه** ، می‌نویسد:

«بهرام‌بن‌شاپور ذی‌الأکتاف ... را از بهر آن کرمانشاه گفتندی که به روزگار پدرش و برادرش کرمان او داشت و مردی به خویشتن مشغول ...»[۹]

به هر حال با بررسی و مطالعهٔ منابع پارسی و غربی، ملاحظه می‌شود که همهٔ این منابع متفق‌القول‌اند که کرمانشاه اصل و قرماسین معرب آن است.[۹]



نقش خسرو دوم و اسب معروفش شبدیز، تاق وستان کرمانشاه



تکیهٔ معاون الملک، کرمانشاه

۳ـ۲ـ واژهٔ باختر

واژهٔ باختر در بنیاد به معنی سوی شمال است. در سرودهای کهن پارسی، گاه در معنی بر آمد جای خورشید نیز به کاربرده شده است. این واژه در اوستا **اپاختره** یا **اپاخذره** آمده، جزء اوّل آن از واژهٔ اپاک به معنی پس و پشت سراست و در پهلوی **اپاچ** و فارسی باز به معنی عقب و بازگشت است، زیرا پیروان مزدیسنا هماره روی به جنوب و پشت به شمال دارند. در هر جای از اوستا که از جنوب یاد شده، همان سوی و جهت بخشایش ایزدی است و شمال سوی گزند و آسیب است.[۱۱]

در اندیشه‌های ایرانی، باختر و سرزمینهای که در آن سوی جای دارند، گجسته و بَنفرین شمرده شده است. باختر سرزمین تیرگیها و خیرگیهاست، جایگاه دیوان وریمنان است. دوزخ نیز، آن رنجگاه گناهکاران و تردامنان در آنجاست. بادی که از آن سوی می‌وزد، باد باخترین زهرآگین و زیان بارو توفان‌خیز است.[۱۱]

۴ـ۲ـ واژهٔ شاه

واژهٔ شاه در فرهنگها علاوه بر حکمران یک مملکت که او را ملک، سلطان و پادشاه می‌خوانند، به صور زیرنیز معنی شده است:

بزرگ و بزرگوار، آقا، پاک‌نژاد و اصیل و شریف از هر طبقه.

شاه بر هر چیز بزرگ اطلاق می‌شود مانند شاهراه، شاه‌توت، شاه‌مردان، ...

لقب بعضی از شیوخ صوفیه و مرشدها مانند صفی‌علیشاه، نورعلیشاه.

داماد را نیز شاه گویند. شاه‌داماد در تداول امروز نیز رایج است.

۵ـ۲ـ تغییر نام کرمانشاه و کرمانشاهان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار حکومت جمهوری اسلامی به جای حکومت سلطنتی که طبعاً مقام و عنوان و شخصیت شاه از میان برداشته شد، به تصور اینکه میان اسم شهر کرمانشاه یا استان کرمانشاهان، با عنوان و مقام شاهی ایران زمین، رابطهٔ خاصی وجود داشته است، نام کرمانشاهان را بدون هیچ گونه توجیه علمی و تاریخی برداشتند و به ترتیب **قهرمان شهر**، **ایمان شهر** و **باختران** را به جای آن نهادند.

نامه‌ای توسط نمایندگان شهر کرمانشاه و استان کرمانشاهان در مورد تغییر نام استان

باختران به استان کرمانشاهان به عنوان هیأت دولت تهیه و پس از تأیید ۱۴۵ نمایندهٔ مجلس، در جلسهٔ صبح روز دهم تیرماه ۱۳۷۱ هـ.ش قرائت شد.

در جلسهٔ روز دهم تیرماه ۱۳۷۱ هـ.ش هیأت محترم دولت، در خواست نمایندگان مجلس شورای اسلامی در مورد تغییر نام استان باختران مطرح شد و هیأت وزیران با تغییر نام استان باختران به استان کرمانشاه به مرکزیت شهرستان کرمانشاه موافقت کرد و بدین ترتیب خواستهٔ یازده سالهٔ مردم این استان و همچنین نظر نظام جمهوری اسلامی که حفظ میراثها و ارزشهای تاریخی کشور است، با این مصوبه به اجرا در آمد.

۳ـ تقسیمات کشوری

بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، استان کرمانشاه دارای ۹ شهرستان شامل ۲۰ بخش، ۱۶ شهر، ۷۷ دهستان [۱۲] و ۳۲۶۸ آبادی است.[۱۳]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان کرمانشاه /۱/۴۶۲/۹۶۵ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۵۶/۲ درصد در نقاط شهری و ۴۳/۴ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و بقیه غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۶۱/۹ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش از /۱/۴۶۲/۹۶۵ نفر جمعیت استان کرمانشاه، ۷۵۳۹۴۱ نفر مرد و ۷۰۹۰۲۴ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۶ به دست می‌آید به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۶ نفر مرد وجود داشته است.[۱۴]

بر اساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۱/۶۳۹/۳۰۰ نفر رسیده است. از این جمعیت /۹۷۸/۴۳۳ نفر در نقاط شهری و /۶۶۰/۸۶۷ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

اکثر مردم استان کرمانشاه)کرد می‌باشند. کردها همان مادها یا شاخهٔ بزرگی از مادها هستند که دانشمندان آنان را از نژاد آریا دانسته‌اند، ولی بیشتر این نویسندگان، دربارهٔ معنی آریا، ریشه و سرچشمهٔ آن دچار اشتباه شده‌اند و گمان کرده‌اند که این سرچشمه از یافث، پسرنوح آغاز می‌شود. یعنی پیوند نژادی یا ریشهٔ نژادی آریا به او می‌رسد. روی همین لغزش است که کردها را نیز به یافث، پسر نوح بستگی داده‌اند و این تیرهٔ بزرگ ایرانی را از نژاد تازی پنداشته‌اند که ریشهٔ آن نیز به سام، پسرنوح می‌رسد.

واژهٔ آریا، از ریشهٔ واژهٔ اوستایی ائیریه به معنی پاک، پاکزاد، پاک‌نژاد، بزرگ و ارجمند، آمده است. این واژه در بخشهای مختلف اوستا برای ایرانیان به کار رفته و نمودار این گروه از مردم همخون و همنژاد ایراگ بزرگ می‌باشد. چنان که دربند ۱۴۳ فروردین شیت، فروهر یعنی روان بلند مردان پاک و زنان پاک ایران رابا واژهٔ ائیریه نام که از همان ریشهٔ ائیره آمده و به معنی آریاها یا ایرانیان است یاد می‌کند و به آنان درود می‌فرستد.

بنابراین می توان گفت که واژهٔ آریا نمودار ایرانیان و نژاد آریا به معنی نژاد ایرانی است. در نوشته‌های هرودوت می‌بینیم که ایرانیان را در گذشته‌های دور به نام آریاها مـی‌خوانـدند. شاهان هخامنشی نیز در سنگ نبشته‌ها، خود را با این نام یاد کرده‌اند و به آن بالیده‌اند. واژهٔ ایران هم که در اوستا ائیریه نه می‌باشد از همین ریشه است.

دربند ۸۷ فروردین یشت، کیومرس، نخستین پادشاه خـاندان پـیشدادیـان را سـردستهٔ دودمان نژاد آریا می‌دارند و می‌گوید:

«فروهر پاک‌کیومرس را می‌ستائیم. نخستین کسی که به فرمان و آموزش اهورامزداگوش فراداد. از او خاندانهای سرزمینهای آریا و نژاد سرزمینهای آریا پدید آمد.»

گفته‌های فرودرین یشت، گواه آشکار و استواری است به اینکه سرچشمهٔ نژاد آریا بـه کیومرس می‌رسد، و در نوشته‌های باستانی او رابه نام نخستین آدم نژاد آریا نام می‌برند.

برابر نوشته‌های مربوط به کرد و کردشناسی، پیشینه این گروه از مردم ایران، بـه ویـژه دسته‌هایی که در کرانه های کمربندی کوهـهای آرارات زنـدگی مـی‌کردند، بـرابـر سـنگ نبشته‌های باستانی، از ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، جلوتر می‌رود و می‌رساند که این گروه

از مادها، از گذشته‌های بسیار دور در آن سامان بوده‌اند و در آنجاها زندگی می‌کرده‌اند.
بنابراین می‌توان گفت که پیشینهٔ کردان از جمله مردم استان کرمانشاه، حداقل هزار سال جلوتر از زمان فرزندان نوح [۱۵] است ونمی‌تواند با آنان بستگی داشته باشد.[۱۶]

۲-۵-زبان

مردم استان کرمانشاه به زبان فارسی، کردی و کردی کرمانجی تکلم می‌کنند، ولی در شهرستان سنقر علاوه بر کردی به زبان ترکی نیز سخن می‌گویند. در شهرستان قصرشیرین نیز یک نوع زبان ترکی خاص رواج دارد.
زبان مردم شهرستان پاوه کردی مرکب از لهجهٔ هورامی و جافی است. زبان مردم شهرستان اسلام‌آباد غرب کردی است. گروهی به لهجهٔ کردی سنجابی، گروهی به لهجهٔ کردی گورانی و عده‌ای به لهجهٔ کردی جافی تکلم می‌کنند.

۳-۵-دین

مردم استان کرمانشاه پیرو دین اسلام هستند که گروهی پیرو مذهب جعفری اثنی‌عشری وگروهی اهل سنّت و عده‌ای اهل حق هستند. اقلیتهای مذهبی ساکن در این استان زرتشتی، کلیمی و مسیحی می‌باشند.
بر اساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش این استان دارای ۱۷۰۹ نفر زرتشتی، ۴۱۸ نفرکلیمی و ۲۷۰ نفر مسیحی بوده است.

۶-اخلاق و عادتهای مردم

مردم استان کرمانشاه از جمله عشایر و عموماً شجاع، سلحشور، میهمان‌نواز، پرکار هستند. رازخوانی از بهترین وسایل سرگرمی مردان و زنان است.
کرمانشاهیها از لحاظ احساسات و ورزیدگی، هوش، مقاومت، اطمینان، بهترین نمونهٔ سرباز ایرانی به شمار می‌روند. با یکدیگر متحد بوده و در کار و زندگانی جدی و خیلی دقیق بوده و اصلاً حسود نیستند.
به آداب سنّتی پای‌بنداند و عیدنوروز، فطر و قربان راگرامی داشته و جشنهایی برگزار

می‌کنند.

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار باستانی و بناهای تاریخی استان کرمانشاه عبارت‌اند از:

شهرستان کرمانشاه

طاق‌کسری، طاق‌بستان، تخت‌شیرین و نقشهای تاریخی بیستون، مسجد جامع شهباز خان، مسجد حاج محمّد تقی، مسجد وکیل‌الدوله، مسجد شاهزاده، تکیهٔ معاون‌الدوله و تکیهٔ بیگلربیگی شهر کرمانشان.

شهرستان سنقر

بقعهٔ مالک، مزار امام‌زاده‌احمدبن‌محمّدباقر(ع)، تپه‌های باستانی: ماهان‌کوه، رَشَن، زنن، قره‌تپه.

شهرستان قصرشیرین

حجاری شیخ‌خان، دکان داوود، نقش آنوبانی‌نی، اتاق‌فرهاد، محل‌گنج‌گنبد، کاخ ساسانی، خوش‌کوری، جوارکُبی (چهارطاق یاچهارقاپو)

شهرستان پاوه

آرامگاه میرعبیدالله، درنوسود، غارگاوات در شمال کوه شاکوه

شهرستان سرپل ذهاب

بقعهٔ شیخ‌ابوعلی‌احمدبن‌اسحاق‌قمی.

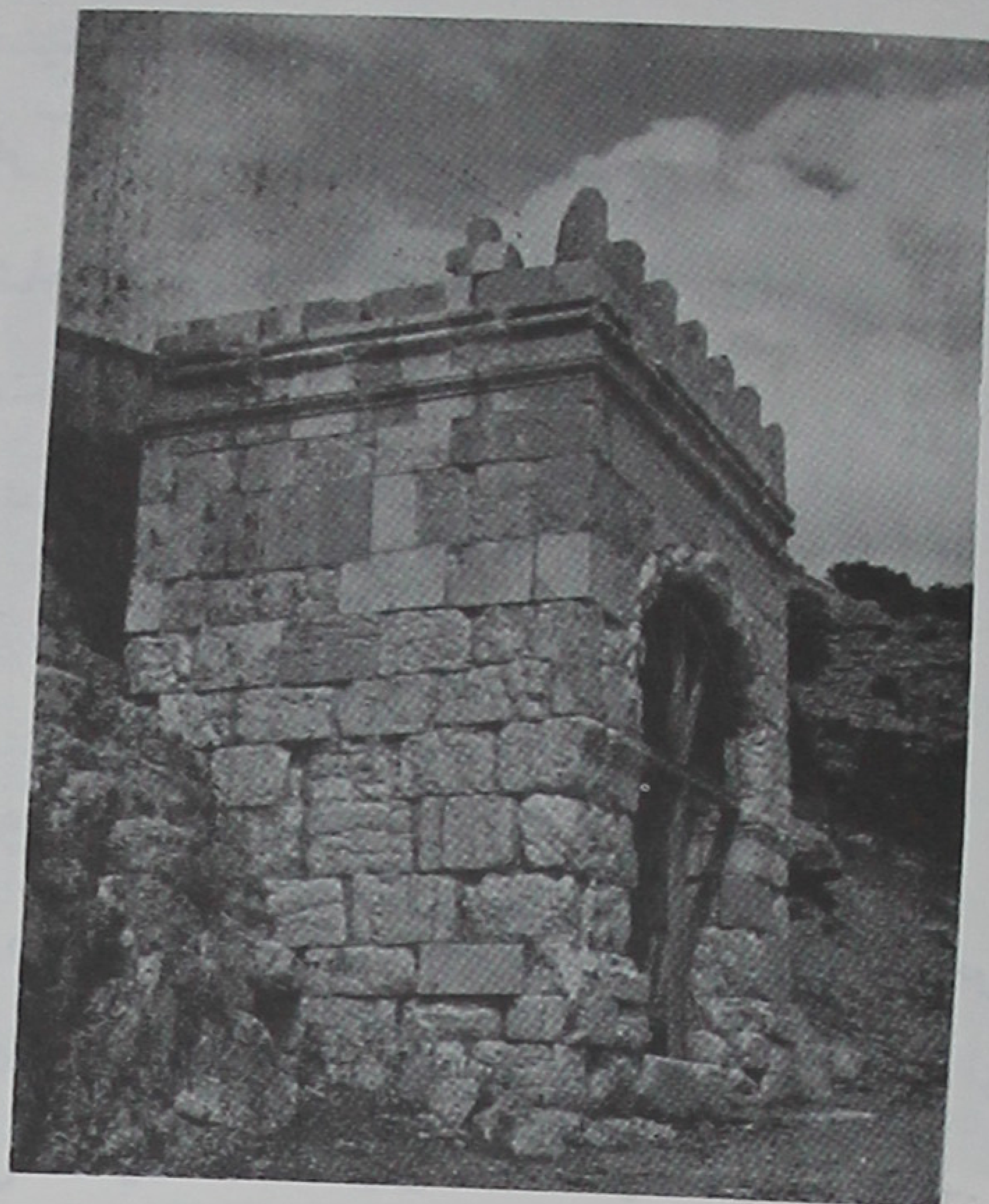
شهرستان کنگاور

معبد آناهیتا

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

استان کرمانشاه به علت شرایط خاص اقلیمی و وجود خاکهای زراعی مرغوب، آب زیاد، دشتهای حاصلخیز، دارای کشاورزی غنی است. علاوه برکشت آبی در دشتها و حواشی



تاق‌گرا در گردنهٔ پاتاق در مسیر راه کرند ـ سر پل ذهاب



بابا یادگار، ریجاب

سرآبها و چشمه‌ها، وجود اراضی حاصلخیزپای کوهی و دامنه‌های نسبتاً کم‌شیب با بارندگیهای کم و بیش مفید، به کشاورزی این منطقه رونق ویژه‌ای بخشیده و سبب گردیده که کشاورزان قسمتی از فرآورده‌های زراعی خود را از طریق کشت دیم به دست آورند.

مهمترین محصولات کشاورزی استان کرمانشاه عبارت‌اند از:

گندم، جو، حبوبات، نباتات علوفه‌ای، دانه‌های روغنی (آفتابگردان، کرچک، پنبه‌دانه و...) چغندر قند، برنج صیفی جات، سبزیجات، گردو، بادام، سیب، گلابی، انجیر، مرکبات، خرما.

۸-۲ دامداری و دامپروری

علاوه بر جامعهٔ کشاورزی که دامپروری رارکن دوم در آمد خود قرار داده‌اند، گروهی نیز به صورت ایل و کوچ دایم به پرورش دام پرداخته‌اند. این استان از نظر پرورش دام معروف است و روغن کرمانشاهی اهمیت دامداری منطقه رانشان می‌دهد. ولی به علت مشکلاتی که گریبانگیر عشایر گردیده، وضع فرآورده های دامی در این منطقه نه تنها مطلوب نیست، بلکه برای مصرف شخص تولید کنندگان اصلی این فرآورده ها نیز تهیهٔ روغنی که تا آن حد معروفیت پیدا کرده بود، مشکلاتی در بردارد.

۸-۳- مرغداری، زنبورداری وصیدماهی

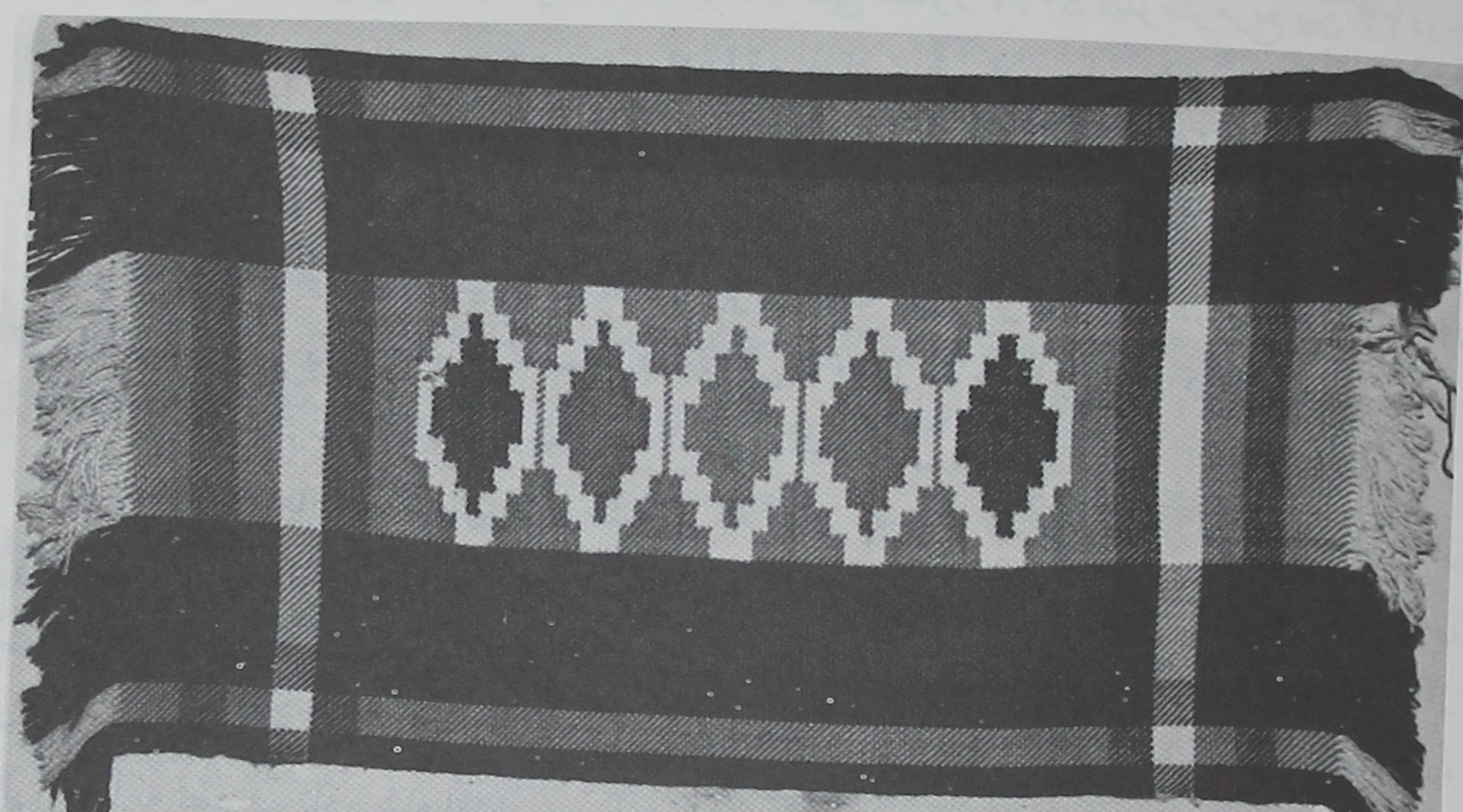
علاوه بر نگاهداری طیور رسمی و محلی که در این استان در گذشته معمول بود، پس از ورود طیور خارجی به ایران و سیستم جدید مرغداری در فضای محدود و بسته، در این استان نیز تحّولی از این جهت حاصل شده و با راه‌اندازی مرغداریهای متعدد، تولید جوجه و مرغ پرورشی به مقدار زیاد انجام گرفته است.

زنبورداری به سبک سنّتی و قدیم و جدید باکندوهای ساخته شدهٔ مدرن طبق اصول علمی و راهنمایی و ارشاد زنبورداران به وسیلهٔ شرکتهای تعاونی و بویژه آشنایی آنان به شیوه‌های جدید زنبورداری، اقدامهایی است که تاکنون انجام شده و مقدار تولید عسل را فزونی بخشیده است.

درکوهستانهای‌این‌استان گهگاه کندوهای طبیعی در شکاف کوهها ودر نقاط صعب‌العبور دیده می‌شود که از عسل آن بهره‌برداری می‌کنند.



کارگاه احرامی بافی استاد محمّدامین عزیزی، کرمانشاه عکس ازمرکز صنایع دستی کرمانشاه



رویهٔ پشتی نقش احرامی‌بافی جوانرود عکس ازمرکزصنایع دستی کرمانشاه

صید ماهی در رودها و سرابها و دریاچه‌های حاصله از آب این سرابها در تمام سال انجام می‌گیرد، به طوری که تقریباً در همهٔ ایام می‌توان درکرمانشاه ماهی تازه پیدا کرد. در مواقعی که رودها سیلابی می‌شوند و یا در روزهای گرم و کم شدن آب رودها، میزان صید ماهی بیشترو عرضهٔ آن فراوانتر می شود.

۴ـ۸ـ صنایع دستی

صنایع دستی در این استان سابقهٔ تاریخی طولانی دارد. صنایع دستی این منطقه عبارت‌اند از: قالی، گلیم، جاجیم، شال، دستکش، گیوه، از جمله لباسی که امروزه نیز در بعضی از نواحی استان چون شهرستان پاوه (روستای هجیج) کم و بیش به وسیلهٔ خود اهالی فراهم می‌شود. گیوه‌بافی در اورامانات، شهر کرمانشاه صنایع فلزی در کرند.[۱۷]

۹ـ شهرکرمانشاه

شهر کرمانشاه مرکز استان کرمانشاه با مساحتی حدود ۵۰/۷ کیلومترمربع بین ۳۴ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۴ دقیقه طول شرقی قرار دارد.[۱۸]

در روایتها بنای کرمانشاه را به تهمورس‌دیوبند نسبت داده‌اند، ولی به موجب اسناد تاریخی، کرمانشاه از بناهای دورهٔ ساسانیان و بنای شهر از بهرام‌چهارم است.

در زمان قباد اوّل و انوشیروان ساسانی بر وسعت شهر افزوده شد. در حملهٔ مغول شهر کرمانشاه ویران و یک سده بعد حمدالله‌مستوفی به صورت ده از آن یادکرده و می‌نویسد:

«کرمانشاه شهری وسط بوده است، اکنون دهی است.»

در زمان صفویان جنگ ایران و عثمانی که گاهی به نزاع مذهبی مبدل می‌شد، شهر را از رونق انداخته بود، ولی از زمان شاه تهماسب اوّل، حکومتی به نام کلهر و در زمان شاه‌صفی حکومتی به نام سنقر وکلهر در حوالی کرمانشاهان ایجاد و به خانهای زنگنه واگذار شد. و از همین زمان است که شهر رو به توسعه نهاد و در پایان سلسلهٔ صفویه، شهر به دست افغانها افتاد، ولی بعداً به تصرف نادر شاه افشار در آمد.

فتحعلی شاه قاجار پادگان نیرومندی در آن ایجاد کرد و یکی از فرزندانش را به سمت حاکم آنجا برگزیده.[۱۹]

یادداشتهای فصل شانزدهم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۷، صص ۵-۴
۲- جعفری، مهندس عباس، شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۵
۳- اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰
۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۷، استان کرمانشاهان، ص ۱۹
۵- ابن فضلان. سفرنامهٔ ابن‌فضلان، ص ۱۲۱ و سیّداحمدموسوی. تأملی در مقالهٔ جست و جو در اصل کلمهٔ کرمانشاهان، کیهان فرهنگی، سال ۶، شمارهٔ ۱، فروردین ۱۳۶۸، ص ۵۰
۶- ابن‌فقیه. ترجمهٔ مختصرالبلدان، ص ۲۶
۷- سیّداحمدموسوی. همان مقاله، ص ۵۰
۸- محمّد پادشا(شاد) فرهنگ آنندراج، جلد دوم، ص ۱۳۱۴، چاپ سنگی.
۹- ابن‌بلخی .فارس نامه، ص ۷۳
۱۰- ابراهیم پورداود. هرمَزدنامه، ص ۳۹۲
۱۱- دکتر میرجلال‌الدین‌کزازی. از گونه‌ای دیگر، صص ۲۲۲-۲۲۱
۱۲- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۱۳- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان کرمانشاهان ص ۱
۱۴- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان کرمانشاهان، ص ۲-۱
۱۵- بر اساس بخش نخست تورات و همچنین سالنامهٔ کلیمیان، زایش فرزندان نوح، در سال ۲۲۰۵ ق . م بوده، ولی زمان کیومرس در کتاب زرتشت، نوشتهٔ پروفسور کاتراک، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، نزدیک به ۱۰۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد.
۱۶- اورنگ، م. نژاد کرد، مجلهٔ مهر، سال ۱۲، شمارهٔ ۱۲، اسفند ۱۳۴۵، صص ۷۷۸-۷۷۷
۱۷- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها، جغرافیای کامل ایران، جلد اوّل

۴۱۳-۴۱۵

۱۸- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۷، استان کرمانشاهان، ص ۱۹

۱۹-اتحادیهٔ شهرداریهای ایران. سالنامهٔ شهرداریها، صص ۲۰۳-۲۰۲.

فصل هفدهم

استان کهگیلویه و بویراحمد

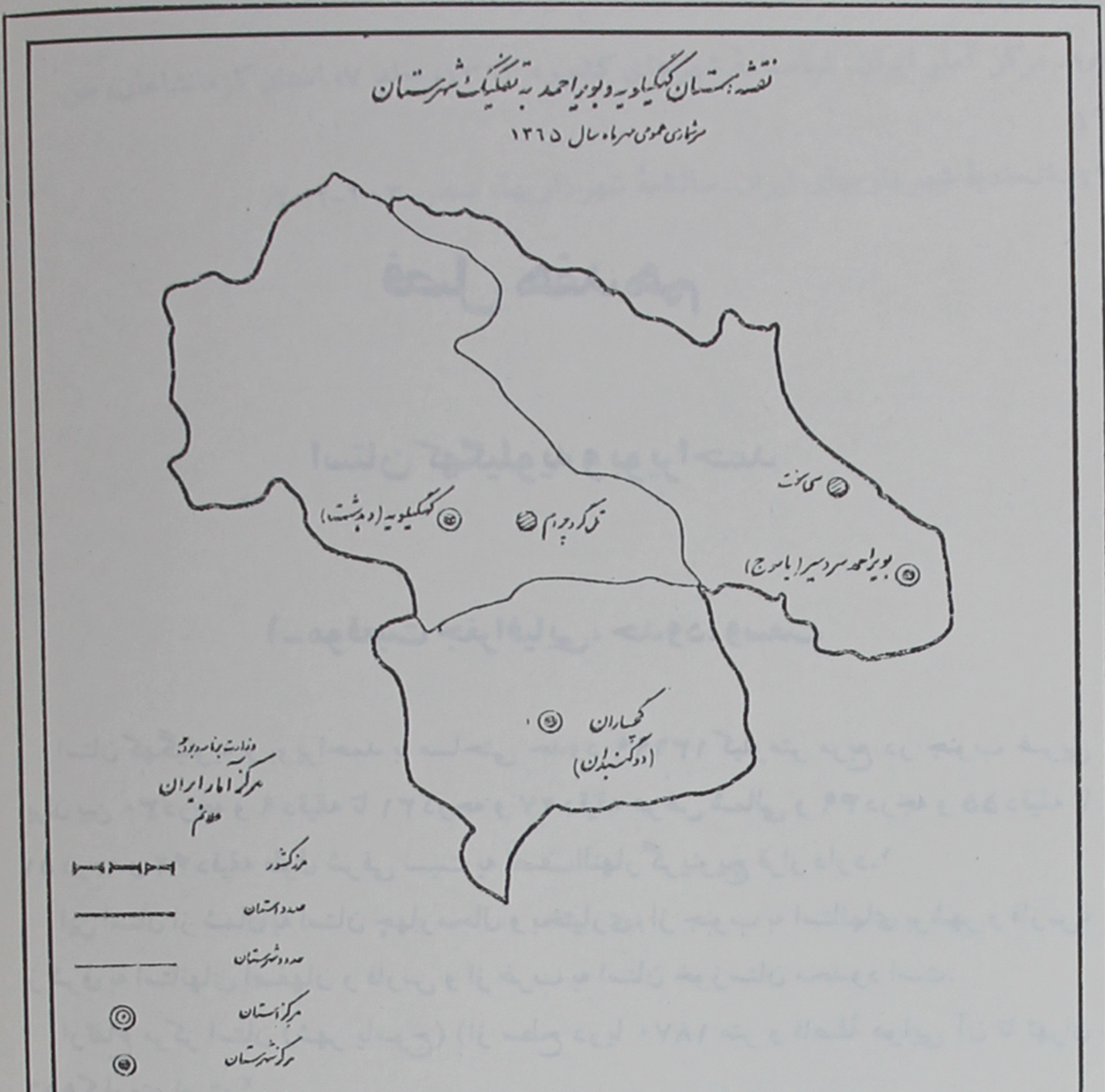
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان کهگیلویه و بویراحمد با مساحتی حدود ۱۳۶۹۹ کیلومتر مربع در جنوب غربی ایران بین ۳۰ درجه و ۹ دقیقه تا ۳۱ درجه و ۲۷ دقیقه عرض شمالی و ۴۹ درجه و ۵۵ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۴۲ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استان چهارمحال و بختیاری، از جنوب به استانهای بوشهر و فارس، از شرق به استانهای اصفهان و فارس و از غرب به استان خوزستان محدود است.

ارتفاع مرکز استان (شهر یاسوج) (از سطح دریا ۱۸۷۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۵۵۶ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ یاسوج تا تهران ۱۱۵۳، تا شیراز ۲۵۸، تا اهواز ۴۵۴، تا مرز خسروی ۱۰۳۶، تا مرز جلفا ۱۶۶۶، تا مرز میر جاوه ۱۶۸۰، تا بندر امام‌خمینی ۴۴۳، تا آبادان ۵۱۹، تا مرز بازرگان ۱۸۱۲، تا مرز آستارا ۱۶۶۶، تا اصفهان ۷۳۹، تا شهر کرد ۸۴۶، تا ایلام ۹۶۹، تا بندرعباس ۸۵۹، تا بندر بوشهر ۳۲۰، تا تبریز ۱۵۴۱، تا خرّم‌آباد ۸۴۴، تا خرمشهر ۵۳۷، تا رشت ۱۴۷۶، تا اورمیه ۱۵۵۹، تا زاهدان ۱۵۹۶، تا زنجان ۱۴۸۳، تا ساری ۱۴۰۳، تا سمنان ۱۳۸۱، تا سنندج ۱۰۹۹، تا کرمان ۱۰۵۵، تا کرمانشاه ۹۶۳، تا مشهد ۱۹۷۴، تا همدان ۱۰۹۵، تا یزد ۶۹۸،[۳] تا چرام ۱۴۵، تا دوگنبدان ۱۶۵، تا دهدشت ۱۶۰، تا سی



نقشهٔ استان کهگیلویه و بویراحمد

سخت ۳۶ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

استان کهگیلویه و بویراحمد از دو ناحیهٔ کهگیلویه و بویراحمد تشکیل گردیده که در زیر به وجه نام‌گذاری نواحی مذکور اشاره می‌شود:

برخی از مورخان بر این باورند که مهرگان پسر روزبه، پادشاه زمیگان یا رم (محل، جایگاه) گیلویه بود، پس از مهرگان برادرش سلمه شاه شد. گلو یا گیلویه که از مردم خمایگاه سفلی از ولایت استخر بود، نزد سلمه آمد و به خدمتگزاری پرداخت. چون سلمه در گذشت گیلویه آنجا را تصرف کرد و چون قدرتی به دست آورد، این سرزمین را به نام او خواندند.[۵]

مؤلف فارسنامهٔ ناصری بر این باور است که درخت کیالک (زال زالک) در کوهستانهای این سرزمین بیشتر از دیگر نقاط پارس وجود دارد. و چون میوهٔ وحشی زال زالک را در این منطقه گیلویه گویند، بدین مناسبت این سرزمین را کُه گیلویه نامیده‌اند.[۶] این نظریه درست نیست، زیرا درخت زال زالک منحصر به این استان نمی‌باشد و بطور طبیعی در سرتاسر لرستان و بختیاری یافت می‌شود و در کهگیلویه سیسه نامیده می‌شود. ظاهراً کیارک در شیراز رایج است نه بین لرهای کهگیلویه. سیّدمحمّدعلی امام شوشتری، مؤلف کتاب تاریخ جغرافیایی خوزستان دربارهٔ کهگیلویه، می‌نویسد:

«تل خسرو (کهگیلویه) کوهستانی است در شمال ولایت بهبهان ...در روزگار پیشین آن را رم‌زمیگان که معنی بلوک سرد است می‌نامیده‌اند و در سدهٔ ۳ ه.ق به نام کوه گیلویه معروف گردید.»[۷]

مؤلف فارسنامهٔ ناصری می‌نوسید:

«طایفهٔ بویراحمد، ناحیهٔ تل خسروی و چند محل از بلاد شاپور ناحیهٔ رِوِن را متصرف شده، تمامی آنها به ناحیهٔ بویراحمد مشهور گشته است.»[۸]

۳ـ تقسیمات کشوری

بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، استان کهگیلویه و بویراحمد دارای ۳ شهرستان شامل ۱۰ بخش، ۵ شهر، دهستان ۹ و ۲۳۸۰ آبادی است.۱۰

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش، استان کهگیلویه و بویراحمد /۴۱۱۸۲۸ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۲۷ درصد در نقاط شهری و ۷۱/۶ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و ۱/۴ درصد غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۳۰/۱ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ ش. از ۴۱۱۸۲۸ نفر جمعیت استان ۲۱۲۵۲۹ نفر مرد و /۱۹۹/۲۹۹ نفر زن بوده‌اند که درنتیجه نسبت جنسی برابر ۱۰۷ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۷ نفر مرد وجود داشته است.۱۱

بر اساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۴۹۸/۴۱۲ نفر رسیده است. از این جمعیت ۱۵۱/۹۲۷ نفر در نقاط شهری ۳۴۶/۴۸۵ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

مردم کهگیلویه و بویراحمد آریایی و ایرانی‌الاصل هستند که از دیرباز در این سرزمین زندگی می‌کنند.

۲ـ۵ـ زبان

زبان مردم استان کهگیلویه و بویراحمد لری است که با لهجه‌های سایر لران ایران اختلاف

ریشه‌ای ندارد و به روشنی برای فارسی زبانان قابل تشخیص و اصولاً منبعث از زبان فارسی است.

لهجه‌های مردم طیبی، بهمئی، بویراحمدی و چرامی از نظر تلفظ کلمات، اندکی تفاوت دارند. عده‌ای از مردم استان به لهجه‌های ترکی قشقایی و اردکانی نیز سخن می‌گویند.[۱۲]

۳-۵-دین

مردم این استان پیرو دین اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری هستند. اعتقاد به برخی از ایام سال هجری قمری، ستارگان، آتش، خاکستر، آب، درخت، کوه، و... در بین آنان رایج است.

بر اساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵هـ.ش،در این استان ۵۹۲ نفر زرتشتی، ۵ نفر کلیمی و ۷ نفر مسیحی زندگی می‌کرده‌اند.

۶-اخلاق و عادتهای مردم

مردم استان کهگیلویه و بویراحمد، جوانمرد، مهربان، صادق، شجاع، میهمان‌نواز، ساده دل و پاک‌اندیش هستند. به زندگی ساده، بی‌آلایش و سخت عادت کرده‌اند. عموماً پای‌بند ایل در زندگی عشایری می‌باشند.

مردم این منطقه رعایت احترام و حفظ اعتبار سالخورده را می‌کنند و آنچه از روابط خانوادگی محترم شمرده می‌شود، احترام به پدر و مادر و دیگران است.

۷-آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی استان کهگیلویه و بویراحمد عبارت‌اند از:

شهرستان کهگیلویه

بقعهٔ بابااحمد، امام‌زاده علی، امام‌زاده سیّدیداللهی، امام‌زاده محمود، امام‌زاده عبدالله، امام‌زاده امیرحضور، قلعهٔ نادر، حجاریها و کتیبه‌های



بقایای آسیاب آبی قدیمی، روستای مهربان یاسوج



بازی سنّتی ترکه، کهگیلویه وبویراحمد

تنگ‌سولک، آثار تنگ‌ماغر، تنگ‌کپ، تنگ‌راک، ممبی و تنگ‌ممبی، لنده، مال‌ملا و مال‌شیخ، قلعهٔ رئیسی و...

شهرستان بویراحمد بردسیر:

امامزاده شاه‌حسن، شاه فرج‌الله، بی‌بی‌خاتون، شاه‌عسکر، شاه‌قاسم، شاه‌مختار، قلعهٔ تنگاری، قلعهٔ کرّه، آثار پاتاوه، دشت خورد، سُمغان، قلعهٔ دیشموک

شهرستان گچساران:

بی‌بی حکیمه، امامزاده جعفر، امامزاده محّمد.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

آشنایی محدود با فعالیتهای صنعتی و فنون جدید از یک سو، و خاکهای جوان و نسبتاً مساعد همراه با منابع کافی آب از سوی دیگر سبب گشته است که کهگیلویه و بویراحمد از لحاظ ساخت اقتصادی، اساساً منطقه‌ای کشاورزی و دامپروری باشد. مهمترین محصولات این استان عبارت‌اند از: غلات، حبوبات، برنج، یونجه و اسپرس.

۲ـ۸ـ دامداری ودامپروری

با توجه به موقعیت خاص جغرافیایی، طبیعی و اجتماعی، دامداری و دامپروری در این منطقه رواج چشمگیری دارد. در سال ۱۳۶۰ هـ.ش در این استان نزدیک به ۴۶۸ هزار رأس گوسفند و ۷۴۵ هزار رأس بز و بزغاله و ۵۰ هزار رأس گاو و گوساله وجود داشته است.

بیشتر گوسفندان استان از نژاد بومی هستند که برای پرواربندی مناسب‌اند و با جثهٔ درشت خود از بهترین دامهای گوشتی کشور به شمار می‌روند.

دامداری و تولید محصولات دامی در چارچوب شیوه‌های ابتدایی و به شکل سنّتی متأثر از بافت نظام ایلی و کوچروی جریان دارد. ولی تعدادی دامداری صنعتی در سطح استان



سیاه‌چادر و زن عشایر کهگیلویه و بویراحمد (عکس از کسرائیان)

ایجاد شده است.

خصوصیات کوچ‌نشینی عشایر از مسائل عمدهٔ دامداری منطقه است که عرضهٔ خدمات گوناگون دامی را به این دامداران محدود می‌سازد.

۸-۳- زنبورداری

این استان مساعدترین شرایط را برای پرورش زنبور عسل دارا است.

گسترش زنبورداری، علاوه بر افزایش درآمد کشاورزان، انگیزه‌ای جهت حفظ محیط زیست به ویژه از نظر پوشش گیاهی و نباتات علوفه‌ای خواهد بود. وجود درختان میوه و افزایش سطح زیرکشت باغات نیاز به زنبورداری را ضروری می‌نماید. چه زنبور یکی از اصلی‌ترین عوامل انتقال گردهٔ گیاهان و باروری آنهاست. تولید موم که در صنعت واکس سازی مصرف دایمی دارد، نیز از مزایای اقتصادی و صنعتی گسترش زنبورداری است.

۸-۴- مرغداری

اغلب مردم روستایی و عشایری استان، تعدادی مرغ و خروس بومی نگاهداری می‌کنند. مرغداری صنعتی نیز در این استان ایجاد شده و در حال گسترش است و بخش کوچکی از گوشت مورد نیاز شهرنشینان را تأمین می‌کند.

۸-۵- باغداری

باغداری در سالهای اخیر رونق قابل توجهی یافته است و انواع میوه‌ها مانند: سیب، انگور، انار، بادام، مرکبات، خرما و... در این استان تولید می‌شود.

۸-۶- صنایع دستی

فرشهای سنّتی و قدیمی یعنی قالی، قالیچه وگبه و دیگر دستبافها از قبیل: جاجیم، خورجین، گلیم، سیاه چادر، نمد، خور، زیربارو... به وسیلهٔ مردم منطقه خصوصاً زنان روستایی و عشایری تهیه می‌شود.

محصولات دستی مذکور با اینکه از نظر حجم تولید، رقم قابل ملاحظه‌ای را نشان

می‌دهند به علت عدم مرغوبیت، ارزش افزودهٔ چندانی عاید اقتصاد استان نمی‌سازند.[۱۳]

۹- شهر یاسوج

شهر یاسوج مرکز استان کهگیلویه و بویراحمد با مساحتی حدود ۱۲ کیلومترمربع در جنوب شرقی استان بین ۳۰ درجه و ۵۰ دقیقه عرض شمالی و ۵۱ درجه و ۴۱ دقیقه طول شرقی قرار دارد.[۱۴]

نام محلّی یاسوج، یاسیج است که در کنار رودبشار، در دامنهٔ قلهٔ دنا واقع شده است.

پیش از ایجاد شهر یاسوج در ۶ کیلومتری آن، شهرک قدیمی به نام تل‌خسرو قرار داشت که زمانی مرکز نفوذ خانهای بویراحمد علیا بود.

سابقهٔ تل‌خسرو بیش از ۲۰۰۰ سال است، ولی احداث ابنیهٔ معاصر آن از سال ۱۳۰۹ ه.ش آغاز شد و تا سال ۱۳۲۳ ه.ش ادامه داشت و پس از این تاریخ متروک گشت.

یکی از عوامل ایجاد شهر یاسوج، اوضاع جغرافیایی و طبیعی آن است، زیرا از لحاظ اقلیمی و خاک ویژگیهای معتدل و مساعدی دارد، و همچنین از جنگهای سرسبز بلوط و دره‌ها و کوهها و تپه‌های زیبا و منابع فراوان آب برخوددار است.

قبل از اینکه در سال ۱۳۴۴ ه.ش. یاسوج کنونی ساخته شود، عده‌ای پیله‌ور اردکانی و شهرضایی در چند کپر با وضعی بسیار ساده در آن زندگی می‌کرده‌اند. این کپرها در آن زمان مرکز داد و ستد با عشایر بود.

این شهر در سال ۱۳۴۴ ه.ش. فقط یک خیابان اسفالته داشت که از جنوب به شمال شهر کشیده شده و بیشتر اماکن نوساز شهر در طرف غرب آن قرار داشت.

امروز با رشد وگسترش شهر چهرهٔ آن به کلی دگرگون شده و وسعت آن چندین برابر گردیده و هم‌اکنون ازگسترش چشمگیری برخوردار است.

شهر یاسوج از غرب به شرق تقریباً به شکل مستطیلی کشیده شده است و از دو قسمت قدیمی و جدید تشکیل گردیده است. محدودهٔ قدیمی که بازار یاسوج در آن قرار دارد وسعت کمی از شهر را در مرکز آن اشغال کرده است. قسمتهای جدید شهر در اطراف بخش قدیمی آن در سالهای اخیر پدید آمده‌اند.[۱۵]

یادداشتهای فصل هفدهم

۱-مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور، ۱۳۶۷، صص ۵-۴
۲-جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۷
۳-اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰
۴-مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۹، استان کهگیلویه و بویراحمد، ص ۱۵
۵-اقتداری، احمد. خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، جلد اول، ص ۳۶۳
۶-حسینی فسایی، حاج میرزاحسن. فارسنامهٔ ناصری، جلد دوم، ص ۱۴۶۷
۷-امام شوشتری، سیّدمحمّدعلی. تاریخ جغرافیایی خوزستان، ص ۱۹۲
۸-حسینی فسایی، حاج میرزاحسن. همان کتاب، ص ۱۴۸۱
۹-مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۱۰-مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان کهگیلویه و بویراحمد، ص ۱
۱۱-مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان کهگیلویه و بویراحمد، صص ۲-۱
۱۲-دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم، ص ۹۷۹
۱۳-همان کتاب، صص ۱۰۰۰-۹۹۵
۱۴-مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۹، استان کهگیلویه و بویراحمد، ۱۵
۱۵-دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۹۹۳

فصل هجدهم

استان گیلان

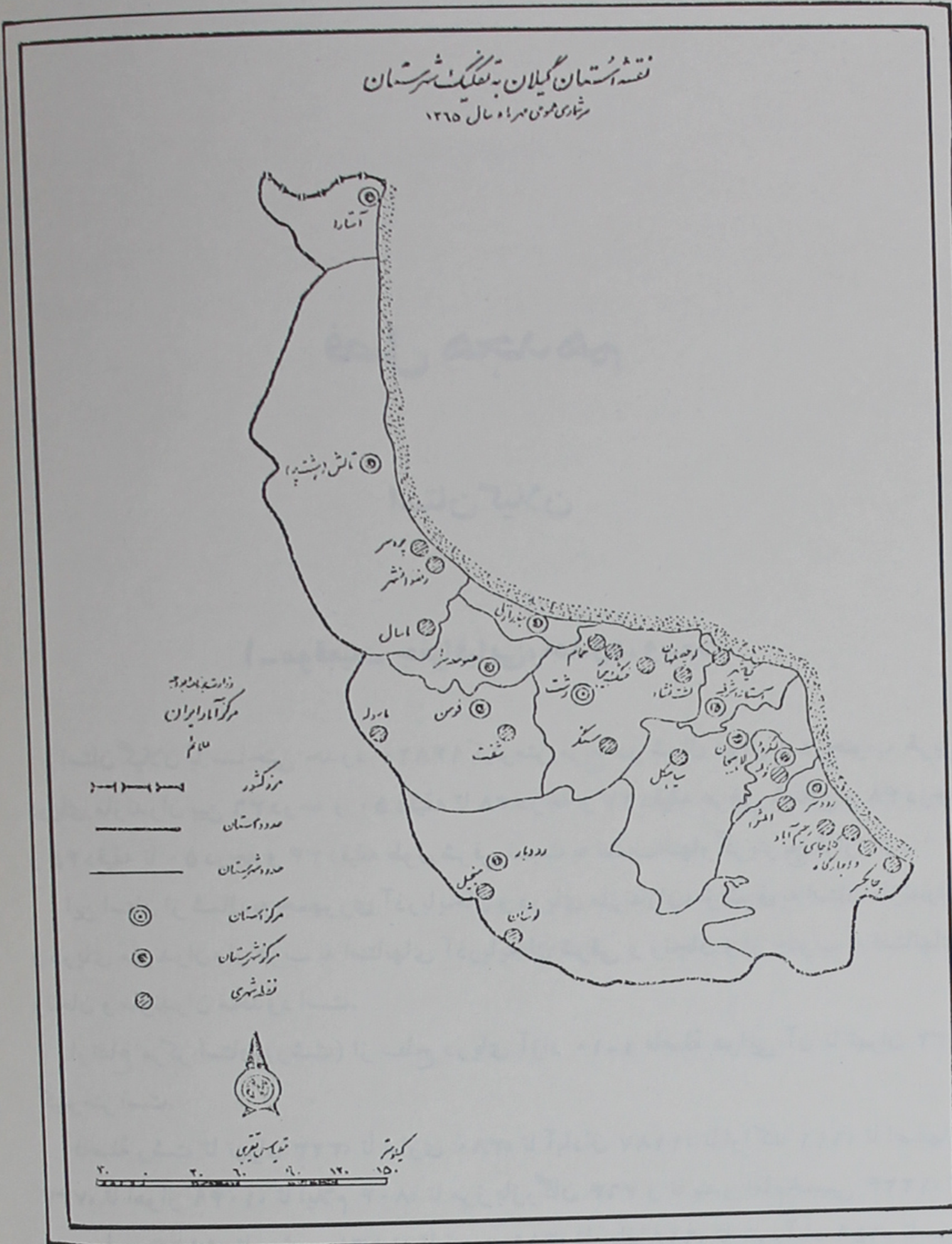
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان گیلان با مساحتی حدود ۱۴۸۲۰ کیلومتر مربع در شمال ایران و درجنوب غربی دریای مازندران بین ۳۶ درجه و ۵۰ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۲۷ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۴۵ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۳۴ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به جمهوری آذربایجان و دریای مازندران، از شرق به استان مازندران و دریای مازندران، از غرب به استانهای آذربایجان شرقی و زنجان و از جنوب به استانهای زنجان و مازندران محدود است.

ارتفاع مرکز استان (رشت) از سطح دریای آزاد ۱۰ـ و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۲۳۲ کیلومتر است.

فاصلهٔ رشت تا تهران ۳۲۳، تا ساری ۳۸۰، تا آبادان ۱۱۸۷، تا اراک ۶۱۱، تا اصفهان ۷۳۷، تا اهواز ۱۰۴۹، تا ایلام ۸۰۴، تا مرز بازرگان ۷۶۴ و تا بندر امام‌خمینی ۱۲۲۴، تا بندرعباس ۱۸۲۴، تا بوشهر ۱۵۳۸، تا تبریز ۴۸۱، تا جلفا ۶۱۸، تا خرم‌آباد ۶۵۹، تا مرز خسروی ۷۹۱، تا اورمیه ۸۰۳، تا زاهدان ۱۹۲۸، تا سمنان ۵۵۱، تا سنندج ۵۸۳، تا شهرکرد



نقشهٔ استان گیلان

۸۴۴، تا شیراز ۱۲۱۸، تا کرمان ۱۳۸۷، تا کرمانشاه ۵۹۶، تا مشهد ۱۰۷۵، تا مرز میرجاوه ۲۰۱۲، تاهمدان ۴۰۷، تایاسوج ۱۴۷۶، تایزد ۱۰۰۰، [۳]تا آستارا ۱۹۰، تا آستانهٔ اشرفیه ۳۶، تا املش ۸۴، تا بندرانزلی ۴۰، تا بندرکیاشهر ۵۱، تا پره‌سر ۹۰، تا چابکسر ۱۰۸، تا رحیم آباد ۹۹، تا رضوانشهر ۷۳، تا رودبار ۶۵، تا رودسر ۷۴، تا سیاهکل ۵۳، تا صومعه‌سرا ۲۳، تا فومن ۲۵، تاکلاچای ۸۷، تاکوچصفهان ۱۷، تاکومله ۶۸، تا لاهیجان ۴۵، تا لشت‌نشاء ۲۹، تا لنگرود ۶۰، تا لوشان ۹۰، تا ماسال ۴۸، تا ماسوله ۶۳، تا منجیل ۷۵، تا واجارگاه ۹۷، تا هشتپر (تالش) ۱۱۵ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

مورخان یونانی،گیلان را به نامهای: کاسپی ،کادوز و کاتوش و گلای نام برده‌اند.

رابینو، مؤلف کتاب ولایات دارالمرز گیلان، بر این عقیده بود که،گیلان از واژهٔ اوستایی وارنا که نام ناحیه‌ای در شمال کوه البرز می‌باشد مشتق است.[۵]

الکساندر خودزکو در وجه تسمیهٔ گیلان می‌نویسد:

«نام این ایالت که ساکنانش گاهی آن را گیل، زمانی گیلان و گاهی گیلانات می‌نامند در واقع معرف سرزمینی باتلاقی است. در لهجهٔ محلی مردم این سرزمین، گیل به معنای گِل به کار برده می‌شود. و گیلان و گیلانات هر دو صورت جمع این اسم هستند».[۶]

گیلان در دوران هجوم عرب‌ها دارالمرز نامیده می‌شد، چون حدود متصرفات اعراب در این نقطه پایان می‌یافت.[۷]

از آنجا که این سرزمین محل سکونت طوایف گیل یا به‌گفتهٔ یونانیان کادوسی بوده به گیلان‌معروف شده است. ناحیهٔ کوهستانی آن رادر قدیم دیلم و مردمان آن را دیلمیان می‌نامیدند.

سرزمین گیلان قبل از صفویه به دو ناحیهٔ بیه پیش و بیه پس مشهور بود و شهر رشت امروزی از نقاط عمدهٔ گیلان بیه پس محسوب می‌گردیده است.[۸]



دریای مازندران، بندرانزلی (عکس ازمنوچهریگایه دوست)



بندرانزلی (عکس از منوچهریگانه‌دوست)

۳ـ تقسیمات کشوری

بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، استان گیلان دارای ۱۱ شهرستان شامل ۲۵ بخش، ۳۱ شهر، ۹۵ دهستان [۹] و ۲۸۱۴ آبادی است.[۱۰]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش استان گیلان ۲/۰۸۱/۰۳۷ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۳۷/۷ درصد در نقاط شهری و ۶۲/۳ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و کمتر از ۰/۱ درصد غیرساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۱۴۰/۴ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش از ۲/۰۸۱/۰۳۷ نفر جمعیت استان گیلان، ۱/۰۵۳۷۷۹/ نفر مرد و ۱/۰۲۷/۲۵۸/ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۳ به دست می‌آید، به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۳ نفر مرد وجود داشته است.[۱۱]

بر اساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان دراین سال به ۲/۳۰۲/۰۶۲/ نفر رسیده است. ازاین جمعیت ۹۲۶/۱۵۳/ نفر درنقاط شهری و ۱/۳۷۵/۹۱۰/ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیرساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

ساکنان قدیم گیلان را دو قوم گل یا گیل و آمارد تشکیل می‌داده‌اند که در جلگه‌های ساحلی دریای مازندران و دامنه‌های جبال البرز می‌زیسته‌اند و زندگیشان از راه زراعت و پرورش دام و شکار و بازرگانی می‌گذشته است گهگاه به اراضی مجاور و قبایل اطراف می‌تاخته‌اند، در مواقع لازم به کوهستانها و اعماق جنگلها پناه می‌برده‌اند و از تعرض دشمن ایمن می‌ماندند.[۱۳]

الکساندر خودزکو که از سال ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۰ کنسول روسیه در گیلان بود در دربارهٔ نژاد مردم گیلان می‌نویسد:

«مردم گیلان از دو گروه نژادی متفاوت تشکیل یافته‌اند: بومیان و دسته‌هایی که به ارادهٔ پادشاهان ایران به انگیزه‌های سیاسی از سرزمین اصلی خویش جلای وطن کرده و در این محدوده مجدداً اسکان یافته‌اند.»

«بومیهای سرزمین پست گیلان، خود خویشتن را گیلک می‌نامند. ساکنان بخش کوهستانی هر یک به نام ولایت محل سکونت خویش مانند دیلمی، تالش و از این قبیل نامیده می‌شوند. در واقع مردم دشتها و کوهستانها به یک ریشهٔ نژادی واحد تعلق دارند و تمایزات بدنی آنها را جز به تأثیر مقتضیات محلی هر یک از آنها نمی‌باید منتسب دانست.»[۱۴]

ترکیب و استخوان‌بندی گیلانیها یکسان است و مختصر تفاوتشان از لحاظ چهره و خلق و خو، مربوط به خصوصیات محلی است. گیلانیان ساکن جلگه‌ها متوسط‌القامه‌اند و رنگ چهرهٔ آنان زیتونی یا مسی است و این در اثر فعالیتهایی است که در آب و هوای مختلف دارند. گونه ها برجسته و سرها بیضی است.

زنان گیلان، به ویژه زنان شهرها، دارای اندام متناسب، سفید، زیبا و خوشگل‌اند.[۱۵]
ساکنان کنونی گیلان عباتند از: گیلکها، تالشها، گالشها، تاتهای رودبار و کردهای عمارلو.

۲-۵- زبان

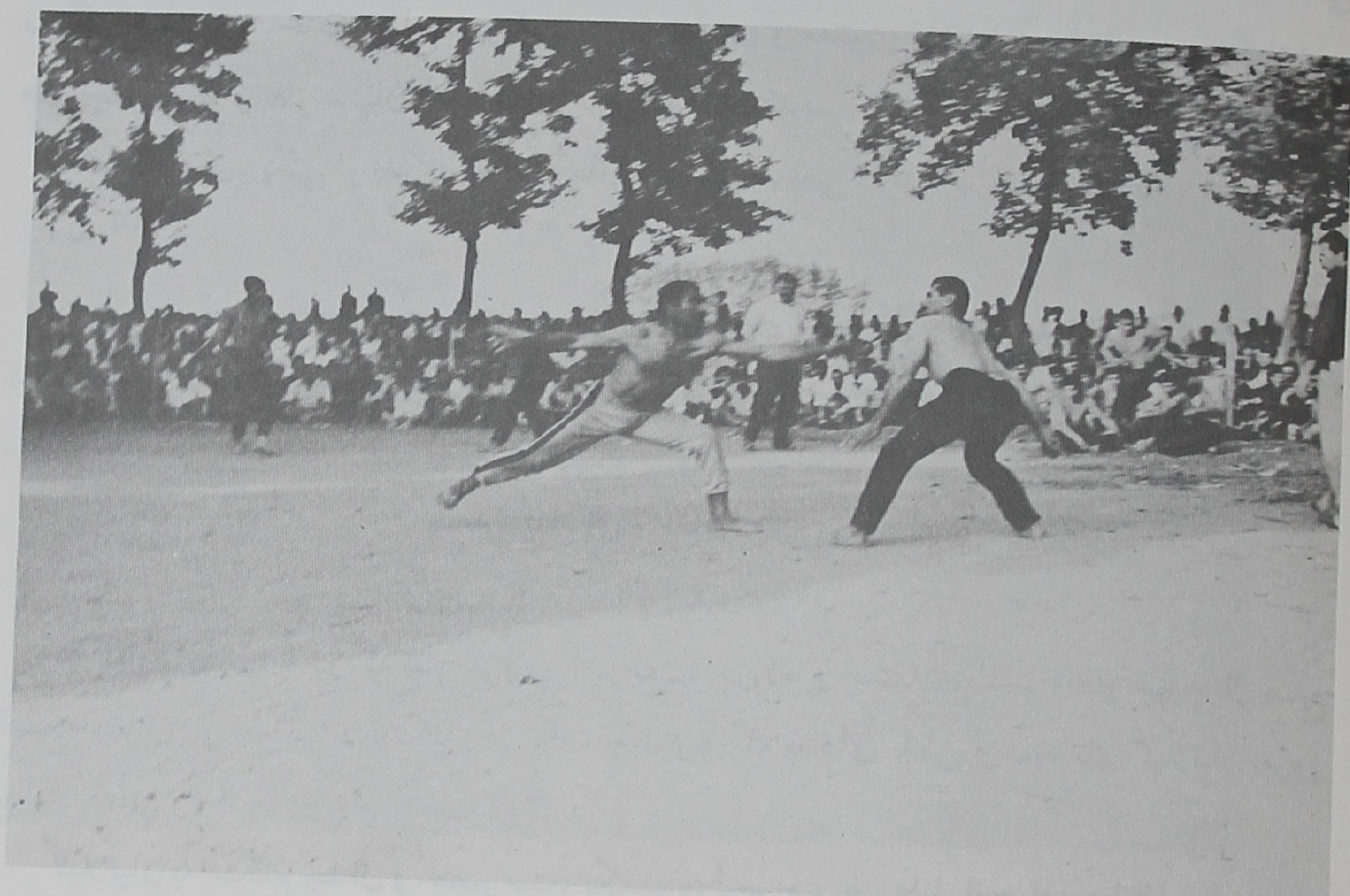
لهجهٔ مردم گیلان از نام ساکنان بومی این سرزمین گرفته شده و به گیلکی (یکی از شعب زبان پهلوی) مشهور است.

مردم گیلان به گیلکی یا یکی از لهجه‌های فرعی آن مانند: گالشی، لاهیجی، املشی و... و عده ای نیز به تالشی سخن می‌گویند.

گویش گیلکی در غرب، شرق و حوزه‌های مرکزی گیلان متفاوت است و با هم اختلاف دارد، به‌طوری که حتّی فهمش برای ساکنان شهرستانهای نزدیک و همجوار، مشکل است. بسیاری از واژه‌های مستعمل امروز، در اثر اختلاط و آمیزش با واژه‌های فارسی تغییر یافته و سبب متروک شدن واژه‌های قدیمی شده‌اند.



کشتی گیله مردی (عکس از برنامهٔ فرهنگ مردم رادیو)



کشتی گیله مردی (عکس از برنامهٔ فرهنگ مردم رادیو)

لهجهٔ تالشی ویژهٔ ساکنان غرب، شمال، شمال‌غرب و جنوب‌غربی گیلان است.

لهجهٔ گالشی به مردم کوهپایه اختصاص دارد.

لهجهٔ کرمانجی خاص عمارلوها است.

لهجهٔ تاتی ویژهٔ مردم رودبار است.

کولیها و گاومیش‌بانان نیز لهجه‌های جداگانه‌ای دارند، که اولی ایلی و نژادی و دومی کردی است.[۱۶]

۳-۵- دین

مردم گیلان پیرو دین اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری هستند، ولی در کوههای تالش عده‌ای اهل سنّت زندگی می‌کنند.

اسلام ازنیمهٔ دوم سدهٔ ۳ ه.ق در اثر تبلغات علویان‌رانده‌شده‌از دستگاه اموی و عباسی، در سرزمین گیل و دیلم رخنه کرد و آن هم به صورت مذهب زیدیه که با معتزله نزدیکی داشت. از آن پس گیلانیان رفته‌رفته شیعه شدند. مدت زمانی هم ملاحدهٔ الموت، از دوران داعی بزرگ امید، نایب‌حسن‌صباح، در گیلان نفوذ مادی و معنوی داشتند و بنابراین مردم گیلان در طی چند سده از نظر سنیّان و مذهب رسمی شاهان قدیم جزو رافضیان شمرده می‌شدند.

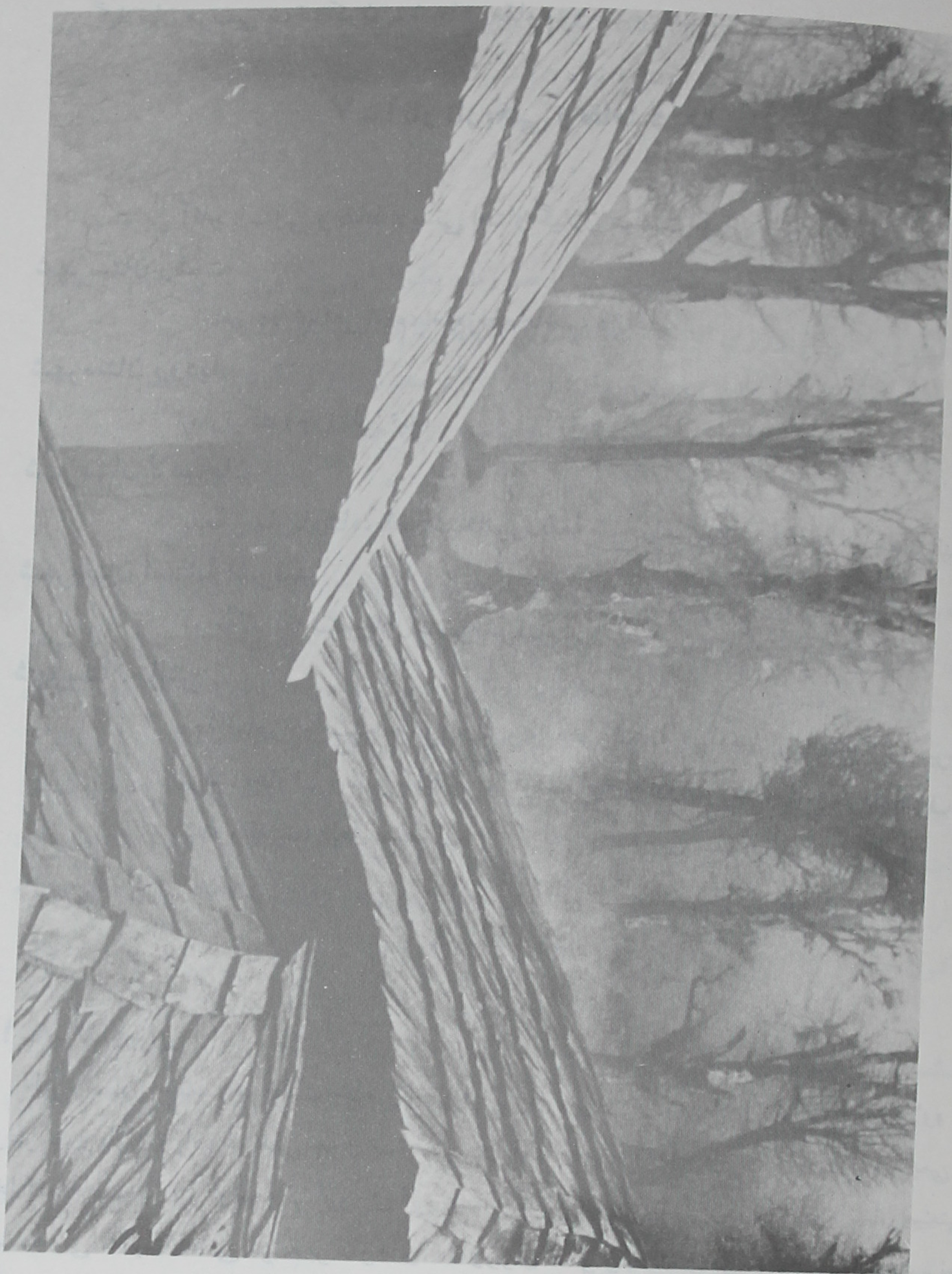
اندک زمانی یکی از امیران فومن، مذهب سنّی شافعی داشت و جمعی نیز به او تأسی جسته بودند.[۱۷]

بر اساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش این استان دارای ۵۰۰۸ نفر زرتشتی، ۶۸ نفر کلیمی و ۷۶۹ نفر مسیحی بوده است.

۶- اخلاق و عادتهای مردم

ساکنان گیلان را در گذشته مردمی شریف، آزاده و استقلال‌طلب و در عین حال منیع الطبع، مغرور و جوانمرد تشکیل می‌داد، به‌طوری که صفای باطن و سجایای گیلانیان امروز مولود همین روحیهٔ تاریخی است.

گیلانیان به هنگام جدال و خصومت، یکدنده، لجوج و غیرقابل انحراف و انتقام‌جو هستند.



مسکنهای روستایی، گیلان (عکس ازکسراییان)

گیلانیان مردمی سخت‌کوش، شجاع، مقاوم، و متدین هستند

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار باستانی و نقاط دیدنی استان گیلان عبارت‌اند از:

شهرستان رشت

امام‌زاده خواهر امام، امام‌زاده هاشم، داناعلی

شهرستان رودبار

مارلیک (چراغلی تپه)

شهرستان لاهیجان

بقعهٔ چهارپادشاه، بقعهٔ شیخانور، بقعهٔ شیخ‌زاهدگیلانی و بقعهٔ میرشمس‌الدین

شهرستان آستانهٔ اشرفیه

آرامگاه آقا سیّدجلال‌الدین‌اشرف.

شهرستان تالش

بقعهٔ امام‌زاده سیّدمحمود دینوری معروف به شاه‌میل‌لرزان، مزار پیرسیّد شرفشاه‌عارف و شاعر گیلانی، کاخ معروف اتاق‌سرا که به کاخ سرداراشرف نیز مشهور است، قلعهٔ صلصال.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

این استان به سبب موقعیت خاص جغرافیایی از مرطوبترین مناطق ایران است. علاوه بر رطوبت و باران زیاد، عواملی چون مساعد بودن آب و هوا، وجود رودهای پر آب و دایمی و خاک حاصلخیز در توسعهٔ کشاورزی این منطقه مؤثر بوده و با وجودی که این استان صنعتی شده، ولی فعالیت اصلی مردم بر کارهای کشاورزی استوار است و مهمترین مرکز تولید برنج کشور به حساب می‌آید.

مهمترین محصولات کشاورزی استان گیلان عبارت انداز: برنج، گندم، چای، جو، حبوبات، محصولات جالیزی، دانه‌های روغنی، توتون، سبزیجات، سیب‌زمینی، بادام‌زمینی، پیاز، مرکبات، زیتون، کنف، توت، ...

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

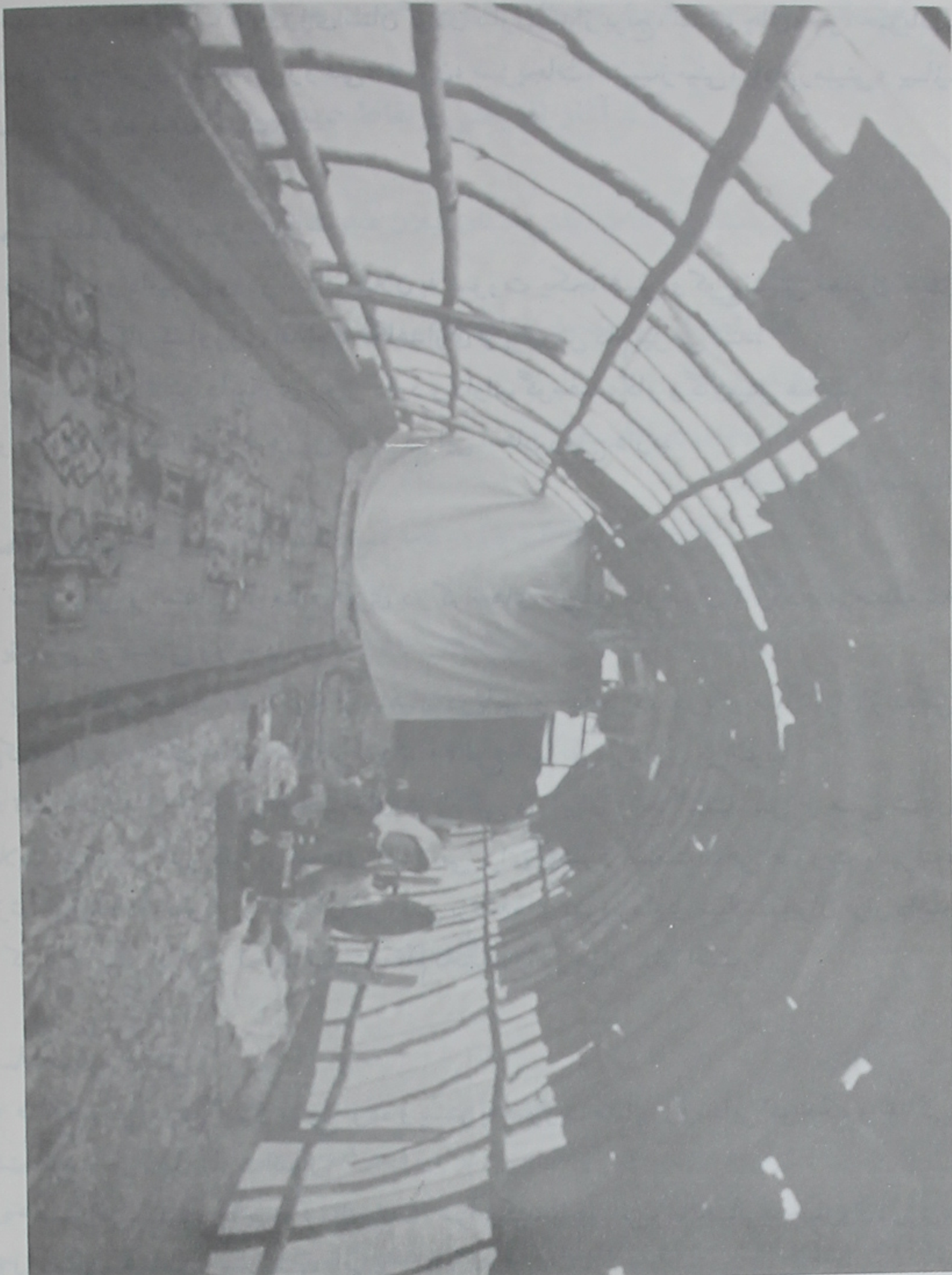
دامداری و دامپروری در استان گیلان به صورت یکجانشینی و کوچ‌نشینی معمول است. مردم علاوه برکار کشاورزی اقدام به نگاهداری و پرورش دام نیز می‌کنند.
در شهرستان تالش دامداری رونق دارد و دارای گوسفند، گاو و گاومیش هستند.
زنبورداری و مرغداری و پرورش طیور در این استان رواج دارد.

۳ـ۸ـ شیلات

صید ماهی و استفاده از منابع آبزی در کرانه‌های دریای مازندران و رودهای منطقه به طریق سنّتی و صنعتی رواج دارد.
به طور کلی حدود ۱۰۰ گونه از ماهیان دریایی و مهاجر در دریای مازندران زندگی می‌کنند، ولی در حال حاضر فقط از ۱۵ تا ۲۰ نوع آنها بهره‌برداری می‌شود.
تهیهٔ خاویار [۱۸] از زمان ابراهیم‌خان دریابیگی در ایران رایج گشت. پس از ملّی شدن شیلات ایران در کنار کلیهٔ برنامه‌های اصلاحی برای پیشبرد صنعت ماهی صورت پذیرفته، ارزش فوق‌العادهٔ خاویار و تهیهٔ آن در رأس برنامه‌های بهره‌برداری شیلات ایران قرار داشته و اکنون خاویار ایران از لحاظ کیفیت، مقام نخست را درجهان دارا است.

۴ـ۸ـ صنایع دستی

صنایع دستی مردم گیلان متنوع بوده و بیشتر به صورت صنایع روستایی کوچک و خانگی است. مهمترین آنها عبارت‌اند از:
حصیربافی، گلیم، جاجیم، سفال‌سقف، سرامیک، بامبوبافی، نمدمالی، جاروق‌دوزی، جوراب‌بافی، خراطی، چادرشب بافی.



آلاچیق تالشها (عکس از کسراییان)

۹ـ شهر رشت

شهر رشت مرکز استان گیلان با مساحتی حدود ۴۰/۸ کیلومتر مربع در شمال استان بین ۳۷ درجه و ۱۶ دقیقه عرض شمالی و ۴۹ درجه و ۳۶ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱۹]

شهر رشت از بزرگترین شهرهای کرانه‌های شمال کشور است. در گذشته‌های دورآباد و مسکون بوده و ساکنان آن راگیلها تشکیل می‌دهند. این شهر به احتمال قوی در زمان ساسانیان وجود داشته است.

شهر رشت تا دوران صفویه کوچک بود. معروف است یکی از مشایخ بررگ، رشت را اقامتگاه خود قرار داد و در محلهٔ صومعه بجار، صومعه‌ای ساخت. شاه‌عباس بزرگ به خاطر بزرگداشت وی، به کاروانیانی که بین دو شهر لاهیجان و فومن رفت و آمد می‌کردند دستور داد رشت را مرکز فعالیتهای تجاری قرار دهند. از آن پس شهرکوچک رشت وسعت و اهمیت یافت.

از اواسط دورهٔ قاجاریه به علت استقرار روابط بازرگانی با کشور روسیهٔ تزاری و همچنین مسافرت ایرانیان به اروپا بر اهمیت رشت افزوده شد.[۲۰]

رشت را در گذشته دارالعماره (دارالمرز) نیز می‌نامیدند. در حال حاضر این شهر رشد و توسعهٔ تدریجی داشته و اشتغالات مختلفی در بخشهای کشاورزی، پرورش دام، صنعت و خدمات در آن به وجود آمده است و به صورت یک شهر نیمه صنعتی در آمده است.



زن سخت کوش گیلانی (عکس از کسراییان)

یادداشتهای فصل هجدهم

۱ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور، ۱۳۶۴، ص ۵ـ۴

۲ـ جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۲

۳ـ اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰

۴ـ مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۳، استان گیلان، ص ۳۳

۵ـ رابینو، ه.ل ولایات دارالمرز ایران گیلان، ص ۳

۶ـ خودزکو، الکساندر. سرزمین گیلان، ص ۷

۷ـ فخرایی، ابراهیم. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۲۰

۸ـ طاهری، دکتر ابوالقاسم. گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان، ص ۲

۹ـ مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶

۱۰ـ مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان گیلان، ص ۱

۱۱ـ مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، گیلان، صص ۲ـ۱

۱۲ـ احتمال دارد واژهٔ گیله مرد مخفف گیل آمارد مأخوذ از اختلاط و وحدت دو تیرهٔ مزبور باشد.

۱۳ـ فخرایی، ابراهیم. همان کتاب، ص ۱۶۵

۱۴ـ خودزکو، الکساندر. همان کتاب، ص ۷۳

۱۵ـ فخرایی، ابراهیم. همان کتاب، صص ۱۷۰ـ۱۶۹

۱۶ـ همان کتاب، ص ۲۰۱

۱۷ـ کشاورز، کریم. گیلان، ص ۱۲۱

۱۸ـ واژهٔ خاویار از لغت کاویاله kāviāla است که به وسیلهٔ جهانگردان یونانی و ایتالیایی به قارهٔ آسیا آمده است و منظور از آن اشبل نمک‌سود شدهٔ ماهیان ماده بوده که مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

۱۹-مرکز آمار ایران. شناسنامه شهرهای کشور ۱۳۶۴، جلد ۳، گیلان، ص ۳۳
۲۰-اتحادیهٔ شهرداریهای ایران. سالنامهٔ شهرداریها، ص ۸۱

فصل نوزدهم

استان لرستان

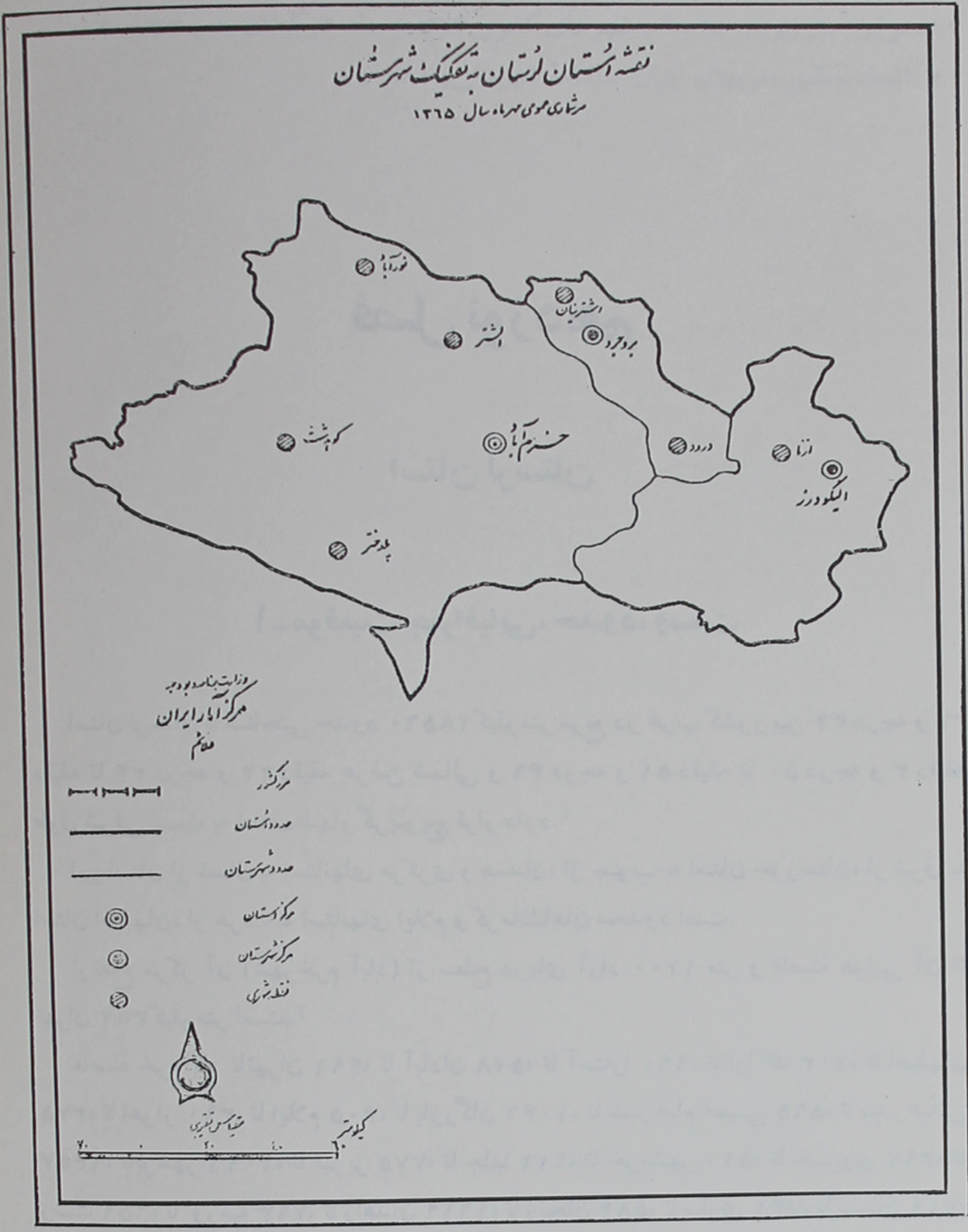
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان لرستان با مساحتی حدود ۲۸۵۶۰ کیلومتر مربع در غرب کشور بین ۳۲ درجه و ۳۷ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۲۲ دقیقه عرض شمالی و ۴۶ درجه و ۵۱ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۳ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استانهای مرکزی و همدان، از جنوب به استان خوزستان، از شرق به استان اصفهان، از غرب به استانهای ایلام و کرمانشاهان محدود است.

ارتفاع مرکز آن (شهرخرم آباد) از سطح دریای آزاد ۱۲۰۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۳۶۲ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ خرم‌آباد تاتهران ۴۹۱، تا آبادان ۵۲۸، تا آستارا ۹۶۰، تا اراک ۲۰۳، تا اصفهان ۳۷۵، تا اهواز ۳۹۰، تا ایلام ۴۰۵، تا بازرگان ۱۰۴۶، تا بندر امام‌خمینی ۵۶۵، تا بندرعباس ۱۴۵۷، تابوشهر ۱۰۱۶، تا تبریز ۷۷۵، تا جلفا ۹۱۲، تا خرمشهر ۵۱۰، تا خسروی ۳۹۲، تا رشت ۶۵۹، تا اورمیه ۷۹۳، تا زاهدان ۱۶۱۹، تا زنجان ۵۸۲، تا ساری ۷۴۱، تا سمنان ۷۱۹، تا سنندج ۳۳۳، تا شهرکرد ۴۸۲، تا شیراز ۸۵۶، تا کرمان ۱۰۷۸، تا کرمانشاه ۱۹۷، تا مشهد



نقشهٔ استان لرستان

۱۴۱۵، تا میرجاوه ۱۷۰۳، تا همدان ۲۵۲، تا یاسوج ۸۴۴، تا یزد ۳۶۹۱ [۳]، تا ازنا ۱۳۲، تا اشترینان ۱۲۴، تا الشتر ۵۲، تا الیگودرز ۱۵۴، تا بروجرد ۱۰۶، تا پلدختر ۱۱۰، تا درود ۸۶، تاکوهدشت ۹۴، تا نورآباد ۹۲کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

لرستان از دو واژهٔ لر (قبیلهٔ آریایی‌نژاد) و ستان (پسوند مکان) تشکیل گردیده است، یعنی سرزمین لران.

حمدالله مستوفی، نام لران رابه محلی موسوم به لور واقع در گردنهٔ مانرود نسبت می‌دهد و می‌نویسد:

«وقوع این اسم بر آن قوم، به وجهی گویند از آن است که در ولایت مانرود دهی است که آن راکرد خوانند و در آن حدودبندی که آن را به زبان لری کول خوانند و در آن بند موضعی که آن را لر خوانند»[۵]

شاید علل نسبت دادن لران به این سرزمین مربوط به خاطرهٔ شهر اللور باشد که جغرافی دانان عرب دربارهٔ آن بحث کرده‌اند و امروزه نیز نام صحرای لور واقع در شمال دزفول، هنوز زنده است.

محلهای دیگری نیز یافت می‌شود که نام آنها همانند لور می‌باشد از جمله لیر محلی واقع در ناحیهٔ جندی‌شاپور و لیراوی واقع در کهگیلویه است. احتمالاً کلمهٔ لر همان واژهٔ لور است، چنان‌که در زبان لری پول را پیل گویند.

یاقوت حموی نیز از محلی به نام لردجان (=لردگان) نام برده است. به گفتهٔ استخری لردگان پایتخت بخش سردان می‌باشد که بین کهگیلویه و بختیاری قرار دارد. در سیمره نیز محلی به نام لورت یالیرت است.

مسعودی ضمن ذکر فهرست طوایف کرد، از قبایل لریه نیز نام برده. یاقوت حموی با اینکه از لران صحبت می‌کند، کلمهٔ اکراد رابه کار برده و می‌گوید:

«اکراد قبایلی هستند که در کوههای بین خوزستان و اصفهان زندگی می‌کنند و محل این قبایل را بلاد اللور یا لرستان می‌نامند.»

موارد فوق نشان دهندهٔ مراحل تکوینی اصطلاح جغرافیایی لرستان (ایلام ولرستان کنونی) است که شاید مربوط به دوران پیش از ورود ایرانیان به این سرزمین بوده که سرانجام منتهی به یک گروه قومی شده است.[۶]

۳ـ تقسیمات کشوری

براساس آخرین تقسیمات کشوری که توسط وزارت کشور به عمل آمده است، استان لرستان دارای ۳ شهرستان، شامل ۱۶ بخش، ۱۰ شهر، ۵۸ دهستان [۷] و ۳۳۵۵ آبادی است.[۸]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش، استان لرستان ۱/۳۶۷/۰۲۹/ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد، ۴۶/۸ درصد در نقاط شهری و ۵۲/۱ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و ۱/۱ درصد غیر ساکن بوده‌اند.

تراکم جمعیت در این استان ۴۷/۹ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

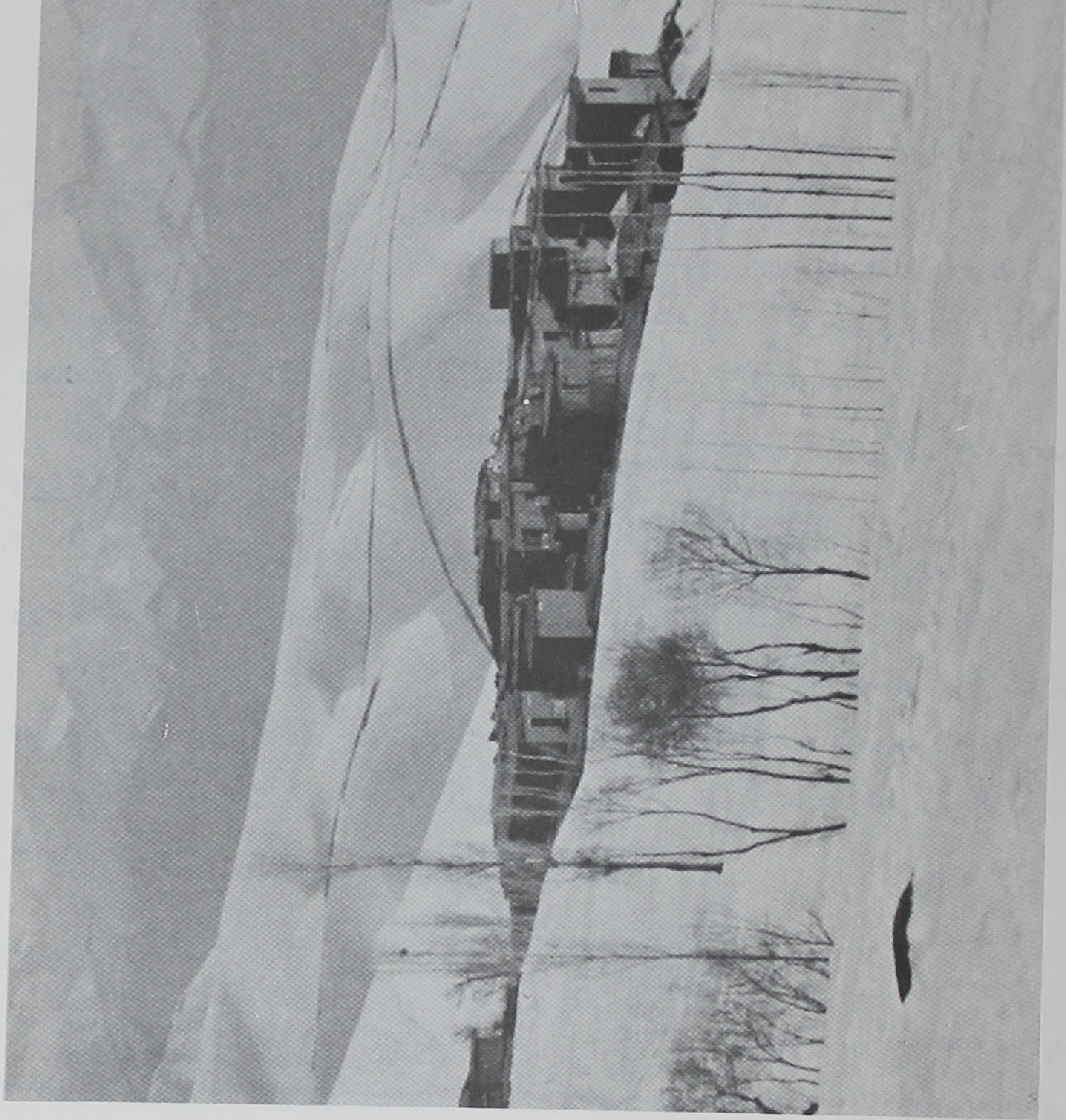
در مهرماه ۱۳۶۵ ش، از ۱/۳۶۷/۰۲۹/ نفر جمعیت استان لرستان، ۷۰۲۲۴۵ نفر مرد و ۶۶۴۷۸۴ نفر زن بوده‌اند که در نتیجهٔ، نسبت جنسی برابر ۱۰۶ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۶ نفر مرد وجود داشته است.[۹]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۱/۵۱۸/۲۵۶/ نفر رسیده است. از این جمعیت ۷۷۶/۲۵۰/ نفر در نقاط شهری ۷۴۲/۰۰۶/ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

لران بزرگترین و قدیمی‌ترین قبایل آریایی ایران زمین می‌باشند که از روزگاران کهن در



یکی از روستاهای لرستان (عکس ازکسرائیان)

نواحی کوهستانی غرب و جنوب‌غربی ایران ساکن هستند.

لران شاخه‌ای از نژاد آریا به نام کاسیان هستند که از آغاز هزارهٔ سوم قبل از میلاد، در لرستان و ایلام امروزی به سر می‌بردند و تا آخر دورهٔ هخامنشی در سرزمین کوهستانی خود حکومت می‌کردند کاسیان، قبل از مادها و پارسها، از ارتفاعات قفقاز به جنوب‌غربی ایران روی آورده‌اند. لرها مانند تمام اقوام ایرانی نتیجهٔ اختلاط مادها، پارسها و دیگر اقوام ایرانی هستند.[۱۰]

۲ـ۵ـ زبان

پس از انقراض ساسانیان، آنچه پایداری و غلبهٔ معنوی ایرانیان بر اعراب شد، فرهنگ و زبان قوم ایرانی است.

مردم لرستان همانند دیگر ایرانیان، گرچه کیش باستانی خود را رها کرده و به آیین اسلام گرویدند، ولی زبان کهن خویش را حفظ کرده‌اند. بیشتر لغات گویشهای لرستان ریشهٔ باستانی داشته و یا اینکه نزدیک به اصل و ریشه قدیمی خود تلفظ می‌شوند.

گویش مردم استان بیشتر لری ولکی است. لکها بیشتر در نواحی نورآباد، کوهدشت و الشتر ساکن‌اند و لرها در پیرامون خرم‌آباد مستقر هستند.

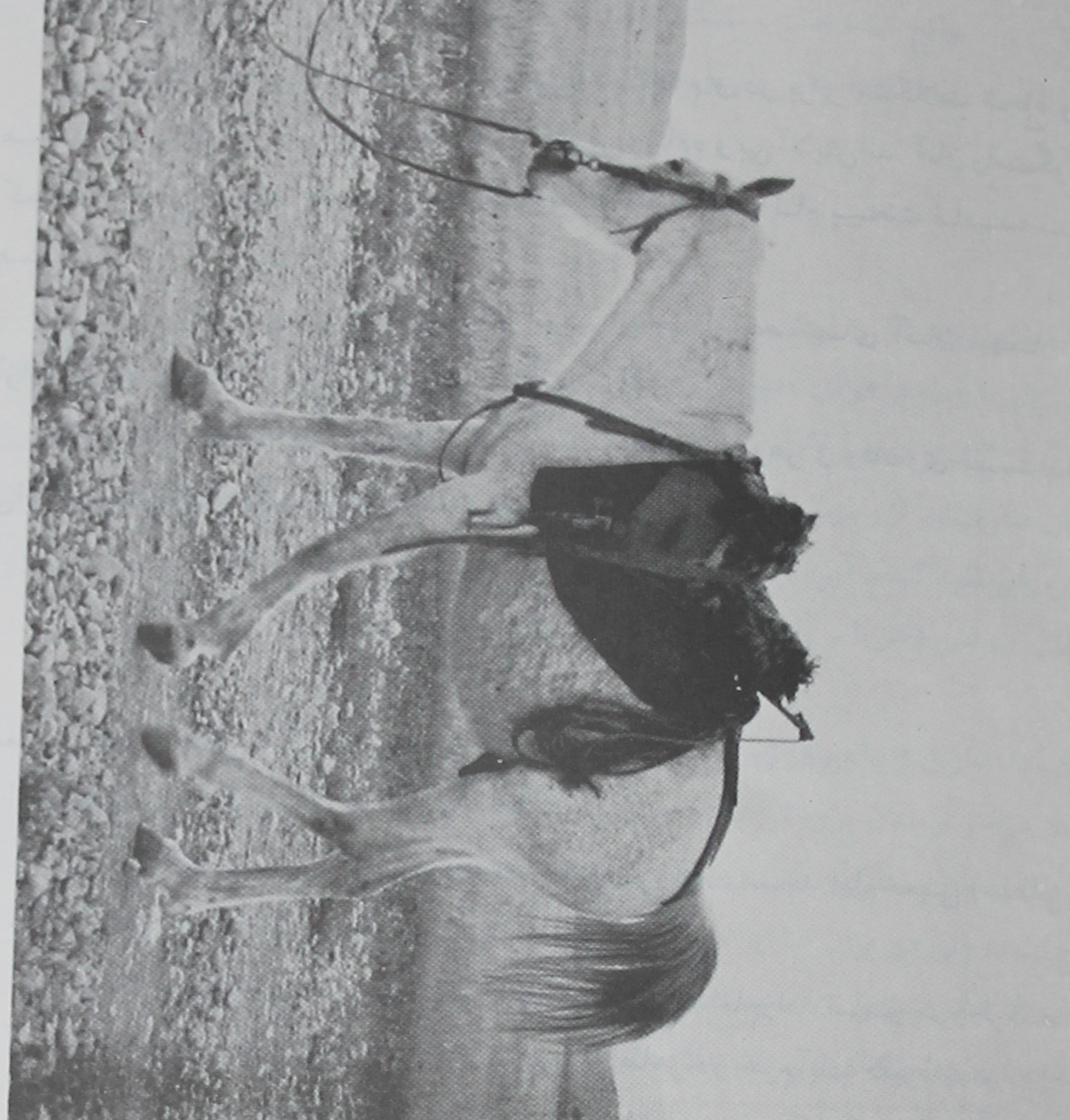
گویش لری بختیاری، که تفاوتهایی با گویش لری خرم‌آبادی دارد، در الیگودرز و روستاهای اطراف و طایفه‌های چهارلنگ بختیاری رایج است.

با مهاجرت تعدادی از مردم آذربایجان، زبان ترکی با اختلافهای قابل ملاحظه‌ای در تعدادی از روستاهای الیگودرز از جمله شهرک امام (چمن سلطان) وجود دارد.[۱۱]

غیر از گویشهای مذکور، دوگویش اختصاصی یعنی گویش طایقهٔ رشنو و دیگر لهجه‌ای که کولیان به آن تکلم می‌کنند در لرستان وجود دارد.[۱۲]

۳ـ۵ـ دین

اکثر مردم لرستان مسلمان و پیرو مذهب جعفری اثنی‌عشری‌اند. در گذشته به علل پاره‌ای مسایل سیاسی، عده‌ای از اقلیتهای مذهبی (ارمنی و یهودی) به لرستان، به ویژه به شهرهای خرم‌آباد، بروجرد و الیگودرز و ازنا مهاجرت کرده و آبادیها و محله‌های مخصوص رابرای



کودک عشایر لرستان با اسبش (عکس از کسراییان)

اسکان خود به وجود آورده بودند. محلهٔ یهودی‌نشین بروجرد، خرم‌آباد و سنگ قبرها و اسامی برخی روستاها نشانهٔ گویایی از وجود آنان است.[۱۳]

استان لرستان در سرشماری مهر ۱۳۶۵ ه‍.ش دارای ۱۵۱۴ نفر زرتشتی، ۱۵۰ نفر کلیمی و ۱۳۰ نفر مسیحی بوده است.

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

مردم لرستان اصیل می‌باشند، در دوستی ثابت‌قدم و در برابر مشکلات شجاع و مقاوم هستند. اغلب صبور و بردبارند. لران با هوش، ساده و بی‌آلایش‌اند. آنان راستگو بوده و کمتر دروغ می‌گویند. عموماً پای‌بند تعهدات خود که به نام بیعت نامیده می‌شود هستند.

روابط خویشاوندی بین آنان محکم است. از جمله خصلتهای آنان میهمان‌نوازی، آزادمنشی و تعصب در مسایل مذهبی است.

زنان لرستان در شکیبایی و خانه‌داری و مساعدت با شوهر و وفاداری نسبت به او و بی‌اعتنایی به آرایش و تظاهر بی‌جهت بی‌نظیراند.

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار باستانی و ابنیهٔ تاریخی لرستان عبارتند از:

مساجد:

مسجد جامع بروجرد، مسجد جامع خرم‌آباد، مسجد امام‌خمینی (سلطانی).

مقابر:

مقبرهٔ امام‌زاده جعفر، شاهزاده ابوالحسن، امام‌زاده قاسم بروجرد، مقبرهٔ زیدبن‌علی، مقبرهٔ برادران، مقبرهٔ باباطاهر در خرم‌آباد، مقبرهٔ شاهزاده احمد، بین راه خرم‌آباد و کرماشان، مقبرهٔ شاه‌احمد در کبیرکوه، مقبرهٔ امام‌زاده قاسم، مقبرهٔ شاهزاده ابراهیم فرزند امام محمّدباقر در ازنا، مقبرهٔ امام‌زاده

محمدحسن و سیّدفضاله (فداله) در الیگودرز، امامزاده‌هایی در فرسش، گایگان، دوزان، زَزُم و پیر امام در الیگودرز.

اماکن باستانی و تاریخی:
منارهٔ آجری و غار کوگان در جنوب خرم‌آباد، گورستان چَمِشک خرم‌آباد، پل کلهر روی رود کشکان، پل کُر، پل دختر روی کشکان، مرسمسا (غارسمسا)، دهکده گرکو (کوه کوچک) در الشتر، خورموسی، که برکوه مدبه واقع شده است، سنگ نوشته‌ها در شرق خرم‌آباد، قلعهٔ فلک‌الافلاک، تپه‌های باستانی سِر و سیلان در روستاهای حُمه‌سفلی و علیای‌الیگودرز.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

لرستان با آب و هوای متنوع، رودهای پرآب و خاکهای آبرفتی حاصلخیز استعداد ویژه‌ای در کشت محصولات مختلف کشاورزی دارد. مهمترین محصولات کشاورزی لرستان عبارت‌اند از: سیب، گلابی، زردآلو، گیلاس، آلبالو، هلو، انگور، انار، انجیر، بادام، گردو، خرمالو، گندم آبی و دیم، جالیز، حبوب آبی و دیم، چغندرقند، سیب‌زمینی، پیاز، دانه‌های روغنی (سویا ـ آفتابگردان).

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

در سراسر لرستان پرورش دام به صورت یکجانشینی و کوچ‌نشینی انجام می‌شود. میزان و نوع دام لرستان بستگی به آب و هوا و مرتع دارد به‌طوری که در نواحی مرطوبتر پرورش گاو رایج است، ولی در میان عشایر و روستاهای خشک، پرورش گوسفند و بز، برتری دارد.
در نقاط کوهستانی و صعب‌العبور، قاطر وسیلهٔ مهمی برای حمل و نقل محسوب می‌گردد.
در ضمن در روستاهای لرستان علاوه بر پرورش دام، تعدادی مرغ، خروس، غاز، مرغابی و بوقلمون نگاهداری می‌شود.

۳ـ۸ـ زنبورداری

با توجه به موقعیت منطقه از نظر مراتع و گیاهان شهدزا، در پاره‌ای از نقاط استان، از جمله دلفان و الیگودرز، تولید عسل انجام می‌گیرد.

۴ـ۸ـ صنایع دستی

صنایع دستی مردم لرستان عبارت‌اند از: قالی، جاجیم، جولاهی، گیوه، دباغی، هورسبو (نوعی خورجین)، سیاه‌چادر.[۱۴]

۹ـ شهر خرم‌آباد

شهر خرم‌آباد مرکز لرستان با مساحتی حدود ۱۷/۵ کیلومتر مربع در مرکز استان بین ۳۳ درجه و ۳۲ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۲۱ دقیقه طول شرقی قرار دارد.[۱۵]

در کتابهای تاریخی پیش از اسلام، از خرم‌آباد نام برده نشده است، ولی از تپه‌های مصنوعی اطراف شهر که کاوشهای علمی نیز در آنها به عمل آمده، چنین برمی‌آید که محل خرم‌آباد باستانی، در جنوب شهر کنونی قرار داشته است.

بسیاری از مورخان اروپایی بر این باورند که این محل باخایدالوی متون آشوری مطابقت می‌کند. آنچه مسلم است خرم‌آباد در دورهٔ عیلامیان، از شهرهای این قوم بوده، ولی به دنبال انقراض آنان اهمیت خود را از دست داده است.[۱۶]

ژاک دومرگان، عضو هیئت علمی فرانسه در ایران معتقد بود که لرستان از ایالتهای عیلام قدیم بوده و خرم‌آباد همان خایدالو یکی از چهار شهر معتبر عیلامیان بوده است.[۱۷]

فردوسی توسی بر این عقیده بود که این شهر در زمان شاهپور ذوالاکتاف ساخته شده است و تاریخ بنایش را همزمان ایجاد جندی‌شاپور دانسته است.

بنابراین می‌توان گفت که خرم‌آباد امروزی در عهد ساسانیان در محل خایدالو بنا شده است و اتابکان لرستان نیز که در سدهٔ ۵ هـ.ق بر لرستان دست یافتند، خرم‌آباد را روی خرابه‌های شهر ساسانی ، بنا کرده‌اند.

آبادانی واقعی خرم‌آباد پس از تسلط اعراب در دورهٔ اتابکان لر صورت گرفت و بانی



کوچ عشایر، لرستان (عکس از کسرابیان)

مجدد آن در سال ۵۸۰ ه.ق اتابک شجاع‌الدین خورشید بوده است.[۱۸]

علت وجودی خرم‌آباد، درهٔ طبیعی و قیفی شکل و پر آب آن و همچنین قلعهٔ فلک الافلاک است که محل امن و سنگری محکم برای حکام در مقابل معترضان به حساب می‌آمده است.

مساکن شهری،از نقاطی که در جوار قلعه بوده‌اند آغاز شده است. محله‌هایی مانند باباطاهر، درب دلاکان و پشت بازار با ایجاد آرامش و امنیت تدریجی شهر، توسعه پیداکرده و به سوی شمال، جنوب و شرق گسترش یافته‌اند. به طوری که امروزه شهر از یک حالت گسترده به صورت متراکم و فشرده تغییر شکل داده است.

خرم‌آباد یک شهر تجارتی، خدماتی و نظامی می‌باشد. این عوامل و همچنین مرکزیت استان سبب جذب مهاجران شهری و روستایی شده است.

در اثر فشار جمعیت و تغییرات اقتصادی در زندگی شهری، محله‌های جدیدی به نام قاضی آباد،کوی فلسطین،کوی انقلاب، منطقهٔ جذام و اطراف کیو اضافه گردیده است.[۱۹]

یادداشتهای فصل نوزدهم

۱-مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، صفحهٔ ۶
۲-جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۱
۳-اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰
۴-مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد۱۷، استان لرستان ص ۱۷
۵-مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، ص ۵۳۷
۶-مینورسکی، ولادیمیر. لرستان ولرها، ص ۲۲
۷-مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۸-مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان لرستان، ص ۱
۹-مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس ومسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان لرستان، صص ۲-۱
۱۰-افشار (سیستانی)، ایرج. مقدمه ای برشناخت ایل ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اول، ص ۳۷۲
۱۱-دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم، ص ۱۰۷۵
۱۲-افشار(سیستانی)، ایرج. همان کتاب، ص ۳۷۲
۱۳-دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۱۰۷۵
۱۴-همان کتاب، صص ۱۱۰۵-۱۱۰۱
۱۵-مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد۱۷، استان لرستان، ص ۱۷
۱۶-ساکی، علی محمّد. جغرافیای تاریخی وتاریخ لرستان، صص ۹۷-۹۴
۱۷-دومرگان، ژاک. هیئت علمی فرانسه درایران، جلد دوم، ص ۲۱۱
۱۸-رزم آرا، تیمسارعلی. جغرافیای نظامی ایران، لرستان، ص ۱۷۸
۱۹-دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۱۰۹۰

فصل بیستم

استان مازندران

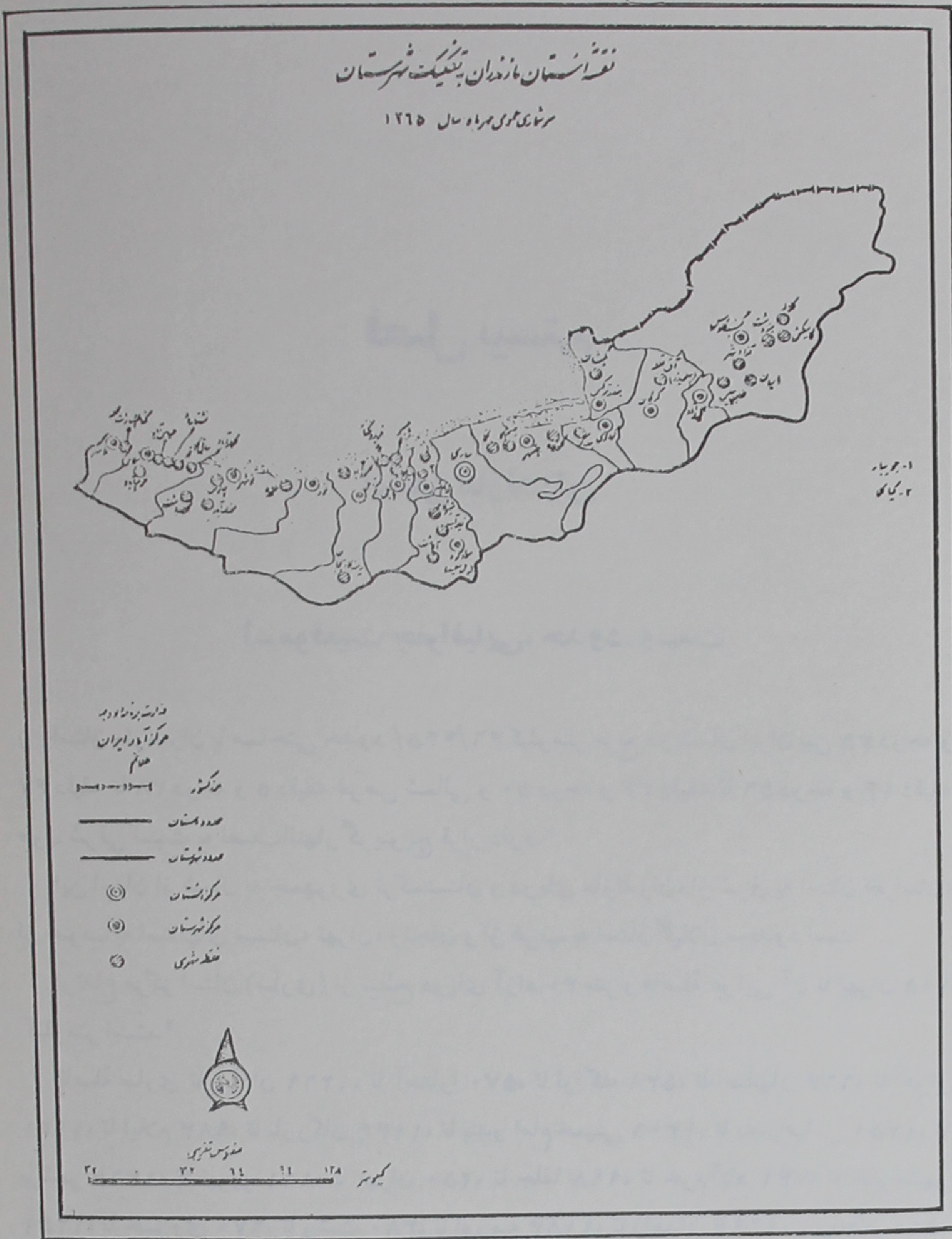
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان مازندران با مساحتی حدود ۴۶/۴۴۵/ کیلومتر مربع در شمال ایران بین ۳۵ درجه و ۴۷ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۵ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۳۴ دقیقه تا ۵۶ درجه و ۱۴ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به جمهوری ترکمنستان و دریای مازندران، از شرق به استان خراسان، از جنوب به استانهای سمنان، تهران، زنجان و از غرب به استان گیلان محدود است.

ارتفاع مرکز استان (ساری) از سطح دریای آزاد ۴۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۱۸۵ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ ساری تا آبادان ۱۲۶۹، تا آستارا ۵۷۰، تا اراک ۵۳۸، تا اصفهان ۶۶۴، تا اهواز ۱۱۳۱، تا ایلام ۹۸۳، تا بازرگان ۱۱۴۴، تا بندر امام‌خمینی ۱۳۰۶، تا بندرعباس ۱۷۵۱، تا بوشهر ۱۴۶۵، تا تبریز ۸۶۱، تا تهران ۲۵۰، تا جلفا ۹۹۸، تا خرم‌آباد ۷۴۱، تا خرمشهر ۱۲۵۱، تا خسروی ۹۷۰، تا رشت ۳۸۰، تا اورمیه ۱۱۸۳، تا زاهدان ۱۶۹۴، تا زنجان ۵۸۰، تا سمنان ۲۰۱، تا سنندج ۷۶۲، تا شهرکرد ۷۷۱، تا شیراز ۱۱۴۵، تا کرمان ۱۳۱۴، تا



نقشهٔ استان مازندران

کرمانشاه ۷۷۵، تا مشهد ۶۹۵، تا میرجاوه ۱۷۷۸، تا همدان ۵۸۶، تا یاسوج ۱۴۰۳، تا یزد ۹۲۷،[۳] تا آزادشهر ۲۱۹، تا آق‌قلا ۱۵۳، تاآلاشت ۱۰۰، تاآمل ۷۰، تا امیرکلا ۴۲، تا بابل ۴۰، تابابلسر ۵۴، تا بندرترکمن ۱۰۵، تا بندرگز ۸۳، تا بهشهر ۴۸، تا پل‌سفید ۷۰، تا تنکابن ۲۳۰، تا جویبار ۲۰، تا چالوس ۱۶۹، تا خان‌ببین ۲۰۱، تا خرم‌آباد ۲۵۰، تا رامسر ۲۵۵، تا رامیان ۲۱۹، تا رستم‌کلا ۳۵، تا رینه‌لاریجان ۹۳، تا زیرآب ۶۰، تا ساقی‌کلا ۱۹۴ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

مازندران که در قدیم طبرستان [۵] نامیده می‌شد مسکن مردمی بود که پیش از آریاییان در این منطقه ساکن بودند، آنان را تاپور و سرزمینشان را تاپورستان می‌نامیده‌اند، ولی به مرور زمان طبرستان شده است.[۶]

ظاهراً از سدهٔ ۷ هـ.ق همزمان بافتنهٔ مغول، نام طبرستان از استعمال افتاد و مازندران جای آن راگرفت.[۷]

یاقوت حموی (۶۲۶-۵۷۵ هـ.ق) نخستین مورخی است که واژهٔ مازندران را در نوشته‌های خود به کار برده می‌نویسد:

«نشانی از این کلمه درکتابهای پیشین نیافته ونمی داند که این واژه ازچه زمانی معمول شده است.»

امّاپیش از یاقوت و نیز در زمان او واژهٔ مازندران به معنی سرزمین مشخص رایج بوده واز این ناحیه در اساطیر ایران بیش از هر جا اسم برده می‌شود، زیرا مازندران صحنهٔ بسیاری از دلاوریهای قهرمان سیستانی یعنی رستم است.

مازن در اوستا برناحیه‌ای اتلاق شده که برکنارهٔ دریای مازندران قرار داشته و بعدها به مازندران مشهور شده است.[۸]

مازندرانی که رامشگر مازندرانی هنگام آمدن به نزدکاوس توصیف کرده است، گذشته از اغراقهای شاعرانه، با طبیعت کنونی این سرزمین نیز همانندی دارد:

به بربط چوبایست بر ساخت رود ‌‌ ‌‌ ‌‌ بـر آورد مـازنـدرانـی سـرود
کـه مـازندران شـهر مـا یاد باد ‌‌ ‌‌ ‌‌ هـمیشه بـر و بـومش آبـاد بـاد

که در بوستانش همیشه گل است　　به کوه اندرون لاله و سنبل است
هوا خوش‌گوار و زمین پرنگار　　نه گرم و نه سرد و همیشه بهار[۹]

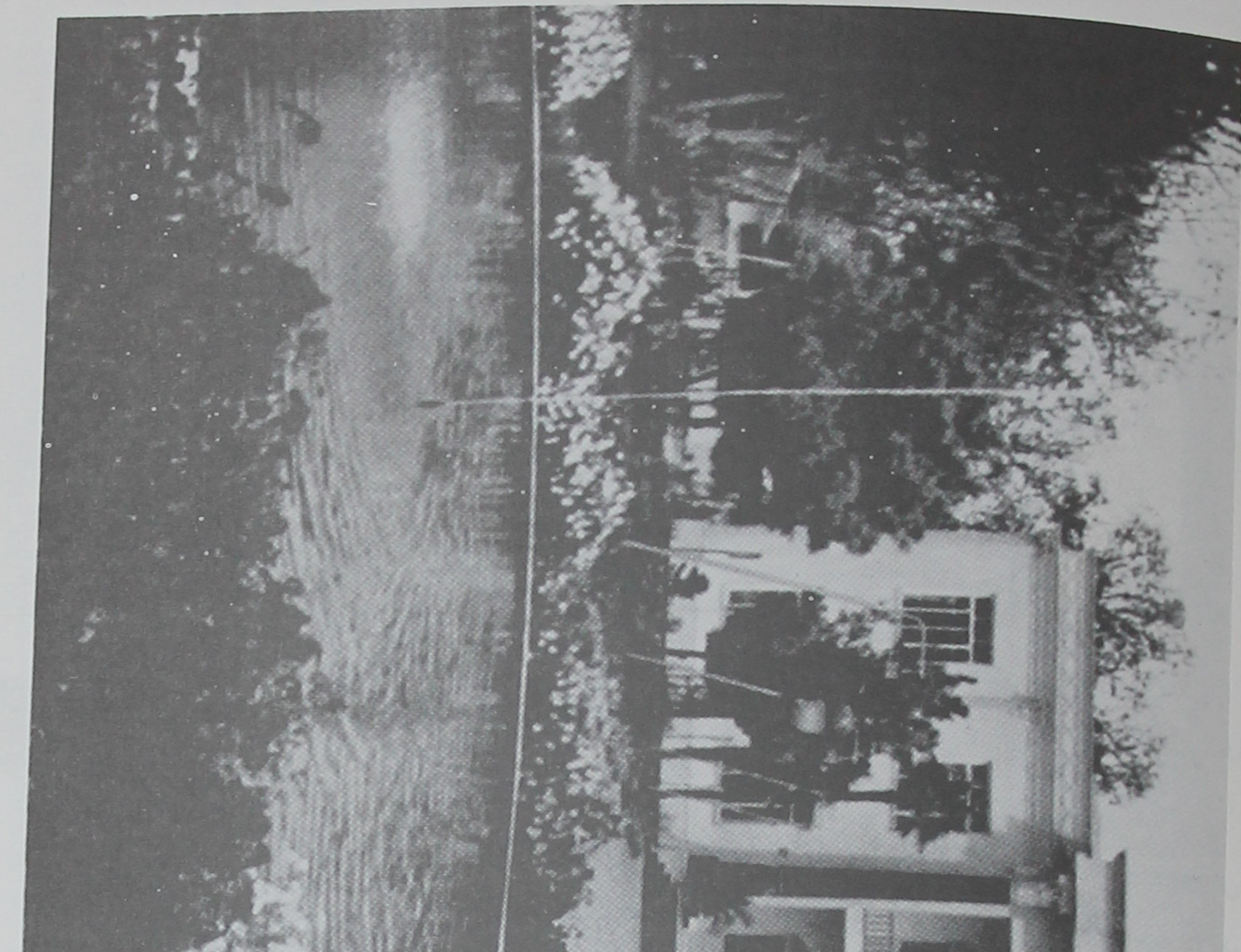
از این رو می‌توان گفت که مازندران بخشی از ایران‌زمین بوده و از خود شاهی داشته است.
به گفتهٔ ابن اسفندیار، مازندران در اصل موزندران بوده یعنی ولایت درون کوه موز، و موز نام کوهی است که از سرزمین گیلان تا نواحی لار، قصران و جاجرم ادامه داشته است.
برخی از نویسندگان ماز را به معنی در بندها و دژهای مستحکمی می‌دانند که به دستور اسپهبد مازیار پسر قارن در گذرگاهها و نقاط سوق‌الجیشی کوهستان مازندران ساخته شده و واژهٔ مازندران را به معنی درون رشتهٔ مازها دانسته‌اند.
بعضی نیز کلمهٔ مازندران را از واژهٔ مارد که نام یکی از قبایل معروف ساکن در آنجا بوده می‌دانند. به بیان دیگر یعنی سرزمین ماردها و جایی که مارد در آنجا سکونت داشته است.
به هر حال نام طبرستان بر تمام نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق می‌شد، ولی واژهٔ مازندران بر نواحی پست ساحلی که از دلتای سفیدرود تا جنوب‌شرقی دریای مازندران امتداد دارد اتلاق می‌گردید تا بالاخره بر تمام نواحی کوهستانی و ساحلی مازندران اتلاق گردید.[۱۰]

۳ـ تقسیمات کشوری

استان مازندران براساس آخرین تقسیمات کشوری دارای ۱۷ شهرستان، شامل ۴۴ بخش، ۴۷ شهر، ۱۳۴ دهستان[۱۱] و ۴۰۴۴ آبادی است.[۱۲]

۴ـ جمعیت

در سرشماری نفوس و مسکن مهر ماه ۱۳۶۵، استان مازندران ۳/۴۱۹/۳۴۶/ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۳۸/۵ درصد در نقاط شهری و ۶۱/۵ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته وکمتر از ۰/۱ درصد غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۷۳/۳ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.



کاخ وباغ شهرداری، گرگان

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش از ۳/۴۱۹/۳۴۶/ نفر جمعیت استان مازندران ۱/۷۲۲/۹۸۳/ نفر مرد و ۱/۶۹۶/۳۶۳/ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۲ به دست می‌آید، به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۲ نفر مرد وجود داشته است.[۱۳]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ۳/۹۴۲/۹۵۲/ نفر رسیده است. از این جمعیت ۱/۶۵۶/۲۴۴/ نفر در نقاط شهری و ۲/۲۸۶/۷۰۸ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

به گفتهٔ مورخان و دانشمندان دوره‌های پیش از میلاد، ساکنان بومی مازندران مردها (آماردها) بوده‌اند.

مردها، مردمی چادرنشین و کوچ‌گر بودند و در سرزمینی زندگی می‌کردند که نیمهٔ شمالی آن دشتی هموار بود، نیمهٔ جنوبی آن جنگلهای انبوه داشت و کوههای‌سنگی که عبور از آن دشوار بود.

زندگی مردها در چمنزارها، لای درختان کهنسال و شکاف سنگها و پناهگاههای دیگری می‌گذشت. این مردم در اثر نبرد مداوم با درندگان و حیوانات وحشی، روحیه‌ای خشن و تند و سرکش داشته و رام کردنشان سخت و دشوار بود و آیین ویژه‌ای داشتند.

در حدود ۵۰۰۰ سال پیش، توده‌های وسیعی از مردمان هند ـ اروپایی از شمال یعنی سرزمین دیرین خود به سوی جنوب کوچ کردند. از میان آریاها گروهی به سرزمین جنوب شرقی رسیدند (آریاهای هند) و گروهی به سمت هندوکش و دسته‌ای (آریاهای ایرانی) به سوی فلات ایران سرازیر شدند.

سرزمین خوارزم و کرانهٔ شرقی دریای مازندران، نخستین منطقه‌ای بود که دسته‌ای از آریاهای ایرانی از خاك ورگانا (گرگان) گذشته و به سرزمین مردها رسیدند. طبیعت سرسبز، درختان، جویبارهای روان، پرندگان و حیوانات گوناگون این سرزمین مورد پسند



روستای زِیین، مازندران (عکس از فروغ منصوری‌فر)

آنان قرار گرفت و در این منطقه سکونت اختیار کردند.

آریاییهای تازه رسیده در دشتها جای گرفتند و با بومیان به نبرد پرداخته آنان را به کوهستانهای شمالی و مغرب راندند.

آریاها، مردها را بربر (گریزان) و تور (زمخت و خشن) و دوا (پیرو اهریمن) می‌خواندند.

چندی نگذشت که رطوبت هوا از یک‌سو و بیماریهای بومی از سوی دیگر به آریاییها روآور شد و تنبلی و مرگ و میر بر آنان چیره گشت و دیگر نتوانستند بدون همکاری و کمک بومیان در آن سرزمین به سربرند. از این جهت به علت نیاز فراوان به مردمان بومی، دست از آزار آنان برداشتند و در جریان زندگی، نوعی همسازی و سازگاری بین فرهنگ بومیان و آریاییها پدید آمد و به تدریج با گذشت زمان و آمیزش نژادی و بستگی خونی و خویشاوندی سرانجام نژاد نوین آریا ـ مردی پدید آمد.[۱۴]

استرابون دربارهٔ مردمان مازندران می‌نویسد:

«در بخشهای شمالی رشتهٔ البرز نخست گلها و کادوسیها[۱۵] و آماردها جای دارند وبرخی از هیرکانیان و سپس گروه پارتها زندگی می‌کنند و همهٔ بخشهای شمالی این منطقه بارآور است. بخشی که بر شمال است، این بخشی کوهستانی و سرد است و جایگاه کوه‌نشینانی به نام کادوسیها و آماردها و تپورها و کورتها و جز ایشان است.»[۱۶]

در مازندران علاوه بر مردمانی که دارای نژاد آریا ـ مردی هستند مردمان نژاد ترک و مغول نیز به سر می‌برند.

از اواخر حکومت ساسانی، اقوام ترک و مغول آسیای مرکزی، گروه گروه به نواحی شمال خراسان آمدند و به مرور زمان قلمرو مراتع ییلاقی و قشلاقی دامهایشان را توسعه دادند و به شهرهای ایران نزدیکتر شدند و گروهی از آنان به زندگی روستایی و شهرنشینی نیز روی آوردند.

مغولان و ترکان به تدریج با تمدن و فرهنگ اصیل ایران و همچنین کشورگشایی و مملکت‌داری نیز آشنا شدند، چنان که شاهان غزنوی و سلجوقی از اعقاب ترکان چادرنشینی بودند که از طریق دامداری امرار معاش می‌کردند.[۱۷]

۲-۵-زبان و خط

زبان مازندرانی بازماندهٔ زبان ایرانیان قدیم (پارسی میانه) است که نسبت به زبان فارسی دیرتر و کمتر تحت تأثیر زبانهای بیگانه چون اعراب، مغول و تاتار که مدتی بر ایران حکومت کردند قرار گرفته است.

تا سدهٔ ۵ ه.ق شاهان طبرستان به خط پهلوی می‌نوشتند و سکّه می‌زدند. دو کتیبه که به خط پهلوی در رسِکِت واقع در دودانگه و گنبد لاجیم سوادکوه به دست آمده مؤید این نظر است.

زبان مازندرانی با لهجه‌های مختلف در این سرزمین متداول است. علاوه بر آن لهجه‌های گیلکی در غرب و لهجه‌های مهاجران سیستانی، بلوچ، سمنانی، شاهرودی و خراسانی در شرق مازندران رواج دارد.

زبان ترکی با لهجه‌های مختلف در مازندران تکلم می‌شود که مهمترین آن لهجهٔ ترکمنی است. ترکی آذری نیز بطور پراکنده در سطح منطقه و لهجهٔ قزاقی در شرق این سرزمین رایج است.[۱۸]

۳-۵-دین

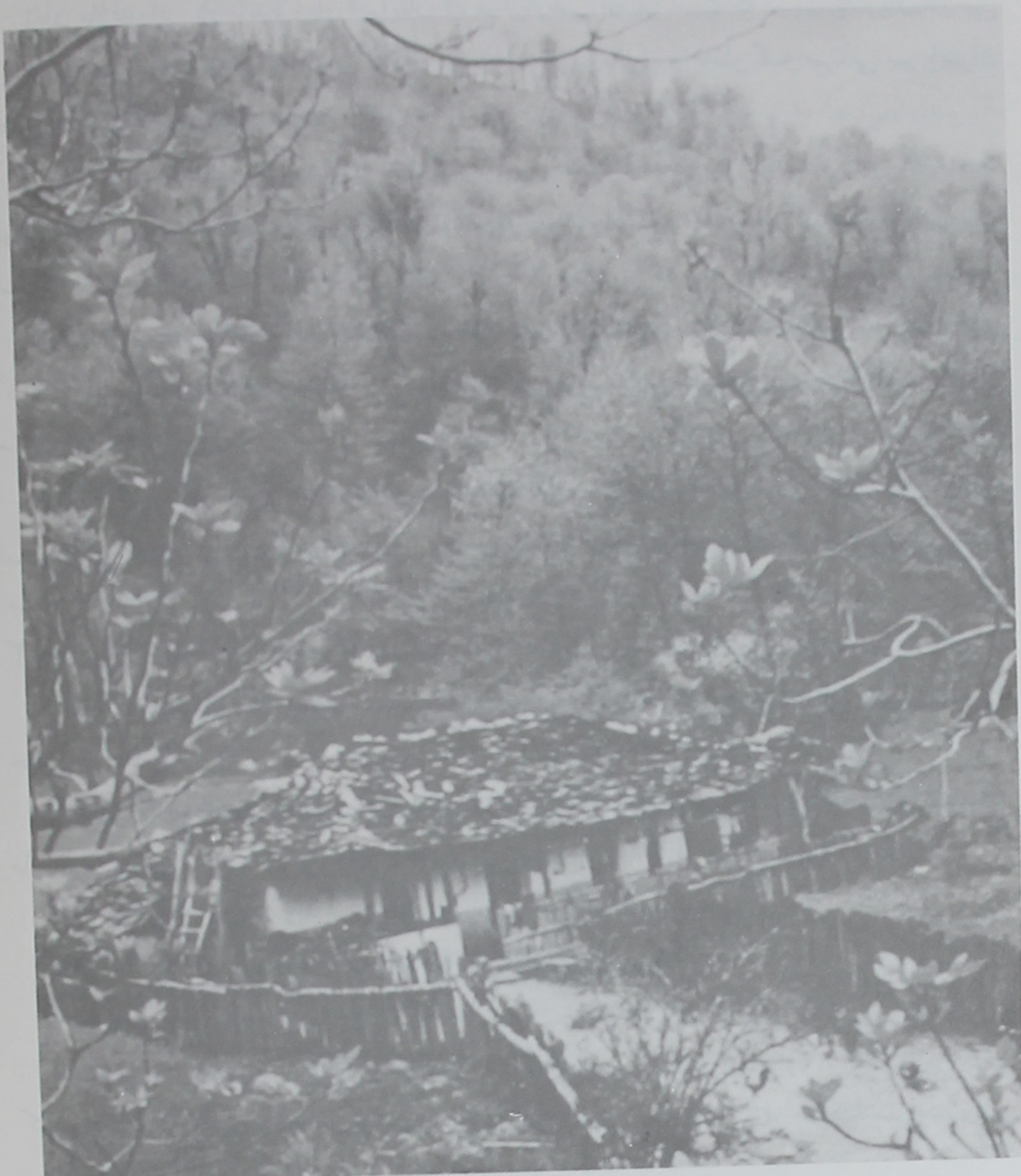
اکثریت قریب به اتفاق مردم مازندران مسلمان و پیرو مذهب جعفری اثنی‌عشری و سنی حنفی هستند.

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش استان مازندران دارای ۶۴۱۷ نفر زرتشتی، ۱۰۴ نفر کلیمی و ۸۸۸ نفر مسیحی بوده است.

۶-اخلاق و عادتهای مردم

مردم مازندران دلیر، جنگجو و هوشیاراند. اهالی این سرزمین از دیرباز در طلب معرفت و کسب دانش کوشا بوده‌اند. مازندرانیها در دوستی ثابت‌قدم و در برابر مشکلات مقاوم و بی‌باک‌اند.

از دیرباز زنان با مردان برای ادارهٔ امور زندگانی خود همکاری می‌کنند. اهالی مازندران به روشنایی و یانور آفتاب سوگند یاد کرده و می‌گویند: «به این آفتاب خسته» و یا «اجاق گرم»



جنگل شمال ایران، مازندران

و «این سوی سلیمان قسم.»

از آداب کهن این سرزمین که از هزاران سال پیش همچنان پابرجاست، گرامی داشتن نوروز و آتش‌افروزی شب چهارشنبه سوری است.

رابینو در بارهٔ مازندرانی‌ها می‌گوید:

«با اینکه بین مازندرانیها و گیلانی‌ها تفاوت بسیار نیست، امّا مازندرانی‌ها از لحاظ نژاد مردانه‌ترند... در امانت و درستکاری چندان تعریفی ندارند. هوش و فطانت آنها به اندازهٔ گیلانی‌ها نیست در عوض از حیث جثه و بدن قوی‌ترند. تعصب مردم در امور مذهبی زیاد است.»[۱۹]

ترکمانان مازندران، ساده، مهربان، خوش‌باور، سخت‌کوش، رشید و میهمان‌نواز هستند. در دوستی صادق و هرگز دوستانشان را فراموش نمی‌کنند.

ترکمن هیچ وقت به خدا قسم نمی‌خورد و به ندرت سوگند یاد می‌کند. از ویژگیهای زندگی آنان: اسب، تفنگ، قالی، و آلاچیق است.

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی استان مازندران عبارت‌اند از:

شهر آمل:

بقعهٔ میربزرگ، مقبرهٔ شمس‌توسی، بقعهٔ میرحیدر، سه گنبد آتشکده، مسجد امام‌حسن عسکری، مسجد جامع، امام‌زاده ابراهیم، امام‌زاده قاسم، پل دوازده چشمه، قبرهای گبری، مقبرهٔ قوام‌الدین.

شهربابل:

امام‌زاده ابراهیم، امام‌زاده قاسم، کاخ شاهپور.

شهر بهشهر:

باغ شاه، باغ و بنای صاحب‌الزمان، کاخ بهشهر (قصر صفی‌آباد)

شهر ساری:

مقبرهٔ امام‌زاده یحیی، مقبرهٔ سیّدزین‌العابدین، مقبرهٔ امام‌زاده عباس، مقبرهٔ

امامزاده علی‌اکبر، مقبرهٔ امامزاده‌عبدالصالح، امامزاده ابراهیم، مسجد جامع، قلعهٔ مازیار در کوههای چهاردانگه، بندر خزرآباد (فرح آباد)

شهر سوادکوه:

بقعهٔ امامزاده عبدالحق، آرامگاه امامزاده زکریا، امامزاده یحیی، امامزاده محمدصالح، برج لاجیم (سدهٔ ۵ هـ.ق)

شهر کردکوی:

برج معروف رادکان.

شهر گرگان:

مدرسهٔ عمادیه، مسجد جامع، عمارت آقامحمّدخانی، امامزاده عبدالله، امام زاده نور (شاهزاده اسحاق)، پارک جنگلی نهارخوران.

شهر گنبدکاووس:

مقبرهٔ امامزاده یحیی‌بن‌زید.

شهرستان علی‌آبادکتول:

این شهرستان دارای ۳۱ تپهٔ باستانی و تعدادی درخت کهنسال، عمدک جنگلی کبود وال.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

مازندران از مناطق مهم اقتصادی کشور محسوب می‌شود. حدود ۹۵۰/۰۰۰ هکتار از کل مساحت استان را اراضی کشاورزی تشکیل می‌دهد.

در این منطقه برای کشاورزی از آب رودخانه، چشمه، قنات و آب‌بندانها، استفاده می‌شود و برای بهره‌وری بیشتر از آب رودها، سدهایی چون لار بر روی رود هراز و وشمگیر بر روی رود گرگان احداث شده است.

مهمترین محصولات کشاورزی مازندران‌عبارت‌انداز: برنج، پنبه، دانه‌های روغنی (سویا، کنجد، ذرت، آفتابگردان)، گندم، جو، حبوبات، جالیز، نیشکر، توتون، نباتات علوفه‌ای،



کشاورز مازندرانی (عکس از فروغ منصوری‌فر)

سبزیجات، کنف، چای.

این استان از مراکز مهم باغداری کشور است. اغلب خانه‌ها و باغهای مازندران، به ویژه در تنکابن، آمل، بابل و ساری مشجر و بیشتر شامل مرکبات است.

انواع درختان مرکّبات شامل: پرتغال، نارنج، لیمو، نارنگی و...می‌باشد و علاوه بر این، باغهای میوه مانند سیب، گلابی و ... در این منطقه وجود دارد.

۲ـ۸ـ دامداری

مازندران حدود ۲/۷۰۰/۰۰۰ هکتار مراتع قشلاقی میان‌بند، ییلاقی، و جنگلی دارد، به همین جهت دامپروری در این منطقه بطور سنّتی و علمی رواج دارد.

دامها شامل گوسفند، بز و گاو می‌باشد. ضمناً پرورش طیور در اغلب شهرها نیز به طریق سُنّتی و علمی معمول است.

۳ـ۸ـ ماهیگیری

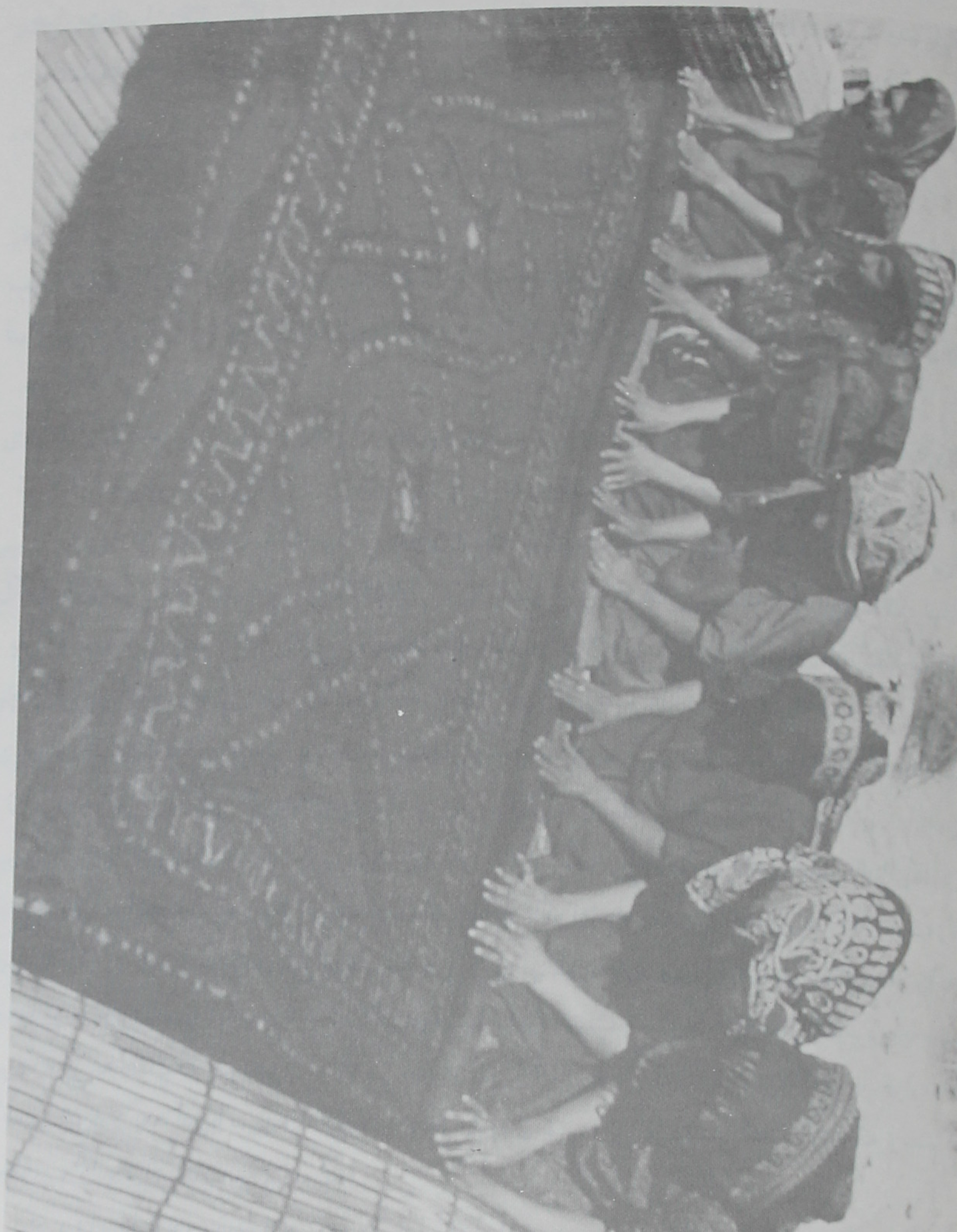
استان مازندران به جهت مجاورت با دریای مازندران و داشتن رودهای متعدد داخلی، زمینهٔ مساعدی برای صید و پرورش ماهی دارد و عّدهٔ زیادی از مردم استان در امر صید فعالیت دارند. یکی از صادرات مهم مازندران به سایر استانها و خارج از کشور ماهی و خاویار است.

۴ـ۸ـ زنبورداری

چون در مازندران انواع گیاهان گلدار فراوان وجود دارد و آب و هوای این منطقه نیز برای پرورش زنبور عسل مناسب است، در بسیاری از نقاط، به ویژه نواحی ییلاقی و میان بند[۲۰] پرورش زنبور عسل در کندوها معمول است.

۵ـ۸ـ صنایع دستی

هنردستی و خانگی در مازندران قدمت زیادی دارد، چنان که بافتن قالی و قالیچه توسط ترکمنها، وابسته به محیط زندگی و فرهنگ آنان می‌باشد. مهمترین صنایع دستی مازندران



زنان ترکمن در حال نمدمالی (عکس از کسراییان)

عبارت‌اند از: قالی، گلیم، حصیر، نخ‌ریسی، پارچه‌بافی، نمد، زیلو، جاجیم، و وسایل چوبی است.[۲۱]

۹ـ شهر ساری

شهر ساری با مساحتی حدود ۲۵/۶ کیلومتر مربع در دامنهٔ شمالی کوه البرز و ۲۴ کیلومتری دریای مازندران بین ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه عرض شمالی و ۵۳ درجه و ۵ دقیقه طول شرقی قرار دارد.[۲۲]

اطراف شهر را مزارع برنج، پنبه، درختان میوه و جنگلهای سبز پوشانده است. رود تجن از کنارهٔ شرقی آن می‌گذرد و اراضی آن را مشروب می‌سازد.

ساری از شهرهای باستانی مازندران است. بنای شهر را به توس پسر نوذر نسبت می‌دهند. آرامگاه ایرج، سلم و تور فرزندان فریدون را در ساری ذکر کرده‌اند. منوچهر، شاه پیشدادی به خونخواهی پدر خود ایرج، عموهایش سلم و تور را کشت و آنان را در کنار آرامگاه پدرش در ساری دفن کرد.

در شاهنامهٔ فردوسی نیز به مناسبتهایی نام ساری به میان می‌آید. فردوسی در آگاه شدن زال از مرگ نوذر می‌گوید:

چو گردان سوی کینه بشتافتند   به ساری سران آگهی یافتند

روایت کرده‌اند که وقتی رستم زال از چنگ اکوان دیو که او را به دریا افکنده بود، رهایی یافت، با فرزندش سهراب که جهان را در پی پدر گشته بود روبرو شد و ناشناس او را به قتل رسانید و چون بر او معلوم شد که پسر او می‌باشد، نخست خواست کالبد فرزندش را به سیستان برد، ولی به علت گرمی هوا، او را در ساری در محلی به نام قصرتوس نهاد، تا حرارت هوا کمتر شود و بعد گویا سهراب در همان جا مدفون شد. ولی فردوسی گفته است که رستم کالبد سهراب را به زابلستان برده است.

از روایتهای دورهٔ اسلامی بر می‌آید که ساری در دورهٔ سپهبد فرخان بزرگ که در سدهٔ اوّل هجری قمری بر طبرستان فرمانروایی داشت، بنا گردید و به نام فرزندش **سارویه** ساری نام گرفت.

کسروی بر این باور بود که نام ساری در اصل ساروان بود و ساروان ترکیبی است از دو واژهٔ سار که نام پرنده‌ای است و وان که در زبان ارمنی به معنی جایگاه و آبادی است.

بنابراین ساروان به معنی جای سار یا شهر سار است و علت این انتساب فراوانی سار در این شهر بوده است.

یزیدبن‌مهلب سردار عرب به شهر ساری حمله کرد و آن را ویران ساخت. پس از آن شهر اندک‌اندک آبادی گرفت، تا اینکه در حدود سال ۱۲۴ ﻫ.ق ساری به دست ابوالخصیب مرزوق‌سندی گشوده شد و مسجد جامعی که اکنون پابرجاست در محل آتشکدهٔ زرتشتیان بنا کرد.

از آن پس ساری نیز همانند آمل مرکز فرمانروایی نمایندگان خلفای‌عباسی و خاندانهای محلی چون سوخراییان و سادات‌زیدیه و مرعشی بود.

در سال ۲۶۰ ﻫ.ق یعقوب لیث‌صفاری، ساری را فتح کرد و در سال ۲۸۰ ﻫ.ق امیر اسماعیل سامانی برآن مستولی گشت. این شهر زمانی چند میدان تاخت و تاز آل زیار و آل بویه بود، تا اینکه اسپهبدان باوند بر آن دست یافتند.

پس از باوندیان، سادات‌مرعشی تا سال ۷۹۵ ﻫ.ق حکومت کردند. شاه عباس بزرگ که از سوی مادر با مرعشیها خویشاوند بود به ساری توجه کرد و بندر فرح‌آباد که در شرق ساری قرار دارد و راه شاه عباسی که از ساری می‌گذرد از بناهای اوست.

ساری در زمان قاجاریه حاکم‌نشین مازندران بود. در نهضت مشروطیت نیز ساری سهمی داشت. مستبدان ساری به طرفداری از محمّدعلی‌شاه‌قاجار در کنار رود تجن با مشروطه خواهان جنگ کردند و شهر ساری به دست هواداران محمّدعلی‌شاه افتاد.

در دورهٔ پهلوی، ساری مرکز استان دوم (مازندران) شد و رو به آبادی گذاشت. از جمله اینکه در مسیر راه‌آهن سرتاسری ایران قرار گرفت.[۲۳]



چوپان و گله‌اش، مازندران (عکس از کسرابیان)

یادداشتهای فصل بیستم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۲
۳- اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص ۵۰
۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۴، استان مازندران، ص ۴۷
۵- طبر در گویش محلی به معنی کوه است و طبرستان یعنی کوهستان.
۶- کیهان، دکتر مسعود. جغرافیای مفصل ایران، جلد دوم، ص ۲۸۱
۷- لسترنج، گای. جغرافیای تاریخی سرزمنیهای خلافت‌شرقی، ص ۳۹۴
۸- طاهری، دکتر ابوالقاسم. جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان، ص ۱
۹- شاهنامهٔ فردوسی، جلد اول، کلالهٔ خاور، ص ۲۵۲
۱۰- لسترنج، گای. همان کتاب، ص ۳۹۴
۱۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۱۲- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان مازندران، ص ۱
۱۳- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان مازندران، صص ۲-۱
۱۴- محمودزاده، سرهنگ کمال. شناخت دریای مازندران و پیرامون آن، ص ۲۰۶
۱۵- اسلاف گیلانیان و دیلمیان.
۱۶- محمودزاده، سرهنگ کمال. همان کتاب، ص ۲۰۶
۱۷- افشار (سیستانی)، ایرج. مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد دوم ص ۱۰۳۵
۱۸- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم، ص ۱۱۳۲
۱۹- رابینو، ه.ل مازندران و استرآباد، صص ۳۶-۳۵

۲۰-این قسمت در ارتفاع متوسط بین ییلاق و قشلاق قرار دارد.

۲۱-دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، صص ۱۱۶۶-۱۱۵۳

۲۲-مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۴، استان مازندران، ص ۴۷

۲۳-محمودزاده، سرهنگ کمال. همان کتاب، صص ۲۱۴-۲۱۲

فصل بیست و یکم

استان مرکزی

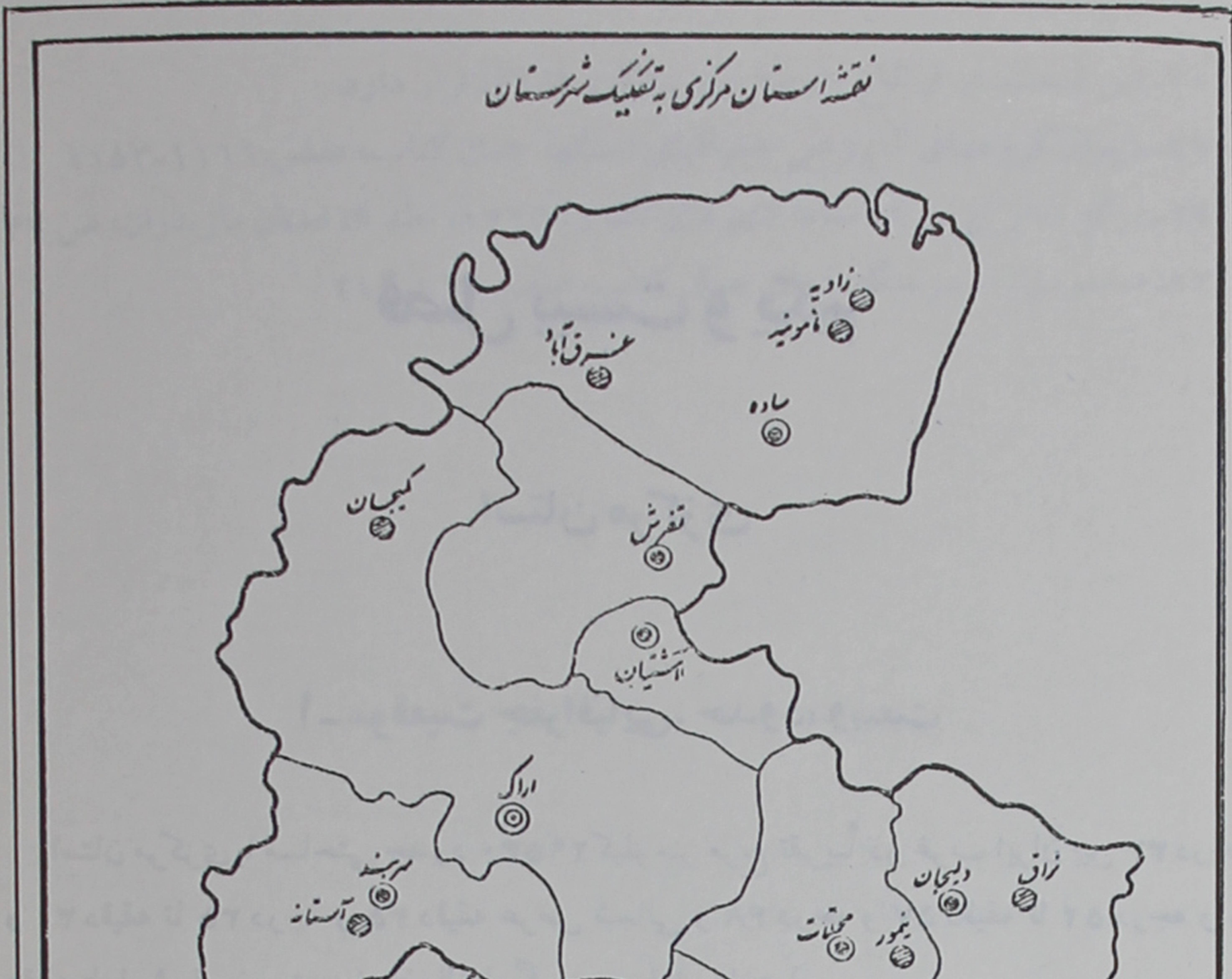
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان مرکزی با مساحتی حدود ۲۹۵۳۰ کیلومتر مربع تقریباً در غرب ایران بین ۳۳ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۳۵ درجه و ۳۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۵۷ دقیقه تا ۵۲ درجه و ۵ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

استان مرکزی از شمال به استانهای تهران و زنجان، از شرق به استان تهران، از غرب به استان همدان و از جنوب به استانهای اصفهان و لرستان محدود است.

ارتفاع مرکز استان (شهر اراک) از سطح دریا ۱۷۵۵ متر و فاصلهٔ هوایی آن از تهران ۲۳۰ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ اراک تا آبادان ۷۳۱، تا آستارا ۷۸۵، تا اصفهان ۲۹۱، تا اهواز ۵۹۳، تا ایلام ۵۸۵، تا بازرگان ۱۰۷۷، تا بندر امام خمینی ۷۶۸، تا بندرعباس ۱۳۷۳، تا بوشهر ۱۰۹۲، تا تبریز ۸۰۳، تا تهران ۲۸۸، تا جلفا ۹۳۱، تا خرم‌آباد ۲۰۳، تا خرمشهر ۷۱۳، تا خسروی ۵۷۲، تا رشت ۶۱۱، تا اورمیه ۸۲۴، تا زاهدان ۱۵۳۵، تا زنجان ۵۱۸، تا ساری ۵۳۸، سمنان ۵۱۶، تا سنندج ۳۶۴، تا شهرکرد ۳۹۸، تا شیراز ۷۷۲، تا کرمان ۹۹۴، تا کرمانشاه ۳۲۰، تا مشهد ۱۲۱۲، تا میرجاوه ۱۶۱۹، تا همدان ۱۸۸، تا یزد ۶۰۷،[۳] تا آستانه ۴۵، تا آشتیان ۸۰، تا تفرش ۸۷، تا خمین ۶۵، تا دلیجان ۱۴۰، تا زاویه ۱۹۰، تا ساوه ۱۵۰، تا



نقشهٔ استان مرکزی

شازند ۳۶، تا غرق‌آباد ۲۱۰، تا قم ۱۳۰، تا کمیجان ۹۲، تا محلات ۱۲۰، تا مامونیه (زرند) ۲۰۰، تا نراق ۱۶۰، تا نیمور ۱۲۲ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

این استان از دورهٔ صفویه تا آخر دورهٔ قاجاریه از ایالتهای مهم ایران به شمار می‌رفت و به ایالت عراق عجم مشهور بود.

از سال ۱۳۳۹ ه.ش، طبق قانونی که از مجلس شورای‌ملی گذشت، این استان به همراه استان‌کنونی تهران به علت اینکه تقریباً در مرکز ایران واقع است، مرکزی نامیده شد.

در زمان سلوکیان در این منطقه شهری به نام کره وجود داشته که نزدیک اراک‌کنونی‌بوده است. در دورهٔ اسلامی به ناحیهٔ بین همدان، ری و اصفهان عراق نام نهادند. عراق واژهٔ جدیدی است که معرب اراک است. معنی عراق، لب آب و کرانهٔ دریاست.

سده‌های متمادی این منطقه عراق نام داشت. استاد نفیسی در این باره نظر داده است که چون خواستند نام قدیم را زنده کنند نام شهر عراق رابه اراک تبدیل کردند.

حمدالله مستوفی، مؤلف نزهةالقلوب از عراق عجم یادکرده است. پس از حملهٔ مغول نام ایالت جبال به ایالت عراق عجم تغییر کرد. احتمالاً تا این دوره حاکم‌نشین عراق کره که معرب آن کرج می‌باشد. بوده است.

پروفسور هرتسفلد آلمانی شکل فارسی واژهٔ عراق را اراک به معنی سرزمین همواره دانسته است.

حبیب‌الله نوبخت، مؤلف کتاب دیوان دین، ذیل واژهٔ ارائک می‌نویسد:

«ارائک جمع اریکه است و اریکه معرب است از کلمهٔ اراکه و اراک به فتح کاف در فارسی به معنی تخت پادشاهی است در مرتبهٔ اوّل، و به معنای پایتخت است. در مرتبهٔ دوم به معنای استانی است که پایتخت پادشاهان در اوست در مرتبهٔ سوم.»

مگر اینکه عربها این کلمه را در معنای سوم به گونهٔ عراق تعریب کرده و اصمعی که نام عراق را در فارسی دانسته و به معنای باغستان و نخلستان گرفته است.

جغرافی نگاران ایرانی و عرب از سدهٔ ۲ هـ.ق به بعد، از سرزمین تیسفون تا بیستون تا اکباتان، و از اکباتان تا باتان را ایالتها و آبادیهای پایتخت شمرده‌اند و این نواحی را بهستون توصیف کرده‌اند و کلمهٔ ارا که به معنی شهرستان و لفظ اراک به معنای باغ و کاخ نیز صوری از لغت اراک هستند. این واژه به‌گونهٔ آرایک به فتح آخر در اوستا به معنی بارگاه، تخت‌گاه، سریر پادشاهی به‌کار رفته است.[۵]

۳ـ تقسیمات کشوری

استان مرکزی بر اساس آخرین تقسیمات کشوری دارای ۸ شهرستان، شامل ۱۵ بخش، ۱۵ شهر، ۵۹ دهستان [۶] و ۲۸۳۶ آبادی‌بوده‌اند

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش، استان مرکزی /۱/۰۸۲/۱۰۹ نفر جمعیت داشته است که از این تعداد ۴۴ درصد در نقاط شهری و ۵۶ درصد در نقاط روستایی و کمتر از ۱/۰ درصد غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۳۶/۶ نفر در هر کیلومتر بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش، از /۱/۰۸۲/۱۰۹ نفر جمعیت استان مرکزی ۵۵۰۳۵۹ نفر مرد و ۵۳۱۷۵۰ نفر زن بوده‌اند که نسبت جنسی برابر ۱۰۳ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۳ نفر مرد وجود داشته است.[۸]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به /۱/۲۱۹/۴۹۸ نفر رسیده است. از این جمعیت /۶۲۳/۷۰۹ نفر در نقاط شهری و /۵۹۵/۷۸۹ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

مردم استان اراک از نژاد آریا و ایرانی‌الاصل می‌باشند و همانند همهٔ ایرانیان به حفظ آداب و رسوم باستانی خود کوشا هستند.

۲ـ۵ـ زبان

پیش از پیدایی شهر کنونی اراک، در نقاط مختلف این سرزمین لهجه‌های مختلفی وجود داشت، از جمله لهجهٔ تاتی در ناحیهٔ وفس، لهجهٔ مردم شرا (چرا)، کزاز و سربند که هر یک در صوت و آوا تفاوتهایی با هم داشته و دارند. اما پس از بنای اراک و اسکان گروههای مختلف در آن، یک ترکیب خاصی از لهجه‌های مختلف به وجود آمد، ولی با پیدایی رسانه‌های گروهی و تسلط زبان (لفظ قلم) با لهجهٔ تهرانی و زبان رسمی کشور، گویش محلی فراموش گردید و اکنون مردم بی لهجه بوده و کتابی سخن می‌گویند. ولی در روستاها، محاورهٔ پیر مردان و پیر زنان همان لهجهٔ قدیمی است.

۳ـ۵ـ دین

مردم استان مرکزی پیش از حملهٔ عربها به ایران، دین زرتشتی داشته‌اند. وجود آتشکده‌های بزرگ در شهرهای این استان دلیل بر این نظر است.

درحال حاضر بیش از ۹۹ درصد جمعیت استان مرکزی را مسلمانان با مذهب جعفری اثنی عشری تشکیل می‌دهند. عده‌ای ارمنی (گریگوار) و سایر اقلیتها نیز در این استان به سر می‌برند.

براساس سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ در این استان ۲۴۰۴ نفر زرتشتی، ۷۱ نفر کلیمی و ۱۰۶۱ نفر مسیحی سکونت داشته‌اند.

۶ـ اخلاق و عادتهای مردم

مردم استان مرکزی پاک‌اندیش، باسواد و سخت‌کوش هستند و به حسن اخلاق مشهورند.

مردم این استان به سنّن باستانی خود به ویژه کردارنیک، رفتارنیک، گفتارنیک پـای بنداند. اینـان مـردمی درستکار، راستگو، سالم و علاقه‌مند به خانواده هستند.

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی استان مرکزی به شرح زیر است:

شهرستان اراک:

امام‌زاده سهیل‌بن‌علی، امام‌زاده ۷۲ تن ساروق، بقعهٔ شاه‌غریب، شاه‌قلندر، چـهل‌دختران، امـام‌زاده شـاهزاده‌حسین، شـاهزاده ابـراهیم، امـام‌زاده خواخاتون، امام‌زاده محمّدعابد، بنای تاریخی پیر مرادآباد، آتشکدهٔ برزو، بازار، برج شیشه، مدرسهٔ سپهدار، گرمابهٔ چهارفصل.

شهرستان تفرش:

مسجد جامع ششناو، امام‌زاده محمّد، بقعهٔ ابوالعلی‌مهدی، امام‌زاده احمد، امام‌زاده قاسم، امام‌زاده هادی، امام‌زاده جعفر، آرامگاه آقامؤمن تفرشی.

شهرستان ساوه:

مسجد جامع، آثار شهر قدیمی آوه، منارهٔ مسجد میدان، مقبرهٔ سیّداسحاق.

شهرستان محلات:

آتشکدهٔ آتشکوه، محراب امام‌زاده ابوالفضل و یحیی.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

از مجموع حدود چهار میلیون هکتار مساحت استان مرکزی، ۷۵۰ هزار هکتار آن اراضی زیرکشت، ۲/۳ میلیون هکتار آن را مراتع و بقیه را اراضی غیر مزروعی تشکیل می‌دهد.

محصولات مهم کشاورزی این استان عبارت‌انداز: گندم، جو، حبوبات، آفتابگردان، پنبه، چغندرقند، تنباکو، گوجه‌فرنگی، پیاز، کاهو، انگور، انار، بادام، گردو، طالبی و...



قالیچهٔ ابریشم فراهان

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

دامداری و دامپروری در این استان رایج است. مردم استان در کنار کارهای کشاورزی به

پرورش دام نیز می‌پردازند. نواحی شرقی، شمال‌شرقی و پیرامون مسیله و دشتهای مجاور آن به علت گرمی هوا در بعضی مواقع کوچ موقت گوسفند و بز را فراهم می‌سازد که بیشتر عشایر منطقه در این نواحی به دامداری اشتغال دارند.

۳ـ۸ـ صنایع دستی

در بیشتر شهرستانهای استان مرکزی، هنرهای دستی وجود دارد. صنعت دستی قالی و قالی بافی بیشتر جنبهٔ صادراتی دارد. انواع مختلف قالی و قالیچه مانند ساروق اراک و محلات و قالیچهٔ ساوه بافته می‌شود. همچنین گلیم و جاجیم بافی تفرش و گیوه چینی وفس و سنجان اراک و مسگری وجود دارد.[۱۰]

۹ـ شهر اراک

شهر اراک مرکز استان مرکزی با مساحتی حدود ۲۸/۳ کیلومتر مربع در جنوب‌غرب استان بین ۳۴ درجه و ۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۹ درجه و ۴۲ دقیقه طول شرقی قرار دارد.[۱۱]

شهر اراک در قدیم به نام سلطان‌آباد مشهور بوده است. این شهر در مرکز انشعاب خطوط مواصلاتی مهم واقع گردیده است. بنای اولیهٔ آن در سال ۱۲۳۱ هـ.ق به دستور فتحعلی‌شاه قاجار به وسیلهٔ یوسفخان‌گرجی (سپهدار)، فرماندهٔ پادگان محل بنا گردید و به نام قلعهٔ سلطان آباد نامیده شد.[۱۲]

در سال ۱۳۱۶ هـ.ش بر طبق قانون تقسیمات کشوری، نام سلطان‌آباد به اراک تغییر داده شد و نیز در سال ۱۳۶۵ هـ.ش به عنوان مرکز استان مرکزی انتخاب و در سال ۱۳۵۷ هـ.ش رسماً تشکیلات استان مرکزی در این شهر مستقر و به کار اشتغال ورزیدند.

هدف از ایجاد و احداث این شهر در ابتدا پایگاهی نظامی بوده تا بتواند در حفظ منطقه مؤثر واقع شود. به همین جهت است که ساختمان اولیهٔ شهر به صورت قلعه‌ای بوده که چهار

دروازه داشته است.

با عبور راه‌آهن از اراک، و احداث خیابانهای جدید، توسعهٔ شهر در جنوب و جنوب غربی آغاز گردید و جمعیت رو به افزایش گذارد، به‌طوری که در سال ۱۳۲۰ ه.ق جمعیت آن حدود ۵۱۰۰۰ نفر بوده است.

از این زمان به بعد، اراک نیز مانند سایر شهرهای کشور توسعه یافت و در سالهای صلح و آرامش دیوارهای حفاظتی شهر برداشته شد و شهر اراک بی رویه رو به گسترش نهاد.

اراک در مسیر لوله‌های نفت‌خام و محصولات نفتی که به تهران می‌رسد قرار گرفته است. وجود مراکز صنعت و سرعت رشد صنعتی، در چند سال اخیر این شهر را به صورت یک ناحیهٔ پرتحرک مهاجرپذیر در آورده است.[۱۳]

یادداشتهای فصل بیست و یکم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱۷
۳- اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰
۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲، استان مرکزی، ص ۲۷
۵- محتاط، محمّدرضا. سیمای اراک، جلد اوّل، صص ۲۳-۱۳
۶- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۷- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان مرکزی، ص ۱
۸- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان مرکزی، صص ۲-۱
۹- محتاط، محمدرضا. سیمای اراک، جلد دوم، اراک، بدون تاریخ، صفحهٔ ۶
۱۰- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم صص ۱۲۱۲-۱۲۲۰
۱۱- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲، استان مرکزی، ص ۲۷
۱۲- اتحادیه شهرداریهای ایران. سالنامهٔ شهرداریها، ص ۴۷
۱۳- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۱۱۹۶

فصل بیست و دوم

استان هرمزگان

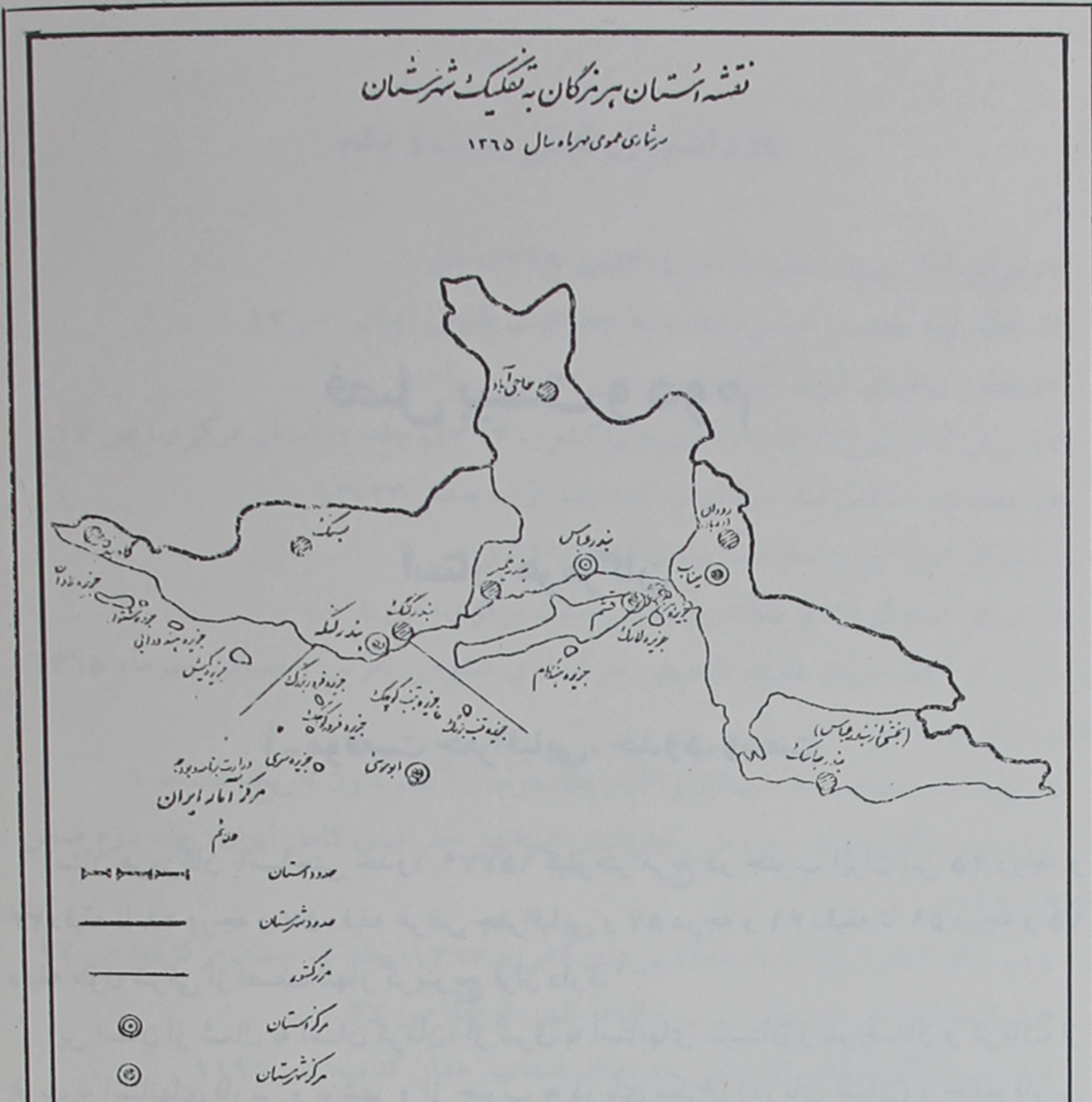
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان هرمزگان بامساحتی حدود ۶۵۳۷۹ کیلومتر مربع در جنوب ایران بین ۲۵ درجه و ۳۴ دقیقه تا ۲۸ درجه و ۵۷ دقیقه عرض جغرافیایی و ۵۲ درجه و ۴۱ دقیقه تا ۵۹ درجه و ۱۵ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استان کرمان، از شرق به استانهای سیستان و بلوچستان و کرمان، از غرب به استانهای فارس و بوشهر و از جنوب به دریای مکران (دریای عمان) و خلیج فارس محدود است.

فاصلهٔ مرکز آن (شهر بندرعباس) از سطح دریا ۱۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۱۰۶۰ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ بندرعباس تا آبادان ۱۲۱۶، تا آستارا ۲۰۰۹، تا اراک ۱۳۳۷، تا اصفهان ۱۰۸۲، تا اهواز ۱۱۶۹، تا ایلام ۱۶۸۴، تا بازرگان ۲۴۰۳، تا بندر امام‌خمینی ۱۱۵۸، تا بوشهر ۹۲۱، تا تبریز ۲۱۲۵، تا تهران ۱۵۰۱، تا جلفا ۲۲۶۲، تا خرم‌آباد ۱۷۰۳، تا خرمشهر ۱۲۳۴، تا خسروی ۱۷۵۱، تا رشت ۱۸۲۴، تا اورمیه ۲۱۹۴، تا زاهدان ۱۰۳۹، تا زنجان ۱۸۳۱، تا



نقشهٔ استان هرمزگان

ساری ۱۷۵۱، تا سمنان ۱۷۲۹، تا سنندج ۱۷۳۴، تا شهرکرد ۱۱۸۹، تا شیراز ۶۰۱، تاکرمان ۴۹۸، تاکرمانشاه ۱۷۴۸، تا مشهد ۱۴۱۷، تا میرجاوه ۱۱۲۴، تا همدان ۱۵۶۱، تا یاسوج ۸۵۹، تا یزد ۸۲۴،[3] تا بستک ۲۶۰، تا بندرخمیر ۱۵۰، تا بندرکنگ ۲۷۰، تابندر لنگه ۲۷۵، تا جاسک ۳۳۰، تا حاجی‌آباد ۱۶۵، تا دهبارزرودان ۱۰۵، تا قشم ۲۰، تاگاوبندی ۵۱۰، تا میناب ۱۱۰، تا هرمز ۳۰ کیلومتر است.[4]

۲ـ وجه تسمیه

در سال ۱۳۳۹ ه.ش طبق قانونی که به تصویب مجلس شورای ملّی رسید، این استان به نام فرمانداری کل بنادر و جزایر دریای عمان نامیده شد. در سال ۱۳۴۶ ه.ش فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج‌فارس و فرمانداری کل بنادر و جزایر دریای عمان ادغام و استان ساحلی بنادر و جزایرخلیج‌فارس و دریای عمان نامیده شد. چندی بعد این استان به دو استان بنادر و جزایر خلیج فارس (بوشهر کنونی) و بنادر و جزایر دریای‌عمان (هرمزگان کنونی) تقسیم شد.

سرانجام در جلسهٔ مورخ ۱۲ مهر ۱۳۵۵ ش. هیئت وزیران، بنا به پیشنهاد مورخ ۵ مهر ۱۳۵۵ ه.ش وزارت کشور، نام این استان به مناسبت نام هرمز و به خاطر موقعیت حساس تنگه هرمز و به لحاظ وضعیت جغرافیایی این منطقه که در مقابل دهانه هرمز قرار دارد، به استان هرمزگان تغییر یافت.[5]

جزیرهٔ هرمز در مدخل خلیج فارس نزدیک ساحل شهرستان بندرعباس از نقاط تاریخی مهم خلیج‌فارس به شمار می‌رود.

نام هرمز را در کتابهای قدیم هرموز یا هرموج یا ارموس نوشته‌اند.[6]

جغرافی نگاران اسلامی چون مقدسی، ادریسی و استخری، بنای شهر هرمز کهنه را به اردشیر بابکان نسبت داده‌اند.[7]

نام تنگه و شهر هرمز از اُرمزد یا هورمزد به معنی خدایای یگانه یا سرور دانا مأخوذ گردیده است.

برخی‌نیزبراین‌باورندکه‌جزءاول‌واژهٔ‌هرمز، همان هور یا خور است که به معنی بندر و لنگرگاه‌دربعضی‌اسامی‌کرانه‌های‌دریای‌پارس‌چون‌خورموسی،خورفکان‌وخوربیان‌دیده‌می‌شود.



بندر شهید رجایی، بندرعباس (عکس از منوچهر یگانه‌دوست)



بندر شهیدباهنر، بندرعباس (عکس از منوچهر یگانه‌دوست)

به هرحال نام این استان یعنی هرمزگان از نام تنگه یا شهر هرمز گرفته شده است. هرمزگان از دو کلمهٔ هرمز و گان (پسوند نسبت) تشکیل گردیده یعنی سرزمین منسوب به هرمز.

۳ـ تقسیمات کشوری

براساس آخرین تقسیمات کشوری، استان هرمزگان دارای ۷ شهرستان شامل ۲۰ بخش، ۱۳ شهر، ۶۰ دهستان [۸] و ۲۳۵۳ آبادی است. [۹]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش استان هرمزگان ۷۶۲۲۰۶ نفر جمعیت داشته که از این تعداد ۴۰/۴ درصد درنقاط شهری و ۵۹/۳ درصد درنقاط روستایی سکونت داشته و بقیه غیرساکن بوده‌اند.

تراکم جمعیت در این استان ۱۱/۷ نفر در هرکیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش از ۷۶۲۲۰۶ نفر جمعیت استان هرمزگان، ۳۸۹۳۲۹ نفر مرد و ۳۷۲۸۷۷ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه نسبت جنسی برابر ۱۰۴ به دست می‌آید. به بیان دیگر دراین استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۴ نفر مرد وجود داشته است. [۱۰]

براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به /۹۴۶/۲۸۳ نفر رسیده است. از این جمعیت /۳۸۳/۰۶۱ نفر در نقاط شهری /۵۶۳/۲۲۲ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

خلیج‌فارس از دیرباز یعنی پیش از زمان ورود نژاد آریا به نجد ایران و گسترش آن نژاد، مسکن اقوام زنده و کوشای دنیای قدیم بوده است. علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای نژادهای دیگر

چون دراویدی، سیاه‌پوست، سامی و عیلامی در هرمزگان سکونت داشته‌اند و فرهنگهای متفاوتی در آنجا به هم اختلاط یافته است.

پژوهشگران منشاء پیدایی انسان و تکامل ابتدایی او را در آفریقا جستجو کرده‌اند، لذا با توجه به مدارک به دست آمده فرضیهٔ مهاجرت انسان را عنوان کرده‌اند. یکی از نقاطی که در مسیر مهاجرت انسان از آفریقا به جنوب شرقی آسیا قرار دارد استان هرمزگان است. بررسیها و کاوشهای باستانی در این منطقه از ایران ابزار آن دوره، بلکه بقایای انسانهای آن عهد رانیز ارائه می‌دهد.

۲-۵- زبان

زبان اکثر مردم هرمزگان فارسی است. در برخی از نواحی استان، اهالی به لهجه‌های محلی مینابی، بندرعباسی، لاری، بلوچی و همچنین زبان عربی سخن می‌گویند.

۳-۵- دین

اکثریت قریب به اتفاق مردم استان هرمزگان مسلمان و پیرو مذهب جعفری‌اثنی‌عشری و مذهب سنّی شافعی هستند. اقلیتهای مذهبی زرتشتی، کلیمی و مسیحی نیز در این استان به سر می‌برند.

در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش این استان دارای ۸۶۲ نفر زرتشتی، ۳ نفر کلیمی و ۱۸۴ نفر مسیحی بوده است.

۶- اخلاق و عادتهای مردم

هرمزگانیها، مردمی متدین، سخت‌کوش، بی‌آزار، صلح‌جو، زودآشنا و زودرنج، مهمان‌نواز و مهربانند. در عقاید دینی و مذهبی متعصب هستند و به پیشوایان دینی احترام زیاد می‌گذارند. سنّی و شیعه برادروار با هم زندگی می‌کنند.



اسکلهٔ جزیرهٔ قشم (عکس از منوچهر یگانه‌دوست)

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی هرمزگان عبارت‌اند از:

شهرستان بندرعباس:

عمارت کلاه‌فرنگی، زیارتگاه خواجه‌خضر، مسجد سبزکهنه، معبد هندوها، امامزاده سیّدمظفر، امامزاه سیّدکامل، امامزاده شاه محّمدتقی.

شهرستان بندرلنگه:

مسجد علی، منارهٔ ابن عباس، مسجدحاجی‌خداداد، مسجد افغان، مسجد آقاسیّدعبدالقاهر، حسینیهٔ غضنفری، قلعهٔ لشتان، باغستان گشه و بندرملو.

شهرستان میناب:

قلعهٔ میناب.

شهرستان جزیرهٔ قشم:

مسجد بُرخ، قلعهٔ پرتقالی ها، مقبرهٔ شاه شهید و سیّدمظفرو سدهای باستانی.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

بیشترین جمعیت استان در بخش کشاورزی به کار مشغول‌اند.

خاک استان هرمزگان که اغلب شنی است، بیشتر برای کشت صیفی‌جات و اراضی سنگلاخی آن برای کشت مرکبات مناسب است و خاک مناسب کشت غلات و سایر محصولات اساسی بیشتر در نواحی شمالی است.

درحال حاضر نزدیک به یک میلیارد متر مکعب آب از منابع مختلف آبهای سطحی (رودها) و زیرزمینی به مصرف کشاورزی‌استان‌می‌رسد.محصولات کشاورزی‌استان‌هرمزگان عبارت‌اند از:

صیفی‌جات و سبزیجات مانند: گوجه‌فرنگی، بادمجان، پیاز، هندوانه، خیار، خربزه و بامیه.



بابای زار، هرمزگان (عکس از دکتر شهناز نجم‌آبادی)

نخلستانها که حدود ۳۵ هزار هکتار از اراضی استان را به خود اختصاص داده است و حدود هفت میلیون اصله درخت خرما را در برمی‌گیرد. بیش از چهار میلیون اصله درخت خرما در شهرستان میناب و بقیه در دیگر نقاط استان کاشته شده است.

بیش از ۱۰۰ گونهٔ مختلف نخل بومی در هرمزگان موجود است که انواع معروف و مهم آن عبارت‌اند از: شاهانی، خنزی، زرک، هلو، مرداسنگ، آلوقهری.

مرکبات استان حدود ۱۵ هزار هکتار از اراضی را به خود اختصاص داده و تولیدی حدود هفت‌هزار تن دارد که شامل انواع پرتقال، نارنگی، لیموشیرین، لیموترش، کریپ‌فروت و نارنج است.

حدود ده هزار هکتار از اراضی آبی به کشت گندم و جو اختصاص دارد. در سالهایی که بارندگی مناسب صورت گیرد حدود هفت‌هزار تا ده هزار هکتار از اراضی دیم نیز به کشت گندم و جو اختصاص می‌یابد.

سایر محصولات کشاورزی هرمزگان عبارت‌اند از: حنا، تنباکو، یونجه، انبه، حبوبات، سنجد و سیب‌زمینی.

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

هرمزگان از لحاظ دامداری موقعیت ویژه‌ای دارد. علاوه بر حدود یک میلیون دام محلی و ساکن، یک میلیون دام عشایری و متحرک استانهای فارس و کرمان در هنگام قشلاق از مراتع این استان استفاده می‌کنند. بیشتر دامهای استان بز است و پرورش گوسفند چندان توسعه نیافته است.

نوعی بز بومی به نام تالی یا جزیرتی در استان پرورش می‌یابد.

گاوهای ناحیهٔ جاسک معروف هستند، نژاد آنها احتمالاً به نژاد سیستانی می‌رسد. شتر نیز در این استان پرورش داده می‌شود.

۳ـ۸ـ زنبورداری و مرغداری

توسعهٔ فن زنبورداری از سال ۱۳۵۹ هـ.ش به بعد مورد توجه قرار گرفته و با آموزشهای لازم، کشاورزان و باغداران با این حشرهٔ مفید، که علاوه بر تأمین عسل در باروری محصولات

آنها نیز نقش مهمی دارد آشنا گردیدند. مرغداری در این استان به صورت سنّتی و مدرن صورت می‌گیرد.

۴-۸- صید آبزیان

در حال حاضر، صید آبزیان آبهای جنوب کشور به وسیلهٔ صیادان محلی و سنّتی در عمقهای کم صورت می‌گیرد و معمولاً با روشهایی از قبیل استفاده از تورکفی، تورگوش‌گیر، قفسهای سینی (گرگور)، قلاب و یا تورهای انتظاری ساحلی به‌کار صیادی پرداخته‌می‌شود.[۱۱]

۵-۸- صنایع دستی

صنایع دستی مردم استان هرمزگان عبارت‌اند از: قالی‌بافی، چادربافی، حصیربافی، قلیان‌سازی، عبابافی، لنج‌سازی و ...

۹- شهر بندرعباس

شهر بندرعباس مرکز استان هرمزگان با مساحتی حدود ۴۴/۷ کیلومتر مربع بین ۲۷ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی و ۵۶ درجه و ۱۸ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱۲]

بندرعباس از لحاظ تاریخی قدمت زیادی دارد. مورخان بر این عقیده‌اند که این شهر در دورهٔ هخامنشیان از بنادر مهم بوده است.

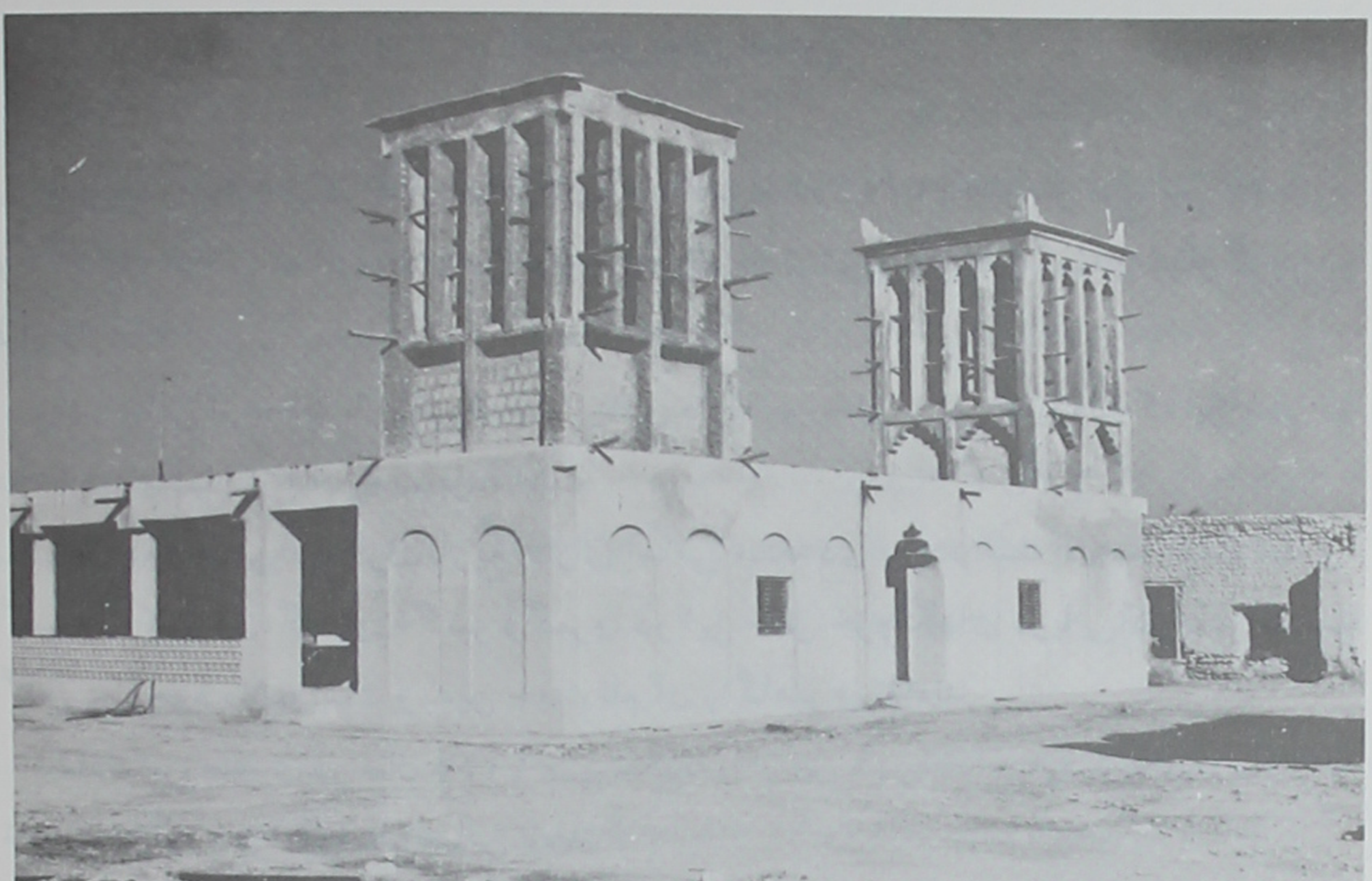
شهر بندرعباس در طول تاریخ دارای اسامی متعددی بوده است که عبارت‌اند از: گمبرون، کمیرون، گامرون، گمبر و گمرو. در این محل خرچنگهای دریایی کوچکی به اسم گامبری وجود داشته است و بدین جهت نام آن را گامبری نهادند.

شاه‌عباس صفوی در سال ۱۶۲۲ م. پرتغالیها را از این شهر اخراج کرد و بندر مزبور را به تصرف درآورد و آن را بندرعباس نامید.[۱۳]

شهر بندرعباس به علت واقع شدن در کنارهٔ خلیج فارس و نزدیکی با تنگهٔ هرمز، از لحاظ



یکی از ساکنان محلی جزیرهٔ کیش



ساختمان مسکونی شیخ آل‌علی، جزیرهٔ کیش

سیاسی و اقتصادی حایزاهمیت است. از این‌رو همیشه مورد نظر استعمارگران بوده و به عنوان گلوگاه اقتصاد غرب تلقی می‌شده است. در گذشته، استعمارگرانی چون پرتغال، انگلستان، هلند، فرانسه، بلژیک، روسیه، اسپانیا، و در عصر حاضر آمریکا و... چشم طمع به این منطقه دوخته‌اند.[۱۴]



زنان سخت‌کوش بشاگرد، هرمزگان (عکس از محمّد رضابهارناز)

یادداشتهای فصل بیست و دوم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱۹
۳- اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰
۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲۴، استان هرمزگان، ص ۱۷
۵- بختیاری، مجید. راهنمای مفصل ایران، جلد ۲۲، استان هرمزگان، ص ۵۹
۶- نفیسی، سعید. جغرافیای تاریخی خلیج فارس، سمینار خلیج‌فارس، جلد ۲، ادارهٔ کل انتشارات و رادیو، ص ۷۰
۷- رسایی، دریابُد فرج‌الله. ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها، پیک دریا، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۹۵
۸- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان هرمزگان، ص ۱
۹- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان هرمزگان، ص ۱ و ۱۵
۱۰- مرکز آمار ایران. همان نشریه، صص ۲-۱
۱۱- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم، صص ۱۲۷۱-۱۲۶۸
۱۲- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲۴، استان هرمزگان، ص ۱۷
۱۳- اتحادیهٔ شهرداریهای ایران. سالنامهٔ شهرداریها، ص ۴۳۱
۱۴- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۱۲۴۲

فصل بیست و سوم

استان همدان

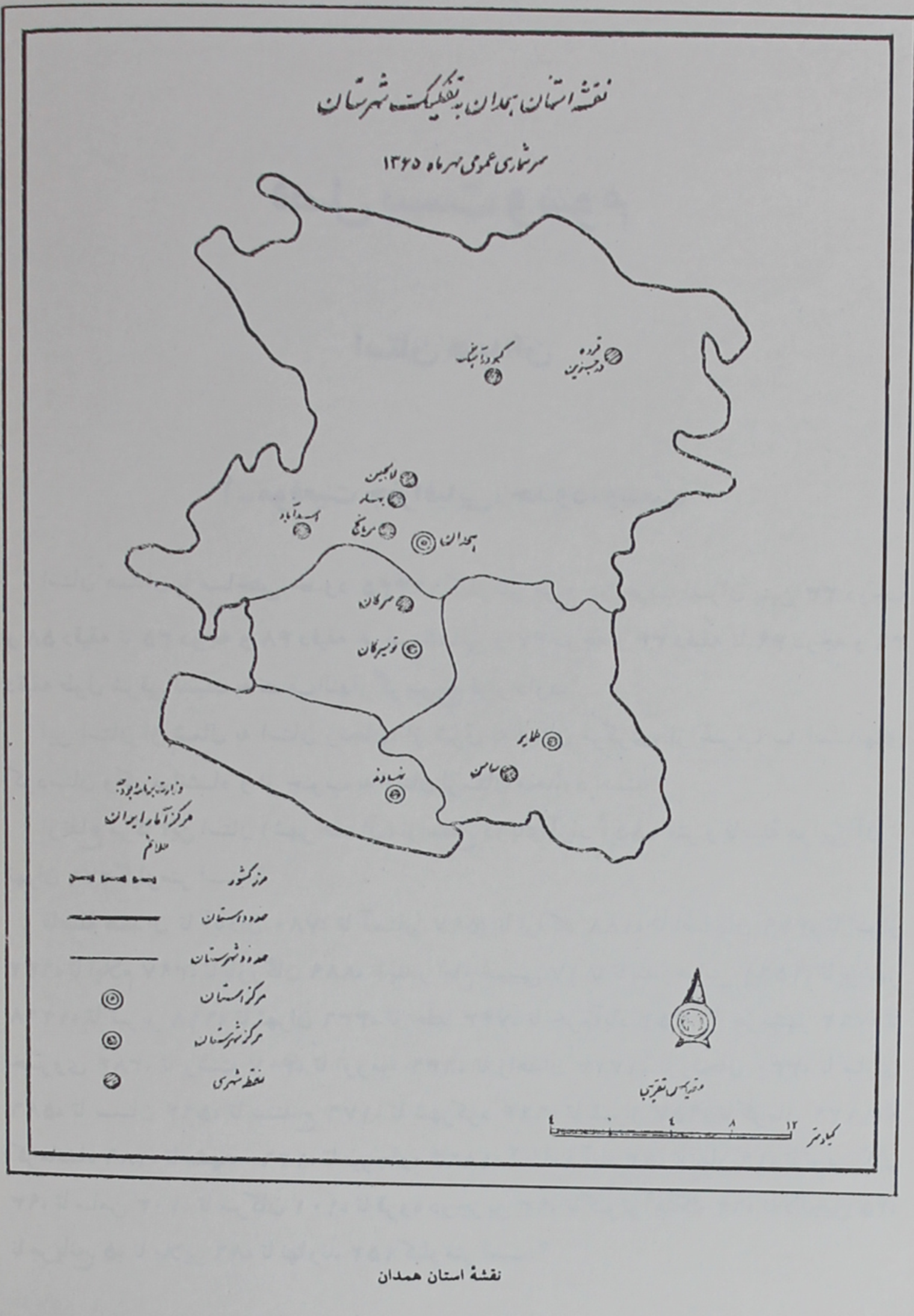
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان همدان با مساحتی حدود ۱۹۴۴۵ کیلومتر مربع در غرب ایران بین ۳۳ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۵ درجه و ۴۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۳۴ دقیقه تا ۴۹ درجه و ۳۶ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استان زنجان، از شرق به استان مرکزی، از غرب به استانهای کردستان و کرمانشاه و از جنوب به استان لرستان محدود است.

ارتفاع مرکز این استان (شهر همدان) از سطح دریای آزاد ۱۸۵۰ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۲۷۱ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ همدان تا آبادان ۷۸۰، تا آستارا ۵۹۷، تا اراک ۱۸۸، تا اصفهان ۴۷۹، تا اهواز ۶۴۲، تا ایلام ۳۹۷، تا بازرگان ۸۸۹، تا بندر امام‌خمینی ۸۱۷، تا بندرعباس ۱۵۶۱، تا بوشهر ۱۲۶۸، تا تبریز ۶۱۸، تا تهران ۳۳۶، تا جلفا ۷۴۳، تا خرم‌آباد ۳۵۲، تا خرمشهر ۷۶۲، تا خسروی ۳۸۴، تا رشت ۴۰۷، تا اورمیه ۶۳۶، تا زاهدان ۱۷۲۳، تا زنجان ۳۳۰، تا ساری ۵۸۶، تا سمنان ۵۶۴، تا سنندج ۱۷۶، تا شهرکرد ۶۶۴، تا شیراز ۹۵۷، تا کرمان ۱۱۷۹، تا کرمانشاه ۱۸۹، تا مشهد ۱۲۶۰، تا میرجاوه ۱۸۶۴،[۳] تا اسدآباد ۵۲، تا بهار ۱۹، تا تویسرکان ۹۳، تا سامن ۱۰۳، تا سرکان ۱۰۱، تا قروه درجزین ۹۳، تا کبوترآهنگ ۶۲، تا لالجین ۲۵، تا مریانج ۵، تا ملایر ۸۶، تا نهاوند ۱۵۲ کیلومتر است.[۴]



نقشهٔ استان همدان

۲ـوجه تسمیه

نام همدان برای اولین‌بار در سال ۱۱۰۰ ق.م در کتیبهٔ تیگلات پلیسر اوّل، شاه آشور به چشم می‌خورد که آن را **امدانه** یا **همدانا** ذکر کرده است، ولی در کتیبه‌های عهد هخامنشی آن را **هگمتان** و در کتاب هرودوت یونانی **اکباتان** می‌خوانیم.[۵]

ژاک دومرگان، می‌نویسد:

«تنها شهر مهم این ناحیه بدون شک همدان و اکباتان (هنگمتانهٔ؟) باستانی، پایتخت مادهاست که هرودوت آن را دیده و در کتیبه‌های میخی اکباتانه است.»[۶]

دکتر بهمن کریمی، می‌گوید:

«امّا محقق این است که بنای همدان به دست نخستین پادشاه ماد (دیاکو) صورت نیافته، زیرا که در کتیبهٔ تیگلات پلیسر اوّل، اسم همدانا مسطور است. شاید دیاکو بر آبادی و جلال آن افزوده و آنجا را مقر حکمرانی خود قرار داده است.»[۷]

اسم اصلی این شهر **هانگ‌ماتانا** یا **هاکاماتانا** بوده که معنی آن محل اجتماع می‌باشد و به واژهٔ انجمن نزدیک است. در تورات **اخمثا** نوشته شده که مرکب است از هاخای زندی و ثانای پالی که شعبه‌ای از زبان سانسکریت است و ثانا به معنی ستان فارسی است که محل و مکان باشد و اخمثا را به شهر دوستی و محل دوستی ترجمه کرده‌اند، زیرا شاهان ایران در تابستان، دوستان خود را به این شهر دعوت می‌کردند.

اعتمادالسلطنه بر این عقیده بود که اسم این شهر همدان بوده، چه هم معنی اتفاق و دان معنی ظرفیت را می‌رساند، یعنی مجمع متفقین.[۸]

۳ـ تقسیمات کشوری

استان همدان براساس آخرین تقسیمات کشوری دارای ۶ شهرستان شامل ۱۶ بخش، ۱۲ شهر، ۶۹ دهستان[۹]، و ۱۵۴۳ آبادی است.[۱۰]

۴ـ جمعیت

در سرشماری نفوس و مسکن مهر ماه ۱۳۶۵ هـ.ش استان همدان /۱/۵۰۵/۸۲۶ نفر جمعیت داشته که از این تعداد ۳۷/۴ درصد در نقاط شهری و ۶۲/۶ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته و کمتر از ۰/۱ درصد غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۷۷/۴ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش از /۱/۵۰۵/۸۲۶ نفر جمعیت استان همدان، ۷۸۳۹۵۹ نفر مرد و ۷۲۱۸۶۷ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه، نسبت جنسی برابر ۱۰۹ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۹ نفر مرد وجود داشته است.[۱۱]

بر اساس نتایج طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به /۱/۷۶۳/۴۷۵ نفر رسیده است. از این جمعیت ۷۷۳/۷۶۰ نفر در نقاط شهری و /۹۸۹/۷۱۵ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیر ساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

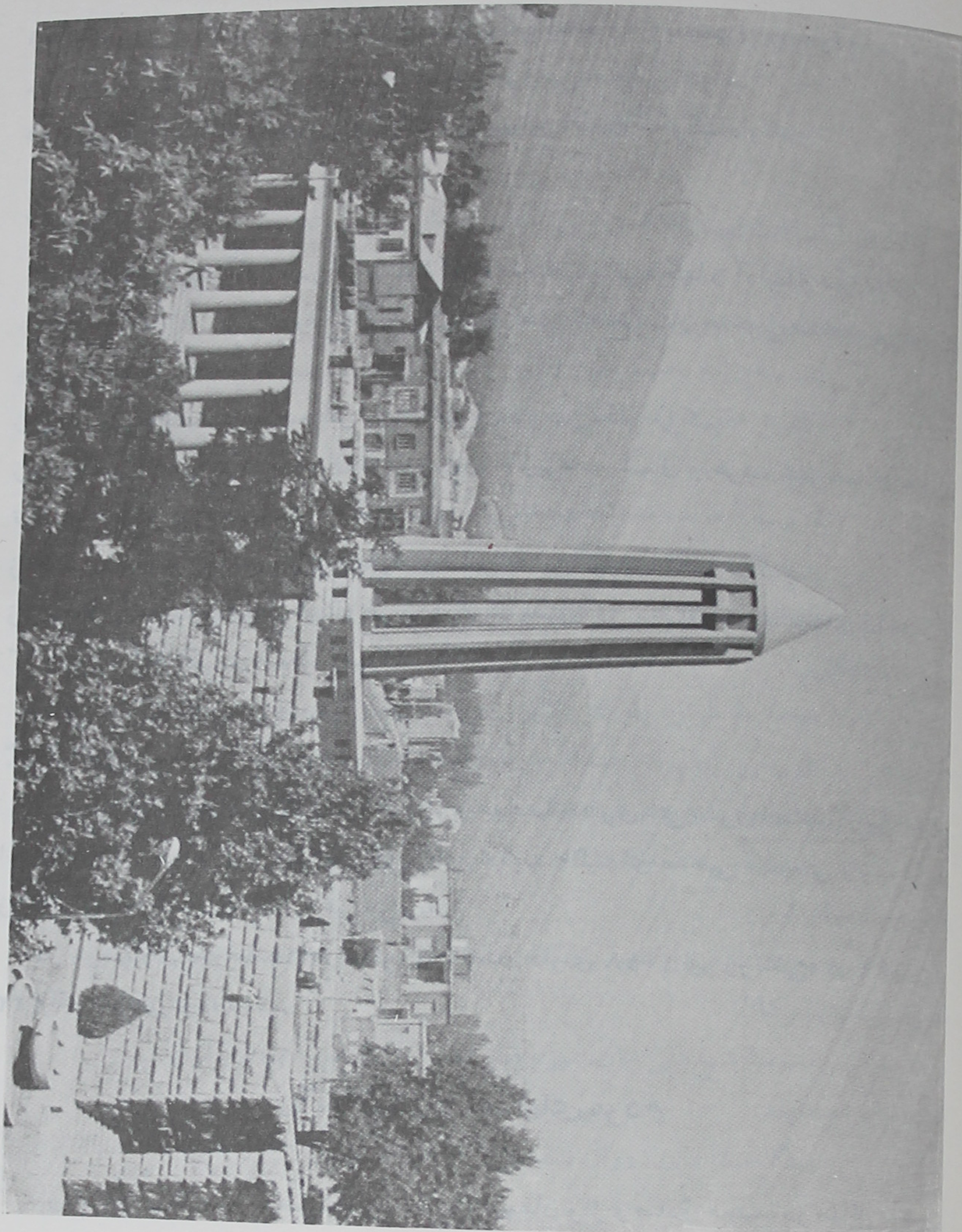
۱ـ۵ـ نژاد

مردم این استان آمیخته‌ترین سکنه‌ای هستند که در ایران وجود دارد، زیرا در سطح استان همدان اقوام مختلفی با فرهنگها و آداب و سنّن خاص سکونت دارند. که عبارت‌اند از:

ترکها: در شمال و غرب استان، به ویژه در شمال و غرب شهرستان همدان ساکن می‌باشند. ترکها در ۵۶۲ روستای استان سکونت دارند.

لرولک: این اقوام در شهرستانهای ملایر، نهاوند و بخش سامن در ۲۵۵ روستا ساکن می‌باشند.

کردها: این قوم در ۱۵۹ روستا در غرب و شمال غربی و در مجاورت استانهای کردستان و کرمانشاه سکونت دارند.



آرامگاه ابن‌سینا در همدان

فارسها: بیشتر ساکنان مرکز استان را تشکیل می‌دهند و از قدیمی‌ترین مردم این منطقه محسوب می‌شوند که از دوران مادها در این سرزمین اسکان یافته‌اند.[۱۲]
علاوه بر اقوام مذکور، مسیحی و یهودی نیز در این استان سکونت دارند.

۲-۵- زبان

چنان که در پیش گفتیم در این استان اقوام مختلف با فرهنگها و آداب و سنّن خاص خود زندگی می‌کنند. از این رو پراکندگی زبان و لهجه در سطح استان به خوبی مشاهده می‌شود که عبارت‌اند از:
زبان فارسی: اغلب ساکنان مرکز استان به زبان فارسی تکلم می‌کنند.
زبان ترکی: اغلب ساکنان شمال‌غرب استان، به‌ویژه در شمال و غرب شهر همدان به زبان ترکی سخن می‌گویند.
زبان لری و لک: ساکنان ملایر، نهاوند و سامن به این گویشها تکلم می‌کنند.
زبان کردی: اغلب ساکنان شمال غرب و غرب استان در مجاورت استانهای باختران و کردستان به زبان کردی صحبت می‌کنند.[۱۳]

۳-۵- دین

اکثر ساکنان استان همدان مسلمان و پیرو مذهب جعفری اثنی‌عشری هستند. در بین عشایر استان مذهب سنّی و فرقهٔ اهل حق نیز وجود دارند. اقلیتهای مذهبی مسیحی و یهودی و زرتشتی نیز در استان همدان به سر می‌برند.
در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. این استان دارای ۱۰۵۸ نفر زرتشتی، ۱۰۸ کلیمی و ۲۲۲ نفر مسیحی بوده است.

۶- اخلاق و عادتهای مردم

مردم استان همدان سخت‌کوش، دلاور، میهمان‌نواز و صادق هستند. در مسائل مذهبی

تعصب دارند و نسبت به حفظ آداب قومی و سنّتی باستانی خود کوشا هستند.

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی استان همدان عبارت‌اند از:

شهرستان همدان:

امام‌زاده یحیی (ع)، امام‌زاده هادی‌ابن‌علی (ع)، امام‌زاده اهل‌ابن‌علی (ع)، امام‌زاده حسین (ع)، امام‌زاده سیّداسماعیل، امام‌زاده اظهربن‌علی (ع)، امام‌زاده هود (ع)،امام‌زاده محسن (ع)، امام‌زاده قاسم (ع)، امام‌زاده عبدالله، گنبد علویان، برج قربان، مسجد جامع، مسجد مهم همدان، مدرسهٔ آخوند، مدرسهٔ دامغانی، مدرسهٔ زنگنه، تپه‌های باستانی، کتیبهٔ گنج‌نامه یا جنگ‌نامه، مجسمهٔ شیرسنگی، آرامگاه ابوعلی‌سینا، غارعلی‌صدر، غار قلعه‌جوق، غار هیزج، غار دره‌فراخ، غار سردکوه، غار آق قایا، غار بگلیجه.

شهرستان ملایر:

مجموعهٔ بازار، پارک ملایر، مسجد جامع یا مسجد شیخ‌الملوک، تپه‌های تاریخی، امام‌زاده عبدالله، امام‌زاده شاهزاده عبدالله‌بن‌زید، امام‌زادهٔ کرگان، امام‌زاده داویجان و ...تکیه ابوالفضل، تکیهٔ موسی‌بن‌جعفر، تکیهٔ امام‌رضا، حسینیهٔ سرچشمه‌ای‌ها، حسینیهٔ شیفتگان حسینی.

شهرستان نهاوند:

معبد سلوکی و کتیبهٔ بزرگ، مسجد جامع نهاوند، حمام حاج آقاتراب.

شهرستان تویسرکان:

مدرسهٔ شیخ‌علی‌خان، میر رضی‌الدین آرتیمانی، تپهٔ باباکمال و ...

شهرستان اسدآباد:

سنگ نبشه‌های دوران صفویه، تپه‌های تاریخی.



آرامگاه باباطاهر در همدان

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

اساس اقتصاد استان همدان در مرحلهٔ اول کشاورزی و دامپروری و در مرحلهٔ بعدی استخراج معادن است.

اراضی دیم شهرستان همدان بیش از دیگر نقاط استان می‌باشد و از لحاظ عملکرد در واحد سطح در حد پایین بوده، در کاهش تولید گندم منطقه نقش بسزایی دارد. کشت در این استان به دو صورت دیم و آبی صورت می‌گیرد و بیشتر اراضی کشت شده به صورت دیمی است.

عمده‌ترین محصولات کشاورزی استان همدان گندم و جو است.

پس از آنها سیب‌زمینی و چغندرقند است. در کوهستانها انواع میوه‌ها و در دامنه‌ها، انگور، غلات، حبوبات و صیفی جات است.

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

شیوهٔ دامداری این استان بیشتر سنّتی است، ولی با آموزشهای لازم اصلاح نژاد می‌توان تولید محصولات دامی را بالا می‌برد.

به علت تنوع آب و هوا، وجود مراتع وسیع و ییلاق بودن منطقه برای عشایر دامدار، از اهمیت خاصی برخوردار است. با ایجاد مجتمعهای دامداری علمی که زیر نظر مرکز گسترش خدمات تولیدی و عمرانی فعالیت دارند. در حال حاضر تولیدات دامی افزایش یافته است.

۳ـ۸ـ صنایع دستی

در استان همدان صنایع دستی بیش از صنایع ماشینی گسترش دارد. و اهمیت آن از قدیم بارز بوده است. هر چند که استعمارگران سعی داشته‌اند که با ورود صنایع ماشینی مشابه در کشورهای جهان سوم از توسعهٔ این صنایع جلوگیری و وابستگیها را بیشتر کنند.

مهمترین صنایع دستی استان قالی‌بافی، سفالگری، گیوه‌بافی، کفش‌دوزی، پوستین‌دوزی و دباغی است.

قالی‌بافی همدان در سطح ایران مشهور است و قالیهای ریزبافت آن به خارج صادر می‌شود. انواع ظروف و ابزار سفالی تهیه شده، علاوه بر توزیع در استان به خارج از منطقه صادر می‌شود.[۱۴]

۹ـ شهر همدان

شهر همدان مرکز استان با مساحتی حدود ۵۳/۵ کیلومتر مربع در مرکز استان بین ۳۴ درجه و ۴۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۳۱ دقیقه طول شرقی قرار دارد.[۱۵]

به عقیدهٔ هوار، شهر کنونی همدان پایتخت ماد قدیم است که در اوستا آن را رگه ذکر کرده‌اند.

بنای اولیهٔ شهر را به دیاکو، نخستین شاه ماد نسبت می‌دهند. سازندهٔ این شهر او نبود، زیرا که نام آن در کتیبه‌های آشوری دیده می‌شود، ولی می‌توان گفت که دیاکو همدان را توسعه داده و بر جمعیت آن افزوده است. اسم اصلی این شهر هانک‌ماتانه بوده که معنی محل اجتماع را می‌دهد.

ساختمان این شهر جدید را از روی شهرهای جلگه تقلید کرده‌اند و محل نخستین آبادی شهر روی تپه‌ای بوده که امروز تپهٔ مصلی نامیده می‌شود.

این شهر دارای هفت قلعه بوده و دیوار هر یک از قلاع درونی بر دیوار قلعهٔ بیرونی مشرف و آخرین دیوار بر تمام دیوارها مسلط بوده است. قصر شاهی و معبد خورشید و خزانه را در آخرین قلعهٔ‌درونی که در وسط قرار داشت و برجهای آن همانند دیوار نمرود به رنگ طلایی مزین شده بود، جای داده بودند.

کوروش بزرگ مؤسس سلسلهٔ هخامنشی، آستیاگ، آخرین شاه ماد را مغلوب ساخت و همدان پایتخت او را تصرف کرد و به واسطهٔ مزایای طبیعی و نواحی با صفای کوهستانی آن، مقر سلطنت تابستانی خود قرار داد.

برخی از مورخان بر این باورند که کاخ شاهی همدان را بخت‌النصر، معاصر هوخ‌شتر، شاه ماد خراب کرد، ولی داریوش سوم مجدداً آن را تعمیر نمود تا خزاین دولتی خود را در آن حفظ کند. این قصر دارای سیصد یا هزار اتاق بوده که هر یک هشت در آهنی داشته است.



فرش بافت ملایر

خزاین و ذخایر همدان بسیار زیاد بوده است، به طوری که اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱ ق.م به آن شهر دست یافت. پس از او سلوکوس در سال ۳۱۳ ق.م همدان را تصرف و غارت کرد.

همدان در سال ۲۳ هـ.ق به تصرف اعراب درآمد. در سال ۳۱۹ هـ.ق دچار چپاول و غارت لشکر دیالمه گردید، ولی در زمان سلاجقه مجدداً عظمت از دست رفتهٔ خود را به دست آورد و مدتی پایتخت شد.

مغولان در سال ۶۱۷ هـ.ق همدان را تصرف و آن را خراب کردند. از زمان صفویه اطلاع درستی در دست نیست. این شهر مدتها تا زمان شاه‌عباس بزرگ محل کشمکش بین ایران و عثمانی بوده و از زمان این پادشاه مجدداً به تصرف ایران در آمد.

پس از سقوط دولت صفویه و هرج و مرج داخلی ایران تا ظهور نادرشاه افشار، بار دیگر در سال ۱۱۳۸ هـ.ق عثمانیها بر این شهر دست یافتند، ولی نادرشاه در سال ۱۱۴۵ هـ.ق آن را تصرف و عثمانی‌ها را اخراج کرد. آقا محمّدخان‌قاجار این بنا را خراب و با خاک یکسان کرد، خرابه‌های آن اکنون به نام تپهٔ مصلی مشهور است.[۱۶]

شهر همدان به علت واقع بودن بر سر راههای اصلی منطقهٔ غربی ایران در سده‌های اخیر همواره از لحاظ بازرگانی مورد توجه بوده است.

از آنجا که همدان شهری قدیمی و کهنسال است، محلات قدیمی با ویژگیهایی که در سیمای قدیمی اغلب شهرهای ایران مشاهده می‌شود در آن وجود دارد. علاوه بر محله‌های قدیمی، شهر همدان دارای مجتمعهای مسکونی جدید، بولوارهای وسیع و خیابانهای عریض و شهرکهای تازه‌ساز در پیرامون شهر است.[۱۷]

یادداشتهای فصل بیست و سوم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور، ۱۳۶۷، صص ۵-۴
۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۷
۳- اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰
۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۵، استان همدان، ص ۲۳
۵- زرین قلم، علی. همدان یادگار قرون و اعصار، مجلهٔ تلاش، سال ۱۲، شمارهٔ ۷۰، خرداد ماه ۱۳۵۶، ص ۵۳
۶- دومرگان، ژاک. هیئت علمی فرانسه در ایران، جلد دوم، ص ۱۳۱
۷- کریمی، دکتر بهمن. راههای باستانی و پایتختهای قدیمی غرب ایران، ص ۲۱۸
۸- اعتمادالسلطنه، محمّد حسن‌خان. تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، صص ۷۶-۷۵
۹- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶
۱۰- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان همدان، ص ۱
۱۱- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری مهرماه ۱۳۶۵، استان همدان، صص ۲-۱
۱۲- خان زاده، منصوراکبر. همدان، صص ۱۱-۱۰
۱۳- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم، ص ۱۲۹۶
۱۴- همان کتاب، ص ۱۳۳۲-۱۳۳۰
۱۵- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۵، استان همدان، ص ۲۳
۱۶- خزائل کردستانی، رضا. جغرافیای همدان، صص ۱۶-۱۵
۱۷- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. همان کتاب، ص ۱۳۰۱

فصل بیست و چهارم

استان یزد

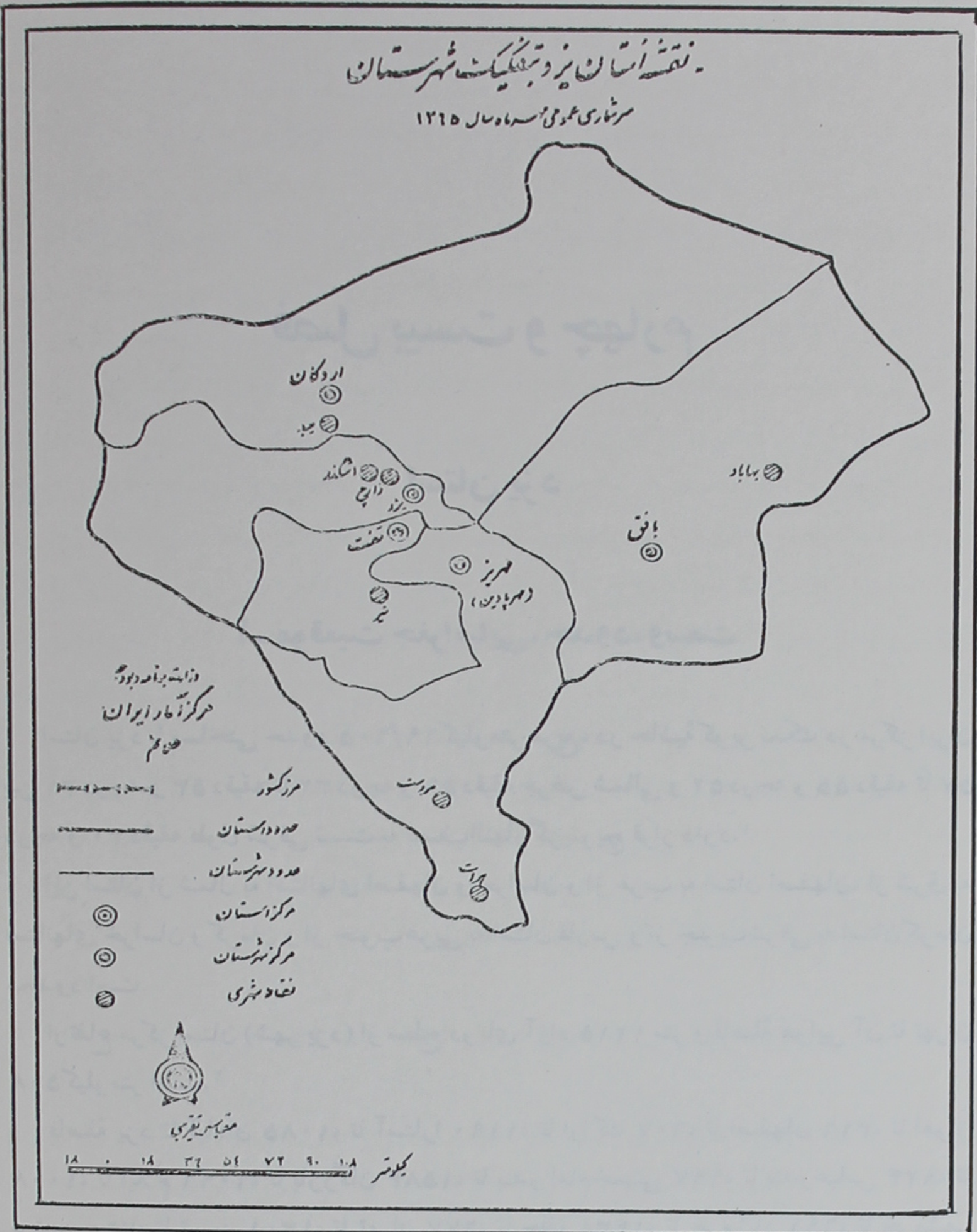
۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان یزد با مساحتی حدود ۶۹/۶۰۵ کیلومتر مربع، در حاشیهٔ کویر نمک در مرکز ایران بین ۳۱ درجه و ۵۳ دقیقه تا ۳۲ درجه و ۵۶ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۵۵ دقیقه تا ۵۷ درجه و ۳۰ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استانهای اصفهان و خراسان و از غرب به استان اصفهان، از شرق به استانهای خراسان و کرمان و از جنوب‌غربی به استان فارس و از جنوب‌شرقی به استان کرمان محدود است.

ارتفاع مرکز استان (شهر یزد) از سطح دریای آزاد ۱۲۱۵ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۵۰۸ کیلومتر است.[۲]

فاصلهٔ یزد تا آبادان ۱۰۸۵، تا آستارا ۱۱۹۰، تا اراک ۶۰۷، تا اصفهان ۳۱۶، تا اهواز ۱۰۰۸، تا ایلام ۱۰۹۶، تا بازرگان ۱۵۸۴، تا بندر امام‌خمینی ۹۹۷، تا بندرعباس ۸۲۴، تا بوشهر ۷۶۰، تا تبریز ۱۳۰۱، تا تهران ۶۷۷، تا جلفا ۱۴۳۸، تا خرم‌آباد ۶۹۱، تا خرمشهر ۱۱۰۳، تا خسروی ۱۰۸۳، تا رشت ۱۰۰۰، تا اورمیه ۱۴۲۸، تا زاهدان ۹۲۸، تا زنجان



نقشهٔ استان یزد

۱۰۰۷، تا ساری ۹۲۷، تا سمنان ۹۰۵، تا سنندج ۹۶۸، تا شهرکرد ۴۲۲، تا شیراز ۴۴۰، تا کرمان ۳۸۷، تا کرمانشاه ۱۰۸۱، تا مشهد ۱۳۰۶، تا میرجاوه ۱۰۱۲، تا همدان ۷۹۲، تا یاسوج ۶۹۸،[۳] تا اردکان ۶۰، تا اشکذر ۲۴، تا بافق ۱۰۵، تا بهاباد ۱۹۵، تا تفت ۲۰، تا نیر ۸۷، تا زارج ۱۸، تا مرودشت ۱۸۵، تا مهریز ۳۶، تا میبد ۵۰، تا هرات ۲۳۹ کیلومتر است.[۴]

۲ـ وجه تسمیه

مورخان بنای اولیهٔ شهر یزد را از زمان اسکندر مقدونی می‌دانند. احمدبن‌حسین‌بن‌علی کاتب یزدی، می‌نویسد:

«هنگامی که عده‌ای از بزرگان ایران در ری علیه اسکندر مقدونی به مخالفت پرداختند، اسکندر آنان را دستگیر و همراه خود به استخرفارس برد، چون به ناحیهٔ یزد رسید، زندانیان را در چاهی محبوس کرد و آن محل را کَثِه (به یونانی یعنی زندان) نامید. پس از اینکه اسکندر یزد را ترک گفت، نگهبانان به کمک زندانیان به آبادانی و عمران یزد همت گماشتند».[۵]

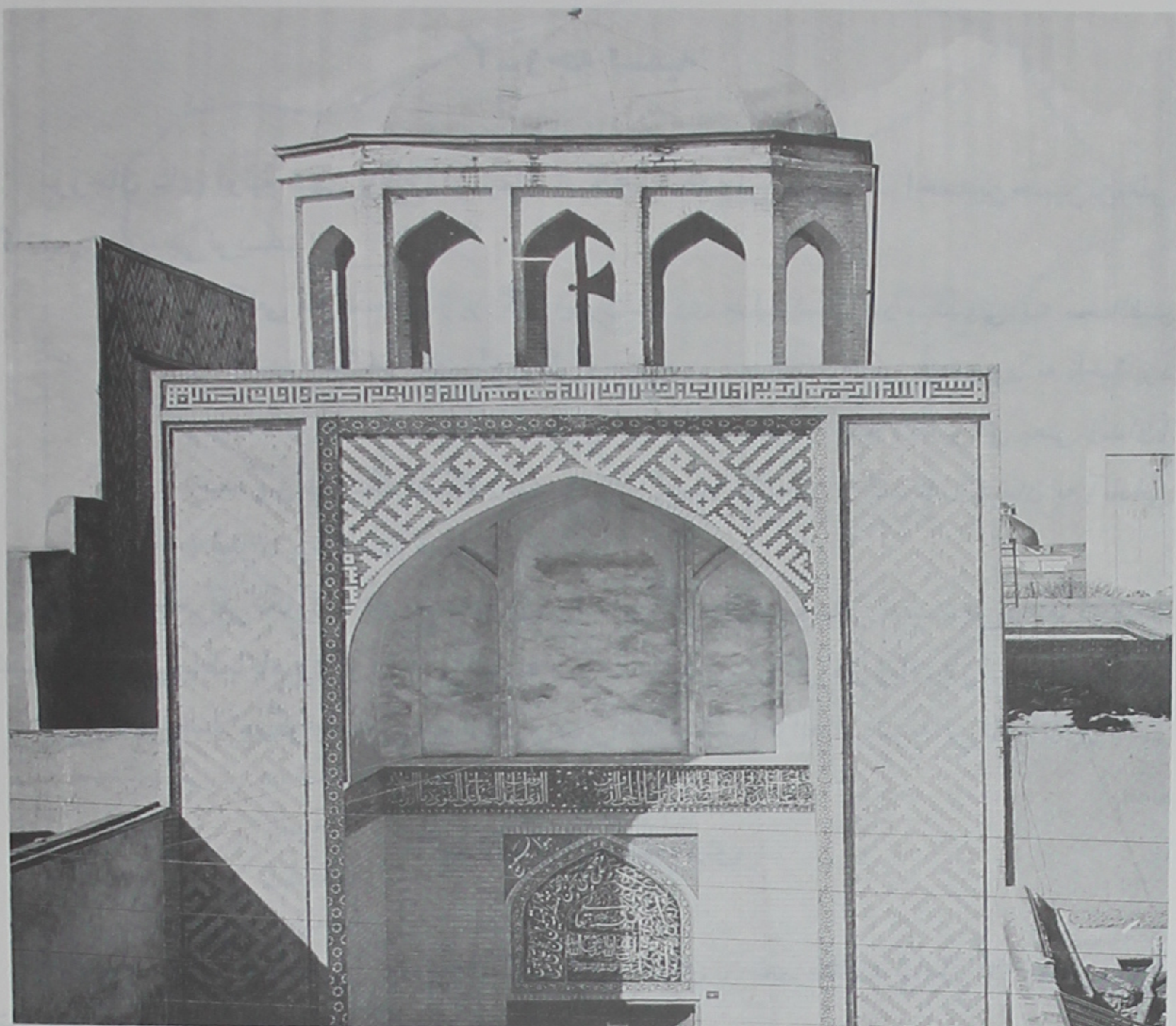
بعضی از جغرافی‌نگاران، تاریخ بنای یزد را به یزدگرد اوّل ساسانی نسبت می‌دهند که وجه تسمیهٔ یزد در ارتباط با نام وی و واژهٔ یزش به معنای ستایش و نیایش در زبان فارسی میانه است. پس از ظهور اسلام و گرایش مردم یزد به دین مبین اسلام، لقب دارالعباده نیز به این شهر اتلاق شد.

۳ـ تقسیمات کشوری

استان یزد براساس آخرین تقسیمات کشوری، دارای ۶ شهرستان، شامل ۱۳ بخش، ۱۳ شهر، ۳۷ دهستان[۶] و ۳۳۲۸ آبادی است.[۷]

۴ـ جمعیت

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش استان یزد ۵۷۴۰۲۸ نفر



مسجد میرچخماق، یزد

جمعیت داشته است که از این تعداد ۶۶/۶۴ درصد در نقاط شهری و ۳۳/۴۵ درصد در نقاط روستایی و بقیه غیر ساکن بوده‌اند. تراکم جمعیت در این استان ۸/۲۴ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

در مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش. از ۵۷۴۰۲۸ نفر جمعیت استان یزد ۲۹۶۸۴۰ نفر مرد و ۲۷۷۱۸۸ نفر زن بوده‌اند که نسبت جنسی برابر ۱۰۷ به دست می‌آید.

به بیان دیگر در این استان، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۷ نفر مرد وجود داشته است.[۸]

بر اساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت این استان در این سال به ‎/۷۱۵/۸۵۳ نفر رسیده است. از این جمعیت ۴۹۱/۳۹۶ نفر در نقاط شهری و ‎/۲۲۴/۴۵۷ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و یا غیرساکن بوده‌اند.

۵ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۵ـ نژاد

یزدیها مردمی آریایی‌نژاد و از ایرانیان قدیم و اصیل می‌باشند تقریباً از اختلاط و آمیزش با نژادهای غیرایرانی مصون مانده‌اند.

۲ـ۵ـ زبان

زبان مردم استان یزد فارسی است که به لهجهٔ شیرین محلی خود تکلم می‌کنند. اقلیت زرتشتیهای استان نیز به زبان فارسی دری سخن می‌گویند.

۳ـ۵ـ دین

اکثریت قریب به اتفاق مردم استان یزد مسلمان و پیرو مذهب جعفری‌اثنی‌عشری هستند. از اقلیتهای دینی که در این استان زندگی می‌کنند، می‌توان از زرتشتیان و یهودیان که از دیر باز در این منطقه سکونت داشته‌اند نام برد.

براساس سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ هـ.ش، جمعیت زرتشتیان این استان حدود ۴۶۸۵ نفر، کلیمیان ۱۵۶ نفر و مسیحیان ۳۶ نفر بوده است.[۹]

۶ـ اخلاق و عادتها

یزدیها مردمانی پاک‌اندیش و سخت‌کوش هستند. مردم این استان کلیهٔ آداب و رسوم باستانی را حفظ کرده‌اند و در بیشتر مراسم جنبه‌های ملی و مذهبی مشاهده می‌شود. عیدهای فطر و قربان و عیدهای ملی چون جشن سده، نوروز، تولد زرتشت و مهرگان برگزار می‌شود.

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

در استان یزد به دلیل پیشینهٔ باستانی، فرهنگ کهن و موقعیت جغرافیایی مرکزی آن، آثار و بناهای تاریخی و همچنین نقاط دیدنی تاریخی با شکوه و درخشانی از دوره‌های قبل و بعد از اسلام به جای مانده که مهمترین آنها عبارت‌اند از:

۷ـ۱ـ مسجد جامع یزد که از شاهکارهای معماری اسلامی است. این مسجد متعلق به نیمهٔ اوّل سدهٔ ۸ هـ.ق است.

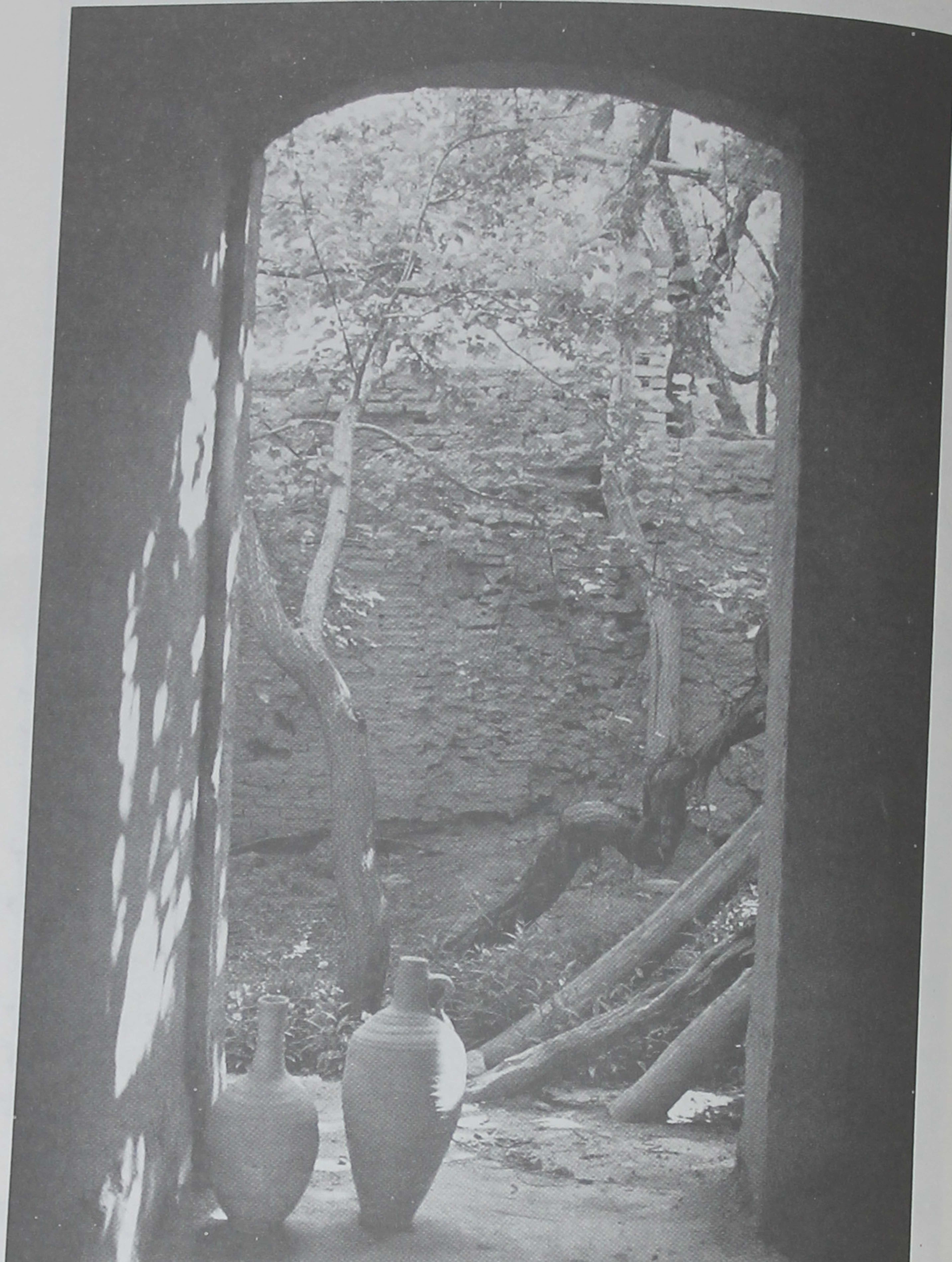
۷ـ۲ـ مسجدهای امیر چخماق، ریگ ملااسماعیل و فُرط، بقعهٔ ۱۲ امام و...

۷ـ۳ـ زندان اسکندر که بنای آن به دورهٔ اسکندر مقدونی می‌رسد.

۷ـ۴ـ باغهای دولت‌آباد و خان ـ میدان و بازارخان

۷ـ۵ـ از جمله آثاری که قدمت زیادی دارد، آتشکدهٔ یزدان است که آتش مقدس آتشگاه فارس، حدود ۷۰۰ سال است در آن روشن است.

استان یزد بزرگترین کانون زرتشتیان ایران می‌باشد و حدود ۱۳۰۰ سال است که مسکن اکثریت آنها بوده و همواره سرزمینی مقدس برای آنان محسوب می‌شده است. عیدهای سنّتی و مذهبی زرتشتیان در محل این آتشکده انجام می‌شود که مهمترین آنها جشن نوروز، مهرگان، تولد زرتشت و سده است.



خانه‌ای در مهریز یزد(عکس از جبرئیلی)

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

با توجه به موقعیت استان یزد که در نواحی خشک و کویری ایران قرار دارد کشاورزی در این استان رونق چندانی ندارد، تنها تلاش و کوشش کشاورزان ساعی و پرکار این منطقه است که با بهره گیری از حداقل آب و خاک حاصلخیز توانسته‌اند کشاورزی را در محدوده‌ای کم به سایر بخشهای اقتصادی استان پیوند دهند.

فعالیتهای کشاورزی به علت کمی بارش کلاً به صورت کشت آبی است و کشت دیم مقدور نیست. سطح زیرکشت در استان بالغ بر ۶۷۰۰۰ هکتار است که نیمی از آن به کشت غلات و بقیه به باغها اختصاص دارد. واحد اندازه گیری محلی آب قفیز است که برابر ۹٪ لیتر در ثانیه است و دورهٔ آبیاری براساس روشهای سُنّتی معمولاً از ۱۲ تا ۱۵ روز یاحتی بیشتر است.

مهمترین محصولات کشاورزی این استان عبارت‌اند از: گندم، جو، حبوبات، دانه‌های روغنی (آفتابگردان، کنجد، کرچک)، نباتات علوفه‌ای، جالیز، زعفران، روناس، زیره، انواع میوه.

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

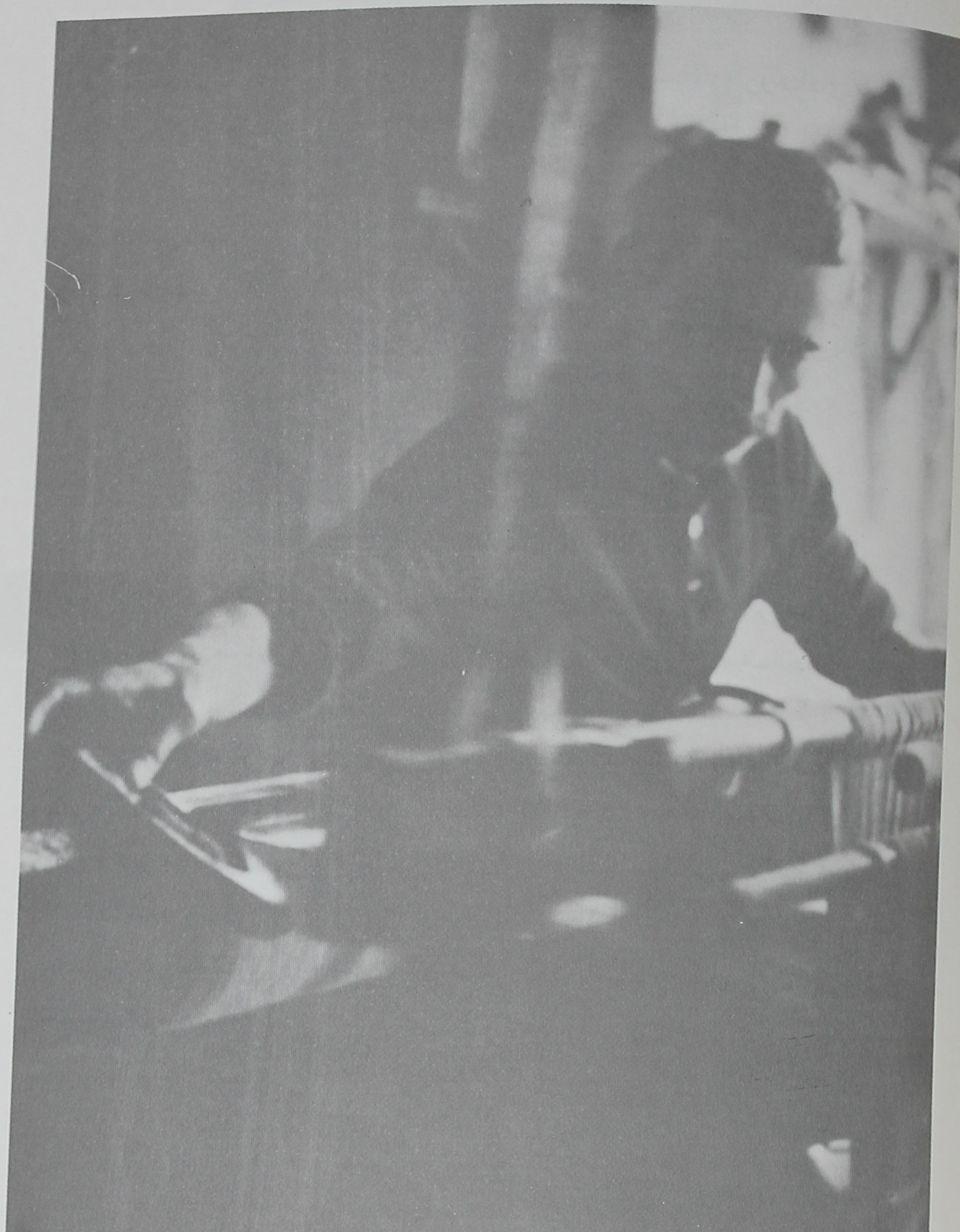
کمبود مواد علوفه‌ای یکی از مشکلات دامداری استان است که علاوه بر استفاده از هر نوع نباتات علوفه‌ای، مقدار قابل توجهی علوفهٔ خشک، جو و تفالهٔ خشک چغندرقند به استان وارد می‌شود.

مردم روستاها به پرورش گوسفند، بز، گاو، شتر و ... می‌پردازند.

جهت تأمین گوشت سفید (مرغ) مصرفی استان، در سالهای اخیر احداث مرغداریها روبه گسترش بوده است. مرغداریها در نواحی اردکان، عقدا، میبد و پیرامون شهر یزد احداث گردیده‌اند.

۳ـ۸ـ پرورش زنبور عسل

پرورش زنبور عسل یکی از منابع درآمد روستاییان نواحی کوه پایه‌ای منطقه است که در حال حاضر از رونق زیادی برخوردار است.



کارگاه دستی پارچه‌بافی، یزد

۸ـ۴ـ کرم ابریشم

این رشته فعالیت در استان یزد از دیرباز معمول بوده است. در روستاهای مهریز، عقدا، تفت، توتستانهای موجود از رونق گذشتهٔ این رشته حکایت دارد.[۱۰]

۸ـ۵ـ صنایع دستی

مهمترین صنایع دستی استان یزد عبارت‌اند از: قالی‌بافی، چاقوسازی، سبدبافی، سنگ تراشی، تولید ابریشم و پارچه، زیلوبافی، سرامیک‌سازی، سفال‌سازی، کرباس‌بافی، حصیربافی، ترمه، چادرشب، دستمال عشایری و ابریشمی، طلا و نقره کاری.

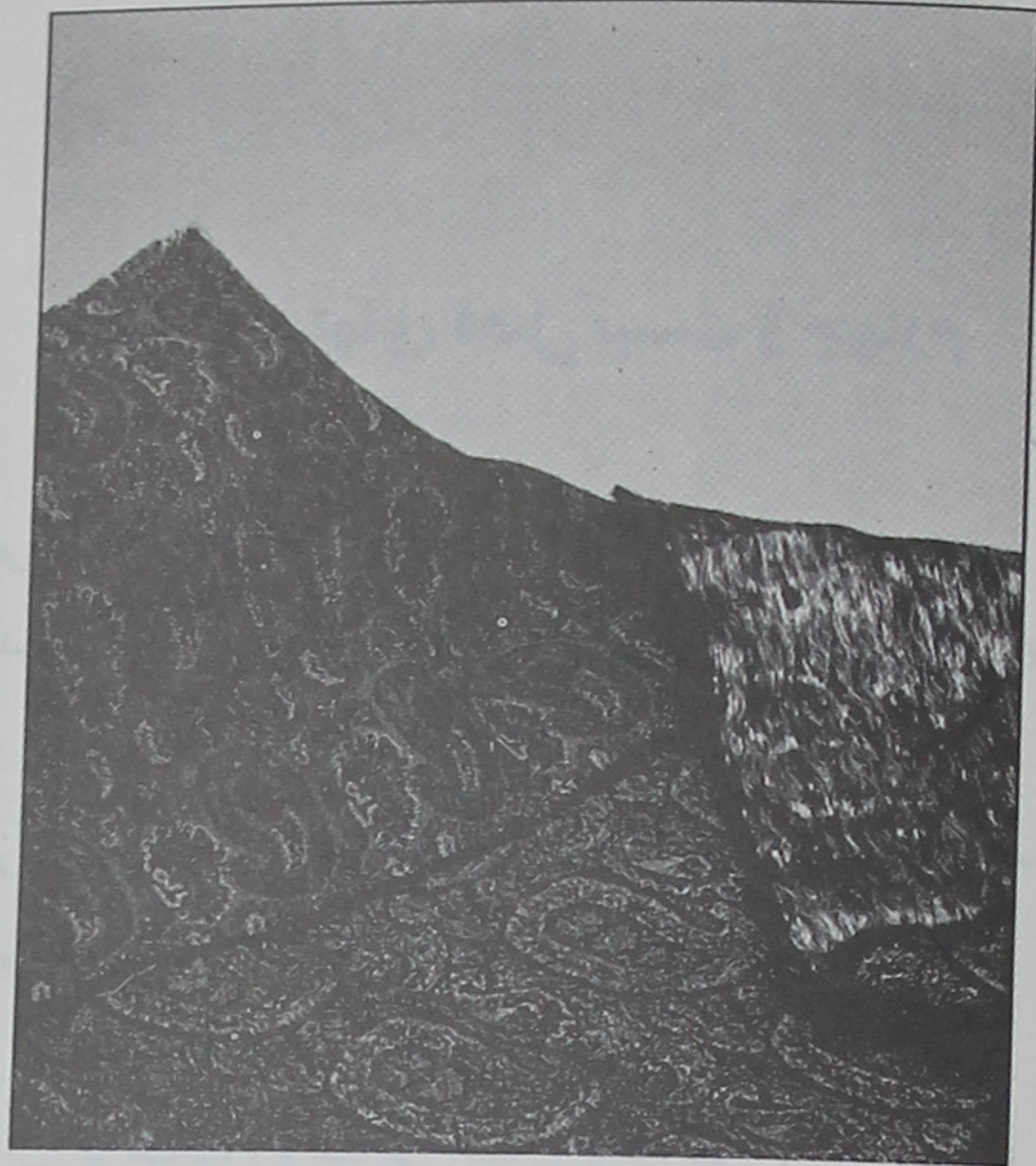
۹ـ شهر یزد

شهر یزد مرکز استان یزد با مساحتی حدود ۷۶ کیلومتر مربع در مرکز استان بین ۳۱ درجه و ۵۴ دقیقه عرض شمالی و ۵۴ درجه و ۲۵ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱۱]

یزد از شهرهای بسیار کهن ایران زمین است. یزد سده‌ها پیش از اسلام وجود داشته و در روزگار باستانی ایساتیس خوانده می‌شد.

مردم شهر در دوران اسلامی جزیه می‌داده‌اند و به همین جهت است که آیین زرتشتی در آنجا حفظ شده است.

شهر یزد در ادبیات ایران عنوان زندان سکندر یافته است. در کتابهای پهلوی، بانی یزد را اردشیر بابکان نوشته‌اند.



پارچهٔ ترمهٔ یزد (عکس از سازمان صنایع دستی ایران)



سرامیک یزد (عکس از سازمان صنایع دستی ایران)

یادداشتهای فصل بیست و چهارم

۱- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶

۲- جعفری، مهندس عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۲۷

۳- اطلس راههای ایران. گیتاشناسی، ص ۵۰

۴- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲۳، استان یزد، ص ۱۹

۵- کاتب، احمدبن حسین بن علی. تاریخ جدید یزد، صص ۲۴-۲۳

۶- مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۶۹، ص ۶

۷- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان یزد، ص ۱

۸- مرکز آمار ایران. نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان یزد، صص ۲-۱

۹- همان نشریه، ص ۳۱

۱۰- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد دوم، صص ۱۳۷۴-۱۳۷۵

۱۱- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، جلد ۲۳، استان یزد، ص ۱۹

فصل بیست و پنجم

استان اردبیل

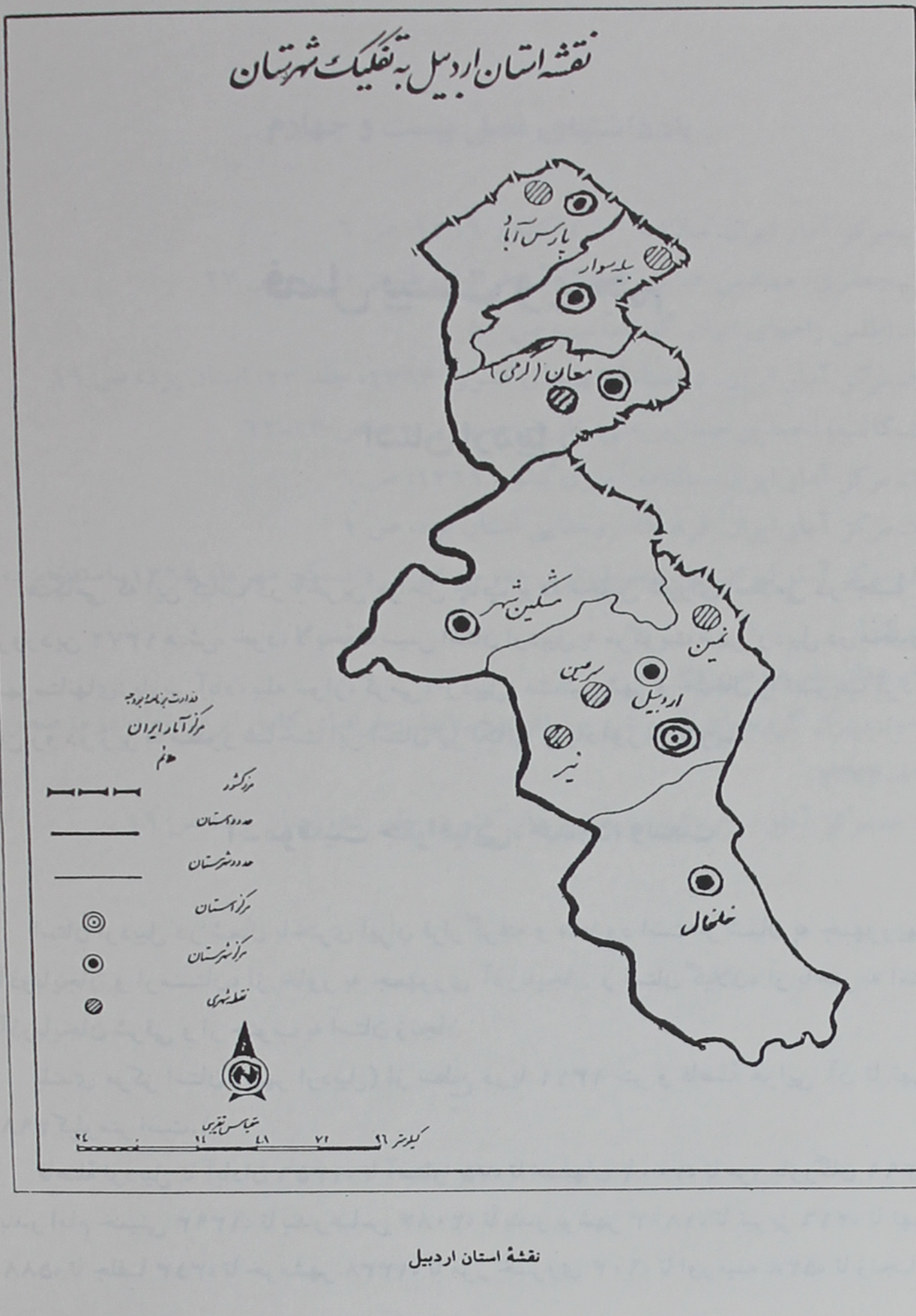
هنگامی که این کتاب در آخرین مراحل چاپ بود، مجلس شورای اسلامی در جلسهٔ ۲۲ فروردین ۱۳۷۲ هـ.ش، خود، لایحهٔ تأسیس استان اردبیل به مرکزیت شهر اردبیل در محدودهٔ شهرستانهای: پارس آباد، بیله سوار، گرمی، اردبیل، مشکین شهر و خلخال را تصویب کرد. از این رو در زیر به منظور شناخت این استان نیز نکاتی را یادآور می‌شویم:

۱ـ موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت

استان اردبیل در شمال باختری ایران قرار گرفته و محدود است از شمال به جمهوریهای آذربایجان و ارمنستان، از خاور به جمهوری آذربایجان و استان گیلان، از باختر به استان آذربایجان شرقی و از جنوب به استان زنجان.

بلندی مرکز استان (شهر اردبیل) از سطح دریا ۱۳۱۱ متر و فاصلهٔ هوایی آن تا تهران ۳۹۸ کیلومتر است.[۱]

فاصلهٔ اردبیل تا آبادان ۱۳۵۶، تا آستارا ۷۵، تا اصفهان ۱۰۰۲، تا مرز بازرگان ۴۹۹، تا بندر امام خمینی ۱۳۹۳، تا بندرعباس ۲۰۸۴، تا بندر بوشهر ۱۸۰۳، تا تبریز ۲۱۶، تا تهران ۵۸۸، تا جلفا ۳۵۳، تا خرمشهر ۱۳۳۸، تا مرز خسروی ۹۰۴، تا اورمیه ۵۳۸، تا زنجان



نقشهٔ استان اردبیل

۳۰۳، تا قزوین ۴۸۳، تا میرجاوه ۲۲۷۷، کیلومتر است.

۲ـ وجه تسمیه

اردبیل از استانهای پیشین و باستانی ایران است. در روایتهای زرتشتی آمده است که زرتشت در ۳۰ سالگی گوشه گیری اختیار کرد و دامنهٔ کوه سبلان و به گویش محلی ساوالان و به عربی سولان را عبادتگاه خود قرار داد و در آن جا از میان آتش، کلام خداوند را شنید. از این رو اردبیل در نظر ایرانیان باستان مقدس بوده است.

تاریخ نگاران پیشین، واژهٔ اردبیل را یک کلمهٔ اوستایی دانسته‌اند که در اصل آرتاویل بوده و از دو بهر آرتا (مقدس) و ویل (شهر) به معنی شهر مقدس ترکیب یافته و بتدریج اردویل و اردبیل خوانده شده است.[۲]

میرخواند، مؤلف کتاب تاریخ روضة‌الصفا (تألیف سدهٔ ۹ هـ.ق)، اردبیل را از بناهای کیومرث، پادشاه پیشدادی دانسته، می‌نویسد:

«کیومرث دو شهر بنیاد نهاد یکی استخر که بیشتر آن جا مقام داشتی و دوم شهر دماوند که گاهی در آن سرزمین بسر بردی و در تاریخ جعفری گوید که اردبیل، فلسطین، بابل، قومس، مکران، نصیبین، نسا، جرجان، حمص و سجستان نیز از مستحدثات اوست...»[۳]

بعضی از نویسندگان آن را از بناهای اردبیل بن ارس بن المطی بن یونان بن عامربن شالخ‌بن ارفحشدبن سالم بن نوح (ع) می‌دانند، ولی فردوسی بر این باور است که هنگام نبرد کیخسرو، فرزند سیاوش و فریبرز، فرزند کیکاوس در کوه سبلان در روزگاران کهن، دژی موسوم به بهمن دژ بوده است که هیچ پهلوانی به آن دژ دست نیافته تا فتح آن قلعه را به رفع دشمنی بین کیخسرو و فریبرز مقرر داشتند و با وسایل آن روزی به فتح این قلعه کمر بستند. نخست فریبرز به اطولس رفت، ولی کاری از پیش نبرد و بازگشت. آن گاه کیخسرو با گودرز پهلوان ایرانی به نیروی اقبال آن دژ را گرفت و به افتخار این پیروزی تاریخی، اردبیل را بنا کرد.[۴]

مؤلف کتاب حدودالعالم، از این سرزمین به نام اردویل یاد کرده، می‌نویسد:

«اردویل قصبهٔ آذرآبادگان است، شهری عظیم است و گردِ وی باره‌یی است و شهری سخت بسیار نعمت بود، اکنون کمتر است، و مستقر ملوک آذربادگان است، و از وی جامهای برد و جامهای رنگین خیزد.»[۵]

از نوشتهٔ مؤلف حدودالعالم نیز چنین برمی‌آید که اردبیل از پارهٔ ارد و ویل تشکیل یافته که ارد نام رودی می‌باشد و بیست و پنجم هر ماه و همچنین از نامهای فرشتگان در آیین زرتشتی است و معنی آن مقدس است، چنان که در کلمات اردیبهشت، اردشیر و اردویراف آمده است. ویل هم ریشهٔ بسیار کهن آریایی دارد و امروزه نیز در زبانهای اروپایی مورد استعمال است و چنان که گفتیم معنی آن شهر است. بنابراین اردویل هم همانند اردبیل به معنی شهر مقدس است.

در دوران صفویه نیز به مناسبت این که جدّ آنان در اردبیل مدفون بودند، باز شهری مقدس خوانده می‌شد.

می‌گویند اردبیل را پیروز، پادشاه ساسانی ساخته و آن را آبادان پیروز یا بادان پیروز نام نهاد، ولی این سرزمین قدیمی‌تر از زمان ساسانیان است و به پیروی از شهرهای پیشین بابل و آشور همانند موصل، اردبیل و غیره نامگذاری شده است.[۶]

کاظم رجوی، شاعر معاصر دربارهٔ نام اردبیل شعر زیر را سروده‌اند:

ارت ـ ویل باستانی کنزک دیرین بود
اردبیل و گنزهٔ حالای آذربایجان
معنی آرتا مقدس معنی ویل است شهر
در زبان کهنهٔ شیوای آذربایجان
چون‌مقدس‌بوده‌این شهراززمان زردهشت
آن گرامی بخرد دانای آذربایجان
ارت ویل و کنزک پیشین زمانی بوده‌اند
پایتخت قسمت بالای آذربایجان[۷]

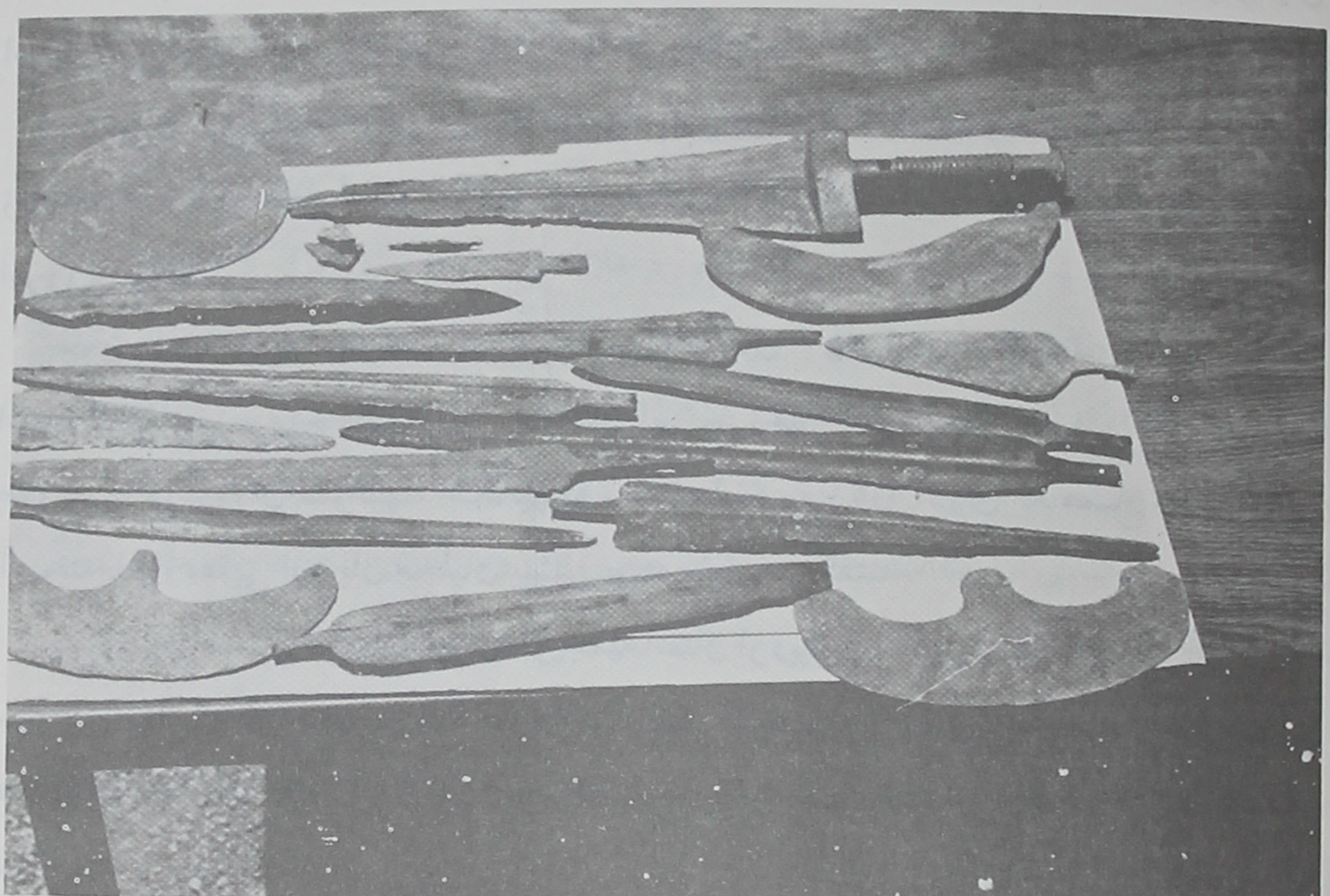
۳ـ نژاد، زبان، دین

۱ـ۳ـ نژاد

پیش از آمدن آریاها به فلات ایران، مردمی در این سرزمین زندگی می‌کردند. چون مهاجرت آریاها آغاز گشت، ساکنان محلی ایران، از جمله استان اردبیل در برابر اینان پایداری نکرده و حکومت آریاها راگردن نهاده، بمرور زمان آداب و رسوم و زبان آنان را



ظرفهای سفالی به دست آمده از مشکین شهر



ابزار فلزی به دست آمده از مشکین شهر

پذیرفتند.

سه تا چهار هزار سال پیش مردمی به نام آریان از سرزمین اصلی خود مهاجرت کرده، گروهی از آنان از اروپا گذشته، به سوی ایران سرازیر شدند. این گروه به سه دستهٔ پارت، پارس و ماد بخش شده و در نقاط گوناگون ایران سکونت گزیدند، از آن جمله مادها در آذربایجان و استان اردبیل ساکن شدند و به همین جهت مردم امروزی استان اردبیل از نوادگان همان نژاد هستند.

تا این که بمرور زمان در نتیجهٔ تاخت و تاز ترک و مغول، دسته‌های گوناگونی از این نژاد در منطقهٔ اردبیل سکونت گزیدند و آمیزشهایی بین نژاد اصلی و مهاجمان رخ داد، با این حال تیره‌های مهاجر به علت کمی نفوس نسبت به ساکنان محلی نابود شده و تقریباً اصالت نژاد اولیه نگاهداری شده است.[۸]

۲ـ۳ـ زبان

تاریخ نگاران و زبان شناسان، زبانهای باستانی مردم ایران، از جمله استان اردبیل را با این که در اصل و ریشه یکی بوده، پارسی پیشین، اوستایی و پهلوی می‌دانند و بیشتر زبانهای امروزی ایران را شاخه‌های تغییر یافتهٔ آنها می‌پندارند.

پارسی پیشین ویژه پارسها و هخامنشیها، پهلوی زبان اشکانیها و ساسانیها بود و اوستایی زبان مادها بود که محل استقرار آنان آذربایجان و استان اردبیل، باختر و شمال باختری ایران امروزی بود.

چون مادها از پارسها شکست خوردند و از سال ۵۵۰ ق.م، برافتادند، زبان پارسی در استان اردبیل نیز رواج یافت، ولی ساکنان این سرزمین زبان پیشین خود را نگهداشتند، به طوری که در دوران سلوکیها، اشکانیها وساسانیها نیز به زبان آذری که همان زبان مادی آمیخته با واژه‌هایی از زبان محلیان پیشین بود، سخن می‌گفتند.[۹]

پس از چیره شدن عربها بر ایران، از جمله استان اردبیل و سکونت تیره‌هایی از آنها در این سرزمین، بیش از ۲۰۰ سال رشتهٔ کارها در دست اعراب بود. با این حال مردم استان اردبیل همانند مردم دیگر نقاط ایران زبان و نژاد خود را از دست ندادند و کم‌کم اعراب به آنان درآمیخته و نابود شدند.

مهاجرت ترکان به ایران پس از اسلام صورت گرفته و زبان ترکی با نفوذ تدریجی آنان در

آذربایجان از جمله استان اردبیل بمرور رایج شده است.

به هر حال باید گفت که زبان مردم استان اردبیل در اثر گذشت زمان و سیر تکامل خود و یا این که به دلایل تاریخی زیر تأثیر جاذبهٔ زبان فارسی، عربی، ارمنی، گرجی و نیم زبانهای کردی، تالشی و... قرار گرفته و از نظر دستوری بسیار غنی است. ادبیات عامه، به ویژه اشعار بایاتی (بیاتی) که مردم این سامان، به ویژه کوهپایه و کرانه‌های رود ارس زمزمه می‌کنند و اغلب روزهای سوگواری شنیده می‌شود، با یک دنیا لطف و هنر آمیخته و شاید از غنی‌ترین و وسیع‌ترین ادبیات فولکلوریک باشد.

زبان مردم استان اردبیل در سالهای اخیر کم‌کم به فارسی تغییر یافته، روزنامه‌ها، نشریه‌ها و آثار مکتوب همه به فارسی بوده، در مدارس و دانشگاهها به فارسی تدریس می‌کنند، به طوری که امروزه در بیشتر خانواده‌ها، کودکان به فارسی سخن می‌گویند. با این حال زبان کنونی مردم این استان از قالب ترکی و ایرانی تشکیل شده است.

۳-۳- دین

مردم استان اردبیل در دوران باستان دین سادهٔ آریایی طبیعت‌پرستی داشتند. تا این که آریاییها به حکم تکامل طبیعی از مراحل بدوی تعدد الهه و پرستش اصنام، بتدریج به یگانه‌پرستی و اعتقاد به توحید جلب شدند، چون بعضی از عوامل موجود به نام دیو یا دروغ سبب رنج و بدبختی می‌شدند، در برابر آن اهورا، یعنی روح روشن و پاک و سزاوار حکمت و خرد (مزدا) و مسبب سعادت، خیر، برکت مورد علاقه و احترام مردم قرار گرفت.[۱۱]

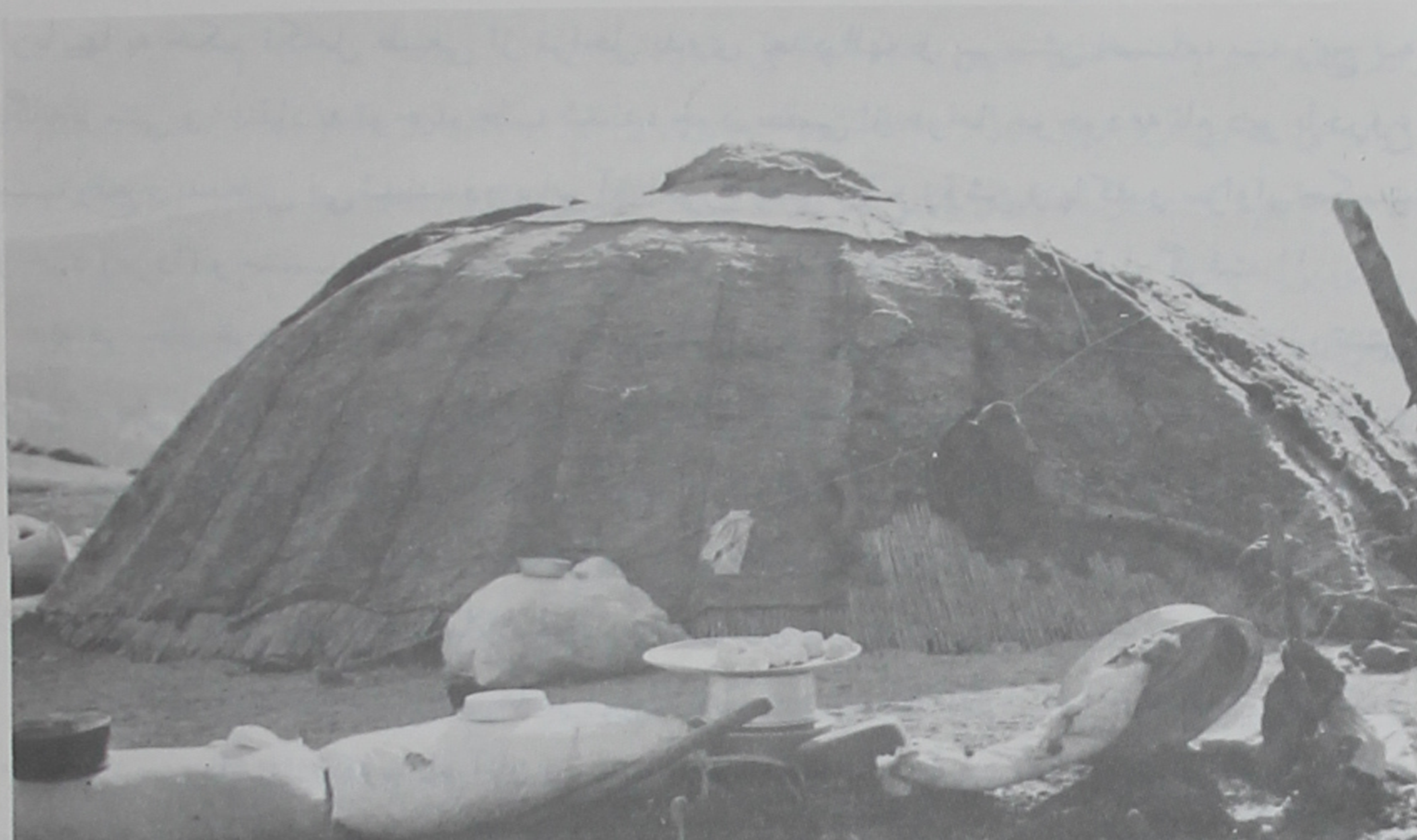
به هر حال مردم این استان پس از آیین آریایی، آیین مهرپرستی و سپس آیین زرتشتی داشتند. پس از این که این سرزمین به دست عربها افتاد، دین اسلام جانشین آیین گذشته شد و اولین مسجد جامع اسلام شهر اردبیل، مرکز استان اردبیل در سال ۳۵ یا ۳۶ ه.ق. به دستور اشعب بن القیس الکندی ساخته شد. تنها ساکنان بعضی از روستاهای استان دارای مذهب سُنّی شافعی هستند و از احترام مسلمانان شیعی مذهب این سرزمین برخوردارند.

از پیروان ادیان دیگر، ارمنی‌ها در این استان، به ویژه در شهر اردبیل زندگی می‌کردند و محلهٔ ویژه‌ای داشته‌اند که به نام آنان ارمنستان خوانده می‌شده است. در این محله کلیسای کهنه و فراموش شده‌ای وجود دارد.

کلیمیان نیز در این منطقه می‌زیستند و به تجارت اشتغال داشتند. در بازار شهر اردبیل، سرای



دختری از اوبه‌نشینهای ایل شاهسون (عکس از علی‌اصغر مریخی)



اوبه (اوبا) شاهسون

بزرگی بوده که به کاروانسرای جهودها شهرت داشته است. غیر از مسیحی، کلیمی و زرتشتی، مردمان گرجی، هندی و حتی چینی نیز در این سرزمین زندگی و تجارت می‌کردند. اینان در اجرای وظایف مذهبی خود آزادی کامل داشتند.[۱۲]

۴-۱ اخلاق و عادتهای مردم

چنان چه تاریخ کهن استان اردبیل بررسی گردد، معلوم می‌شود که حمله‌های وحشیانه و بنیان‌کن هیچ یک از دشمنان نتوانسته است آداب و رسوم و روحیهٔ اخلاقی مردم این منطقه را فرو پاشد.

مردم استان اردبیل وطن‌دوست، میهمان نواز، آزاده، مرزدار و پای بند به اعتقادات مذهبی هستند. در دوستی ثابت قدم و در برابر سختیها بردبار و شجاع می‌باشند. وطن‌دوستی مردم این سامان در دوره‌های گوناگون تاریخی ضرب‌المثل بوده است. برخاستن و دفاع آنان از ایران در هنگام جنگ با همسایگان مؤید این نظر است.

مردم این استان با هوش و شجاع‌اند، در جنگهای جهانی اول و دوم از خود شجاعت و شهامت بسیار نشان داده‌اند.

حاج زین‌العابدین مراغه‌ای دربارهٔ اخلاق و عادتهای مردم این سرزمین می‌گوید:

«همه مردمان ساده لوح و دین‌دارند. دایم‌الصلوة و مهمان‌نوازاند. بی‌علمی برای ایشان سعادت بزرگی است، زیرا که اوصاف حسنهٔ دین داری و مهمان‌نوازی و راستگویی و درستگاری را بی‌تعلیم یاد گرفته‌اند.»[۱۳]

۵- جمعیت

براساس نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ه.ش. کل کشور، جمعیت استان اردبیل حدود ۱۰۳۶۲۰۲ نفر بوده که ۵۳۴۵۲۱ نفر مرد و ۵۰۱۶۸۱ نفر زن بوده‌اند. در این سرشماری از جمعیت کل استان، حدود ۴۱۲۶۲۰ نفر ساکن در نقاط شهری و ۶۲۰۰۸۸ نفر در نقاط روستایی و حدود ۳۴۹۴ نفر غیر ساکن بوده‌اند. براساس نتایج مقدماتی طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰ ه.ش. جمعیت این استان در این سال به

۱/۱۵۳/۵۴۹ نفر رسیده است. از این جمعیت ۵۰۸۲۰۳ نفر در مناطق شهری و ۶۴۵۳۴۶ نفر در مناطق روستایی سکونت داشته‌اند یا غیر ساکن بوده‌اند.[۱۴]

۶ـ تقسیمات کشوری

مجلس شورای اسلامی در جلسهٔ علنی روز یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۷۲ هـ.ش. خود، تشکیل استان اردبیل به مرکزیت شهر اردبیل مشتمل بر شهرستانهای: اردبیل، بیله سوار، پارس آباد، خلخال، گرمی (مغان) و مشکین شهر را تصویب کرد. این استان در تاریخ تشکیل دارای ۱۶ بخش، ۱۰ شهر و ۶۲ دهستان بوده است.[۱۵]

۷ـ آثار تاریخی و نقاط دیدنی

مهمترین آثار تاریخی و نقاط دیدنی استان اردبیل عبارت‌اند از:

شهرستان اردبیل

مسجد جامع اردبیل، مسجد تیرپوش، مسجد اعظم، امام‌زاده صالح، امام زاده دختر، حمام صفویه، حمام حاج محسن، حمام حاج شیخ، کلیسای ارامنه، پل قره سو، پل ججین، پل سامیان، پل یعقوبیه، پل کلخوران، نارین قلعه، آتشکدهٔ آذرفریق، برج شاطر، امام‌زاده کوراییم، بقعهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی، مقبرهٔ شیخ جبرائیل.

شهرستان خلخال

امام زاده خلخال، مقبرهٔ سید دانیال، امام‌زاده کجل.

شهرستان مشکین شهر

مقبرهٔ شیخ حیدر صفوی، سنگ نبشتهٔ پهلوی ساسانی، مسجد جنت سرا، مزار حسن داش، قلعهٔ منتظم، اغجه قلعه، سنگ افراشتهای ایلان داغی، دو قلعه مسی (قلعهٔ دیو).

شهرستان گرمی (مغان)

قلعهٔ اولتان، آثار اشکانی گرمی.

۸ـ اقتصاد

۱ـ۸ـ کشاورزی

استان اردبیل از لحاظ استعدادهای طبیعی از مهمترین مراکز کشاورزی و اقتصادی کشور به شمار می‌رود. بازدهی محصولات زراعی کم و بیش در حد خودکفایی کشاورزان تولید می‌شود و در صورت مازاد بر مصرف به دیگر استانها و یا خارج از کشور صادر می‌شوند.

محصولات مهم کشاورزی استان اردبیل عبارت‌اند از:

گندم، جو، ذرت، گاودانه، پنبه، چغندر قند، علوفه، دانه‌های روغنی صیفی‌جات، سبزیجات، حبوبات، سیب‌زمینی، پیاز، مرکبات (به مقدار کم در مغان)، انار، انجیر، سیب، گلابی، انگور، بادام، زردآلو و...

کشت و صنعت مغان در سال ۱۳۵۳ ﻫ.ش. به صورت شرکت سهامی دولتی در ۴۸۴۰۰۰ هکتار اراضی دشت مغان تشکیل شد. این شرکت مجتمی از تأسیسات بهم پیوستهٔ زراعی، دامپروری، باغداری و صنعتی است. فعالیتهای کشت و صنعت مغان عبارت‌اند از: عمران اراضی، تولید محصولات کشاورزی، باغداری و تولید میوه، زنبورداری.[۱۶]

۲ـ۸ـ دامداری و دامپروری

موقعیت طبیعی استان اردبیل از لحاظ آب و هوا و وجود مراتع قشلاقی دشت مغان و مراتع ییلاقی دامنهٔ کوههای سبلان و بزقوش و غیره وضعیت مناسبی را برای دامداری و دامپروری در این منطقه به وجود آورده است، و می‌توان این استان را از بهترین مناطق ایران از لحاظ تولید گوشت، پوست، پشم و مواد لبنی به شمار آورد.

بیشتر روستائیان استان اردبیل دارای چند گاو و گاومیش می‌باشند. در پیرامون شهرها، به ویژه اردبیل به دلیل وجود کارخانهٔ شیر پاستوریزه، گاوداریها توسعهٔ بیشتری پیدا کرده‌اند. نگاهداری و پرورش طیور مانند: مرغ خانگی، بوقلمون، اردک و غاز در تمام نقاط استان اردبیل معمول است. استان اردبیل از نظر پرورش زنبور عسل مناسب است. پیرامون دامنه‌های سبلان، بزقوش و... نقاط عسل خیز استان را تشکیل می‌دهند.



بانوان سخت‌کوش شاهسون در حال دوشیدن شیر گوسفند

۳ـ۸ـ صنایع دستی

مردم روستاها و عشایر استان اردبیل با نگهداری ویژگیهای سُنّتی و چادرنشینی خود، درهنگام بیکاری به تولید انواع محصولات و صنایع دستی اشتغال دارند. مهمترین این صنایع عبارت‌اند از:

قالی و قالیچه، شال،گلیم، پلاس (سیاه چادر) پارچه‌های پشمی و کرکی، ورنی، خورجین، سوزن‌دوزی، قلاب‌بافی، ظروف سفالی و...

۹ـ شهر اردبیل

شهر اردبیل با مساحتی حدود ۴۷/۲۲ کیلومتر مربع[۱۷] (در سال ۱۳۶۴)، بین ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه و ۱۵ ثانیه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۱۸ دقیقه و ۱۵ ثانیه طول خاوری نسبت به نصف‌النهار گرینویچ،[۱۸] در ۵۸۸ کیلومتری شمال باختری تهران قرار گرفته است.

اردبیل در دشت حاصلخیزی بنا شده است. پیرامون شهر را کوههای نسبتاً بلندی فرا گرفته، به ویژه رشته کوهی که جزء شاخه‌های سلسله جبال سبلان است، منظرهٔ با شکوه و جذابی به این شهر بخشیده است.

موقعیت جغرافیایی شهر اردبیل به دلیل کوههای پیرامون آن، بلندی از سطح دریا و جاری بودن ماهی رود سرآمد شهرهای استان اردبیل است. دشت اردبیل و پیرامونش به دلیل مساعد بودن هوا و داشتن مراتع بسیار مورد توجه دامداران و عشایر استان اردبیل است. تقریباً حومهٔ اردبیل ییلاقی برای کوچ کردن عشایر، به ویژه عشایر شاهسون است.

چنان که گفته شد بنای شهر اردبیل را به کیومرث پیشدادی و همچنین پیروز، پادشاه ساسانی نسبت داده‌اند. پروفسور لاکهارت، مؤلف کتاب وجه تسمیهٔ بلاد و اماکن ایران، می‌نویسد که این قول بیش از همه اعتبار دارد، زیرا موقعیت طبیعی شهر و وجود سنگواره‌ها و خاکهای رسوبی می‌رساند که این شهر روزگاری در زیر آب مدفون بوده و بعلاوه قدمت تاریخی دارد و انتساب بنایش به پیروز، پادشاه ساسانی بعید به نظر نمی‌رسد، چون در افسانه‌های عامیانه و روایتهای فولکلوریک نیز نشانه‌هایی یافت می‌شود که نام نخستین این شهر بادان پیروز بوده و بعدها به اردبیل تغییر یافته است.

در شاهنامهٔ فردوسی نیز ضمن افسانه‌های منظوم، نام اردبیل بارها نوشته شده، از جمله

ضمن افسانهٔ منظوم لشکرکشی بهرام گور به آذرآبادگان، نام اردبیل به میان می‌آید.

البلاذری، تاریخ نگار سرشناس برای نخستین بار از اردبیل نام برده و این شهر تاریخی را به عنوان حاکم نشین و مرکز ایالت آذربایجان معرفی کرده است. شهر اردبیل به دلیل موقعیت جغرافیایی و قرار گرفتن در منطقهٔ بازرگانی پیشین و این که روبروی جادهٔ ابریشم بوده، اهمیت فراوان داشته و بارها مورد تهاجم و استیلای گروههای بیگانه قرار گرفته است.

طبری، تاریخ نگار دوران اسلامی، می‌نویسد که در روزگار خلافت هشام (۱۰۶-۱۲۶ ه.ق.) خلیفهٔ اموی، اردبیل دارای ۳۰۰۰ نفر مسلمان بود، مردمان وحشی نواحی دریای مازندران که خزر نام داشتند، نواحی گوناگون آذربایجان را مورد تاخت و تاز قرار دادند، از این رو هشام از راه اردبیل، سپاهیان خویش را برای بیرون راندن خزرها فرستاد.

استخری، مؤلف کتاب المسالک والممالک که یک سده پس از حملات خزرها از اردبیل گذشته آن جا را توصیف کرده و از شهرهای آباد ایران نام برده، می‌نویسد که در آن زمان اردبیل یک شهر نظامی محسوب و مرکز سپاهیان آذربایجان بود. برای حفاظت شهر از دست مهاجمان، برج و باروهای مستحکمی پیرامون شهر کشیده بودند که تمام آنها از خشت خام و قطور بود تا دشمنان نتوانند به درون شهر وارد شوند.

مقدسی، مؤلف احسن‌التقاسیم، می‌نویسد که باروها و برجها و دژهای آن خیلی مستحکم بوده و مردم در نهایت آرامش و رفاه زندگی می‌کرده‌اند.

حاکم اردبیل در تابستان سال ۶۰۵ ه.ق. قشون مجهزی فراهم کرد و به منظور تصرف گرجستان و گماردن داروغه‌ای از سوی خویش، به آن دیار حمله‌ور شد و شهر آنی را غارت کرد. چندی بعد حاکم گرجستان سپاهی گرد آورد و به قصد انتقام، شهر اردبیل را محاصره و سرانجام اشغال کرد و بر مردم بی‌دفاع اردبیل تاخت و حدود ۱۲۰۰۰ نفر را به انتقام حملهٔ سال پیش قتل عام و شهر را ویران ساخت و شماری را به اسارت به گرجستان برد.

پس از این واقعه باز هم مردم اردبیل به آبادانی شهر خود همت گماردند. یازده سال بعد، یعنی در سال ۶۱۶ ه.ق. یاقوت حموی از این شهر دیدن کرده، می‌نویسد اثری از آثار ویرانیهای سپاهیان گرجستان نیافته، بلکه آثار برجسته‌ای چون مدرسه، مسجد، حمام و بازارهای بزرگ دیگر نیز بر شهر افزوده شده بود.

حمله مغول شامل حال اردبیل نیز شد. مغولان شهر اردبیل و پیرامونش را غارت و چپاول کردند. یک سده پس از حملهٔ مغول، با ظهور شیخ صفی‌الدین اردبیلی ۶۵۰-۷۳۰ ه.ق. بار

دیگر اردبیل مرکز عرفاء، علماء و سرشناسترین شهرهای ایران شد. با حکومت پادشاهان صفوی بر ایران، اردبیل نیز در حقیقت کعبهٔ قلبهای آنان بود، چون آرامگاه جد آنان در این شهر قرار داشت.

به روزگار پادشاهی شاه تهماسب اول، قالی معروف مقبرهٔ شیخ صفی بافته شد و در صحن مقبره جای گرفت. این قالی که یکی از با ارزش ترین آثار تاریخی ایران است، اکنون در موزهٔ ویکتوریا آلبرت لندن است.

نادرشاه افشار نیز ضمن تاجگذاری در دشت مغان توجه زیادی به این ناحیه مبذول داشت و آب رود ارس را با کانال‌کشی بر روی اراضی این دشت سرازیر کرد که هنوز هم خرابه‌های آن باقی است و به نام نهر نادرشاه مشهور است.

اردبیل در طول تاریخ پرماجرای خویش چندین بار به دست نیروهای گوناگون افتاده است. از جمله روسیهٔ تزاری بر آن چشم دوخته بود و این شهر را اشغال کرد، ولی پس از پیمان ترکمان‌چای، آن را تخلیه کرد.[۱۹]

یادداشتهای فصل بیست و پنجم

۱- جعفری، عباس. شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱۷.

۲- افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به آذربایجان شرقی، جلد دوم، ص ۹۲۹.

۳- خواند میر. تاریخ روضة‌الصفا، جلد اوّل، ص ۴۹۷.

۴- عبادالله زاده ملکی، جمشید. اردبیل شهر مقدس، ص ۸۸.

۵- حدودالعالم، ص ۱۰۸.

۶- افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۹۲۹.

۷- صفری، بابا. اردبیل در گذرگاه تاریخ، جلد اول، ص ۱۷.

۸- افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۸۰۱.

۹- کسروی، احمد. آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۲۸.

۱۰- جوادی، شفیع. تبریز و پیرامون، ص ۹۷-۹۶.

۱۱- افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۸۰۹.

۱۲- صفری، بابا. همان کتاب، جلد دوم، ص ۷۴ و ۸۰.

۱۳- مراغه‌ای، زین‌العابدین. سیاحتنامهٔ ابراهیم بیک، ص ۱۰۵.

۱۴- نوربخش، علی. کارشناس تقسیمات کشوری وزارت کشور، گفتگوی مورخ ۹ خرداد ۱۳۷۲ ه.ش.

۱۵- محرمی، نعمت‌الله، کارشناس تقسیمات کشوری وزارت کشور ـ گفتگوی مورخ ۸ خرداد ۱۳۷۲ ه.ش.

۱۶- افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۸۸۱.

۱۷- مرکز آمار ایران. مساحت و مختصات جغرافیایی شهرهای کشور، ص ۸.

۱۸- جعفری، همان کتاب، ص ۴.

۱۹- لعل، حسین. اردبیل، کعبهٔ خاندان صفویه، مجلهٔ کاوش، شمارهٔ ۸، دی ۱۳۴۱، ص ۲۱-۱۷.

بخش سوّم

فهرستها

نام اشخاص و اقوام

«ت»

«ج - چ»

«ح»

«خ»

«د، ر»

«ز»

«س»

«ش»

«ص، ط»

«ع»

«ف»

«ق»

نام مکانها

«ب»

«پ، ت»

«ق»

«ک»

«گ، ل»

«م»

منابع

۱ـ روابط عمومی مجلس شورای اسلامی. آشنایی با مجلس شورای اسلامی، تهران، انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۲

۲ـ آل احمد، جلال. جزیرهٔ خارک، درّ یتیم خلیج فارس، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱

۳ـ ابن حوقل. صورة الارض، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، اردیبهشت ۱۳۴۵

۴ـ ابن فضلان. سفرنامهٔ ابن فضلان، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، خرداد ۱۳۴۵

۵ـ ابن فقیه، ابوبکر احمد بن اسحاق. ترجمهٔ مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، بنیاد فرهنگ ایران، تهران پاییز ۱۳۴۹

۶ـ اتحادیهٔ شهرداریهای ایران. سالنامهٔ شهرداریها، تهران، ۱۳۴۵

۷ـ احتسابیان، احمد. تاریخ نظامی ایران، ارتش، تهران، ۱۳۱۵

۸ـ اصفهانی، حمزةبن‌حسن. تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷
۹ـ گیتاشناسی. اطلس راههای ایران، تهران، ۱۳۶۰
۱۰ـ اعتمادالسلطنه، محمّد حسن‌خان. تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳
۱۱ـ اعتمادالسلطنه، محمّد حسن‌خان. مرآةالبلدان، جلد اوّل، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷
۱۲ـ افشار (سیستانی)، ایرج، بزرگان سیستان، تهران، نشر مرغ آمین، تابستان ۱۳۶۷
۱۳ـ افشار (سیستانی)، ایرج. دریاچهٔ اورمیه بزرگترین آبگیر دایمی آسیای غربی، مجلهٔ بندر و دریا، شمارهٔ ۲۶، فروردین ۱۳۶۹
۱۴ـ افشار (سیستانی)، ایرج. سیستان‌نامه، جلد اوّل، تهران، نشر مرغ آمین، تابستان ۱۳۶۹
۱۵ـ افشار (سیستانی)، ایرج. مقالات ایران‌شناسی، جلد اوّل، تهران، نسل‌دانش، تابستان ۱۳۶۹
۱۶ـ افشار (سیستانی)، ایرج. مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اوّل، تهران، نسل‌دانش، چاپ دوم زمستان ۱۳۶۸
۱۷ـ افشار (سیستانی)، ایرج. منابع غیرنفتی خلیج‌فارس، مجلهٔ بندر و دریا، شمارهٔ ۲۴، آذر ۱۳۶۸
۱۸ـ افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به بوشهر، جلد اول، تهران، نسل‌دانش، پاییز ۱۳۶۹
۱۹ـ افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به خوزستان، تهران، نشر هنر، بهار ۱۳۶۶
۲۰ـ افشار (سیستانی)، ایرج. نگاهی به سیستان و بلوچستان، تهران، نشر خضرایی، ۱۳۶۳
۲۱ـ افشار (سیستانی)، ایرج. نگرشی بر سرزمین خراسان، سیمرغ، سال اوّل، شمارهٔ ۲، اسفند ۱۳۶۸
۲۲ـ افشار (سیستانی)، ایرج. واژه‌نامهٔ سیستانی، تهران، بنیاد نیشابور، ۱۳۶۵
۲۳ـ افشار (سیستانی)، ایرج. هیرمند بزرگترین رود مرکزی فلات ایران، رشد آموزش جغرافیا، سال ۳، شمارهٔ ۱۴، تابستان ۱۳۶۷

۲۴- اقبال آشتیانی، عباس. تواریخ طبرستان و آمل، لهجهٔ تهرانی، مجلهٔ یادگار، سال ۵، شمارهٔ ۴-۵، آذر - دی ۱۳۲۷
۲۵- اقتداری، احمد. خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۹
۲۶- اقتداری، احمد. زبانهای محلی و فولکلور خلیج‌فارس، سمینار خلیج‌فارس، جلد دوم، تهران، ادارهٔ کل انتشارات و رادیو، ۱۳۴۲
۲۷- امام شوشتری، سیّدمحمّدکاظم. مشهد طوس، تهران، کتابخانهٔ ملی ملک، ۱۳۴۸
۲۸- امام شوشتری، سیّدمحمّدعلی. تاریخ جغرافیایی خوزستان، تهران، امیرکبیر، مهر ماه ۱۳۳۱
۲۹- امیری، مهراب. خوزستان، آبادان، تیر ۱۳۵۰
۳۰- انصافپور، غلامرضا. تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران، بهمن ۱۳۵۲
۳۱- اورنگ، م. نژادکرد، مجلهٔ مهر، سال ۱۲، شمارهٔ ۱۲، اسفند ۱۳۴۵
۳۲- اومستد، ا. ت. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمهٔ دکتر محمّد مقدم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷
۳۳- ایلات و عشایر آگاه، تهران ۱۳۶۲
۳۴- بارتولد، واسیلی. تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران، ترجمهٔ حمزهٔ سردادور (طالب‌زاده)، تهران، اتحادیه، ۱۳۰۸
۳۵- باستانی پاریزی، دکتر محمّدابراهیم. وادی هفت واد، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۵
۳۶- بدیعی، دکتر ربیع. جغرافیای مفصل ایران، جلد اوّل، تهران، اقبال، ۱۳۶۲
۳۷- بلنیتسکی، آ. خراسان و ماوراءالنهر، ترجمهٔ دکتر پرویز ورجاوند، تهران، نشر گفتار، مهر ۱۳۶۴
۳۸- بنجامین، اس. جی. دبلیو. سفرنامهٔ بنجامین، ترجمهٔ مهندس محمّدحسین کردبچه، تهران، انتشارات جاویدان، پاییز ۱۳۶۳
۳۹- بنی‌احمد، احمد. راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران، تهران، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۶
۴۰- بهار، محمّدتقی (ملک‌الشعراء) تاریخ سیستان، تهران، زوار، ۱۳۱۴

۴۱- بهنیا، دکتر عبدالکریم. قنات‌سازی و قنات‌داری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی و ۱۳۶۷
۴۲- بیات، دکتر عزیزالله. کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۷
۴۳- بیژن، دکتر اسدالله. سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۰
۴۴- پطروشفسکی، یالیاپاولویچ. اسلام در ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴
۴۵- پورداود، ابراهیم. هُرمَزدنامه، تهران، نشریهٔ انجمن ایران‌شناسی، دی ۱۳۳۱
۴۶- پورداود، ابراهیم. یشت‌ها، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶
۴۷- پورمحمدعلی شوشتری، پروفسور عباس. ایران‌نامه یاکارنامهٔ ایرانیان، جلد دوم، تهران، ۱۳۲۱
۴۸- پیرنیا، حسن. ایران باستان، جلد دوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲
۴۹- پیرنیا، حسن. ایران باستان، جلد سوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲
۵۰- تصویر آفتاب، تهران، انتشارات سروش، خرداد ماه ۱۳۶۸
۵۱- جعفری، مهندس عباس. گیتاشناسی ایران، جلد اوّل، کوهها و کوهنامهٔ ایران، تهران، گیتاشناسی، مهر ۱۳۶۸
۵۲- جوادی، پروفسور شفیع. تبریز و پیرامون، تبریز، بنیاد رضا پهلوی، ۱۳۵۰
۵۳- جهانبانی، امان‌الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، تهران، ۱۳۳۸
۵۴- حراست ادارهٔ کل کشاورزی استان بوشهر. شناسنامهٔ بوشهر، ۱۳۶۴
۵۵- حسینی فسایی، حاج میرزاحسن. فارسنامهٔ ناصری، جلد دوم، تصحیح وتحشیه دکتر منصور رستگارفسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷
۵۶- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع. تاریخ سمنان، تهران، ۱۳۴۱
۵۷- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع. تاریخ قومس، تهران، انتشارات آفتاب، بهمن ۱۳۶۲
۵۸- حکمت، علی‌اصغر. تاریخ ادیان، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۵
۵۹- حمیدی، دکتر سیّدجعفر، بوشهر بندری با ۲۰۰۰ سال زندگی، بندر و دریا، سال اوّل، شمارهٔ ۶، فروردین ۱۳۶۵
۶۰- خان‌زاده، منصوراکبر. همدان، ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان همدان، ۱۳۶۲
۶۱- خزائل کردستانی، رضا. جغرافیای همدان، ۱۳۲۳
۶۲- خودزکو، الکساندر. سرزمین گیلان، ترجمهٔ دکتر سیروس سهامی، تهران، پیام، ۱۳۵۴

۶۳- دبیران گروههای آموزشی جغرافیای استانها. جغرافیای کامل ایران، جلد اوّل و دوم، تهران، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش، زمستان ۱۳۶۶
۶۴- دفتر فنی سازمان برنامه و بودجه. عمران منطقهٔ آذربایجان، تهران، خرداد ۱۳۴۴
۶۵- دفتر مخصوص فرح. گذری به چهار محال و بختیاری، تهران، خرداد ۱۳۵۶
۶۶- دومرگان، ژاک. هیئت علمی فرانسه در ایران، جلد دوم، ترجمهٔ دکتر کاظم ودیعی، تبریز، انتشارات چهر، اردیبهشت ۱۳۳۹
۶۷- دهقان، علی. سرزمین زرتشت، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۸
۶۸- دیاکونف، م. م. اشکانیان، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۰
۶۹- رابینو، ه.ل. ولایات دارالمرز ایران گیلان، ترجمهٔ جعفر خمامی‌زاده، طاعتی، رشت، ۱۳۶۶
۷۰- راوندی، محمّدبن‌علی‌بن‌سلیمان. راحة‌الصدور و آیة‌السرور، به سعی و تصحیح محمّد اقبال، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴
۷۱- رایین، اسماعیل. دریانوردی ایرانیان، جلد دوم، تهران، انتشارات سکّه، ۱۳۵۰
۷۲- رزم‌آرا، تیمسار علی. جغرافیای نظامی ایران، لرستان، تهران، ۱۳۲۰
۷۳- رضا، دکتر عنایت‌الله. آذربایجان و اران، تهران، انتشارات ایران‌زمین، ۱۳۶۰
۷۴- زرین‌قلم، علی. همدان یادگار قرون و اعصار، مجلهٔ تلاش، سال ۱۲، شمارهٔ ۷۰، خرداد ۱۳۵۶
۷۵- زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین. تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲
۷۶- ساکی، علی‌محمّد. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، خرم‌آباد، کتابفروشی محمّدی، ۱۳۴۳
۷۷- سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران، جلد اوّل، ترجمهٔ سیّدمحمّدتقی‌فخرداعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳
۷۸- ستوده، حسینقلی. قلمرو شاهنشاهی هخامنشی، بررسیهای تاریخی، شمارهٔ مخصوص، مهر ۱۳۵۰
۷۹- ستوده، دکتر منوچهر. حدودالعالم‌من‌المشرق‌الی‌المغرب، تهران، طهوری، ۱۳۶۲
۸۰- سرکاراتی، دکتر بهمن. اورمیه یا ارومیه، مجلهٔ رشد آموزش جغرافیا، سال ۵، شمارهٔ

۱۸، تابستان ۱۳۶۸
۸۱ـ سهامی، دکتر سیروس. اوج و فرود زندگی کوچ‌نشینی در ایران، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، سال ۱۰، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۵۳
۸۲ـ سهامی، دکتر سیروس. بستر جغرافیایی ایران، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵
۸۳ـ سیستانی، ملک‌شاه‌حسین. احیاءالملوک، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴
۸۴ـ شاه حسینی، ناصرالدین. تقدس سرزمین ایران در آیین ایرانی، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵
۸۵ـ شریعتی، دکترعلی. راهنمای خراسان، تهران نشرالفبا، زمستان ۱۳۶۳
۸۶ـ صفا، دکتر ذبیح‌الله. سیری در تاریخ زبانها و ادب ایرانی، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵
۸۷ـ صفایی، ابراهیم. رهبران مشروطه، دورهٔ دوم، تهران، انتشارات جاویدان، پاییز ۱۳۶۳
۸۸ـ صفری، بابا. اردبیل در گذرگاه تاریخ، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۳
۸۹ـ صمدی، حبیب‌الله. سیستان از نظر باستان‌شناسی، گزارشهای باستان‌شناسی، جلد سوم، تهران، ادارهٔ کل باستان‌شناسی، ۱۳۳۴
۹۰ـ طاهری، دکتر ابوالقاسم. جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان، تهران، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی، ۱۳۴۷
۹۱ـ طاهری، دکتر نصرت‌الله. جغرافیای تاریخی ایلام و پشتکوه، مجلهٔ زمین و زمان، سال ۱۰، شمارهٔ ۶، فروردین ـ اردیبهشت ۱۳۵۱
۹۲ـ طباطبایی، محیط. جزر و مدّ سیاسی در خلیج‌فارس، نشریهٔ وزارت امورخارجه، شمارهٔ ۱۱، دورهٔ دوم، تیر ۱۳۳۹
۹۳ـ طبری، محمّدبن‌جریر. تاریخ طبری، جلد پنجم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲
۹۴ـ فاطمی، دکتر سعید. نقش مهر در سنّتهای شرق و غرب، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۸، شمارهٔ ۲، بهمن ۱۳۴۹

۹۵- فخرایی، ابراهیم. گیلان در گذرگاه زمان، تهران، انتشارات جاویدان، مهر ۱۳۵۴
۹۶- فره‌وشی، دکتر بهرام. ایرانویج، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۶۵
۹۷- فقیه، دکتر جمال‌الدین. آذربایجان و نهضت ادبی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۶
۹۸- فیلد، دکتر هنری. مردم‌شناسی ایران، ترجمهٔ دکتر عبدالله فریار، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸
۹۹- قزوینی، زکریا. آثارالبلاد و اخبار العباد، ترجمهٔ عبدالرحمان شرفکندی، تهران، اندیشهٔ جوان، ۱۳۶۶
۱۰۰- کاتب، احمدبن حسین‌بن‌علی. تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷
۱۰۱- کالج، مالکوم. پارتیان، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات سحر، ۱۳۵۷
۱۰۲- کریستن‌سن، پروفسور آرتور. ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۵
۱۰۳- کریمان، دکتر حسین. قصران (کوه سران)، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶
۱۰۴- کریمی، دکتر بهمن. راههای باستانی و پایتختهای قدیمی غرب، تهران، شهریور ۱۳۲۹
۱۰۵- کزازی، دکتر میرجلال‌الدین. از گونه‌ای دیگر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸
۱۰۶- کسروی، احمد. کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۶
۱۰۷- کشاورز، کریم. گیلان، تهران، ابن‌سینا، اردیبهشت ۱۳۴۷
۱۰۸- کشاورز دامغانی، علی‌اصغر. صددروازه، تهران، تیر ۱۳۵۲
۱۰۹- کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ایرانشهر، جلد اوّل، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲
۱۱۰- کنان، درک. کرد و کردستان، ترجمهٔ جواد هاتفی، تهران، انتشارات عطایی، ۱۳۴۸
۱۱۱- کیا، دکتر صادق. آریامهر، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۶
۱۱۲- کیانی، ایرج. حماسهٔ شکوهمند دستها، مجله تلاش، شمارهٔ ۴۲، مرداد - شهریور ۱۳۵۲
۱۱۳- کیهان، دکتر مسعود. جغرافیای مفصل ایران، جلد دوم، چاپ مجلس، ۱۳۱۰
۱۱۴- گابریل، آلفونس. تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمهٔ فتحعلی خواجه‌نوری،

تصحیح دکتر هومان خواجه‌نوری، تهران ابن‌سینا، ۱۳۴۸
۱۱۵-گِر، جوزف. حکمت ادیان، ترجمهٔ محمّدحجازی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۷
۱۱۶-گلزاری، دکتر مسعود. کرمانشاهان و کردستان، جلد اوّل، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۷
۱۱۷-گروه تحقیق مؤسسه تحقیقات علمی و فنی و ماهیگیری دریایی شیلات جنوب ایران، بوشهر، تیر ـ مرداد ـ شهریور ۱۳۵۸
۱۱۸-گیتاشناسی. گیتاشناسی کشورها، تهران، مهر ۱۳۶۲
۱۱۹-گیرشمن، پروفسور رومن. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر محمّدمعین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶
۱۲۰-لسترنج، گُی. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴
۱۲۱-محتاط، محمّدرضا. سیمای اراک، جلد اوّل، تهران، انتشارات آگه، تابستان ۱۳۶۸
۱۲۲-محمّدپادشاه (شاد). فرهنگ آنندراج، جلد دوم، تهران، چاپ سنگی
۱۲۳-محمودزاده، سرهنگ کمال. شناخت دریای مازندران و پیرامون آن، تهران، خرداد ۱۳۵۰
۱۲۴-محیط طباطبایی، محمّد. جست و جو در اصل کلمهٔ کرمانشاهان، کیهان‌فرهنگی، سال ۵، شمارهٔ ۱۲، اسفند ۱۳۶۷
۱۲۵-مدنی، دکتر سیّدجلال‌الدین. حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، تهران، سروش، ۱۳۶۴
۱۲۶-مدیریت آمارهای اجتماعی و نفوس. بررسی نتایج مقدماتی آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰، گزیدهٔ مطالب آماری، سال ۷، شمارهٔ ۳۱، آذر ۱۳۷۰، تهران، مدیریت روابط عمومی مرکز آمار ایران.
۱۲۷-مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین‌نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲
۱۲۸-مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری ۱۳۶۵ کشور، تهران، اسفند ۱۳۶۶
۱۲۹-مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری ۱۳۶۹، تهران، دی ۱۳۷۰

۱۳۰- مرکز آمار ایران. شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۲، استان اصفهان، خرداد ۱۳۶۶
۱۳۱- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۱، استان خراسان، خرداد۱۳۶۶
۱۳۲- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۸، خوزستان، اردیبهشت ۱۳۶۶
۱۳۳- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲۱، استان زنجان، اسفند ۱۳۶۴
۱۳۴- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۵، استان همدان، فروردین ۱۳۶۵
۱۳۵- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲۴، استان هرمزگان، خرداد ۱۳۶۵
۱۳۶- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲، استان مرکزی، فروردین ۱۳۶۵
۱۳۷- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱، استان تهران، اردیبهشت ۱۳۶۶
۱۳۸- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲۰، استان بوشهر، بهمن ۱۳۶۵
۱۳۹- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۰، استان کرمان، اردیبهشت ۱۳۶۶
۱۴۰- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۴، استان کردستان، بهمن ۱۳۶۴
۱۴۱- مرکز آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۲۲، استان سمنان، بهمن ۱۳۶۴
۱۴۲- آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۹، استان فارس، تیر ۱۳۶۶
۱۴۳- آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۴، استان مازندران، اردیبهشت

۱۳۶۵
۱۴۴- آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۷، استان لرستان، خرداد ۱۳۶۵
۱۴۵- آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۳، استان گیلان، تیر ۱۳۶۵
۱۴۶- آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۱۹، استان کهگیلویه و بویراحمد، اردیبهشت ۱۳۶۵
۱۴۷- آمار ایران، شناسنامهٔ شهرهای کشور، ۱۳۶۴، جلد ۷، استان کرمانشاهان، بهمن ۱۳۶۵
۱۴۸- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان آذربایجان شرقی، تهران، آذر ۱۳۶۷
۱۴۹- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان آذربایجان غربی، تهران، آذر ۱۳۶۷
۱۵۰- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان اصفهان، تهران، دی ۱۳۶۷
۱۵۱- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان تهران، تهران، اسفند ۱۳۶۷
۱۵۲- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان چهارمحال و بختیاری، تهران، آبان ۱۳۶۷
۱۵۳- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان خراسان، تهران، فروردین ۱۳۶۸
۱۵۴- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان خوزستان، تهران، آذر ۱۳۶۷
۱۵۵- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان سیستان و بلوچستان، تهران، آبان ۱۳۶۷
۱۵۶- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان زنجان، تهران، دی ۱۳۶۷
۱۵۷- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان فارس، تهران، دی ۱۳۶۷
۱۵۸- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان کردستان، تهران، دی ۱۳۶۷
۱۵۹- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان کرمان، تهران، دی ۱۳۶۷
۱۶۰- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان کرمانشاهان، تهران، آذر ۱۳۶۷
۱۶۱- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان گیلان، تهران، آبان ۱۳۶۷
۱۶۲- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان لرستان، تهران، آبان ۱۳۶۷
۱۶۳- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان مرکزی، تهران، آبان ۱۳۶۷
۱۶۴- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان هرمزگان، تهران، آبان ۱۳۶۷
۱۶۵- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان استان همدان، تهران، مهر ۱۳۶۷
۱۶۶- مرکز آمار ایران. فرهنگ روستایی استان یزد، تهران، دی ۱۳۶۷
۱۶۷- مرکز آمار ایران. سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ۱۳۵۵ کل کشور، تهران، دی

۱۳۵۵
۱۶۸- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، کل کشور، تهران، اردیبهشت ۱۳۶۷
۱۶۹- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان آذربایجان شرقی، تهران، تیر ۱۳۶۷
۱۷۰- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان آذربایجان غربی، تهران، خرداد ۱۳۶۷
۱۷۱- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان تهران، خرداد ۱۳۶۷
۱۷۲- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، شهرستان تهران، خرداد ۱۳۶۸
۱۷۳- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان چهارمحال و بختیاری، تهران، تیر ۱۳۶۷
۱۷۴- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان خراسان، تهران، خرداد ۱۳۶۷
۱۷۵- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان زنجان، تهران، اسفند ۱۳۶۶
۱۷۶- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان کرمان، تهران، تیر ۱۳۶۷
۱۷۷- مرکز آمار ایران، نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان کرمانشاهان، تهران، اسفند ۱۳۶۶
۱۷۸- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان کهگیلویه وبویراحمد، تهران، خرداد ۱۳۶۷
۱۷۹- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان گیلان، تهران، خرداد ۱۳۶۷
۱۸۰- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵،

استان لرستان، تهران، تیر ماه ۱۳۶۷
۱۸۱- مرکز آمار ایران، نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان مرکزی، تهران، خرداد ۱۳۶۷
۱۸۲- مرکز آمار ایران. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، استان هرمزگان، تهران،خرداد ۱۳۶۷
۱۸۳- مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی. نقش ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، ۱۳۵۶
۱۸۴- مستوفی، دکتر احمد. حوضهٔ مسیله، تهران، مؤسسهٔ جغرافیای دانشگاه تهران، فروردین ۱۳۵۰
۱۸۵- مستوفی، حمدالله. نزهة‌القلوب، به اهتمام گُی لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲
۱۸۶- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه، جلد دوم، تهران، زوار، ۱۳۴۳
۱۸۷- مشروطیت و مجلس شورای ملّی ایران از سال ۱۲۸۴ تا ۱۳۴۸ هـ.ش.تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
۱۸۸- مصاحب، غلامحسین. دایرة المعارف فارسی، جلد اوّل، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵
۱۸۹- مقدسی، ابوعبدالله. احسن‌التقاسیم‌فی‌معرفة‌الاقالیم، ترجمهٔ دکتر علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اسفند ۱۳۶۱
۱۹۰- مُکری، دکتر محمّد. فرهنگ نامهای پرندگان، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۱
۱۹۱- ملکمیان، لینا. بررسی جمعیت‌شناسی اقلیتهای مذهبی در ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، خرداد ۱۳۶۲
۱۹۲- مؤسسهٔ اطلاعات. کتاب پهلوی، تهران، ۱۳۵۰
۱۹۳- موسوی، سیّد احمد. تأملی در مقالهٔ جست‌وجو در اصل کلمهٔ کرمانشاهان، کیهان فرهنگی، سال ۶، شمارهٔ ۱، فروردین ۱۳۶۸
۱۹۴- مینورسکی، ولادیمیر. لرستان و لرها، ترجمهٔ دکتر سکندر امان اللهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران، بابک، ۱۳۶۲
۱۹۵- نجمی، ناصر. دارالخلافهٔ تهران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶

۱۹۶- نصر، دکتر سیّدحسین و ... اطلس تاریخی ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰
۱۹۷- نفیسی، سعید. جغرافیای تاریخی خلیج فارس، سمینار خلیج فارس، جلد دوم، تهران، ادارهٔ کل انتشارات و رادیو، ۱۳۴۲
۱۹۸- نگرشی به اولین دورهٔ مجلس شورای اسلامی، تهران، روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، بهار ۱۳۶۴
۱۹۹- نولدکه، تئودور. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸
۲۰۰- نیکزاد امیرحسینی، کریم. شناخت سرزمین چهارمحال، اصفهان، مرداد ۱۳۵۷
۲۰۱- وامقی، دکتر ایرج. چهارجهت اصلی در ایران باستان، ماهنامهٔ چیستا، سال اوّل، شمارهٔ ۱، شهریور ۱۳۶۰
۲۰۲- ودیعی، دکتر کاظم. مقدمه‌بر جغرافیای انسانی ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳
۲۰۳- وزیری کرمانی، احمدعلی خان. تاریخ کرمان (سالاریه)، به‌کوشش دکتر محمّدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲
۲۰۴- ویلسن، آرنولد. سفرنامهٔ ویلسن، ترجمهٔ حسین سعادت نوری، تهران، وحید، ۱۳۶۳
۲۰۵- هاشمی رفسنجانی، علی اکبر. امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، قم، فراهانی، ۱۳۴۶
۲۰۶- هرن، پاول. تاریخ مختصر ایران از آغاز اسلام تا آغاز سلطنت پهلوی، ترجمهٔ دکتر رضازادهٔ شفق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹
۲۰۷- هرودوت. تواریخ، ترجمه و حواشی وحید مازندرانی، تهران، فرهنگستان ادب و هنر، اسفند ۱۳۵۵
۲۰۸- هنرفر، دکتر لطف‌الله. راهنمای اصفهان، سازمان جلب سیاحان، تهران، بهمن ۱۳۴۵
۲۰۹- هومباخ، هلموت. نام خراسان، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۱۱، شمارهٔ ۲، اسفند ۱۳۵۱
۲۱۰- یغمایی، حبیب، چند روز در زنجان، مجلهٔ یغما، سال ۱۰، شمارهٔ ۵ مرداد ۱۳۳۶
۲۱۱- میرخواند. تاریخ روضة‌الصفا، جلد اوّل، تهران، انتشارات مرکزی - خیام - پیروز، اسفند ۱۳۳۸.

۲۱۲- عبادالله‌زادهٔ ملکی، جمشید. اردبیل شهر مقدس، تهران، انتشارات امیرکبیر، اسفند ۱۳۴۶.
۲۱۳- صفری بابا. اردبیل در گذرگاه تاریخ، تهران، ۱۳۵۰.
۲۱۴- جوادی، شفیع. تبریز و پیرامون، تبریز، بنیاد فرهنگی رضا پهلوی آذربایجان خاوری، ۱۳۵۰.
۲۱۵- مراغه‌ای، زین‌العابدین. سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ، به کوشش م.ع. سپانلو، تهران، نشر اسفار، ۱۳۶۴.

آثار مؤلف

۱- نگاهی به سیستان و بلوچستان
۲- واژه‌نامهٔ سیستانی
۳- نگاهی به ایلام
۴- نگاهی به خوزستان
۵- سیستان نامه، جلد اوّل
۶- سیستان نامه، جلد دوم
۷- مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سرگلزایی و بارکزایی سیستان و بلوچستان
۸- بزرگان سیستان
۹- بلوچستان و تمدن دیرینهٔ آن
۱۰- مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اوّل (کتاب برگزیده در رشتهٔ جامعه شناسی و مردم شناسی، سال ۱۳۶۶ هـ.ش.)
۱۱- مقدمه‌ای بر شناخته ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد دوم.
۱۲- نگاهی به بوشهر، جلد اوّل
۱۳- نگاهی به بوشهر، جلد دوم
۱۴- نگاهی به آذربایجان شرقی، جلد اوّل
۱۵- نگاهی به آذربایجان شرقی، جلد دوم
۱۶- نگاهی به آذربایجان غربی، جلد اوّل
۱۷- نگاهی به آذربایجان غربی، جلد دوم
۱۸- مقالات ایران شناسی، جلد اوّل
۱۹- مقالات ایران شناسی، جلد دوم - زیر چاپ
۲۰- سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمان خان، جلد اوّل
۲۱- سفرنامه و خاطرات امیرعبدالرحمان خان، جلد دوم
۲۲- آثار باستانی و بناهای تاریخی سیستان و بلوچستان - زیر چاپ
۲۳- آثار باستانی و بناهای تاریخی آذربایجان - زیر چاپ
۲۴- عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان
۲۵- عشایر و طوایف آذربایجان - زیر چاپ

۲۶-ایلام و تمدن دیرینهٔ آن، جلد اوّل -زیر چاپ
۲۷-ایلام و تمدن دیرینهٔ آن جلد دوم -زیر چاپ
۲۸-خوزستان و تمدن دیرینهٔ آن، جلد اوّل -زیر چاپ
۲۹-خوزستان و تمدن دیرینهٔ آن، جلد دوم -زیر چاپ
۳۰-جزیرهٔ کیش و دریای پارس
۳۱-پزشکی سُنّتی مردم ایران، جلد اوّل
۳۲-پزشکی سُنّتی مردم ایران، جلد دوم
۳۳-کرمانشاهان و تمدن دیرینهٔ آن، جلد اوّل
۳۴-کرمانشاهان و تمدن دیرینهٔ آن، جلد دوم
۳۵-چابهار و دریای پارس
۳۶-جزیرهٔ هندرابی و دریای پارس و نگاهی به جزایر فارور و فارورگان
۳۷-سیمای ایران
۳۸-جزیرهٔ بوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک
۳۹-جغرافیای تاریخی دریای پارس، ۲ جلد، زیر چاپ
۴۰-نزدیک به یکصد مقالهٔ تحقیقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی، تاریخی، علمی در مجله‌ها، فصلنامه‌های علمی و تحقیقی و سخنرانی در سمینارها و سمپوزیم‌های کشور و...

ن کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است

انتشارات آفاییک — [illegible] ۶۰۰ ریال